ریاحین الشریعة در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه

پدیدآور: محلاتی، ذبیح الله

تاریخ وفات پدیدآور: 1406 ه. ق

موضوع: زنان، شیعیان

زبان: فارسی

تعداد جلد: 6

ناشر: دار الکتب الإسلامیة

مکان چاپ: ایران- تهران

نوبت چاپ: 1

ص: 2

[جلد اول]

[دیباچه]

بسم الله الرّحمن الرّحیم

حمد بی‌حد و ثناء بی‌عدد مختص ذات پاکی است که از یك‌مشت خاك چنین گوهر پاك من ذکر و انثی آفریده و تاج و لقد کرمنا بر تارك ایشان نهاده و بقدرت کامله خود در مشیمة امهات صورت نبات را جمال معنی داده و از صدف ارجام در منثور[1] و گوهر ربات الخدور بیرون آورده و از قطره آبی که از اصلاب مردان و ترائب[2] زنان در ظلمات ثلاث چکیده از آن ریاحین الشریعة[3] (و خیرات حسان[4]) (و اعلام النساء[5]) رویانیده و در نهاد آنان از کمال و علم و معرفت چندان ودیعة نهاده تا اینکه (مشاهیر النساء[6]) (و تذکرة الخواتین[7]) (نقل مجلس[8]) گردیده و از (ثمرات اوراق[9]) معارفشان کتابها تنظیم شده و از دودمان رسالت بتول عذراء و زینب کبری پرورید که هزاران مریم و آسیه و

---

1 نام کتابی است تألیف زینب فواز عربی است

2 استخوان سینه

3 نام همین کتاب است

4 نام کتاب صنیع الملك است در سه جلد نازك بخط درشت فارسی که در ترجمه زنان است

5 نام کتابی است تالیف رضا کحاله مصری در مصر بلغت عربی طبع شده است در سه جلد

6 تالیف محمد ذهنی افندی که بعربی نوشته است مختصر است

7 تالیف شاه‌جهان بیکم فارسی مختصر مطبوع و در او اغلاط و اشتباهات بسیار است

8 نام کتابی است در ادبیات

9 نام کتاب ابن الحجة الحموی است

ساره و هاجر خدمتگزاری ایشان را بجان و دل خریده و خاندان نظم و عرفان ایجاد صدها رابعه و خنساء بنموده و از ینبوع فیض نامتناهیش بسیاری از ربات حجال را در فنون علم و معارف اشیاخ معاریف و مشایخ نموده و ابواب حکمت و ادب بر روی عفایف و عقایل گشوده و مستوره عصمت از آن طلب کرده معصومه نامی گشته و جاریه بزم آرائی و دلربائی خواسته محبوبه گرامی گشته ملکه ای را بر تخت ملوك نامداری نشانیده و مردان روزگار را محکوم حکم او گردانیده تا بدانند که امر امر او است و فرمان فرمان او قدرتش بی‌پایان و عظمتش نسبت بمردان و زنان یکسان.

ص: 3

پس از حمد خداوند یکتا درود نامحدود و سلام غیر معدود بر سید انبیاء و و مرسلین محمد محمود و بر آل طیبین او تا روز موعود باد البتّه سلام و صلوات سزاوار این مسندنشین قاب قوسین او ادنی است که زنان را از تحت اسارت و ذلت و مسکنت زمان جاهلیت نجات بخشیده و حقوق آنها را کما هو حقه ادا فرموده تا آنکه در زیر مقنعه زمامداریها کردند و در فهم حقایق مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند و در حل غوامض تحقیقات انیقه فرمودند لشکر شکسته اند کشور گرفته اند بر تخت حکمرانی نشسته اند صد کارها کردند صد راهها رفته اند تأسیس مساجدها و مدارسها کردند تألیف کتابها و رساله ها نمودند مسالك طریقت و کافل بیچارگان باکمال همت شدند.

تو مرد رهی واقف راه باش ز حال زنان نیز آگاه باش

و بعد چنین گوید بنده شرمنده ذبیح الله بن محمد علی بن علی اکبر بن اسماعیل المحلاتی تجاوز الله عن سیئآته فی الحاضر و الآتی که چون کتاب (کشف الغرور) در طهران بطبع رسید و مطبوع طباع گردید و چون پاره از حالات زنان نیکوسیرت و شمه از حال زنان زشت طبیعت را در آنجا تذکر داده بودم در این فکر افتادم که ترجمه جمعی از دانشمندان بانوان شیعه را جمع آوری بنمایم. با این عدم اسباب و قلة اطلاع و عدم طول باع ولی ازآنجائی‌که کتاب را همت تألیف می‌کند نه اسباب قدم در این میدان نهادم درحالی‌که خود را از فرسان این میدان نمی‌دانم ولی در مثلها گفته اند.

بلبل بباغ و جغد بویرانه هرکس بقدر همت خود خانه تاخته ساخته

و دانشمندان در این موضوع کتابها بقالب تألیف ریخته‌اند و حقیر خوشه‌چین خرمن آنان هستم و زحمات آنان را تقدیر می‌نمایم و بمصداق شعر ابن مالك.

و هو لسبق حائز تفضیلا مستوجبا ثنائی الجمیلا

ولی قراء محترم بعد از امعان نظر در این اوراق خواهند دانست کم ترك الاول للآخر، چه بسیار از تراجم در این اوراق دیده می‌شود که در کتب مؤلفه در این باب وجود ندارد و چون عمده غرض اصلی و مقصد کلی از تألیف این کتاب تمسك بذیل عنایت آل عصمت و توسل بخاندان نبوت و رسالت است افتتاح این کتاب بنام نامی و اسم

ص: 4

گرامی بانوی عظمی فاطمه زهرا سلام الله علیها خواهد بود و دو جلد این کتاب متعلق به آن عصمت کبری است کما اینکه جلد سوم متعلق بامیرزاده عرب علیامخدره زینب و امهات مؤمنین و امهات ائمه معصومین و بنات آل طه و یس خواهد بود و مجلدات دیگر متعلق بسائر دانشمندان بانوان شیعه است و نامیدم آن را (بریاحین الشریعة) در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه و نسأل الله التوفیق و علیه نتوکل و به الاعتصام)

تنبیه

چون در این جلد از عاشر بهار و جلد فاطمیه ناسخ التواریخ و کتاب خصایص فاطمیه مرحوم آخوند ملا محمد باقر کجوری طهرانی بسیار نقل می‌شود برای هریك رمزی طلبا للاختصار قرار می‌دهیم «ر» رمز عاشر بهار «نا» رمز ناسخ التواریخ «یص» رمز خصایص فاطمیه و سائر مصادر را بنام و نشان ذکر خواهیم کرد و از مطالعه‌کنندگان گرامی امیدوارم که از راه لطف و مرحمت بر این ناچیز خرده نگیرند.

و عین الرضا عن کل عیب کما ان عین السخط تبدی کلیلة المساویا

و علماء أعلام در حالات صدیقه کبری فاطمه زهراء سلام الله علیها کتابها نوشته‌اند حتی چند کتاب از علماء اهل سنت در نظر دارم که در ولادت و شئونات خاصه این مخدومه دوجهان در قلم آورند شکر الله مساعیهم الجمیلة ولی دریا را کیل نتوان کردن و آفتاب

را نتوان پیمودن و این حقیر ابتدا به کنیه‌های آن مخدره می‌نمایم نظر باینکه این کتاب بایستی بترتیب حروف بوده باشد اگرچه مراعات این قسمت در فهرست خواهد بود ان‌شاءالله

[حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها]

[کنیه‌های حضرت زهرا سلام الله علیها]

«1- ام ابیها»

یکی از کنیه‌های معروفة فاطمه زهراء سلام الله علیها این کنیه است.

(یص) در مقاتل الطالبین از حضرت صادق علیه السّلام بدین‌گونه روایت است ان فاطمة تکنی ام ابیها و در (کشف الغمة) بدین عبارت است ان النبي کان یحبها و یکنیها بام ابیها و در فقره اخیره دو چیز علاوه است یکی محبت حضرت رسول است که فاطمه

را دوست می‌داشت و یکی تعیین این کنیه است از آن جناب پس از بابت محبت به آن حضرت او را بدین کنیه می‌خواند و اگر صاحب طبع لطیف و ذوق منیف فی‌الجمله دقت کند می‌داند که خواندن آن مخدره را بدین کنیه بعد از ذکر کلمة یحبها دلالت واضحه بر کثرت محبت آن جناب می‌کند)

و در فارسی ام بمعنی مادر است و هاء ابیها راجع بفاطمه است یعنی مادر پدرش و این فقره معلوم است که بطریق حقیقت نیست بلکه بطریق مجاز است بناء علی هذا بایستی معنی مناسبی بدست آورد و دانستی که اولا ام بمعنی مادر است و ثانیا ام در نزد اهل لغت بمعنی قصد است هنگامی که بفتح همزه قرائت شود مثل اینکه می‌گویی أم فلان فلانا ای قصده و بضم اصل هر چیزی را گویند و اصل ام امه بوده است فلذا جمع آن امهات می‌آید و امهات در مردم و امات در بهائم مستعمل است و گاه تاء می‌آورند و یا امت لا تفعلی گویند چنانکه یا ابت افعل در قرآن است و امام هم از این ماده مشتق است چون مقصود خلق و پیشرو انسان است و فی التفسیر در معنی و کل شیء احصیناه فی امام مبین فرمودند هو الکتاب) و انها لبامام مبین هو الطریق و الامام بالفتح هو القدام و آنچه کثیر الاستعمال است و از آن غالبا اراده می‌کنند همان اصل را می‌خواهند از آن جمله ام الجیش است که اسم است از برای رایت عظمی که در قلب لشکر مرجع و ملجأ برای عساکر است قیس بن حطیم گفت.

نصبنا امنا حتی انذعروا و صار القوم بعد الفتهم شلالا

و جاده اعظم را ام الطریق گویند و فاتحته الکتاب را ام الکتاب گویند و مکه را ام القری و شراب را ام نامند چون سبب از برای گناهان دیگر است و ام الدماغ کما فی تفسیر مجمع البیان مقدمرا گویند و هر چیزی که مقدم است و جامع او را ام الرأس گویند و ام الدماغ هم برای آنکه مجمع حواس و مشاعر است و زمین را هم ام گویند برای آنکه اصل انسان از اوست و رجوعش هم بسوی او است کما قال الله تعالی جل شأنه أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفاتاً أَحْياءً وَ أَمْواتاً) و قال مِنْها خَلَقْناكُمْ وَ فِيها نُعِيدُكُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُكُمْ تارَةً أُخْرى و امیة بن الصلت گفته.

ص: 6

فالارض معقلنا و کانت امنا	فیها مقابرنا و منها نولد

و رئیس قوم را ام القوم خوانند و ماهیة را ام الوجود گویند چون مظهر وجود است و عناصر اربعه را امهات می‌خوانند برای تولید موالید ثلاثه و ثمره درخت را نیز ام گویند چون مقصد و مقصود اوست شاعر گوید.

گر نبودی میل امید ثمر	کی نشاندی باغبان بیخ ثمر
پس بمعني آن شجر در میوه زاد	گر بصورت از ثمر بودش ولاد
گر بصورت من ز آدم زاده ام	پس بمعنی جد جد افتاده ام
زین سبب فرموده است آن ذوفنون	رمز نحن الآخرون السابقون

لان المقصود من الشجر هو الثمر و اول الفکر آخر العمل پس از تذکره این عبارات مصطلحه و الفاظ مستعمله چند وجه بنظر می‌رسد که جمع انها هم منافات ندارد.

(اول) آنکه فاطمه (ع) زهراء ثمره شجره نبوت است و حاصل عمر حضرت رسالت است و فرزند مقصود پدر و مادر است و فاطمه زهراء

(ع) مخصوصا دختری بود که غرض اصلی و مقصد کلی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم از وی بوجود آمد و فاطمه آن صدف دراری و لآلی عصمت که سماوات علویه و ارضین سفلیه از ایشان استوار و برقرار است مقصد و مقصود و میوه قلب مسعود رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بود پس معنی ام ابیها آنست که فاطمه «ع» اصل پیغمبر است و همان فرزندیست که پیغمبر می‌خواست و مقصودش بود با آنچه از نتایج کریمة و فوائد عظیمة که بر وی از جهت فرزندی مترتب شده و از فضائل نفسانیه اش خواسته پس ام بمعنی مادر نیست در این مقام بلکه بمعنی قصد و اصل و مقصود و این معنی با مطابقه اراده لغویّین بلکه اهل حدیث درست می‌آید و اگر بخواهیم مقصود را مطابقه با هریك از این الفاظ کنیم نیز صحیح است بواسطه ائمه معصومین علیهم السلام چنانچه اکرام رائس گفته شود بواسطه تقدم و مجموعیت توالد و تناسل ذریه طیبه اش و ام الجیش برای آنکه پناه پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم و امت پیغمبر بوده است که از شکست وی شکست فاحش بر اسلام و اسلامیان وارد می‌آید و اگر (ام القری) بنامند نیز صحیح است بواسطه ائمه معصومین (ع)

ص: 7

و قال بعض العرفاء ان فاطمة (ع) من بین الانوار الالهیة بمنزلة الماهیة و تلك الانوار فی مرتبة الوجود فهی الماهیة الکلیة و الخزانة التی فیها الصور العلمیة فهی ام لجمیع الموجودات من البدایات و النهایات.

مشکاة نور الله جلجلاله	زیتونة عم الوری برکاته
هی قطب دائرة الوجود و نقطته	لما تنزلت اکثرت کثراتها
هی احمد الثانی احمد عصرها	هی عنصر التوحید فی برکاتها

(یص) وجه دوم در افواه و السنه بسیار شایع است پدر گاهی به پسرش از راه رأفت و رحمت در مقام نصیحت می‌گوید پدر جان بابا جان و بدخترش می‌گوید نه نه جان مادر جان اینگونه الفاظ بین عرب و عجم شایع است مانند برادر جان و نظائر آن و این قسم عبارات و اصطلاحات از فرط محبت و کثرت شفقت و دوستی پدر بفرزند است پس بناء علی ذلك معنی ام ابیها بطریق حقیقت نیست بلکه عبارتی است که معمول بین پدران و فرزندان از راه عطوفت می‌شود و ممکن است که حضرت اقدس نبوی هم اینطور اراده فرموده باشد و فاطمه زهرا (ع) را بدین عبارت خوانده باشد یعنی ای مادر من تا حکایت کند از فرط محبتش بدخترش و عبارت حدیث که

مذکور شد یحبها و یکنیها بام ابیها دلالت بر همین معنی و بیان می‌کند.

(وجه سوم) چون آیه وافی هدایه النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم در مدینه نازل شد و زوجات رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم هریك بکنیه ام المؤمنین مفتخر شدند و همگی امهات مؤمنین شدند فاطمه زهرا (ع) ازین تشریف برای خود شرف و مزیتی خواست پس سید مختار فاطمه را چون جان شیرین دربر کشید و بوسید و بوئید و بدین کینه‌اش خواند و نامید یعنی اگر زنهای من مادرهای امت من هستند تو بالاتر از ایشانی قدرا و رتبة که مادر منی و مؤید مضمون آیه مسطوره نهی از نکاح و تزویج زوجات مطهره است کما قال الله تعالی وَ لا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً) و این فقره واضح است امومیت زوجات طاهرات از برای مسلمین از جهت تعظیم و تشریف است نه از روی حقیقت و چنین است اختصاص این لفظ بفاطمه زهراء (ع) و

صاحب خصایص وجوه دیگری در معنی ام ابیها ذکر فرموده چون در نظر حقیر جلوه نکرد از نقل آن خودداری نمودم.

«2- ام اسماء»

بنده احقر در جلد سوم تاریخ سامراء شرافت کنیه و لقب را تفصیل داده‌ام که کنیه از مفاخر عرب است و در امتهای دیگر مرسوم و معمول نبوده و کنیه از کنایه است و آن اشاره است بنام انسان که از خواندن آن منتقل می‌شود بنام خود و عرب کنیه را در مقام تعظیم و تکریم شایع کرده استعمال می‌نمودند.

) یص) و آنچه مشهور است کنیه مصدر باب و ام و ابن می‌شود مثل ابو الحسن و ام کلثوم و ابن عباس و ابن حاجب بلکه مصدر می‌شود مانند بنت العنب و بنت الکرم و غیره و صدیقه کبری) ع) چند کنیه داشته است که بعضی مشهور بوده است مثل ام الحسن و ام المحسن و ام ابیها و بعضی مشهور نبوده است مثل این کنیه ام اسماء چندانکه این کنیه را فقط مجلسي از کتاب (معرفة الصحابة) نقل کرده است و از آن عبارت معلوم است این کنیه را در اوائل ولادت و قبل از هجرت بر آن مخدره می‌خواندند و عرب این کنیه را تفأل بخیر می‌دانست.

«3- ام الهناء»

این کنیه نیز غیر مشهور است از آن مخدره (ع) و مأخذ آن از روایات بنظر نرسیده است فقط مرحوم شیخ حر عاملی ره در منظومه اش فرموده.

و قد رووا کنیتها ام ام الائمة الهداة الامناء

الهنا

ام الحسین المجتبی ام الحسن فاسمع إلی جمع و تعداد حسن

و هنا بفتح هاء و نون مأخوذ از هنی است و عیش هنی آن خوشی و گوارا شدن معیشت و زندگانی است و تهنیه نیز از این باب است که در اعیاد و ایام سرور گفته می‌شود و لفظ هنیئا در آشامیدن آب در میان اعراب دعاء مخصوص است که رسم شده و

ص: 9

حدیث نزول جام و آشامیدن خمسه طیبه علیهم السلام از آن و خطاب خداوند سبحان هنیئا مرئیا لك یا علی بن ابی طالب در کتب مناقب مذکور است و مأخوذ از آیه کریمه فکلوه هنیئا مرئیا و هر امری که در او زحمت نباشد می‌گویند هنی است و منه هنأنی الطعام و لك المهنا و این کنیه را از برای حضرت زهرا تفأل بخیر زده بودند یعنی همیشه زندگی و زندگانی این دختر بروزگار گوارا باد و فاطمه زهراء (ع) خود تمام عیشه راضیه مرضیه بود و اصل اصیل گوارائی و سازگاری است چه در دنیا و چه در عقبی و شوهر بزرگوارش در دار دنیا بدان نعمت موهوبه خدا را شاکر بود و در مدت مؤانست با کمال ملایمت و ملاطفت با یکدیگر مواحدت و سازگار برداشته‌اند و از لذائذ روحانیه و حظوظ معنویه ربانیه هم که در کمال کمال بوده‌اند بهره‌مند می‌شدند و حضرت امیر فرمودند در این مدت که فاطمة (ع) بخانه من بود هیچگاه از او مکروهی ندیدم و هرگز مرا بغضب نیاورد و البتّه در صورت موافقت چقدر زندگانی سازگار است.

«4- ام العلوم»

این کنیه را صاحب جنات الخلود در شمار کنیه‌های آن حضرت آورده و البتّه این کنیه دلالت بر زیادتی و کثرت علم آن مخدره عظمی است و شکی نیست که آن آیة الله العظمی (ع) احاطه بتمام علوم عقلیه و نقلیة داشت و این احاطه و اطلاع در زمره نسوان عالمیان مخصوص به ایشان است بلکه علوم گذشته و آینده تماما اغتراف از آن منبع علوم و سرچشمه معارف است و از سرتاپای وجود فاطمه دانش و دانائی تراوش کند و بیاید حدیث (عیون المعجزات) که آن مخدره بحضرت امیر عرض کرد که اگر بخواهم از علوم اولین و آخرین ترا خبر می‌دهم.

«5- ام الفضائل»

(يص) اين كنيه شريفه از كنيه سابقه جامع‌تر است چون داشتن علم يك فضيلتي است از فضائل نفسانيه فاطمه طاهره سلام الله عليها و فضائل و فواضل ديگرش را

كسى نتواند احصا بنمايد و فضيلت جمع آن فضائل است و آن در برابر نقيصه است و بفارسى بمعنى فزونى است و امرأته مفضالة على قومها اذا كانت لها فضائل زائده و فضائل فاطمه زهراء سلام الله عليها بر دو قسم است) يا تكوينى است يا تشريعى تكوينى ايضا بر دو قسم است يا داخلى يا خارجى و معنى تكوينى اين است كه در تحت اختيار انسان نباشد و تشريعى يعنى بجعل شارع باشد و صديقه كبرى (ع) جامع جميع آنها بنحو اكمل بود تكوينى داخلى جمال و نور زهراء سلام الله عليها از قوه تحرير و تقرير خارج است تكوينى خارجى اصالة و شرافت نسبش كه دختر سيد المرسلين و همسر سيد الوصيين و مادر دو سيد شباب اهل الجنة و مادرش خديجه كبرى ام المؤمنين اول نساء القوم اسلاما و كيفيت انعقاد نطفه زكيه اش در رحم خديجة و تزويجش در آسمان و مزايا و خصايصى كه بعد از اين در محل خود بيايد.

(يص) و فضائل تشريعى آن آيت رحمت را نتوان احصا نمود فحسر عن ادراكها انسان عين كل عارف و قصر عن وصفها و احصائها لسان كل محص و واصف و الكل بضروب فضائلها معترفون و على باب كعبة فواضلها معتكفون) تصاغرت العظماء و تقاصرت العلماء و لكنت الخطباء و عجزت البلغاء و كلت الشعراء و تواضعت الارض و السمآء عن وصف قدرها و جلالة شأنها

قصيدة عربية

سقى الله انفاسى من السلسل العذب	لا نظم ابكارا من اللؤلؤ الرطب
بمدحت بنت المصطفى ينجلى كرب	و ان معاليها لا سني من الشهب
و فى مدحها القرآن بل سائر الكتب	فان لم تصدق ما اقول و لا تدرى
فسل آية القربى فسل آية الاجر	و سل آية الود و سل ليلة القدر
و سل آية الكوثر و سل سورة الدهر	و كانت لطه المصطفي الروح بالجنب

هى الشمس خدرا و الاشعة ساتر
بخدمتها حور الجنان تفاخر

ص: 11

لها جاريات مريم ثم هاجر
هى القطب قدرا و النساء دوائر

فشتان ما بين الدوائر و القطب
هى اللمعة البيضاء تجلت تكرما

هى الزهرة الزهراء فقرت و انما
هى الكوكب الدرى فى افق السمآ

تضىء لسكان السماوات كلما
تقوم بمحراب تناجى الى الرب

هى الآية الكبرى فكلت الى النهى
عقولهم ما يبلغون لمنتهى

مكارمها العليا و أنّى لهم بها
و كيوان علياها لا على من السهى

ففى فاطم حارت عقول ذوى اللب
فتبا لقوم احرقوا باب دارها

و بعدا لقوم اسقطوها جنينها
و سحقا لقوم سودوها متونها

و تعسا لقوم كسر و اضلع جنبها
و فى وجهها إثر من اللطم و الضرب

فلهفى عليها حين ابدت عويلها
بعولتها ينسى الحمام هديلها

و كادت بان الراسيات تزيلها
فما حال من تلقى مقودا كفيلها

فوا عجبا من قسور قيد للكلب
فاوقفت الافلاك من عظم دهشة

و اذ هلت الاملاك من طول زفرة	تناديهم خلوا ابن عمی و مهجتی
و ان لم تخلوا عنه اشكو بعولة	الی الله یا اهل الضلالة و الریب

«6- ام الكتاب»

(یض) این كنیه كریمة در دفاتر مضبوطه محدثین از علماء بسیار مذكور است و در تفاسیر عامه و خاصه از اسماء سوره مباركه الحمد شمرده شده برای آنكه اصل قرآن است بلكه اصل هر كتاب از كتب سماویه است و بقول بیضاوی مشتمل است بر توحید و مبدا و معاد و قضا و قدر و اشتغال بخدمت و طاعت و طلب مكاشفات و مشاهدات یا آنكه این سوره اشرف سورهای قرآنست چنانكه ام القری مكه معظمه اشرف

بلدانست و هر دو معنی در حق جناب صدیقه طاهره سلام الله علیها جایز و جاری است از افضلیت و اشرفیت بما سوای خود ازهرجهت و جامعیت و اشتمالش بر تمام علوم و معارف و در معنی ام القرآن گفته اند قرآن عوض هر چیزی است لیكن چیز دیگر عوض او نمی‌شود و بهمین طریق است فاطمه زهراء علیها سلام كه گوهر یكتا و فرد بی‌همتا است در سلسله نسوان عالی‌شأن و او را عوض و مانندی نیست و سوره حمد را اساس القرآن نامیدند از آنكه اول سوره قرآن است یا آنكه مشتمل است براساس طاعات و عبادات و فی الحدیث اساس القرآن فاتحة الكتاب و اساس الفاتحة بسم الله الرحمن الرحیم. چون مریض شدی بر تو است باساس قرآن تا باذن خدا شفا یابی و فاطمه دین و بنیان ایمان است و صدف درر شعشعانیه الهیه است و بولای او امراض باطنه و اوجاع ظاهره شفا میابد و ام ملدم كه معظم اوجاع است در تحت فرمان او است و حدیث آن در باب اذكار فاطمه (ع) است و حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود قسم بحق آن كسی كه جان من در قبضه قدرت اوست مانند این سوره در توریة و انجیل و زبور نیست و انها السبع الْمَثانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ و ابو الفتوح در تفسیر خود روایت می‌كند: كه یك‌صد و چهار كتاب از آسمان نازل شد تمام آنها را در چهار كتاب توریة و انجیل و زبور و قرآن جمع فرمود و آنچه در این چهار كتاب است در سور مفصل جمع فرمود و آنچه در سور مفصل است در سوره الحمد نهاد و هركه این سوره را بخواند چنان است كه یك‌صد و چهار كتاب آسمانی خوانده.- این روسیاه عرض می‌كند قسم بخدای عالم و رسول او كه بمانند

فاطمه (ع) زنی در هیچ امتی نیامده و نخواهد آمد و این کنیه برای آن مخدره با اینکه اسم این سوره شریفه است شرفی بزرگ است.

اثر طبع ادیب فاضل میرزا محمد طبرستانی متخلص بغافل

خدای را نتوان دید جز بچشم رسول — رسول را نبود نور چشم، غیر بتول

اگر بتول بچشم رسول نور نبود — ندیده بود خدا را، کسی بچشم رسول

ص: 13

ولی بدیده بود نور علت دیدن — محال باشد تفکیك علت از معلول

اگر معاینه خواهی جمال حق دیدن — بمهر فاطمه مرآت دل نما مصقول

اگر شفیعه محشر نباشد او بر خلق — شفاعت همگی را نمی‌کنند قبول

غرض وجود تو بوده است علت خلقت — وگرنه کشته آدم نداشتی محصول

مکونات وجودیه زوج و ترکیبند — وجود تو به بساطت نمود جفت قبول

اگر وجود تو کفوی قبول می‌ننمود — نمود بود در اشیا نداشت راه عقول

ترا گرفت و جهان را طلاق گفت علی — از آن شده است جهان بر هلاکت تو عجول

جزای آنکه ترا غصب حق شد از فدکی — خدات هر دوجهان را ز مهر داده بتول

در این دوروزه عمر آن‌قدر کشیدی رنج — که بوده‌ای بجهان از حیوة خویش ملول

(سائر کنیه‌های فاطمه زهراء (ع)

(7) ام الحسن 8 ام الحسین (9) ام المحسن (10) ام ائمه المعصومین (11) ام السبطین (12) ام الریحانتین (13) ام الخیرة (14) ام البررة (15) ام الازهار (16) ام الاخیار (17) ام النجبا (18) ام الانوار (19) ام الاطهار (20) ام الابرار. و وجه مناسبت این کنیه‌ها از خارج در کمال وضوح است و استعمال هریك در نهایت شیوع و در زیارات و ادعیه و در افواه و السنة شیعه اثناعشریه متداول و متناول است و مرحوم (مجلسی) طاب ثراه فرموده این بزرگواران را می‌توان باوصاف و القابی که دوستان می‌دانند در مقام اعظام و اکرام بگویند مگر آنچه منافی باشد با نصوص خاصه ایشان پس فاطمه زهرا سلام الله علیها را مثلا کسی می‌تواند در زیارت یا در مدح و ثنا بخواند ام الشموس الطالعة. ام الاقمار المنیرة ام النجوم الزاهرة ام النقباء المطهرین. ام الاصفیاء الطیبین. و هکذا بناء علی ذلك می‌توان علاوه از کنیه‌های مذکوره هزاران القاب بقالب لفظ درآورد برای آن حضرت

(القاب فاطمه زهراء (ع))

(یص) لقب جمع آن القاب است کما قال الله تعالی وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ (و قد یکون علما من غیر نبز فلا یکون حراما) و لقب بعد از کنیه ممدوح است و آن یا معشر

ص: 14

بر مدح است یا ذم و نهی در آیه مسطوره اشاره بالقاب مذمومه است که مدعو از آن کراهت داشته باشد بواسطه مذمتی که در آنست و تنابز همان تلقیب است و اکرام و اعزاز مؤمن آنست که او را بنام نخوانند بلکه بلقب ممدوح او را خطاب کرده تعظیم نمایند و احترام کنند و کثرت اسماء و القاب از برای هرکس دلیل بر شرف و قدر و علو مقام اوست و هر لقب هم اشاره بوصف مخصوص مشهور آن موصوف است که از ذکر آن، موصوف شناخته می‌شود و جناب صدیقه طاهره (ع) بواسطه شرافت ذات مقدسش و اوصاف ممدوحه‌اش در موارد عدیده باسم مبارك و لقب شریفی که حاکی از آن صفت خاصه است بلسان خدا و ملائکه و ائمه طاهرین خوانده شده و در بعضی از موارد یك معنی را بعبارات و الفاظ مختلفه آورده‌اند که کثرة الاسماء تدل علی شرافة المسمی. و در (کتاب مناقب) (و بحار) اسماء آن مخدره را چنین روایت کرده‌اند فاطمه، بتول، حصان، حرة، سیدة، عذراء، زهرا، حوراء، مبارکة، طاهرة، زکیة، راضیه، مرضیه، محدثه، حانیة، صدیقة

(یص) بعد از ذکر این اسماء گوید حقیر برای میمنت خواستم یکصد و سی و پنج لقب مطابق اسم مبارک آن مخدره نام برده باشم و بیست لقب از القاب که سادات القاب آن بزرگوار است شرح بدهم.

بعد تعداد آن القاب را می‌نماید ولی بترتیب حروف نیست و حقیر دوست دارم که آن القاب را بترتیب حروف زینت این کتاب بگردانم:

امة الله

آیة الله

ابنة الصفوة

احدی الکبر

اعز البریة

آیة الله العظمی

ارومة العناصر

ام الائمة

بضعة رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم

بقیة النبوة

بیضاء بضة، بتول

باکیة العین

برزخ النبوة و الولایة

بهجة الفؤاد

تفاحة الفردوس

التقیة

ثمرة النبوة

ثالثة الشمس و القمر

جمال الآباء

الجمیلة الجلیلة

جرثومة المفاخر

حجاب الله المرخى

حاملة البلوى

الحبة النابتة

الحبيبة المصطفى صلّى الله عليه و آله و سلّم

حجة الله الكبرى

حظيرة القدس

الخيرة من الخير

حبها خير العمل

خامسة اهل العباء

دعوة مستجابة

درة التوحيد

الدرة المنضده

الذروة الشامخة

الذريعة الشيعة

ريحانة النبى

روح بين جنبى المصطفى

ركن الدّين

ربيبة المكرمة

الراضية المرضيه

الرشيدة

زوجة ولى الله الاعظم

الزهراء

زجاجة الوحى

زين الفواطم

ستر الله الكبرى

سيدة نساء الجنة

سيدة نساء هذه الامة

سيدة نساء الاولين و الآخرين

سيدة بنات آدم عليه السّلام

سفينة النجاة

سماء الكواكب الدرية

سلالة الفخر

شرف الابناء

شفيعة الامة

الشهيدة

الشمس المضيئة

صاحبة الجنة السامية

صفوة الشرف

صاحبة المصحف

صلاة الوسطى

صاحبة الاحزان الطويلة

الصابرة في المحن

الصادقة في السر و العلن

صدف الفخار

الصائمة فى النهار

ضامن الشفاعة

الطاهرة الميلاد

الطاهرة فى الافعال

ظل الله الممدود

العارفة بالاشياء

عديلة مريم الكبرى

عقيلة الرسالة

العالمة بما كان و ما يكون

العابدة التقية

عين الحياة

عين الحجة

عروة الوثقى

عيبة العلم

العفيفة

عالية الهمة

الغرة الغراء

فلذة الكبد المصطفى

الفاضلة

فخر الائمة

قلادة الوجود

قرة عين الخلائق

القانعة

القانتة

القدوة المسددة

قرار القلب

القائمة فى الليل

كلمة الله التامة

ص: 16

كلمة التقوى

الكوكب الدرّى

الكريمة فى النفقة

الكئيبة

الكلمة الطيبة

ليلة القدر

المزوجة فى الملأ الاعلاء

المعروفة فى السماء

مبشرة الاولياء

مشكاة الانوار

معدن الحكمة

المتهجدة

المضطهدة

المنهدة الركن

الممتحنة

المغصوبة حقها

الممنوعة إرثها

المظلومة

المتعوبة فى الدنيا

الميمونة

المعصومة

المنعوتة في الانجيل

الموصوفة بالبر و التبجيل

محترقة القلب

معصبة الرأس

مهجة العالم

مكسورة الضلع

مقتول الجنين

موطن الرحمة

نخبة ابيها

الناطقة بالشهادتين

عند الولادة

النعمة الجليلة

ناحلة الجسم

النبيلة

نور الانوار

نجمة اكليل النبوة

والدة الحجج

وديعة الرسول

الوليدة فى الاسلام

الوالهة الثكلا

الوحيدة الفريدة

و سلالة الرضوان

وعاء المعرفة

ولية الله العظمى

هی الکوثر

و انها لاحدی الکبر

ینبوع العلم

و ینابیع الحکمة

مخفی نماند که آنچه ضبط شد صد و چهل لقب است بعضی را حقیر تبدیل و اضافه نموده‌ام و احصای آن در عقده محالست.

گر گل عصمت ندیده‌ای و ندانی — رو به‌سوی گلستان عصمت داور

بضعة خیر الوری حبیبه یزدان — دختر بدر الدجی شفیعه محشر

فاطمه‌نام و زکیه‌نفس و فلک‌جاه — عرش‌مقام و فرشته‌خوی و ملک‌فر

شمسه طاق حیا کتیبه عفت — ضابطه کاف و نون نتیجه خلقت

واسطه کن فکان زجاجه انور — طیبه باوقار عصمت کبری

ص: 17

10

ریاحین الشریعة در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه ؛ ج1 ؛ ص17

طاهره روزگار عفت اکبر — عالمه علم حق محدثه دهر

فخر سماواتیان و همسر حیدر — فاکهه اصطفی عزیز پیمبر

دخت رسول انام ام ائمة — هست چنین دختری چنانش بابا

[10] محلاتی، ذبیح الله، ریاحین الشریعة در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه، 6جلد، دار الکتب الإسلامیة - ایران - تهران، چاپ: 1.

باید چنین زنی چنانش شوهر
مهر باید بمهر یابد پیوند

ماه بباید بماه باشد همسر
ارفع آن آسمان کاینش اختر

اعلی آن خانواده کاینش خاتون
آباد آن حجله کاینش بانو

احسن زان مادر کاینش دختر
دختر اگر این بود نداشتی ایکاش

دایه امکان به بطن الا دختر
نخل امامت از او گرفت شکوفه

فرق ولایت از او رسید بافسر
زورق ایمان بوی شناخته ساحل

کشتی ایمان زوی فراشته لنگر
ملك نجائب ز امر اوست منظم

شهر شرافت بفضل اوست مسخر
جاه مؤبد بعون اوست مهیا

عزت و سرمد بنصر اوست میسر
آتش و باد آب و خاك و عالم و آدم

ملك و ملك جن و انس و کهتر مهتر
بر درش آنان کنند سجده دمادم

در برش اینان برند سجده سراسر

(یص) پس از تعداد القاب مذکوره بیست لقب از القاب فاطمه زهراء را شرح می‌کند و حقیر خلاصه آن را نقل می‌کنم:

(1- بتول)

بتول از القاب باهره صدیقه طاهره است و مریم بنت عمران (ع) و بتول بمعنی بریدن و جدا کردن باشد و جمع بتول بتائل است و آن زنی است که بریده و جداشده از زنهای دیگر و بتول نهالی است که از بن درخت بیرون آمده و از او مستغنی شده باشد و در

آیه مبارکه است (وَ تَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلًا) آن انتبال و انقطاع از دنیا است برای خدا.

و در صراح اللغة گوید البتول هی العذراء المنقطعة من الازواج و یقال هی المنقطعة الی الله من الدنیا و هی نعت فاطمة بنت النبی صلّی الله علیه و آله و سلّم.

ص: 18

(و ابن اثیر) در نهایة گفته سمیت فاطمة البتول لانقطاعها عن نساء زمانها فضلا و دینا و حسبا و قیل لانقطاعها عن الدنیا الی الله و در (غریبین) گفته سمیت فاطمة بتولا لانها تبتلت عن النظیر و در کتاب (معانی الاخبار) و (کتاب علل الشرائع) و کتاب مصباح الانوار و کتاب بحار از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت است که از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم سؤال کردند که ما مکرر شنیده ایم که فرمودید مریم بتول است و فاطمه بتول چه معنی دارد فرمود هر زنی که حیض نبیند بتولست و حیض در دختران پیغمبران کراهت دارد و مرحوم مجلسی (ره) فرمود است انها منقطعة عن نساء زمانها بعدم رؤیة الدم و بهمین مضمون علماء سنت مانند احمد بن حنبل در فضائل (و حافظ) ابو نعیم در کتاب منقبة المطهرین و ابو صالح مؤذن در (اربعین) و ابن حجر مکی در صواعق المحرقه در ذیل آیه وَ لَسَوْفَ یُعْطِیكَ رَبُّكَ فَتَرْضی از صحیح نسائی و سید علی شافعی در کتاب (مودة القربی) در باب حادی عشر از حضرت رسول خدا نقل کرده اند که فرمود انما سمیت فاطمة البتول لانها تبلت من الحیض و النفاس لان ذلك یحسب فی بنات الانبیاء نقصان و نسائی در صحیح خود روایت کرده که رسول خدا فرمود (فاطمة حوراء آدمیة لم تحض و لم تطمث) بالجمله اخباری که در کتب فریقین در این خصوص رسیده قریب بتواتر و حد استفاضه است و مجال انکار نیست و حدیث (ان الله حرم النساء علی علی علیه السّلام ما دامت فاطمة حیة لانها لم تحض) شاهد مقصود است بناء علی ذلك فاطمة بتول است یعنی منقطعه از رؤیة دم و منقطعه است از زنان از جهت فضل و دین و حسب (و قیل انها تبلت کل لیلة مما ترجع بکرا و علاوه بر آنچه منظور می‌شود طهارت ایشان است از ارجاس و ادناس معنویه روحانیة و الظاهر عنوان الباطن یعنی چنانکه از پلیدیهای ظاهره مریم و فاطمة طاهره منزه و مهذبة بودند بمفاد کریمه (ان الله اصطفاك و طهرك و اصطفاك علی نساء العالمین) علاوه انقطاع آن مخدره از مطالب مذکوره عموما خود دلالت دارد بر طهارت معنویه اش و جمعا دلالت دارد بر عصمت و نگاه داری خداوند سبحان این دو زن را از گناهان و انقطاع از خلق و توجه بخالق و این خود دلیل محکم دیگری است و آیة معظمی بر عصمت ایشان است.

«2- الطاهرة»

این لقب از اوصاف ذاتیه فاطمة زهرا علیها سلام است و مشتق از طهر بضم و آن پاکی از حیض است و طهارت بمعنی پاك شدن و اصل آن نظافت است و المطهر المنزه و الطهورین الماء و التراب و منه (و انزلنا من السماء ماء طهورا) و صدوق در کتاب (علل الشرائع) و (امالی) از حضرت صادق روایت کرده که فرموده فاطمه را در نزد خداوند سبحان نه اسم است از آن جمله طاهره است و مرحوم (کفعمی) فرموده طاهر از اسماء الله است یعنی منزه از اشیاء و امثال و اضداد و انداد و از صفات ممکنات و حالات مخلوقات از حدوث و زوال و سکون و انتقال و چون در این عالم اسماء الله را مظاهری است مظهر اسم طاهر فاطمه زهراست که در مخلوق مانندی ندارد و از زنان دیگر ممتاز است و حضرت باقر علیه السّلام می‌فرمود فاطمه را طاهره نامیدند لطهارتها من کل دنس و طهارتها من کل رفث و ما رأت یوما قط حمرة و لا نفاسا و معنی رفث در آیه شریفه (فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ) فحش گفتن است و در این حدیث اشاره است که فاطمه از اخلاق ذمیمه هم طاهره بوده علاوه بر ادناس ظاهری و متعلق طهارت یا طهارت ظاهر است از اخباث یا طهارت جوار حست از معاصی یا طهارت نفس است از اخلاق رذیله ردیه یا طهارت سر است از ما سوی الله و تمام این مراتب اربعه در آن طاهره مطهره بوجه کمال موجود بود صلوات الله علیها

(نعم ما قیل)

موانع چون در این عالم چهار است — طهارت کردن از وی هم چهار است

نخستین پاکی از احداث ارجاس — دوم از شر نفس و شر وسواس

سوم پاکی ز اخلاق ذمیمه است — که با وی آدمی همچون بهیمه است

چهارم پاکی سر است از غیر — که آنجا منتهی گردد بدان سیر

«3- السیدة»

(یص) آن مخدره یکی از القاب مبارکه او سیدة است و این لقب بزرگ جامع مکارم و محامد حمیده و معانی عدیده است و لفظ سیده یعنی رب و مالك و شریف و

ص: 20

قاضی و کریم و حلیم و رئیس و مقدم و مطاع و متحمل اذیت قوم آمده است و مشتق است این لفظ از ساديسود سیادة و جمع آن ساده و سادات و اسادد و سیاید من غیر قیاس است و اغلب استعمال باضافه و قید می‌شود مانند سید القوم و سید النبیین و سید الوصیین و سیدا شباب اهل الجنة و سید السادات و سید الساجدین و در صورت اطلاق مخصوص بخداوند متعال است و قید و اضافه برای خلق است و در وصف حضرت یحیی علیه السّلام (انه کان سیدا و حصورا و نبیا من الصالحین) مراد مطاع و مقدم بر مردم است و صاحب مجمع البیان در معنی سید فرموده مأخوذ از سواد است و سید القوم یعني مالك السواد الاعظم و آن کسی که طاعت وی واجب است و در این زمان هرآنکه هاشمي و علوی و فاطمی باشد بلقب سید خوانده می‌شود و این وضع ثانوی است و هر مرد و زنی که در خانواده ریاست و مطاعیت داشته باشد سید و سیده او را می‌خوانند و فارسی آن در افواه و السنة فارسیان آقا و خانم است و در مصر ستی زینب و ستی نفیسه و ستی سکینة معروف است و ست مخفف سیدة است و فاطمه زهرا سلام الله علیها مالکة و شریفة و فاضلة و کریمة و صابرة و حلیمة و مطاعة و مقدسة و سیده بر زنان اولین و آخرین بود.

«4- سیدة النسوان»

این لقب بزرگ مأخوذ است از حدیث شریفی که متفق علیه فریقین است که فاطمه زهرا سیده زنان عالمیان است از اولین و آخرین و در این لقب با لقب سابق فرق است چونکه از لفظ سیده عموم مفهوم می‌شود و از سیدة النسوان خصوص و چون در لفظ سیدة اطلاق مندرج است سیادتش اختصاص بزنان ندارد بلکه بر رجال هم سیادت دارد بخلاف این لفظ که اختصاص به زنان را می‌رساند و در اخبار و آثار غالبا فاطمه زهرا را باین لقب می‌خواندند و ابو بکر در قصه فدك بمخاطبه آن حضرت گفت و انت سیدة امة ابیك و الشجرة الطیبة و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود فاطمة سیدة نساء العالمین من- الاولین و الآخرین.

ص: 21

«5- الحوراء»

از القاب طیبه فاطمه زکیه است و آن مشتق از حور است و جمع آن حور بضم است و حوران سیاهی چشم است تماما کما فی قوله

تعالی (حُورٌ مَقْصُوراتٌ فِي الْخِيامِ) و قوله تعالی (وَ حُورٌ عِينٌ كَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ) آن حوريه- ايست كه چشمهای آن سياه و بخوبی و نيكی گشاده باشد و عين جمع عيناء است و هی الواسعة الحسنة العين و انهن خلقن من تسبيح الملائكة و در مجمع فرمود حوراء بفتح و مدّ آن شدة سفيدی چشم است در سياهی، و چشم را احور گويند و حوراء را بنعت و صفت ياد كنند و چشم سياه را بچشم آهو تشبيه نمايند و حور بمعنی رجوع و نقصان و سفيدی آمده است و احرار مصدر است و در وصف فاطمه زهراء سلام الله عليها حوراء انسية ديده شده است يعنی فاطمة حوريه بصورت انس است (ر) از رسول مختار روايت است فاطمه حوراء إنسية او آدمية لم تطمث و لم تحض يعنی انسيه ايست كه صفت حوريه در اوست كه آن صفت عدم رؤية دم است.

از ابن عباس از رسول خدا مرويست در حديث مبسوطی كه فرموده فاطمة بضعة منی و هی نور عينی و ثمرة فؤادی و روحی التی بين جنبی و هی الحوراء الانسية.

و در خبر ديگر از اسماء بنت عميس مرويست كه رسول خدا صلّی الله عليه و آله و سلّم فرمود ان فاطمة خلقت حوريه فی صورة انسية و در اخبار معراجيه است كه آن جناب فرمود جبرئيل دست مرا گرفت و داخل بهشت كرد و از رطب بهشتی بمن داد چون خوردم بزمين آمدم با خديجه طاهره مواقعه كردم حامله شد بفاطمه زهراء ففاطمة حوراء انسية فكلما اشتقت الی رائحة الجنة شممت رائحة ابنتی فاطمه و اخبار در اين باب بسيار است و در اوصاف حور العين مرويست كه از تربت بهشت خلق شده اند به نورانيت و از وراء هفتاد حجاب ساقشان از لطافت نمايان است.

(يص) و در احاديث آل عصمت وارد است كه حور العين از نور وجود مقدس آن حضرت خلق شده اند.

ص: 22

و در خبر است چون حوريه راه می‌رود از خلخال پای او صدای تسبيح شنيده می‌شود و گردن‌بند او كه از ياقوت است می‌خندد و از بند نعلين او كه طلا است آواز تمجيد می‌آيد و بر هريك هفتاد حله است كه هريك برنگی است و با هريك هفتاد بوی خوش است كه هر بوئی برخلاف ديگريست.

و در ذيل آيه لا يَرَوْنَ فِيها شَمْساً وَ لا زَمْهَرِيراً از ابن عباس مرويست اهل بهشت در بهشت نوری مشاهده بنمايند چون نور آفتاب پس به رضوان می‌گويند خداوند سبحان فرمود در بهشت آفتابی نيست پس اين روشنائی چيست رضوان گويد اين نور آفتاب و ماه نيست بلكه فاطمه عليها سلام و علی عليه السّلام در مقام خودشان خنديدند اين نور دهان ايشان است.

«6- العذراء»

این لقب شریف از القاب مختصه فاطمه زهراء است در مجمع البحرین است عذراء بر وزن حمراء دختر باکره را گویند لان عذرتها باقیة

(نا)

صدف گوهر شبیر و شبر — جفت حیدر سلیل پیغمبر

دختر مصطفی اگرچه زنست — شیرمردان برش چه نیم زنست

زن اگر چند نیم مردانند — بر او مرد نیم زن دانند

شیر یزدانش گر نبودی مرد — زیست از مرد در جهان او فرد

همتش ز اختران برشته کند — عصمتش بانك بر فرشته زند

در جهان بود از جهانش لیك — جز بیزدان نبد سلام علیك

از جهان دیده بر جهان داور — دوجهانش چه خاك و خاکستر

آنکه جست از جهت فلك چه کند — آنکه رست از جهان فدك چه کند

زین جهانی و زین جهان پاك است — گوهر پاك خواجه لو لاك است

گوهری و صدف بیازده در — مادری و پسر ز یازده حر

ص: 23

«7- التقیة»

(یص) این لقب اشرف القاب ام الائمة الاطیاب است و آن مأخوذ و مشتق از وقی یقی است و تقوی و تقاة و تقیة از همین باب است و بمعنی وقایه است و اهل لغة گفته‌اند تقی در اصل وقی بوده است و او بدل بتا شده است و وقایه پرهیز کردن است علی ای حال تقي کسی که از خدا بترسد و خدا را حاضر داند و از

گناهان اجتناب و احتراز نماید و معانی و مراتبی برای تقوی ایراد کرده اند از تائبین و صالحین و متقین و صد یقین و تمام مراتب تقوی در این آیه شریفه است که می‌فرماید (وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَخْشَ اللَّهَ وَ یَتَّقْهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْفائِزُونَ) پس هر فردی که بدین اوصاف موصوف شد تقی است و هر زن تقیه است و فاطمة زهرا سلام الله علیها خود کلمة تقوی است و از زمره نسوان عالمیان زنی آن خوف و خشیة و اطاعت و امتثال اوامر را بمانند وی نداشته و بعضی از عارفین گفته اند خیرات دنیا و آخرت در یك‌کلمه جمع شده است و آن کلمه تقوی است.

«8- الحرة»

این لقب مأثور و از القاب نبیله آن مخدره عصمت است و معنی حره زن آزاده است و معنی امه کنیز است در مجمع گوید «الحرة خلاف الامة» و در افواه مذکور است العبد یقرع بالعصا و الحر یکفیه الاشارة باز در تعریف حره گفته اند: الحر حر و إن مسه- الضر و العبد عبد و إن البسته الدر و در شعر عرب است:

تمسك ان ظفرت بودّ حر لان الحر في الدنیا قلیل

و جمع حره حرائر است علی غیر قیاس از آنکه جمع حره باید حرر باشد مثل غرفه و غرف، و تحریر رقبه بمعنی آزاد کردن است و خاك و ریگی که خالص باشد و مخلوط بچیزی نباشد آن را نیز حر می‌نامند و در تفسیر اهل البیت آیه إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ ما فِي بَطْنِي مُحَرَّراً بدین‌گونه معنی شده یعنی مخلصاً لك و مقررا لعبادتك و حرائر بیض وصف زنان سفیداندام و آزاد است و یکی از معانی حره کریمه است و جناب

ص: 24

فاطمه زهرا سیدة الحرائر و کریمة الاطیاب و الانساب بود و معنی این وصف که آزادی است از بندگی خالص و کنیزی مخصوص است که در راه پروردگار خود کرده و از آن بر زنان جهان سیادت و شرافت یافته و بیاید حدیث، انظروا الی امتی سیدة امائی کیف اقبلت بقلبها علی عبادتی ترتعد فرائصها من خیفتی یعنی عموم زنان دنیا کنیزند و فاطمه سیده ایشان و صاحب‌اختیار و حکمران بر ایشان است و فاطمه این سیادت و برتری را از کنیزی و بندگی بخدا تحصیل فرموده و کمال و شرف او در این نسبت است که فی الحقیقة فاطمة را امة الله و کنیز خدا بخوانند چنانکه حضرت رسول همین مسئلت از حضرت احدیت نمود که او را عبد الله بنامند که کفی لي فخرا ان اکون لك عبدا چون شرائف اسماء دیگر در تلو این لقب مبارك است و بمقتضای کریمه فاعبدوا الله

مخلصین اخلاص در عبادات شرط کلی است بلکه عبادت بدون خلوص فاسد است و حره آن زنی است که عمل وی خالص باشد و در جهان زنی نیامد و نخواهد آمد که عملش در خلوص هم‌ترازو با فاطمه زهراء (ع) بشود.

«9- الحصان»

این لقب شریف از القاب علیه ان عصمت کبری است و مشتق منه آن معلوم است و الاحصان زن خواستن مرد است و هو المحض بالفتح و هر زن شوهردار محصنه است و حصان بفتح و حصاء زنی است که پارسائي او ظاهر باشد و زن عفیفه و کریمه و آزاد را گویند و در (مجمع البحرین) فرمود المحصنات المؤمنات ای الحرائر العفیفات و المحصنة بفتح الصاد المعروفة بالعفة کانت ذات زوج او لم تکن مجملا در قرآن مجید احصان بچهار معني تفسیر شده است اول عصمت است لقوله تعالی (أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیها مِنْ رُوحِنا) دویم ازدواج لقوله تعالی (وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ) سوم حریه است کقوله تعالی (مَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ مِنْکُمْ طَوْلًا أَنْ یَنْکِحَ الْمُحْصَناتِ) چهارم اسلام است کقوله تعالی (فَإِذا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَیْنَ بِفاحِشَةٍ) و آیه را چنین معنی کرده‌اند که هریك از شماها استطاعت مالي ندارد برای گرفتن زن آزادی کنیز بخواهد که مئونه‌اش سبکتر است و نفقه‌اش کمتر

ص: 25

و کمال این مراتب در فاطمه زهرا (ع) موجود و نفس قدسیه‌اش از اتصاف بملکات و اختصاص باعلا درجه فضائل و کمالات از تمام زنان دنیا معین و مبین است و کذلك بنات طاهرات و بنین مطهرین او بتمام کمال و کمال تمام موصوف بودند و در حق مردان ایشان است

لقد علمت قریش عند فخر	بانا نحن اجودهم حصانا
و اکثرهم دروعا سایغات	و امضاهم اذا طعنوا سنانا
و ارفعهم عن الضراء فیهم	و ابیهم اذا نطقوا لسانا

(10- الحانیة)

لقبی است مبارك و از مختصات حضرت فاطمه زهراست (ع) و آن مشتق از حنی یحنو بمعني عطوفت و شفقت است گویند حنت المرأة علی ولدها ای عطفت و اشفقت و لم تتزوج بعد ابیهم و در مجمع می‌فرماید و منه المرأة الحانیة و حنین ناله و آواز ناقه است

و ترجیع صوت او است از برای بچه‌اش و حنان بتخفیف رحمة است و بتشدید ذو رحمة و حنان با تشدید از اسماء پروردگار است یعنی اقبال می‌فرماید بسوی کسی که از او اعراض می‌کند و این رحمتی است از پی رحمت دیگر و این صفت در مخلوق ظهور در امهات دارد که هر قدر فرزندان از ایشان اعراض بنمایند مهر و محبت مادری اقبال و مهیج توجهات او است و صدیقه کبری (ع) عطوفت و رأفت و مهربانیش نسبت بشوهر و فرزندان و پدر بزرگوارش بنان بیان از وصف آن عاجز و قاصر است و دوره حیوة آن مخدره شاهد صدق مدعا است

(11- الزهراء)

از القاب مشهورة جناب فاطمه زهراست و این لقب در السنه شیعه امامیه بسیار شایع و اشتهار دارد و در کتب اخبار ائمه اطهار (ع) این لقب بسیار ستوده شده و چقدر شریف و مبارك است و حروف اصلی آن ثلاثی است زهراست و زهور روشن شدن آتش

و بالا گرفتن است و زهره بضم اول و سکون ثانی اسم ستاره است و زهره بفتح اول و ثانی شکوفه را گویند و بسکون بمعنی سفیدی است و منه رجل از هرای ابیض مشرق الوجه و ام الازهار کنیه مبارکه صدیقه کبری است، و مراد از ازهار ائمه اطهار (ع) باشند و زهره بفتح رای و سکون هاء بمعنی زینت و بهجت است فی قوله تعالی وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلى ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا بالجمله زهر و زهور بمعنی روشنائی و درخشندگی و صفای لون و تلألؤ آمده است

و علی ما فی (المصباح) سفید روشن را گویند زهر الرجل ای ابیض وجهه و جمع و مفرد آن زهر و زهرة است چون تمر و تمرة

بالجمله این لقب نبیل و وصف جمیل غالبا در زیارات و دعوات ملازم اسم سامی آن عصمت کبری است یعنی ائمه هدی علیهم السلام خوش داشته‌اند با اوصاف کثیره دیگر آن مخدره آن جناب را بفاطمه زهرا بخوانند برای کثرت وقایعی که راجع باین اسم مبارك است و علل عدیده که دارد

منها صدوق ره در کتاب علل الشرائع از جابر از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که سؤال نمودند چرا فاطمه را زهرا نامیدند حضرت فرمودند چون خداوند سبحان او را از نور عظمت خود خلق کرد از آن نور روشنائی داد اهل آسمان و زمین را به‌طوری‌که پوشید نور وی چشمهای ملائکه را که همگی برو افتادند و خدا را سجده کردند و عرض کردند ای پروردگار ما این چه نور است ندا رسید این نوریست از نور من که در آسمان او را ساکن نمودم و از عظمت خودم او را خلق کردم و بیرون می‌آورم او را از صلب پیغمبری از پیغمبران خودم و آن پیغمبر را بر هر

پیغمبری تفضیل می‌دهم و از این نو، ائمه را بیرون می‌آورم که بامر من قیام نمایند و بحق من هدایت یابند و ایشان را خلفای خودم در زمین قرار می‌دهم این خلاصه حدیث بود

و منها ایضا صدوق در کتاب علل الشرائع و معاني الاخبار از آن بزرگوار سؤال کردند چرا فاطمه را زهراء نامیدند فرمود هروقت در محراب عبادت می‌ایستاد نور روی او از برای اهل آسمانها روشنائی می‌داد چنانکه نور ستارها از برای اهل زمین

ص: 27

و منها از ابو هاشم جعفری منقولست که سؤال کردم از صاحب عسکر علیه السّلام که چرا فاطمه را زهرا نامیده‌اند فرمود نور روی او از برای امیر المؤمنین در اول روز مانند آفتاب و در ظهر مانند ماه و در آخر روز وقت غروب مانند کوکب دری می‌درخشید.

و منها از حسن بن زید روایت است که گفت از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کردم چرا فاطمه را زهرا نامیدند فرمود برای آنکه فاطمه را در بهشت قبه‌ایست از یاقوت سرخ ارتفاع آن در هواء یك سال است و معلق است بقدرت خدا از بالا علاقه ندارد که او را نگاه دارد و بستونی استوار و برقرار نیست و او را یکصد هزار در است و بر هر دری هزار ملك ایستاده اهل بهشت او را می‌بینند چنانکه اهل زمین کوکب دری را در افق آسمان و می‌گویند این قبه زهرائیه فاطمه است

و منها در اواخر حدیث طویلي از ابن عباس روایت کند که خداوند متعال نور فاطمه زهرا را در قندیلی قرار داد و آن را در گوشوار عرش آویخت پس آسمان‌های هفتگانه و زمین‌ها همگی روشن شدند ازاین‌جهت او را زهرا نامیدند و ملائکه خداوند متعال را تسبیح می‌کردند) و تمام حدیث بعد ازین بیاید.

و منها از علل الشرائع از ابان بن تغلب منقولست که از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کردند که چرا فاطمه را زهرا گویند فرمود برای آنکه در اول روز برای حضرت علی ابن ابی طالب روشنائی می‌داد و نور سفیدی از محراب عبادتش به خانه‌های مدینه می‌تابید که دیوارهای مدینه سفید می‌شد مردم خدمت حضرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم مشرف می‌شدند و جهت را می‌پرسیدند حضرت می‌فرمود این نور محراب عبادت زهرا است حضرت امیر چون می‌آمد می‌دید انها قاعدة فی محرابها تصلی و النور ساطع من محرابها و وجهها چون ظهر می‌شد نور زردی ساطع می‌شد که دیوارهای مدینه زرد می‌شد چون غروب می‌شد نور سرخی می‌دیدند که دیوارها تمام سرخ می‌شد بهمان طریق مردم مدینه می‌آمدند و سؤال می‌کردند پس می‌دانسته‌اند آن نور زرد و سرخ از جبین حضرت صدیقه طاهر است و در حدیث معتبر است که آن انوار ساطعه لامعه

جمیعا بجناب سید الشهداء منتقل شد و در ائمه طاهرین قرار گرفت.

ص: 28

(یص و این علل مذکوره در تسمیه فاطمه بزهراء با همدیگر منافی نیست و تمام آنها صحیح است و جمع آنها ممکن کسی که در بدو ایجاد نور مبارکش بآسمانها و زمین ها بتابد و آنچه هست در این عالم بالا و پست از او روشن بماند و از نور موفورالسرورش قبه زهرآئیه بدان اوصاف و رفعت خلق شود بعید نیست در این عالم ملك انوار وجودیه اش صبح و ظهر و شام بر اهل مدینه عموما تابنده و درخشنده باشد و بر حضرت امیر علی نحو الخصوص آفتاب و ماه و كوكب دري نماید و خود بديهي است آنچه را امیر المؤمنین علیه السّلام بنظر ولایت و محبت مشاهده می‌فرمود و جناب فاطمه را بدیده ظاهر و باطن می‌دید غیر از دیده دیگران بوده است و به جلوه های آن مخدره در اوقات خاصه برای آن بزرگوار بنحوی اختصاص داشت و بر اهل مدینه بنحو دیگر بعبارة اخری حضرت امیر آفتاب و ماه و ستاره را بحقایقها مشاهده می‌فرمود و دیگران ضوء و شعاع آفتاب و غیره را و شاید جمعی از آن انوار بی‌بهره بودند و استعداد لقای انوار فاطمیه را نداشته اند و لهم اعین لا یبصرون بها و انهم عن لقاء ربهم لمحجوبون و وجه اینکه انوار باهره آن مخدره عصمت بالوان مختلفه درخشنده بود و برنگ بیاض و صفره و حمره جلوه می‌نمود شاید اشاره بر اختلاف حالات آن طاهره مطهره بوده که در حال رجاء و امیدواری و نائل شدن بفیوضات رحمات حضرت باری برنگ بیاض جلوه می‌نمود و در حال خوف و وحشت برنگ صفره فروزنده بود چون از ادای تکلیف باری فراغت حاصل می‌نمود حال نشاط و انبساط و سرور که از قبولی اعمال و توفیق بعبادات حاصل می‌شد و آن لازمه سرخی چهره و رخسار است.

یا آنکه بمصداق حدیثی که وارد شده است انگشتر عقیق سفید از نور روی رسول خدا است و انگشتر عقیق سرخ از نور روی امیر المؤمنین است و انگشتر عقیق زرد از نور روی فاطمه زهرا است و این سه قسم از نور باین سه رنگ حکایت از نور نبوت و ولایت می‌کند و نور نبوت عین رحمت بوده که علامت آن بیاض است و نور ولایت که مظهر غضب بود اثر آن سرخی است و نور زرد حقیقت عصمت است که واسطه بین رحمت و غضب است و مشعر بر برزخیت و جامعیت است و آن مخدره صلاة وسطی و واقفه بین

ص: 29

مبدای مشرق نبوت و منتهای مغرب ولایت است (و هی الشمس المضیئة من جهة النبوة و الابوة و القمر المنیر من جهته

الولاية و الامامة و الكوكب الدرى الذي يوقد من شجرة مباركة زيتونة يكاد زيت علمها يضيء الاملاك و الافلاك من الثرى الى الثريا) خلاصه كلام آنكه اين جلوه رفيعه دلالت دارد كه آن سيده جهان در اين عالم امكان مرآة مجلوه خاتم پيغمبران و جناب امير مؤمنان بوده پيوسته بمدد غيبى مفيض الخير و البر و منزل البركات و الرحمات از جهت يمناى رسالت وجهة يسراي ولايت افاضات بلانهايات در هر صباح و مساء بر آن ذات اقدس و جسد مطهر عصمت كبرى مى‌فرمود و از آن مخدره بديگران ترشح و تراوش مى‌كرد تا علو قدر و سمو مقام و رفعت شأن او بر عالميان ظاهر گردد

(12- المنصورة)

(يص) از احاديث صحيحه معلوم است كه حضرت فاطمه را در آسمانها منصوره مى‌خواندند و نصر بمعني اعانت است يقال نصره على عدوه أي اعانه و انتصار بمعنى انتقام است و در اين مقام معنى منصوره به فارسى يارى كرده شده است و ناصر و معين و يارى‌كننده وى خداست و در كريمه مباركه (وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً) مراد از منصور حجة بن الحسن عجل الله فرجه مى‌باشد و در كتاب معانى الاخبار از امام صادق مرويست كه رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود در شب معراج سيبى بمن داد برادرم جبرئيل چون شكافتم نورى از او ساطع شد جبرئيل عرض كرد چرا از اين سيب ميل نمى‌فرمائى پس بخوريد و بيمى نداشته باشيد كه اين نور منصوره است در آسمان و در زمين فاطمه است پس گفتم اى حبيب من چرا او در آسمان منصوره و در زمين فاطمه است عرض كرد فاطمه ناميدند از آنكه شيعيان خود را از آتش نجات مى‌دهد و دشمنان خود را از دوستى خود دور دارد و در آسمان منصوره ناميده شده است براى اين است كه دوستان خود را اعانت مى‌كند و مانع از دخول آتش مى‌شود و اين است قول خداوند سبحان (وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ) و اين بشارتى است روحانى و تكريمى است رحمانى

ص: 30

و اظهارى از جلالت قدر آن مستوره كبرى است و تسليه‌ايست از انتقام اعادى آن بزرگوار و اين آيه مباركه در سوره روم است و مژده و بشارتى است در غلبه روميان بر فارسيان و اصحاب حضرت رسول را در آن خصوص حكاياتى است گويا مقصود از اين حديث شريف اين است كه فاطمه زهرا يارى كرده شده است از جهت دوستانش و بعبارة اخرى نصرت دوستان فاطمه نصرت فاطمه است بناء على ذلك معنى منصوره لازمه معني فاطمه است كه آن نجات از آتش است و كدام نصرت و اعانت بالاتر است از اينكه دوست كسى بجهت او از آتش ابدى خلاص شود و نجات يابد و غالب بر

دشمن خود گردد و استشهاد باین آیه در مقام تأویل است و خلاصه آن برحسب ظاهر است که حضرت فاطمه نصر الله است و از این نصر که منصوره است هرکس را می‌خواهد یاری می‌کند و هرکس را می‌خواهد خواری می‌دهد و در تأویل روایت فرموده اند نصر فاطمه لمحبیها

ای گرامی دخت سالار امم — لوح محفوظ خدای ذو النعم

همسر و همخوابه حبل المتین — ماه برج عروة الوثقی دین

از تو جسته سکه عصمت رواج — عصمتت بگرفته از عفت خراج

با وجود چون تو زن در احترام — دیگر از مردان نباید برد نام

کوه مس را می‌کند کان طلا — خاك پای فضه ات چون کیمیا

آبروی مریم از خاك درت — ساره و هاجر بخدمت بر درت

گر توئی زن ای سرافراز ز من — کاش مردان جهان بودند زن

کرده حق نام کرامت فاطمه — ملك هستی راز جودت قائمة

ذات تو اسباب ایجاد وجود — خاطرت آیینه غیب و شهود

سر مکنون خدای ... اکبری — جفت حیدر دختر پیغمبری

قلب تو ای قلزم مجد و شرف — شد برای یازده کوکب صدف

قامتت ای سرو بستان صفا — پای تا سر نخل توحید خدا

آنچه قدرت داشت ذات کردگار — جمله را بر دست در ذاتت بکار

بیش از اینم نی بوصفت دسترس — گر بود در خانه کس یك حرف بس

(13- الصديقة الكبرى

اين لقب شريف معظمى است كه خداوند متعال در قرآن مريم (ع) را بدان خوانده و ستوده است فى قوله تعالي (مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ الآية) و رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم فاطمه زهرا را صديقه خواند بروايت ابى بصير در امالى از حضرت صادق عليه السّلام بعد از ذكر مهريه فاطمه (ع) فرمود و هى صديقة الكبرى و بها دارت القرون الاولى و صديق از صيغ مبالغه است يعني بسيار راستگو و فاطمه زهرا نفس صدق است و كافى است شهادت عايشه باين معنى كه علماء سنت هم نقل كرده‌اند كه عايشه مى‌گفت نديدم زنى را كه راستگوتر از فاطمه باشد مگر پدرش رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم و اهل سنت اين روايت را معتبر مى‌دانند مع ذلك در مطالبه حق ثابت خود پدر عايشه قول آن صديقه را تصديق ننمودند و تصديق عايشه بصدق قول حضرت فاطمه منافى است با تكذيب قولى و فعلى پدرش ابو بكر در ادعاى فدك با ضميمه تصديق سيد الصديقين امير المؤمنين عليه السّلام و جمعى از اصدقاء اين خانواده، و معنى و بها دارت القرون الاولى كه در حديث مذكور شد اين است كه تمام انبياء قرون گذشته امت خود را امر بمعرفت و شناسائى فاطمه مى‌نمودند و بمقامات فاطمه ايشان را اعلام مى‌نمودند و بعبارت روشن‌تر سعادت و شقاوت اهل هر زمانى از تولي و تبرى صديقه كبرى استوار و دوستى آن بزرگوار مناط و مدار دين انبياى هر زمانى بوده است چون دوران زمين و آسمان بوجود ايشان است.

بيت

هى عند الله اعظم شأنا	و بها دار فى القرون رحاها
هى و الله آية لرسول الله	بل رحمة بها اهداها
هى مشكاة عصمة علقت	من سماء الوجود مثل زكاها
هى و الله كوثر قد اعدت	لبنيها و كل من والاها
هى حبل لكل معتصم	عروة الله التى وثقاها

هی عین الحیاة فی ظلمات	و حیوة القلوب من جداویها
هی بعد النبی اقرب من	ینتمیه علی زوی قرباها
هی عین الإله کیف لها	اعین فی غطائها یغشاها
هی بنت النبی و بضعتها	و علی بیته یکن سکناها
هل یکن فی الوجود منها شبیه	قل ابوها و بعلها ولداها

(14- الزکیة)

(یص) این لقب مبارك نیز دلالت بر طهارت ذات کثیر البرکات حضرت فاطمه زهراء صلوات الله علیها می‌کند و از صفات خاصه معصومین است و در بعضی نسخ زاکیة است و الجمع اولی و فرق بین زکیه و زاکیه را چنین گفته‌اند که زاکیه هرگز گناه نکرده و زکیه کسی است که گناه کند و آمرزیده شود فلذا در بعضي نسخ زاکیه ضبط شده است که عبارة اخرای طاهره است و فرق بین طاهره و زاکیه این است که آنچه از جانب حق است و موهوبی و قذفی و خلقی و فطری است که فطرة الله التی فطر الناس علیها آن معنی طاهره است و آنچه راجع بخلق است سعی و اجتهاد و کوشش لازم دارد و کسبي است که مجاهده بنماید که نفس او پاك بماند و همیشه زاکیه باشد و اگر گناه کرد و توبه کرد زکیه می‌شود و در قرآن مجید از زبان روح الامین در قصه مریم (ع) خبر می‌دهد (لِأَهَبَ لَكِ غُلاماً زَكِيًّا) یعنی آمده‌ام بتو غلامی بدهم که از گناهان پاك و پاکیزه باشد تذکیه در لغة بمعنی تطهیر است و زکوة چون مطهر اموالست باین اسم موسوم گردید و اهل تفسیر در ذیل آیه کریمة قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها فرمودند تزکیه تطهیر از اخلاق ذمیمه است که ناشی از غضب و بخل و حسد و حب جاه و حب دنیا و کبر و عجب است پس هرکه این امراض را باعمال صالحه معالجه کرد البتّه نفس او مطهر و مزکی است و در قرآن لفظ زکیه بوصف یاد شده است در خطاب حضرت موسی بجناب خضر که فرمود أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً معنی زکیه در این آیه همان زاکیه است که مرادف طاهره است یعنی کسی که پاکست از جنایت نباید موجب قتل بشود و زاکیه بمعنی نامیه هم آمده

ص: 33

است و منه زکی الزرع ای نما و حصل فیه نمو کثیر و برکة، و منه و صلوات زاکیه ای نامیه و ممکن است که فاطمه زهرا را زکیه خواندند از برای نماء آن جسد عنصری و جثة حسیه‌اش که برخلاف اجساد دیگران بوده کما ستعرف فی محله و سادات جنان

وقتی که قنداقه فاطمه را بام المؤمنین دادند عرض کردند خذیها طاهرة مطهرة زکیه میمونة و این وصف راجع بطهارت از خبائث ظاهره است بواسطه قرینه حالیه و اگر در مقامی این لقب بدون قرینه ذکر شود عموم دارد و طهارت معنویه را هم می‌فهماند.

(15- الراضیة)

(یص) این لقب عالی حکایت از رضای آن حضرت می‌کند و عالم رضوان اکبر است و از برای هرکس بطریق کمال جز برای معصومین یافت نمی‌شود که حق‌تعالی خبر داده در سوره (غاشیه) وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناعِمَةٌ لِسَعْیِها راضِیَةٌ فِي جَنَّةٍ عالِیَةٍ چون نفس راضیه فردای قیامت در عیشه مرضیه است و علامت نفس راضیه آنست سخط نکند به چیزی که خداوند از برای او مقدر کرده است و از برای خود راضی بعمل قلیل نشود و این مضمون حدیث است که در مجمع نقل شده است من رضی بالقلیل من الرزق قبل الله منه الیسیر من العمل و من رضی بالیسیر من الحلال خفت مئونته و تنعم أهله و بصره الله داء الدنیا و دوائها و اخرجه منها سالما الی دارالسلام. (و الراضی الذی لا یسخط بما قدر علیه و لا رضی لنفسه بالقلیل). اکنون بدانکه نفس بعد از اینکه مطمئنه شد زمان رجوع الی الحق و خروج از علایق بدن و توجه بعالم قدس راضیه و مرضیه است و این رضا از اطمینان او است که در نفس وی سپرده شده است و اطمینان در تلو مقام ایقان است که از ترقي ملکات حقه یافته است و معني اطمینان آنست که آنچه در آخرت بوی عنایت می‌شود در دنیا همان را بالمشاهده کان می‌بیند یعنی عالم شهود و کشف او در دنیا و آخرت بر یك نهج است و این است معنی لو کشف الغطا ما ازددت یقینا و این لقب شریف کمال تمجید است برای فاطمه (ع) و این صفت رضا هم بنحو کمال در آن حبیبه ذوالجلال ظهور یافت بلکه با رضاي خدا و رسول متحد گردید و مغایرت از میان برفت و ازاین‌روست که

ص: 34

حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرمود رضای فاطمه رضای من است و سخط فاطمه سخط من و از این حدیث و نظائر آن مرحوم مجلسی تمسك جسته بعصمت فاطمه زهراء بلکه آیه وَ لَسَوْفَ یُعْطِیكَ رَبُّكَ فَتَرْضی برای رضای حضرت زهرا (ع) است ملخص شأن نزولش این بود که روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم ملاحظه فرمودند که فاطمه گلیمی از پالان شتر بر دوش افکنده و نشسته آسیا می‌کند پس آن جناب گریست و فرمود تجرعي مرارة الدنیا لاجل حلاوة الآخرة پس جبرئیل نازل شد و این آیه مبارکه فوق را آورد.

بابی من تکون خالصة عن میولات نفسها و هواها

بابی من بکل مشتهیات اقلعت کالجبال مرساها

بابی ثم اسرتی ثم اهلی ثم مالی و ما سواها فداها

بابی فاطم شفیعة حشر بابی من بحکمها شفعاها

بابی فاطم و قد فطمت باسمها نار حشرها و لظاها

بابی کفها علی تعالي هو لو لم یکن و من اکفاها

(16- المرضیة)

(یص) این لقب مبارك اگرچه در روایت و اوصاف نفس مطمئنه در ذکر حکیم در تلو راضیه است و لیکن اشرف و اقوی است از راضیه، باین بیان مجمل که نیشابوری در تفسیر خود گفته راضیه کسی است که از مقدرات کائنة و احکام جاریه که از خداوند بر او می‌رسد کمال رضایت داشته باشد اما مرضیه کسیست که عند الله مرضیه باشد، در فقره اولی رضایت از بنده است و در فقره ثانیه از حق و مناط رضایت حق است از عبد چون بنده از خدای خود راضی است خداوند هم از او راضی است چنانکه گویند رضی الله عنه و رضی عنه (و در مجمع البحرین) فرمود الراضیة و هی التی رضیت بما اوتیت و المرضیة هی التی رضی عنها بعبارة اخری از برای نفس پنج مرتبه است نفس اماره نفس لوامه که در قرآن مذکور است إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ اول تابع

ص: 35

هواست و آمر بسوء است دویم ملامت می‌کند خود را و اذعان بتقصیر خود دارد اگرچه احسان کند و سوم از مراتب نفس مطمئنه است و هی الآمنه و چهارم راضیه و پنجم مرضیه است و جمعی نفس ملهمه قائل شدند و گویا مأخوذ از فالهمها فجورها و تقواها است و اگر نفس مطمئنه فاطمه علیها السلام راضیة من الله نبود مرضیة عند الله نمی‌شد و بدین لقب اختصاص نمی‌یافت مانند نفوس مطمئنه ائمه معصومین (ع) خصوص جناب سید الشهداء که آیه مبارکه یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلی رَبِّكِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً در شأن ایشان مأول است و تلك الثمرة من هذه الشجرة کما ان الواحد من العشرة و در تفسیر اهل بیت از حضرت صادق علیه السّلام مرویست النفس المطمئنة الی محمد صلّی الله علیه و آله و

سلّم و الراضية بالثواب و ادخلی فی عبادي ای محمد و اهل بيت عليهم السلام

(17- المباركة)

(يص) و المباركة هی ذات برکة فی العلوم الربانية و الفضائل النفسانية و الكمالات الشريفة و الكرامات المنيفة و اين لقب معظم بيان از خيرات كثيرة و بركات وفيره می‌كند كه از آن منبع عصمت كبری و رحمت عظمی بما سوی الله رسيده و می‌رسد و بركات دو قسم است قسمی ظاهر و قسمی باطن و هر دو قسم از بركات بنحو كمال در آن مرآت صفات ذوالجلال ظاهر و هويدا بوده است و آيه فِي لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ تأويلش بدان ذات مقدس است كه ام البركات و منافع خيريه و كليات امور دنيويه و اخرويه عالميان از ايشان ظاهر شده و معنی شجرة مباركه بدان حضرت بازگشت دارد

آنها خيرة النساء جميعا	و لها الفضل من جميع نساها
ما ارادت من الدنية شيئا	فابی الله عاجلا فی عطاها
اثبتت نفسها بزهد و قالت	فی الصباح ليحمدن سراها
انما الحور اشرفت من قصور	بعيون حوراء حتی تراها
و حسان الجنان مشرفة	حين تضحك بهن من حسناها
اهل بيت النبی سفينة نوح	من اتی اهل بيت لنجاها

ص: 36

هی بنت النبی و بضعتها	و علی بيته يكن سكناها

(18- النورية)

(يص) اين لقب شريف نورانی در السنه و افواه ملائكه و سكان سماوات علوية مشهور و معروف بوده است مانند منصوره و علامه مجلسي اين لقب را در عداد القاب آن مكرمه بشمار آورده بدين عبارت و يقال لها في السماء النورية السماويه و خود ظاهر

است انوار الهیه بکلیاتها از عالم اعلی است و بر سکنة آسمانها نماینده و هویداست مع هذا از جنس و سنخ بشر زنی بزبان ایشان بدین نام نامیده شود و بدین وصف معروف و مشهور باشد دلیل است بر عظمت ذات مقدس و نورانیة حقیقت با شرافتش و نور از اسماء الله است و فی الدعاء انت نور السماوات و الارض ای منور هما و مدبر هما بحکمة بالغة و در تعریف نور مذکور است و النور کیفیة ظاهرة بنفسها مظهرة لغیرها و ایضا در تعریف نور گفته اند آن کیفیتی است که آن را باصره ادراك می‌کند و از او مبصرات ادراك می‌شود مانند فیضان اشراق آفتاب و ماه بر اجرام کثیفة که مجازی او هستند و نور خلاف ظلمت و جمع آن انوار و باب تفعیلش تنویر است و وجود شریف نبي و ولی در غالب آیات قرآن و در اخبار بسیار تعبیر بنور شده است بواسطه آیات باهرة و دلالات ظاهرة ایشان و اغلب از معني نور برای خدا و ائمه هدی (ع) هدایت و دلالت اراده شده چنانکه در تفسیر آیه نور در کتب تفاسیر مذکور است و این معني جامع‌تر و روشن‌تر است برای اینکه در ظلمات کافه بریات از نور استناره جویند و هدایت یابند و از وجدان و فروزش آن بمقصود خودشان نائل و واصل شوند و کریمه و یهدی الله لنوره من یشاء شاهد صادقی است و معنی ظهور نور از برای غیر همان معني هدایت و دلالت است و حدیث شریف قندیل نور بیاید که آن دلیل است بر مراد و برهانی در علة تسمیه آن مخدره بنوریة السماویة.

(19- المریم الکبری)

(یص) جناب اقدس نبوي مکرر با قسم مؤکد فرمود درباره فاطمة زهرا سلام

ص: 37

الله علیها و الله هی المریم الکبری با آنکه در امم سالفه زنانی پارسا بودند و از اهل طاعت و تقوی بشمار می‌رفته اند و در قرآن مجید از آنها تمجید شده حضرت رسول آن مخدره را به هیچیك قرین نفرموده جز مریم (ع) که از همه نسوان منتخبة و منتجبه بود و بصفت عصمت موصوفة و بر تمام آنها سیادت و سروری و برتری داشت پس خداوند سبحان او را بطهارت ذیل و عفت نفس و صفای اصطفا ستوده و فرد کامل از نوع نسوان جهانیان قرار داد و جناب ختمی‌مآب فاطمه را اکبر و اکرم از مریم دانسته و نفرموده است مانند مریم است بلکه فرموده خود مریم است و بزرگ و افضل و اشرف و اجلی و اقوی از مریم و سیده زنان اولین و آخرین است

(20- المحدثه)

(یص) از اعظم و افضل القاب اطیاب ام الائمة الانجاب محدثه بفتح دال است و این درجه سامیه و رتبه نامیة بعد از مقام

نبوت و امامت مخصوص او است و محدثه اسم مفعولست یعنی حدیث کرده شده لا بد محدثه محدثی را لازم است و نبی و وصی و فاطمة با جبرئیل حدیث می‌گفته‌اند و می‌شنیدند سخنان او را و در مجمع البحرین در معنی محدثین فرموده یحدثهم الملائکة و فیهم جبرئیل من غیر معاینة)

و در کافی و بصائر الدرجات از حضرت صادق در وصف محدث فرمود آواز ملك را می‌شنود و او را نمی‌بیند راوی عرض کرد اصلحك الله چگونه می‌داند آواز ملك است فرمود بوی سکینه و وقاری عطا می‌شود که از آن می‌داند محدث ملك است، علی‌ای‌حال این لقب نبیل که مکرر بزبان رسول خدا و ائمه هدی (ع) جاري شده بر لقبهای دیگر مزیت دارد و از کمال علم آن مخدره خبر می‌دهد و حدیث مصحف فاطمه خود کافی بمقصود است و یك جزء حدیث مروی در کافی در باب مصحف فاطمه بدین‌گونه است در روایت حماد بن عثمان که حضرت صادق علیه السّلام فرمود (فارسل الیها ملکا یسلی عنها و یحدثها فشکت ذلك الی امیر المؤمنین فقال لها اذا احست بذلك و سمعت الصوت قولی لی فاعلمته بذلك فجعل امیر المؤمنین یکتب کلما سمع حتی اثبتت من ذلك مصحفا قال ثم قال اما انه لیس

فیه شیء من الحرام و الحلال و لیکن فیه علم ما یکون) و در حدیث (بصائر) تصریح باسم جبرئیل دارد بدین‌گونه (و کان جبرئیل یأتیها فیحسن عزاها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها عن ابیها و مکانه و یخبرها بما یکون بعدها فی ذرّیّتها و کان علی علیه السّلام یکتب ذلك فهذا مصحف فاطمه (ع)

و در (علل الشرائع) از حضرت صادق علیه السّلام مرویست که فرمود فاطمه را محدثه نامیدند برای اینکه ملائکه از آسمان بر وی نازل شده ندا می‌کردند او را چنانکه مریم را ندا می‌کردند و می‌گفته‌اند یا فاطمه ان الله اصطفاك و طهرك و اصطفاك علی نساء العالمین پس فاطمه با ایشان حدیث می‌کرد و ایشان با فاطمه حدیث می‌کردند حتی شبی آن مخدره از ملائکه سؤال کرد آیا مریم افضل زنان عالمیان نیست عرض کردند مریم افضل زنان عالم خود بود و خداوند سبحان ترا سیده زنان عالم او و عالم خودت بلکه سیده زنان اولین و آخرین قرار داده است و همین مضمون را طبري امامی در کتاب دلائل الامامة آورده و فاطمه زهرا همچنان‌که محدثه بفتح بود محدثه بکسر هم بود در رحم مادر تکلم می‌کرد و برای مادرش حدیث می‌نمود.

بضعة المصطفی عقیلة وحی کابیها الهها اوحاها

شجر اثمرت بواحدة و اکتفت من ثمارها احداها

ثمر واحد و فيه ثمار	انما الصيد كلها فى فراها
ام آل الرسول عصبتهم	هى لو لا هالم يكن آل طه
انزل الله فى زمان قليل	مصحفا كاملا بروح حواها
ذقت من اول الرضاع علوما	من ابيها و ذقها من شفاها
و لقد قلت انها علمت	آخر الكائنات من مبداها
كيف قالت لبعلها فاسألن	كل ما قديرى و ما لا يراها
كل من يجتنى ثمار علوم	انا ها امها و ها مجتناها

اين بيست لقب كه در اينجا بنحو ايجاز شرح داده شده و صاحب ناسخ در القاب آن مخدره چنين آورده است اقتفا بمناقب ابن شهرآشوب نموده گويد اما اسماء و القاب

ص: 39

آن حضرت فاطمه البتول الحصان الحرة السيدة العذراء الحوراء المباركة الطاهرة الزكية الراضية المرضية المحدثة مريم الكبرى الصديقة الكبرى و در آسمان حضرتش را النورية السماوية الحانية گويند الصديقة بالاقوال و المباركة بالاحوال الطاهرة بالافعال الزكية بالعدالة و المرضية بالمقالة و الراضية بالدلالة المحدثة بالشفقة الحرة بالنفقة و السيدة بالصدقة البتول فى الزمان الزهراء بالاحصان النورية بالشهادة السماوية فى العبادة الحانية بالزهادة العذراء بالولادة الزاهدة الصفية العابدة الرضية المرضية المتهجدة الشريفة القانتة العفيفة سيدة السنوان و حبيبة حبيب الرحمن المحتجبة عن خزان الجنان ثمرة النبوة ام الائمة زهرة فؤاد شفيع الامة الزهراء المحترمة الغرة المحتشمة المكرمة تحت قبة الخضراء الانسية الحوراء وارثة سيد الانبياء قرينة سيد الاوصياء راحة روح المصطفى حاملة البلوى من غير جزع و لا شكوى صاحبة شجرة طوبى و من انزل في شأنها و زوجها و اولادها هل اتى المنعوتة فى الانجيل الموصوفة بالبر و التبجيل درة صاحب الوحى و التنزيل جدها الخليل مادحها الجليل خادمها جبرئيل

جده سادات اعلی رتبه افتخار طیبین بانوی قصر
مفتاح نجات طیبات

زبده نسوان مهین‌بانوی آنکه غیر از وی نباشد در
خیل طاهرات تمام ممکنات

دخت دلبند نبی روح ولی ماه برقع‌دار خورشید رخ
ام الامام زیبای او

پرده‌داری آفتاب از پرتو لؤلؤ دریای وحدت گوهر
سیمای او والای او

گر علی بن ابی طالب بند بود یکتا چون خدا قل و
همتای او دل خیر الکلام

بوالبشر اندر نتاج خود فخر دارد از چنین دختر
نیابد دختری چه حوا مادری

فلك مستوری نخواهد یافت آنکه بر سادات دنیا جمله
چون او لنگری دارد برتری

از بنای خلقت امکان الی خلقت آبای علوی را وجود
یوم القیام او سبب

امهات سفلی از ادراك از میان دفتر اشیا است
فیضش منتجب فردی منتخب

از جلال و جاه و قرب و وز کمال و عزت و تفضیل
عزت و اصل نسب اجلال مقام

شخص وی کز ماسوی باشد شد محل مهبط نور ظهور لا
وجودی بی‌مثال یزال

داد زنجیر نبوت با ولایت گشت طالع زان فروغ مشرق
اتصال عین کمال

یازده خورشید تابان فخر مریم بود ز یك عیسی
یازده ماه تمام بافراد بشر

یازده عیسی شد از زهرا کز دم هریك دو صد عیسی ز
بعالم جلوه‌گر لطف دادگر

موسم احیای موتی زندگی روز انشاء لحوم و وقت
گیرد ز سر ایجاد عظام

در یم عفت هزاران همچه ساره اندر خاك‌ساری قصر
مریم را معین قدرش را مکین

هاجر اندر خرمن شرم روفته صف‌النعالش آسیه با
عفافش خوشه‌چین آستین

از ظهور جاه و عزت وز حضرت ام الائمه فاطمه رکن
وفور احترام وجود

مصدر خلقت زلال منبع بحر معنی عصمت کمال رحمت حی
و جود ودود

علت اشیاء غرض از هستی ذخر ابناء مکرم فخر آباء
بود نبود عظام

با چنین قدر و مکان و ای دریغ از کوکب عمرش که
رفعت و جاه جلال از فرط ملال

همچه مهر افتاد اندر در جوانی از جهان بنمود
عقده رائس زوال روی ارتحال

جانبدار بقا از صدمه قوم بعد باب کامیاب خویش با
ظلام اندوه رنج

روز عمر خویش را سر برد لیك هر روزش چه سالی بود
تا هفتاد و پنج از رنج شکنج

ناله عجل وفاتی داشت با زندگانی گشت بر حال عزیز
صد سوز رنج وی حرام

گشت تا قلب وی از داغ از نسیم راحت دنیا نشد
پیمبر شعله‌ور خرم دگر

هر نفس می‌زد غمی از نو با وجود آنکه پیغمبر ز
بقلبش نیشتر قرآن بیشتر

داشت اندر احترامش وقت چون به بستر اوفتاد آن
رحلت اهتمام سرو گلزار محن

کرد روی عذرخواهی با جناب بوالحسن
کای پسر عم کن بحل از مرحمت تقصیر من

الفراق ای مونس جان وقت آن شد از بدن
مرغ روحم پر زند در روضه دارالسلام

ص: 41

پس حسن را در بغل بگرفت با حال فکار
گریه بر حال حسین بنمود چون ابر بهار

از برای زینب و کلثوم قلب داغدار
از برای کربلا بگریست قدری زارزار

پس سپرد اطفال خود را بر پسرعم گرام
با دل پرخون ز جور محنت‌آباد جهان

مرغ روحش بال بگشود از جهان سوی جنان
شد بخاك تیره در شب نازنین جسمش نهان

برد ارث ماتم وی زینب بی‌خانمان
از وطن در کوفه و از کوفه ویران بشام

در اسم فاطمه زهرا (ع) و اسرار این نام مبارك

لفظ فاطمه مشتق از فطم است و در مجمع البحرین فرمود فطم بر وزن کرم طفلی را گویند که از شیر بریده و جدا شود و جمع آن فطم بضمتین است لیکن این جمع قلیل‌الاستعمالست و فطام بمعني قطع و بریدن و جدا کردن است و فطم بمعني لازم و متعدی هر دو آمده است و فاطمه هم طفلی را گویند که از شیر گرفته شود و آن بمعنی مفطومه است و مخفی نماند که این اسم گرامی قبل از اسلام نیز متداول بوده و نه، زن از جدات رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم اسم آنها فاطمه بوده و نه زن عاتکه نام بوده از جدات آن حضرت و در مدح رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم گفته‌اند

یا ابن الطواهر و الزواکی
یا ابن الفواطم و العواتك

و در قاموس گوید در لغت فطم بیست نفر فاطمه نام در زمان اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بوده و این بیست نفر غیر از فواطم تسعه است که از جمله آنها فاطمه مادر خدیجه کبری و فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت زبیر و فاطمه بنت حمزه بودند و این اسم شریف را میمون و مبارك می‌دانسته‌اند و فاطمه زهرا (ع) اول زنی است که در اسلام متولد شده است و اول زني است که موسومه بفاطمه گردیده در اسلام و اول زنی است که در خردسالی بمدینه طیبه هجرت نمود در ملازمت حضرت امیر المؤمنین و فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت زبیر و اسم‌ورسم آن مکرمه فواطم سابقا ترا زینت داد و ثبوت عصمتش اثبات عفت امهاتش فرمود و چنانکه در این امت فاطمه نام در هر خانه سبب از برای

ازدیاد رحمت و اکثار برکت است و ائمه هدی (ع) مخصوصا سفارش می‌نمودند که فاطمه‌نام را محترم بدارند و باو اذیت نرسانند و در وجه تسمیه آن مخدره باین نام گفته‌اند که چون ام‌المؤمنین خدیجه مادرش فاطمه بود میل داشت آن مخدره را باین اسم بخواند و بعضي گفته‌اند چون رسول خدا مادرش از دنیا رفت و کفالت آن حضرت بعهده فاطمه بنت اسد بود چون فاطمه متولد شد خواست رسول خدا فاطمه بنت اسد را مسرور بنماید آن مخدره را فاطمه نامید ولی روایت (بحار) این است که ملکی از طرف علی اعلی مأمور شد که بر زبان معجز بیان آن حضرت جاری بنماید این اسم را پس فرمود این دختر را فاطمه نام بگذارید و برحسب روایات آتیه فاطمه قبل از ولادت بچند سال باین اسم موسوم بود ولی دو وجه مذکور با روایات معتبره جمع آن ممکن است که بمیل خاطر خدیجه و احترام فاطمه بنت اسد آن مخدره را باین اسم موسوم نمودند قبل از فرمان خداوند سبحان

بیان ده وجه در معنی اسم فاطمه ع

اول از حضرت صادق علیه السّلام مرویست که فرمود سمیت فاطمه لانقطاعها عن نساء زمانها فضلا و دنیا و حسبا یعني فاطمه نامیده شد بجهت اینکه از زنان زمان خود منقطع بود و جدا بود بواسطه فضل و دین و حسب و البتّه آنچه مفید است فضل و دین و شرف و حسب است.

2 (ر) سمیت فاطمه لانقطاعها عن فواطم التسعة چون آنها در کفر متولد شدند و فاطمه ولیده اسلام است

3 و در علل الشرائع از حضرت باقر علیه السّلام روایت کند که چون فاطمه متولد شد (اوحی الله عز و جل الی ملك و قال له انطلق

الی محمد و قل له سمها فاطمة فسماها فاطمه ثم قال انی فطمتك بالعلم و فطمتك عن الطمث پس حضرت باقر علیه السّلام فرمود و الله لقد فطمها الله تعالی بالعلم و عن الطمث بالمیثاق) در این حدیث چهار مطلب است اول ملکی اسم فاطمه را بر زبان پیغمبر جاری فرمود دوم فطام فاطمه بالعلم سوم فطامش از طمث چهارم کلام امام علیه السّلام که بقسم

ص: 43

خبر از وقوع قول حضرت رسول داده با ضمیمه میثاق و معنی فطام بعلم یعنی ترا شیر دادم تا بی‌نیاز شدی و ترا سبب علم از جهل جدا کردم و این بیان کنایه است که فاطمه در بادی فطرت بعلوم ربانیه عالمه بوده است

4 (ر) از حضرت صادق مرویست که فرمود (أ فتدري ای شیء تفسیر فاطمه قال لا قال (ع) فطمت عن الشر) یعنی از شر بدیها بریده و جدا شده و اگر لازم نباشد فطمت یعنی فاطمه خود را از همه شرور دور نمود

5 (ر) (قال النبی صلّی الله علیه و آله و سلّم سمیت فاطمه فاطمه لفطمها عن الدنیا و لذاتها و شهواتها یعنی بجهت انقطاع و انفطام او از دنیا و لذات و شهوات آن او را فاطمه نامیدند کانه از وقتی که آن ملك نازل شد و او را فاطمه خواند دنیا را نخواست و اعراض از ما سوی الله کرد، و من المهد الی اللحد روی دلش بسوی آخرت و پروردگارش بود چون محبت دنیا از دلش بریده شده بود مالك محبت حق شد و ازاین‌جهت در دنیا با آن‌همه قدرت و کمال کرامت در آن زمان قلیل با نهایت سختی و عسرت گذرانید

6 در علل الشرائع از عبد الله محض پسر حسن مثنی از حضرت سجاد علیه السّلام حدیثی آورده است که حاصلش این است عبد الله سؤال کرد چرا فاطمه را فاطمه نامیدند فرمود چون فاطمه متولد شد و خلافت و امامت را در ذریه او خداوند متعال قرار داد فبهذا سمیت فاطمة لانها فطمت طمعهم

7 (ر) رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در حق فاطمه (ع) فرمود من عرفها حق معرفتها ادرك لیلة القدر و انما سمیت فاطمه لان الخلق فطموا عن کنه معرفتها و فی خبر آخر انما سمیت فاطمه لان اعدائها فطموا عن حبها

(یص) معرفت فاطمه زهرا دو قسم است اول معرفت اسم و حسب و نسب و جمله قلیله از حالاتش و این قسم از معرفت از این حدیث معلوم است که رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم دست فاطمه را گرفت و فرمود (من عرفها فقد عرفها و من لم یعرفها فهی فاطمه بضعة منی و روحی التی بین جنبي الحدیث) آن جناب در این تعریف خواسته است اتحاد خودش را بفاطمه زهرا که دلالت بر

کمال فضل و شرف او می‌کند بمردم بفهماند یعنی فاطمه را بدین‌گونه

ص: 44

بشناسید و او را چون روحی در قالب و قلب من بدانید و این قسم از معرفت نتیجه‌اش این است که با روح و قلب و پاره تن پیغمبر باید مردم عمل بنمایند آنچه با پیغمبر عمل می‌کردند و حرمت جان پیغمبر حرمت پیغمبر است و احترام جزء اعظم احترام کل است.

و قسم دوم معرفت به کنه و حقیقته و احاطة تامه بتمام مقامات و کمالات و فضائل و فواضل اوست و این قسم از معرفت برای احدی حاصل نمی‌شود و حدیث (و هی الصدیقة الکبری و علی معرفتها دارت القرون الاولی) همان معرفة اجمالیة است و عجز انسان از ادراك هر شیئی و شخصی بواسطه کثرت اوصاف و آیات اوست و هر قدر اوصاف موصوف زیادتر است موصوف قدر و شأنش در انظار عظیم‌تر می‌نماید و چون انسان ناقص بواسطه فقدان آن مقامات عالیه در مقام دانی و سافل است بمقام عالی نرسد و نتواند او را بشناسد پس چگونه ما حقیقت نبوت را می‌توانیم بشناسیم مانند اسم اعظم و لیلة القدر و ساعت مستجابه

8 (ر) قال الباقر علیه السّلام (انما سمیت فاطمه بنت محمد الطاهرة لطهارتها عن کل دنس و طهارتها من کل رفث و ما رأت یوما حمرة و لا نفاسا) در معنی طاهره و بتول اشاره باین معنی شد و این عبارت اخرای فطمت عن الطمث است و رفث بمعنی فحش است و این دو طهارت اشاره بپاکی فاطمه زهرا است از پلیدیهای ظاهر و باطن و تعدد ذکر طهارت برحسب تعدد و اختلاف متعلق است از آنکه دنس و رفث صریح است بادناس ظاهرة و ارجاس باطنه مانند تعدد ذکر اصطفا در حق مریم (ع)

9 (یص) از علل الشرائع از محمد بن مسلم ثقفي روایت کرده که گفت از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که فرمود حضرت فاطمه زهرا (ع) بر در جهنم وقفه دارد و در آن روز بین هر دو چشم هر مرد مؤمن و کافر نوشته می‌شود هذا مؤمن هذا کافر و دوستار فاطمه که گناهکار است بین دو چشم او نوشته می‌شود هذا محب پس دوستار گناهکار را بسوی آتش می‌برند آنگاه فاطمه در مقابل خود عرض می‌کند (الهی و سیدی سمیتنی فاطمة و فطمت بي من تولانی و تولی ذریتی من النار و وعدك الحق و انت لا تخلف المیعاد) حق‌تعالی

ص: 45

می‌فرماید راست می‌گویی ای فاطمه من ترا فاطمه نامیدم و دوستان و ذریه ترا از آتش جهنم جدا کرده‌ام و وعده من حق است اینکه امر کردم آنها را به‌سوی آتش برای اینکه در حق آنها

شفاعت بنمائی شفاعت کن که من شفاعت ترا قبول می‌نمایم تا ملائکه و انبیاء و اهل موقف بدانند در نزد من مکانت و منزلت ترا پس هرکس بر پیشانی او محب نوشته است او را شفاعت بنماید

(یص) و خرگوشی در شرف النبوه و کلبی نسابه از حضرت صادق علیه السّلام از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت نموده که آن حضرت از حضرت رسول سؤال نمود که آیا می‌دانی فاطمه را چرا فاطمه نامیده شد آن جناب عرض کرد از برای چه فرمود لانها فطمت هي و شيعتها من النار

10 (سمیت فاطمه بهذا الاسم لانها فطمت و تبلت عن النظیر) یعنی فاطمه زهرا (ع) از مثل و مانند خود مفطومة و منقطعه شده، و این وجوه ده‌گانه همه بیان مصداق و باهم متنافی نیست یعنی فاطمه بهمه این شئونات متصفه است و همه این فضائل از خصائص اوست (فسبحان من خصها باعظم الفضائل و میزها عن خلقه باکرم خصائل و شرفها و رفع قدرها و اکرامها و اکثر نسلها و جعل کل حال من احوالها آیة باهرة و کل طور من اطوارها معجزة ظاهرة)

و لو كان النساء بمثل هذى — لفضلت النساء على الرجال

ای قبله مقبلان عالم — ای روح جهان و جان عالم

ای سیده نساء جنت — وی مهتر دختران عالم

ای علت خلقت خلایق — معلول تو انس جان عالم

ای سر حدیث کنت کنزا — از خلقت مردمان عالم

احمد ز تو افتخار دارد — بر جمله پیمبران عالم

در دهر نزاد و هم نزاید — دختر چه تو مادران عالم

از مثل تو زن سزد بمردان — نازند همه زنان عالم

[کیفیت خلقت نور و نطفه فاطمه]

(ابداع نور فیض ظهور حضرت زهراء ع)

(یص) در ابداع نور فاطمي چهار قسم روایت است از پاره اخبار و آثار معلوم می‌شود که نور فاطمه علی‌حده مستقلا خلق شده و از بعض اخبار معلوم می‌شود از نور پیغمبر صلّی الله علیه و آله و

سلّم خلق شده و از چند حديث معتبر ظاهر است كه از نور پيغمبر صلّى الله عليه و آله و سلّم و حضرت امير برانگيخته شده و از حديث علل بروايت معاذ بن جبل و حديث خصال و معانى الاخبار مرويست كه نور پيغمبر و حضرت امير و حسنين معا پيش از هفت هزار سال خلق شدند و ترتيب در اين حديث منظور نيست.

قسم اول در روايت انس بن مالك چنين است (ثم ان الله خلق الظلمة بالقدرة فارسلها فى سحائب البصر فقالت الملائكة سبوح قدوس ربنا منذ عرفنا هذه الاشباه ما راينا سوء فبحرمتهم الا كشفت ما نزل بنا فهنالك خلق الله تعالى قناديل الرحمة و علقها على سرادق العرش فقالت الملائكة إلاهنا لمن هذه الفضيلة و هذه الانوار فقال هذا نور امتى فاطمة الزهراء فلذلك سميت امتى الزهراء لان السماوات و الارضين بنورها زهرت و هى ابنة نبيى و زوجة وصيه)

و اين حديث را مرحوم شيخ مفيد و شيخ طوسى و طبرسي و صاحب كشف الغمة باسانيد خود از فضل بن شاذان از موسى بن جعفر روايت كرده اند و كذا در جلد 7- و 10- بحار و رياض الجنان و منافى نيست ظهور نور آن مخدره در آسمانها با قدمت و سبقت نور مقدس پدر بزرگوارش و اين اظهار و ازهار يكى از جلوات آن سيده كائنات بوده وجود مقدس فاطمي جلوه از جلوات محمدى است و ايضا از قسم اولست روايت معانى الاخبار از سيد ابرارى (قال صلّى الله عليه و آله و سلّم خلق الله نور فاطمة قبل ان يخلق الارض و السماء فقال بعض الناس يا نبى الله فليست هى انسية فقال فاطمة حوراء انسية قال خلقها الله عز و جل من نوره قبل ان يخلق آدم اذ كانت الارواح فلما خلق الله عز و جل آدم عرضت على آدم قيل يا نبي الله فاين كانت فاطمه قال كانت فى حقة تحت ساق العرش قالوا يا نبي الله فاين كان طعامها قال التسبيح و التهليل و التمجيد فلما خلق الله عز و جل آدم و اخرجنى من

رياحين الشريعة در ترجمه دانشمندان بانوان شيعه ؛ ج1 ؛ ص47

صلبه و احب الله ان يخرجها من صلبى فجعلها تفاحة فى الجنة و اتاني بها جبرئيل الخ (آنچه در لقب منصوره سبق ذكر يافت

و جلوات آن نور فاطمى تجليات خاصته داشته گاهى در ساق عرش گاهى در آسمانها هريك بنحو خاص و نهج مخصوص و گاهى در بهشت در نظر آدم و حواء بصورت جاريه حسناء و گاهى در حقه نور و

[11] محلاتى، ذبيح الله، رياحين الشريعة در ترجمه دانشمندان بانوان شيعه، 6جلد، دار الكتب الإسلامية - ايران - تهران، چاپ: 1.

گاهی در قندیل محجوبه و مستورة و گاهی در سیب و رطب و انگور بهشتی و این از خصائص آن مخدره است

قسم دوم دسته اخباریست که دلالت دارد آن مخدره از نور رسول خدا خلق شده است و از نقل همه آنها عذر می‌خواهم چون آن روایات را در جلد سوم (تاریخ سامره) در نصوص امامت امام علی النقی (ع) کاملا ایراد کرده‌ام در اینجا از کتاب مقتضب الاثر این یك حدیث را می‌نویسم سلمان فارسی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت می‌نماید که آن حضرت فرمود خداوند مرا از صفوه نور خود خلق فرمود و مرا باطاعت خود خواند پس اطاعت کردم خدا را پس از نور من نور علی را خلق کرد و او را بطاعت خود خواند و علی او را اطاعت کرد آنگاه از نور من و علی فاطمة (ع) را خلق نمود و او را دعوت بطاعت خود فرمود اجابت کرد آنگاه از نور من و علی و فاطمة نور حسن و حسین را خلق کرد و ایشان را بطاعت خود خواند اجابت کردند پس ما را به پنج اسم یکی از اسماء خود یاد کرد خدا محمود است و من محمد خدا عالی است و ابن عم من علی است خدا فاطر است و این است فاطمه و از برای خدا احسان است و این است دو فرزند من حسن و حسین پس خلق کرد از نور ما نه نفر از ائمه طاهرین را و ایشان را بطاعت خود دعوت کرد الحدیث

قسم سوم (ر) اخباریست که انوار خمسة از یك چشمه باشند محل حاجت آن روایات یکی این است که رسول خدا بعمویش عباس بن عبد المطلب فرمود ای عمو من و علی و فاطمه و حسن و حسین از یك چشمه‌ایم و ما را خداوند خلق فرمود وقتی که آسمان و زمین و بهشت و دوزخ نبود و ما بودیم و تسبیح خدا را می‌کردیم در وقتی که تقدیس و تسبیح‌کننده نبود خداوند متعال خواست صنعت و خلقت خود را ظاهر کند شکافت نور مرا و از آن عرش را خلق کرد پس نور عرش از نور من است و نور من از نور اله است و من از عرش افضل

ص: 48

می‌باشم پس شکافت از نور علی بن ابی طالب و خلق کرد از آن ملائکه را پس نور ملائکه از نور علی است و نور علی از نور خدا است و نور او افضل از ملائکه است پس شکافت نور دخترم فاطمه را و خلق کرد از او آسمان و زمین را و نور فاطمه از نور خدا است و فاطمه افضل است از آسمانها و زمینها پس از نور امام حسن آفتاب و ماهرا خلق کرد و نور حسن از نور خداست و او افضل از شمس و قمر است پس شکافت نور حسین را و از آن بهشت و حور العین را خلق کرد پس نور جنت و حور العین از نور حسین است و نور حسین از نور خداست و الحسین افضل من الجنة و الحور العین آنگاه در این حدیث ذکر فرموده ظهور ظلمت و خلقت قندیل را که سابقا باو اشاره شد و نیز از غرائب علو حق این است که خوارزمی حنفی در مناقب خود روایتی ذکر کرده که تمام

آن را در تاریخ سامراء بالفاظها ایراد کرده‌ام محل شاهد در اینجا این است که خداوند متعال در شب معراج برسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم خطاب می‌کند (یا محمد انی خلقتك و خلقت علیا و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة من نوري الخبر)

قسم چهارم خبری که نور فاطمه از نور رسول خداست صاحب کشف الغمة و دیگران سند را بموسی بن جعفر می‌رسانند که آن حضرت فرمود خداوند از نوری که اختراع کرده بود و از نور عظمت او بود نور محمد را خلق کرد و همان نور لاهوتیه است که از برای موسی بن عمران در طور سینا تجلی کرد و آن جناب طاقت نیاورد و آن کوه قرار نگرفت و حضرت موسی غش کرد پس آن نور را دو قسمت فرمود یکی پیغمبر شد و یکی امیر المؤمنین علیه السّلام و از نور خود غیر از این دو نفر را خلق نکرد و بقدرت خود هر دو را از برای خود آفرید و برگزید و بر ایشان از نفس خود دمید و این دو بزرگوار را بصورتشان مصور داشت و علمش را در ایشان بودیعت نهاد و تعلیم بیان کرد و علم غیب خود را بدیشان آموخت و بر آن آگاه فرمود پس قرار داد یکی را بمنزله نفس و دیگری را بمنزله روح ظاهرشان بشریه است و باطنشان لاهوتیه پس بظاهر بشریت جلوه کردند* تا مردم طاقت دیداران آفتاب درخشان و ماه تابان را داشته باشند پس اقتباس کرد از نور محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم نور فاطمه را و از نور فاطمه نور حسن و حسین را مانند اقتباس نور چراغ

ص: 49

از دیگری آنگاه این انوار از صلبی بصلبی و از بطنی ببطنی و از رحمی برحمی نقل شد الخ

کیف کان نور جناب فاطمه بالانفراد یا از نور جناب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم یا از نور آن حضرت و امیر المؤمنین یا از نور پروردگار همه یك نوع واحده‌اند و از یك مصدر و مبدا ابداع و انشأ شده‌اند و از یك منشأ و محل مشتق گردیده‌اند لیکن برحسب وقت و زمان حکمت معلومه و استعداد قابل این مستوره ام الفضائل بذاتها و حقیقتها در ملکوت اعلی و عالم بالا تجلیات خاصته داشته و از هر تجلی باسم و لقبی خوانده می‌شد است

اثر طبع سید محمد گلپایگانی ابن العلامة الفقیه السید جمال مد ظله

شعت فلا الشمس تحکیها و لا القمر — زهراء من نورها الانوار تزدهر

بنت الخلود لها الاجیال خاشعة — ام الزمان الیها تنتهی العصر

روح الحياة فلو لا قدس عنصرها
لم تأتلف بيننا الارواح و الصور

سمت عن الافق لا روح و لا ملك
و فاقت الارض لا جن و لا بشر

ما عاب مفخرها التانيث ان بها
على الرجال نساء الدهر تفتخر

مجبولة من جلال الله طينتها
يرف لطفا عليها الصون و الخفر

سر النبوة معنى الوحي قد نزلت
في بيت عظمتها الآيات و السور

حوت خصال رسول الله اجمعها
لو لا الرسالة ساوى اصلها الثمر

قل للذى راح يخفى فضلها حسدا
وجه الحقيقة انا ليس تستتر

أ تقرن النور بالظلماء من سفه
ما انت فى القول الا كاذب اشر

بنت النبى الذى لو لا هدايته
ما كان للحق لا عين و لا اثر

هى التى ورثت حقا مفاخره
و العطر فيه الذي فى الورد مدخر

تزوجت فى السما بالمرتضى فزهت
بها الجنان احتفالا و انطفى السقر

قف يا يراعى[12] عن مدح البتول ففى
مديحها تهتف الالواح و الزبر

و ارجع لتختبر التاريخ من بناء
قد فاجعتنا به الانباء و السير

هل اسقط القوم ضربا حملها فهوت
تأن مما بها والد مع منهمر

و هل كما قيل قاد و
و راه نادبة و الضلع

[12] قلم يكتب به

بعلها فقدت منكسر

ص: 50

ان كان حقا فان القوم قد مرقوا من دينهم و بحكم الله قد كفروا

(انعقاد نطفه طاهره فاطمه زهراء ع)

(یص) آنچه از بحار الانوار منقول شده است در این موضوع از شش قسم خارج نیست.

اول بروایت معتبر مرویست که نطفه طاهره فاطمه از سیب بهشتی که در زمین تناول نمود (فقال صلّی الله علیه و آله و سلّم اتانی جبرئیل علیه السّلام بتفاحة من تفاح الجنة فاكلتها فحولت ماء في صلبی ثم واقعت خديجة فحملت بفاطمة و انا اشم منها رائحة الجنة)

و روایت دیگر در لقب منصوره گذشت و دیگر روایت سدیر صیرفی بهمین مضمون است.

دوم از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده که حضرت رسول بسیار فاطمه را می‌بوسید عایشه انکار کرد آن جناب فرمود چون من بآسمان رفتم داخل بهشت شدم جبرئیل مرا نزدیك درخت طوبی آورد و از میوه‌های طوبی چیده بمن داد پس خوردم از آن و در پشت من قرار گرفت چون بزمین آمدم با خدیجه مواقعه کردم حامله شد بفاطمة پس هروقت او را می‌بوسم بوی درخت طوبی از وی استشمام می‌کنم و در این حدیث معین نشده است که ثمره شجره طوبی چه بوده است.

سوم منقول از علل الشرائع از ابن عباس روایت است که عایشه بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم داخل شد و او می‌بوسید فاطمه را عرض کرد تا چند فاطمه را می‌بوسی آیا او را بسیار دوست داري فرمود و الله اگر بدانی دوستی مرا دوستی خود ترا باو زیاد می‌نمائی من چون بمعراج رفتم بآسمان چهارم رسیدم جبرئیل اذان گفت میکائیل اقامه گفت پس بمن گفته‌اند نزدیك بیا ای محمد گفتم چگونه مقدم شوم و تو در برابر مني جبرئیل گفت خداوند انبیاء مرسلین را بر ملائکه مقربین تفضیل داده و ترا خاصة پس نزدیك آمدم با اهل آسمان چهارم نماز گذاردم تا اینکه می‌فرماید جبرئیل دست مرا گرفت داخل بهشت کرد پس

خرمائی در برابر خود دیدم که از کره نرم‌تر و از بوی مشك خوشبوتر

ص: 51

و از عسل شیرین‌تر بود از آن گرفته تناول نمودم پس در صلب من نطفه شد چون هبوط بزمین نمودم با خدیجة مواقعه کردم پس بفاطمه حامله شد ازین‌جهت فاطمه حوراء انسیه است چون من مشتاق بوی بهشت می‌شوم بوی آن را از فاطمه می‌شنوم و در این روایت تناول رطب در بهشت بوده

و در کتاب (فضائل السادات) در فصل پنجم از کتاب مناقب خوارزمی نقل کند که جبرئیل در شب جمعه بیست چهارم ماه رمضان طبقی از خرمای بهشتی آورد الخ و در این روایت اکل رطب در زمین بوده

چهارم روایت تفسیر فرات بن ابراهیم که مسندا از امام صادق نقل می‌فرماید که خلقت فاطمه از سیب بهشتی که با عرق جبرئیل و پرهای زیر بال او است بوده

و در (یص) این روایت را نقل کرده و بیانی هم فرموده ولی عقول اوساط مردم بلکه فضلاء از درك معانی این حدیث راجل و عاجز است

پنجم (ر) حدیثی است که در علم فاطمه بیاید که آن مخدره از میوه درخت بهشتی است دیگر در روایت ذکر اسم درخت و میوه را نمی‌فرماید

ششم (ر) حدیث خرما و انگور است و حاصل آن حدیث این است که روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در ابطح نشسته بود با جناب امیر المؤمنین علیه السّلام و عمار یاسر و منذر بن ضحضاح و حمزه و عباس و ابو بکر و عمر ناگاه جبرئیل نازل شد بصورت اصلی خود و بالهای خود را گشود تا مشرق و مغرب را پر کرد و ندا کرد آن حضرت را که یا محمد خداوند علی اعلی ترا سلام می‌رساند و امر می‌نماید که چهل شبانه‌روز از خدیجه دوري کن پس آن حضرت چهل روز بخانه خدیجه نرفت و روزها را روزه می‌داشت و شبها تا صبح عبادت می‌کرد عمار را بسوی خدیجه فرستاد و گفت بگو ای خدیجه نیامدن من بسوی تو از کراهت و عداوت نیست و لیکن پروردگار من چنین امر کرده است که تقدیرات خود را جاری سازد و گمان مبر در حق خود مگر نیکی و به‌درستی که حق‌تعالی بتو مباهات می‌کند هر روز چند مرتبه با ملائکه، تو باید هر شب در خانه خود را ببندی و در رختخواب خود

ص: 52

بخوابی و من در خانه فاطمه بنت اسد می‌باشم تا مدت وعده الهی منقضی شود و خدیجه هر روز چند مرتبه از مفارقت آن حضرت می‌گریست و چون چهل روز تمام شد جبرئیل بر آن حضرت نازل شد و گفت یا محمد خداوند علی اعلی ترا سلام می‌رساند و می‌فرماید مهیا شو برای تحفه و کرامت من پس ناگاه میکائیل نازل شد و طبقی آورد که دستمالی از سندس بهشت بر روی آن پوشیده بودند و در پیش آن حضرت گذاشت و گفت پروردگار تو می‌فرماید امشب باین طعام افطار کن و حضرت امیر المؤمنین گفت که هر شب چون هنگام افطار آن حضرت می‌شد مرا امر می‌نمود که در را بگشایم که هرکه خواهد بیاید با آن حضرت افطار بنماید در آن شب مرا فرمود که بر در خانه بنشین و مگذار کسی داخل بشود که این طعام بر غیر من حرام است پس چون اراده افطار نمود و طبق را گشود در میان آن طبق از میوه‌های بهشت یك خوشه خرما و یك خوشه انگور و جامی از آب بهشت بود پس از آن میوه‌ها آن‌قدر تناول فرمود تا سیر شد و از آن آب آشامید تا سیراب شد و جبرئیل از ابریق بهشت آب بر دست مبارکش ریخت و میکائیل دستش را شست و اسرافیل دستش را با دستمال بهشت پاك کرد و طعام باقی‌مانده با ظرفها بآسمان بالا رفت چون حضرت برخواست که مشغول نماز بشود جبرئیل گفت که در این وقت ترا نماز جائز نیست باید الحال بمنزل خدیجه روی و با او نزدیکی بنمائی که حق‌تعالی می‌خواهد در این شب از نسل تو ذریه طیبه خلق فرماید پس آن حضرت متوجه خانه خدیجه شد و خدیجه گفت که من با تنهائی الفت گرفته بودم و چون شب می‌شد درها را می‌بستم و پرده‌ها را می‌آویختم و نماز خود را می‌کردم و در جامه خواب خود می‌خوابیدم و چراغ را خاموش می‌کردم در آن شب در میان خواب و بیداری بودم که صدای در خانه را شنیدم پرسیدم کیست که می‌کوبد دری را که بغیر از محمد دیگری را روا نیست کوبیدن آن در حضرت فرمود که منم محمد چون صدای فرح‌افزای آن حضرت را شنیدم از جا جستم و در را گشودم و پیوسته عادت آن حضرت آن بود که چون اراده خوابیدن می‌نمود آب می‌طلبید و تجدید وضو می‌کرد و دو رکعت نماز بجا می‌آورد و داخل رختخواب می‌شد و در آن شب مبارك سحر هیچیك از این‌ها را نکرد و تا داخل رختخواب شد دست مرا گرفت برختخواب خود برد

ص: 53

و چون از مواقعه فارغ شد من نور فاطمه را در شکم خود یافتم و آخر حدیث باین عبارت است (انه اخذ بعضدی و اقعدنی فی فراشه و داعبنی و مازحنی و کان بینی و بینه ما یکون بین المرأة و بعلها فلا و الذی سمك السماء و انبع الماء ما تباعد

عنی النبی صلّی الله علیه و آله و سلّم حتی احسست بثقل فاطمه فی بطنی

(یص) پس نطفه طاهره آن مخدره از سیب بهشتی در بهشت بانضمام عرق جبرئیل و عرق آن سیب و زغب جبرئیل و رطب بهشتی در بهشت و میوه یکی از درختهای بهشتی و میوه درخت طوبی و خرما و انگور و آب بهشتی منعقد شد و جمع این اخبار منافی نیست و بعد ازین بیان می‌شود در ولادت حضرت فاطمه که پس از معراج بسه سال بود و بعید نیست آن جناب در شب معراج سیب و رطب و میوه دیگر از بهشت میل فرموده باشد و پس از مراجعت از معراج اکراما لرسول الله مرتبه دیگر جبرئیل بزمین آورده تقدیم نمود است بجهت میل و شوقی که آن جناب پس از معراج در خوردن میوه بهشتی داشته و معراج هم متعدد بوده و یك‌مرتبه آن ممکن است بعد از ریاضت چهل روز برای انجام مقدمات همین نطفه طاهره بآسمان تشریف برده و از میوه‌های نام‌برده تناول فرموده بهمان تفصیل مذکور و بعد از هبوط بزمین در شب دیگر وقت افطار جبرئیل هدیه نام‌برده را آورده باشد غرض این اخبار باهم تنافی ندارند آنان که بصیر باخبار آل عصمت می‌باشند ممکن است از مشرب صافی خودشان این اخبار را جمع نمایند خصوص حدیث اخیر که دلالت بر عظمت قدر و مکانت فاطمه زهراء می‌کند قدری تأمل و نظر در او لازم است

اولا جلوه جبرئیل بصورت اصلیه‌اش در نظر مهر انور پیغمبر در آن روز با آنکه در روز مبعث نیز مرویست در کوه حرا بصورت اصلیة جلوه نمود بمفاد (و لقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی) دفعه دیگر هم در شب معراج در مقام خود بخلقة اصلیة خود را جلوه داد و این جلوه دلیل است بر عظمت مأموریتش و اعظام این امر جلیل که انعقاد نطفه طاهره آن مخدره مطهر بوده است

ثانیا تعبد بصیام ایام و قیام لیالی در چهل شبانه‌روز و عزلت از خلق با دوری از فراش خدیجة دلیل بر شرف این اربعین و تشیید و اکثار شوق و میل طبیعی خدیجه و آن جناب

است، و بعبارت اخری برحسب لوازم بشریت و مقتضیات طبیعت این تبعید تقویت در تعقید آن نطفه زکیة نمود خصوص در ایام مرتاضه آن جناب مکسر شهوات و مکدر لذات بمراقبت ریاضت مستعد قبول هدیه سماویه و عطیه علویه ساخت تا در تودیع آن ودیعه الهیه پس از ریاضت نفسانیه قصور و فتوری واقع نشود

(و ثالثا) این‌گونه ریاضت و دوری از هرگونه نهمت و شهوت، کرامت و مکرمتی است برای حامل و محمول و اظهاری است در انتظار وصول بمأمول و کدام مقصود و مأمول اشرف و افضل در

نزد حضرت رسول از قدوم بهجت لزوم فاطمه بتول بوده که سالها می‌خواست این ثمره را از این شجره ببیند

(رابعا) آمدن این سه ملك مقرب خصوص اسرافیل که هرگز بزمین نیامده بود مگر دفعه واحده با آن تشریفات خاصه از سندس و ابریق و دستمال بهشتی و خوشه انگور و خرما و آب بهشتی در طبق باز کرامتی دیگر از برای پیغمبر است و اکرامی از برای فاطمه که برای اوان عطایا و هدایا را بزرگان ملاء اعلا تقدیم نمودند و به خدمتگزاری و ابلاغ این بشارت عظمی مفتخر و مباهی شدند.

(خامسا) نماز نکردن حضرت رسول در آن شب و تعجیل در امر مضاجعت اهمیت این امر را می‌رساند که مبادا در انجاح مراد خلل و قصوری واقع شود و در امر پروردگار تعلل و مسامحه روی دهد کانه تعجیل در این عمل برای تنجیز امر پروردگار بود

(و سادسا) تعدد ثمرات بهشتی از سیب و خرما و انگور و غیره برای آثار خاصه است که در هریك خداوند سبحان قرار داده که از خوردن آنها فردا فرد اثر مخصوصی از ملکات کریمه در نطفه ظاهر می‌شود.

(و سابعا) اثر حمل خدیجه در همان زمان مشاهده کردن برخلاف رسوم زنان دیگر خصیصه‌ی است عظمي و دلیل بر حیوة آن نطفه مبارکه است و چون از دار حیوان آمده بود در بدایت و نهایت آن از جهت حیوة مغایرت و مباینت نداشت و در حدیث است بعد از یك شبانه‌روز مانند امام در رحم مادرش می‌دید و می‌شنید

زهراء فاطمة بتول قدست القابها و تکرمت اسمائها

و بساق عرش الله قبل وجودها کتب اسمها و تصورت سیمائها

)الله زوجها علیا فی السماء و بها الملائك کلهم شهدائها(

فاطمه آن بضعه رسول گرامی فاطمه آن بی‌قرینه زوجه حیدر

فاطمه آن دختری که مادر گیتی
تا به ابد دختری چنین نزاید دیگر

ای بملاحت بدیل احمد مرسل
وی به فصاحت عدیل حیدر صفدر

جده سادات مادر حسنینی
از همه خلقش گزیده خالق اکبر

شافعه محشری و بانوی جنت
دخت رسولستی و حبیبه داور

پیشتر از خلق خاك آدم حوا
نور ترا آفرید حضرت داور

نام تو باشد بساق عرش نوشته
عرش ز نام تو یافت زینت و زیور

گشت منور جهان بنور جمالت
نور خدائی است از جبین تو ظاهر

جلوه‌ای از حسن تو است مهر جهان‌تاب
پرتوی از نور تو است زهره ازهر

باد ز بوی تو برده تحفه به گلزار
گشت ازین روی گل لطیف و معطر

گر بچمن بگذری بعزم تماشا
دیده گذارد بهم ز شرم تو عنبر

خازن جنت تراست خادم درگاه
گیسوی حوران تراست ریشه معجر

خادمه درگه تو حضرت مریم
جاریه مطبخ تو ساره و هاجر

رفته بهر بامداد حضرت جبرئیل
خاك در آستانه تو بشهپر

من ز ثناگوئیت چگونه زنم دم
زان که خدای احد تراست ثناگر

(توسل انبیاء عظام و امم سالفه بنور فاطمه ع)

اول عیاشی در تفسیر خود از عبد الرحمن از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود خداوند ودود ذریه آدم را بر وی عرضه داشت چون بر حضرت رسول گذشت دید آن جناب بر حضرت امیر المؤمنین تکیه داده و حضرت فاطمه زهراء تالی اوست و دو فرزندش تالی مادرشان هستند پس خداوند فرمود ای آدم مبادا بدیده حسد بر ایشان بنگری که ترا از جوار خود دور و مهجور می‌گردانم چون به بهشت آمد و خمسه

ص: 56

طیبه را در نظر خود ممثل یافت و عرض ولایت ایشان بر وی شد تأملی کرد پس از بهشت بیرون شد و بدیشان توسل جست و عاقبت آمرزیده گشت و این است معنی آیه فَتَلَقَّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ و این است آن کلمات که جبرئیل تلقین بحضرت آدم کرد یا حمید بحق محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمه یا محسن بحق الحسن یا ذا الاحسان بحق الحسین

دوم داستان کشتی نوح پیغمبر (ع) و پنج مسماری که بنام رسول خدا و علی مرتضي و فاطمة زهراء و حسنین که هریك را می‌گویید (فزهر و اشرق و انار) و مسمار بنام حسین علیه السّلام علاوه از ظهور نور نداوه از دم جوشید تفصیل آن در بحار و دیگر کتب مذکور و مشهور است و آدم ابو البشر تجلیات نور فاطمه را در چند مورد مشاهده کرده و به ایشان توسل جسته و حدیث رؤیت حضرت آدم و حواء جناب فاطمه را در بهشت که بر سریری نشسته و تاجی بر سر داشت و قلاده بر گردن و دو گوشواره در گوش و بیان جبرئیل از برای ایشان که تاج پدر این دختر و قلاده شوهر او و دو گوشواره دو فرزندان او) و قول آدم ابو البشر بجبرئیل (ما لی اذا ذکرت اربعة منهم تسلیت باسمائهم من همومی و اذا ذکرت الحسین تدمع عینی و تثور زفرتی) دلیل واضحی است در توسل حضرت آدم بفاطمه (ع)

سوم لما خلق الله ابراهیم الخلیل کشف الله عن بصره فنظر إلی جانب العرش فرأی نورا ساطعا فقال الهی و سیدی ما هذا النور قال یا ابراهیم هذا محمد صفوتی فقال الهی و سیدی أری فی جانبه نورا آخر فقال یا ابراهیم هذا علی ناصری فقال الهی و سیدی اری فی جانبهما نورا ثالثا فقال یا ابراهیم هذه فاطمة تلی ابیها و بعلها فطمت محبیها عن النار قال الهی و سیدی اری نورین بمیامن الانوار الثلاثة قال الله تعالی هذان الحسن و الحسین یلیان اباهما وجدهما و بامهما قال یا الهی اری تسعة انوار احدقوا بالخمسة الانوار قال یا ابراهیم هؤلاء الائمة من ولدهم الحدیث

و از این قبیل روایات درج 10 بحار بسیار است

چهارم نام فاطمه در کتب سماویه در امالي صدوق از حضرت امام حسن روایت

است که یهودی از حضرت رسول از پنج چیز سؤال کرد که در توریة مکتوب است و حضرت موسی بقوم خود فرموده بعد از وی بان پنج چیز اقتدی بنمایند و به ایشان توسل بفرمایند آن جناب از آن یهودی عهد گرفت که اگر خبر دهد ایمان آورد پس فرمود اول چیزی که مکتوب شده در توریة طاب طاب است یعنی محمد رسول الله و در سطر دوم از توریة اسم وصی من ایلیاست و در سطر سوم و چهارم اسم دو سبط شبر و شبیر است و در سطر پنجم نام مادرشان فاطمة سیده نساء عالمین است این آیه را تلاوت فرمود (يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ الخبر

پنجم داستان کعب الاخبار در مجلس معاویه که گفت ما وصف فاطمه را در کتب سماویه خوانده ایم و آن مشهور است و گفت دو جوجه او را بدترین خلق خدا شهید خواهند کرد. الخ

ششم در کتب جاماسب از فاطمه زهراء تفسیر بشاه زنان شده است و همچنین در صحیفهای پیغمبران از آدم علیه السّلام و شیث علیه السّلام و ادریس و نوح علیه السّلام و هود و حضرت ابراهیم و در توریة و زبور و انجیل وصف آن مخدره هست و در موارد متعدده انبیا را بانوار اربعه و بنور فاطمة مخصوصا توجه صحیح بوده

هفتم صدوق در اکمال الدّین از عبد الله بن سلیمان نقل کند که در انجیل عیسی علیه السّلام نام فاطمه مبارکه است و خبر فرزندان او را می‌دهد

هشتم زمخشری در ربیع الابرار روایت کرده است و قال (قال رسول الله هؤلاء الذین امر الله تعالی بمودتهم علی و فاطمة و الحسن و الحسین (و قال) النبی صلّی الله علیه و آله و سلّم فاطمة مهجة قلبی و زوجها قره عینی و ولدها ثمرة فؤادي و الائمة من ولدها امناء ربی حبله الممدود بین الناس و بین ربی فمن تمسك بهم نجی و من تخلف عنهم فقد هلك و الی جهنم سلك) و هذه الصفات من اعظم المناقب و اعلاها و اقوم المواهب الی ذروة الشرف و اسناها.

نهم بس است در شرف قدر فاطمة علیها السلام توسل آباء مکرمین و اجداد مطهر بن جناب خاتم المرسلین باو در مهالك و اهوال و نزول شدائد و بلاها چنانکه در شب انعقاد نطفه مبارکه امیر المؤمنین علیه السلام زلزله عظیم در مکه معظمة واقع شد که

سنگهای بزرگ از کوه ابو قبیس جدا شده از فراز بنشیب می‌افتاد و ان امتدادی یافت پس حضرت ابو طالب بر بلندی برآمد و گفت

(الهی و سیدی اسألك بالمحمدیة المحمودة و بالعلویة العالیة و بالفاطمیة البیضاء الا تفضلت علی اهل التهامة بالرحمة و الرأفة)

پس همان زمان زمین ساکن شد و مردم آن کلمات را حفظ کرده در شدائد و بلاها می‌خواندند و جهت آن را نمی‌دانسته‌اند.

دهم از تفسیر امام حسن عسگری علیه السّلام حدیث طولانی روایت کند که محل شاهد این است) در وقتی که قریش و ابو جهل و مشرکین مکه معجزه حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام را از رسول خدا خواسته‌اند از طوفان و سرد شدن آتش و آویختن کوه و خبر دادن از سرائر و ذخائر ایشان پس رسول خدا علیه السّلام کفار را بچهار قسمت کرد و بقسم ثانی امر کرد بصحرای مکه روند آتشی افروخته بینند زنی ظاهر شود و کشف عذاب از ایشان نمایند آن فرقه رفتند و مراجعت کردند و عرض کردند ما شهادت برسالت تو می‌دهیم به آنکه رسول ربالعالمین باشی پس عرضه داشتند چون ما بصحرای مکه رفتیم در اندك‌زمانی آسمان شکافته شد و جمرات آتش بر سرما فرومی‌ریخت و از زمین شعله‌های آتش برآمده و منشق گردید به‌نحوی‌که زمین و آسمان تماما مملو از آتش شد تا از حرارت نزدیك بود گوشتهای ما آب شود در این حال در هوا زنی ظاهر شد که مقنعه بر سر داشت که یك طرف آن را بسوی ما آویخته بود به‌نحوی‌که دستهای ما بوی میر سید پس منادی ندا کرد از آسمان که اگر نجاة می‌خواهید به بعضی از ریشه‌های چادر این زن چنگ زنید پس ما چنین کردیم دیگر آتش بر ما اذیت نکرد تا به‌سلامت به اینجا رسیدیم حضرت فرمود شناختید آن زن که بود عرض کردند نشناختیم فرمود دختر من فاطمه سیده نساء عالمین بود چون روز قیامت شود دوستان فاطمه برشته‌های چادرش چنگ زنند و انها هزار فئام و هزار فئام و هزار فئام که هر فئامی هزار هزار نفرند)

بالجمله غرض اشاره مختصری بود باین قسمت و الا متوسلین بفاطمه زهراء از حوصله حساب بیرون است و بعضی از آنها در باب حکایات بیاید

در هر صفتی اعظم اسماء الهی	اندر فلك قدرت نبود همچه تو ماهی
عالم همگی بنده شرمنده تو شاهی	محتاج توایم از ره الطاف نکاهی
نه غیر تو حصنی و ملاذي و	یا فاطمة الزهراء إنّا بك

پناهی نشکو

خورشید چه رویت بسما و بسمك نیست چون روی تو پیداست دیگر خود بفلك چیست

از نور رخت کرده گدائی ز تو شك نیست کر منکر این هست کسی ز اهل خرد نیست

ای زاده انسان که بخوبیت ملك نیست از فضل تو بر پا است بکونین هیاهو

صدیقه کبری گهر درج رسالت ام النجبا واسطه عقد جلالت

بر چرخ الوهیت خورشید عدالت اسم الله اعظم شرر دیو ضلالت

نورش ازلی بود ز انوار الهی در جلوه‌گری بود ز آثار الهی

دو دیده او دیده دیدار الهی در باغ هدی میوه پربار الهی

ولادت فاطمة زهراء (ع)

و المختار فی ولادتها علیها السلام انها ولدت بعد البعثة بخمس سنین لعشر بقین من جمادی الآخرة یوم الجمعة و شیخ حر عاملی صاحب وسائل در منظومه‌اش همین عقیده را اختیار کرده چنانچه گوید

قد ولدت فاطمة الزهراء البضعة الزکیة الحوراء

بمکة الغراء یوم الجمعة فی ملك یزدجرد مبدئ السمعه

و ذاك قبل رجب بعشر و قیل قبله بنصف شهر

لخمسة من مبعث النبی المصطفی المکرم الزکی

و قد روی مخالف ما قبله بخمسة و من رواه ابله

و مراد از قبل رجب بعشر بیستم جمادي الآخرة است که ده روز پیش از ماه رجب می‌شود و سال ولاد ترا پنج سال بعد از نبوت تعیین فرموده و مخالف را در این قول ابله نامید است که پنج سال قبل البعثه گفته و بین علماء سنت در سال ولادت آن مخدره اختلاف بسیار است و منافیات کلماتشان با هم‌دیگر پر ظاهر است و ما را احتیاج بنقل کلمات آنها نیست و

ص: 60

اهل البیت ادری بما في البیت همان قول عبد الله بن حسن است در حضور هشام بن عبد الملك بکلبی نسابة گفت که احوال مادر مرا از من سؤال کنید و احوال مادر کلبی را از او سؤال کنید و در این خصوص باید بفرزندان فاطمه و اهل بیت و بزرگان این خانواده کرد که چه فرموده‌اند و بر چه عقیده بوده‌اند تمام ائمة معصومین علیهم السلام بنحو مذکور رفته‌اند و مکرر خبر داده‌اند که از عمر مبارك فاطمة هیجده سال و چیزی گذشته و اگر قولی در میان علماء شیعه برخلاف است بملاحظات بوده و همین اتفاق اهل البیت مدرکیست متین از برای سال ولادتش و ما را طریقه حقه امامین علیه السّلام کفایت است البتّه روز و ماه و سال ولادة فاطمه را از قول جناب امام حسین علیه السّلام قبول کردن اولی است از قبول حسن بصری و سفیان ثوری و خوب است اهل خلاف در این‌گونه امور انصاف داده آنچه از خانواده فاطمة بیرون آمد و چندان مخالف میل و مذهبشان نیست بپذیرند با آنکه اقوال خودشان بقدری اختلاف دارد که نمی‌توان وصف نمود مثل اینکه جمعی از آنها پنج سال قبل البعثه گفته‌اند و بعضی یك سال بعد از بعثت گفته‌اند و بعضی گفته‌اند پیش از نبوت بوده قریش خانه کعبه را بنا می‌کردند و این اقوال سخیف و ضعیف است و محل اعتنا و اعتماد نیست و قول حق همان روایت کافی و مناقب و کشف الغمة و مصباح المتهجد است

اثر طبع شیخ حبیب آل ابراهیم العاملی در ولادت زهراء (ع)

اصبح الدهر ضاحك الدهر باسم	یوم میلاد بنت احمد فاطم
ملاء العالمین نور سناها	ای نور ملا سناه العوالم
زهرة فتحت بروض قریش	فی علا الدوحة الشریفة هاشم
بسقت للسماء مجدا و عزا	و علا و هی فی کمام البراعم
ان تسلنی أنبئك عنها	ما انا الیوم عنك ذلك

فانی كاتم

هی احدی الاشباح التی قد تجلت يمنة العرش كالنجوم لآدم

ص: 61

حدرت من سماء الوجود تهادی من كريم امهات كرائم

من اب سابق و ام اصيل من لدی المبتدا لآخر خاتم

طهرت محتدا و نفسا و طابت و تعالت مناقبا و مكارم

و هی لو لا ان الوصی عليا خيرة العرب كلها و الاعاجم

كفوها لم يكن لفاطم كفو ان عن كفوها النساء عقائم

فتجلی الوحی المبين فوفی مدحها صادعا يشق الصلادم

يلزم المسلمين فرض ولاها و جدير بان توالی الاعاظم

معلنا طهرها و انی لبنت المصطفی المجتبی اقتراف المآثم

عصم الله فاطما و اباها و بينها و المرتضی بعل فاطم

الی ان ينوف ثلاثون بيتا

(يص) قصيدة مولوديه)

ماه جمادی درآمد از در شادی شاد شود هر دلی ز ماه جمادی

ليك نه اول كه هست يكسر بلكه مرا آخر است يكسر

ماتم شادی

بهتر از اول بود جمادی آخر حاضر البتّه بهتر است ز بادی

مبدأ اکر بر معاد گشت مقدم قصد ز غایات بودنی ز مبادی

عالم امکان مگر بهشت برین شد ماه جمادی مگر بهشت بزادی

رحمت حق بر تو باد و زاده پاکت بهتر ازین زاده نیست پاك نهادی

ماه نخستین نهاد بر دل ما غم لیك تو غم بردئی و عیش نهادی

معدن هر گوهری و کان زری تو آری گوهر برون شود ز جمادی

گوهر تو اختری است زهره زهراء آنکه بپایش هزار زهره فتادی

نور جمالش برون شد از دل ظلمت همچه بیاض مهی و تیره‌سوادی

گرنه توئی آیتی ز آیه و اللیل از چه رخ از صبح و الضحي بگشادی

فاطمه آمد برون ز پرده عصمت آنکه از او احمد است بر همه هادی

جوهر پاکش ز جان پاك پیمبر آینه حق و رحمت متمادی

ص: 62

آنکه بدی پیشتر ز عالم و آدم بود و نبود از وجود ایشان یادی

آنکه ز لطفش بهشت باشد هم شده از مهر وی بشادی

خندان

آنکه ز قهرش بسوی آتش دوزخ

گشته ز وی بر خلیل آزر گلشن

مژده که دنیا است بعد از این همه رحمت

خوان عطای خداست بی‌حد و بی‌مر

از علل اربعه است علت غائی

مریم کبری کنیز درگه قدرت

فخر کند مریم ار تو با پسر او

در شب معراج نور تو بخدیجه

مریم کبری تویی و مادر کیتی

آن پسر آورد این ز جان پیمبر

بهر تو کفوی نیافرید خداوند

حق بسزای ظلامه که تو دیدی

فاطمیم من بغیر تو نشناسم

مبدا ما از تو بود رو بتو داریم

عادی

تا بقیامت روند جمله اعادی

هم ز وی هستی عاد رفت ببادی

هم پس از این رحمت است و عیش و ارادی

درخور هر خوان هزار گونه ایادی

هین بهل از فاعلی و صوری و مادی

نامه آزادیش ز لطف تو دادی

گوئی اگر گوئی انه من عبادی

داد پیمبر که ان هذا زادی

کاورد از نفحه محمد زادی

عیسی انثی‌نمای نیك‌نژادی

جز علی مرتضی که آن بتو دادی

کرد بپا محشری و عدلی و دادی

هم تو شناسی مرا که نور فؤادی

روز قیامت که حکمران معادي

(خبر مفضل در ولادت فاطمه زهرا)

(یص) الحمد لله الذی اکمل نوره و اتم سروره و قال فی کتابه العزیز و تمت کلمة ربك صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته بالجملة فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از عام الفیل بچهل و پنج سال و چیزی از ولادت با سعادت پدرش در عهد سلطنت یزدجرد پادشاه عجم در روز جمعه در بیستم- ج- 2- در مکه معظمه در محل مبارکی از خدیجه طاهره بنت خویلد متولد گردید و در آن‌وقت از هبوط آدم ابو البشر ع شش هزار دویست سال و چیزی گذشته بود و از عمر امیر المؤمنین علیه السّلام پانزده سال گذشته بود.

ص: 63

(ر) مفضل بن عمر جعفی از حضرت صادق علیه السّلام حدیث کند گوید من خدمت امام صادق علیه السّلام عرض کردم که ولادت فاطمه زهرا چگونه بوده است فرمود چون رسول خدا حضرت خدیجه را تزویج نمود زنهای مکه از خدیجه دوری می‌نمودند و بر وی وارد نمی‌شدند و سلام نمی‌کردند و نمی‌گذاردند کسی بر او وارد بشود پس آن مخدره از تنهائی وحشت کرد و بر حضرت رسول هم می‌ترسید که مبادا صدمه ببیند ازاین‌جهت هم و غم زیادی بر او مستولی شد چون بفاطمه زهرا حامله شد با وی حدیث می‌گفت و او را امر بصبر می‌کرد و خدیجه این مطلب را از رسول خدا مخفی می‌داشت پس آن جناب روزی بر خدیجه وارد شد شنید با کسی سخن می‌گوید فرمود ای خدیجه با کدام کس سخن می‌گفتی خدیجه عرض کرد این جنین که در رحم من است مونس من است و با من حدیث می‌گوید فرمود ای خدیجه این جبرئیل است مرا مژده می‌دهد که این جنین دختر است و آن نسل طاهره و میمونه است و خداوند سبحان نسل مرا از وی قرار می‌دهد و از آن امامان می‌آورد که خلیفهای خدا در روی زمین بعد از انقضای وحی باشند پس خدیجه با فاطمه همین طریق بود تا زمان ولادتش نزدیك شد پس فرستاد نزد زنهای قریش که نزد من بیائید و مرا در این کار اعانت کنید از آنکه زنان را در این‌گونه امور اعانت کردن لازم است آنها در جواب پیغام دادند چون تو در قبول محمد نافرمانی ما کردی امر و خواهش ما را قبول نکردی و محمد یتیم را خواستی با آنکه یتیم ابو طالب علیه السّلام بود و مالی نداشت ما هم از امر تو کناره می‌جوئیم و نزدیك تو نمی‌آئیم پس در این هنگام چهار زن گندم‌گون گویا از بنی هاشم بودند بر وی وارد شدند چون خدیجه آنها را دید بفزع آمد یکی از آنها گفت ای خدیجه اندوهگین مباش ما رسولهای پروردگار توایم بسوی تو و ما خواهرهای تو هستیم من ساره و این آسیه بنت مزاحم رفیقه تو هست در بهشت و این مریم دختر عمران است و این کلثم خواهر موسی ابن عمران است خداوند ما را فرستاده است تا ترا اعانت کنیم پس یکی بدست راست نشست و یکی بدست چپ و یکی در برابر و یکی در

پشت‌سر خدیجه نشست پس فاطمه پاك و پاكیزه از رحم خدیجه به زمین آمد و چنان نوری از وی ظاهر شد كه خانهای مكه را فراگرفت و در شرق و غرب زمین موضعي نماند مگر اینكه آن نور در او داخل

ص: 64

گردید و روشن كرد پس ده حوریه آمدند هركدام با طشتی از بهشت و ابریقی كه در آن آب كوثر بود پس آن زنی كه در برابر نشسته بود آن را گرفت و فاطمه را شست بآب كوثر و بیرون آورد دو پارچه سفید كه سفیدتر از شیر بود و خوشبوتر از مشك و عنبر و او را بیكی از این دو پارچه پیچید و دیگری را مقنعة كرد برای او پس از وی استنطاق كرد فاطمه شهادتین گفت و فرمود شهادت می‌دهم پدرم رسول خدا است و سید پیغمبران است و شوهرم سید اوصیا است و فرزندانم امامان اسباطند پس بهریك سلام كرد و اسم هریك را برد پس آن زنان خندیدند این وقت جماعت حور العین نزدیك آمدند و بشارت می‌دادند بعضی بعض دیگر را از اهل آسمانها هم یكدیگر را بولادت فاطمه بشارت دادند و در آسمان نور درخشنده ظاهر شد كه ملائكه قبل از آن آن نور را ندیده بودند پس آن چهار زن بخدیجه گفتند بگیر او را كه طاهره و مطهره و زكیة و میمونه است خداوند در او و نسل او بركت داده یعنی زیاد می‌شوند پس خدیجه او را فرحناك و شادان گرفت و پستان در دهان او نهاد شیر جاری شد پس فاطمه ترقی و نمو می‌كرد در یك روز بقدری كه طفل در یك ماه و یك ماه بقدری كه در یك سال) حدیث تمام شد

در این حدیث ده بشارت است اول تكلم فاطمه زهراء (ع) در رحم مادر در ایام حمل بدفعات عدیده

دویم بشارت حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و حضور جبرئیل كه وی دختری است و نسل پیغمبر از او است

سیم آمدن آن چهار زن محترمات كه بهتر از ایشان دیده نشده بود و مژده دادند كه ما رسولان پروردگاریم

چهارم شروق انوار فاطمیة در خانهای مكه و شرق و غرب عالم

پنجم آمدن ده حوریه با طشت و ابریق و آب كوثر و پارچهای بهشتی كه امتیازی داشته

ششم شهادتین گفتن آن مخدره با ذكر اسامي ائمه معصومین و استبشاري با بردن نام هریك

ص: 65

هفتم ظهور آن نور بديع در آسمانها كه مثل آن نور را نديده بودند

هشتم بشارت دادن ملائكه يكديگر را بولادت فاطمة (ع)

نهم خبر دادن آن زنان بطهارت ذات ملكوتى صفات آن مخدره و ميمنت قدومش و بركت نسل او

دهم نما و ترقي فاطمة برخلاف اطفال و سجاياى ديگر و از اين بشارات با بركات معلوم شد آنچه در ولادت ائمه واقع شده در ولادت فاطمة (ع) واقع شده با زياده و جمله از اين علامات را اهل سنت و جماعت در حق فاطمه نقل كرده اند حتى تكلم كردنش را در رحم خديجه و تمام اين اوصاف اختصاص بمعصوم دارد و ديگر اين حديث دليل است بر افضليت فاطمه بر آن چهار زن كه سادات نسوان عالميان بودند براى آنكه مأمور بخدمت وى شدند و مخدوم از خادم افضل است و تمام اين حديث دلالت دارد بر تماميت انسانيت آن منبع عفاف و معدن عصمت و شرافتش بر سائر زنان اولين و آخرين و احاطه علمش بر همه چيز و آنچه واقع شده و نشده و كمال توحيد و عرفان او

« (يص) قصيده مولوديه»

اشرقت شمس احمد بضياها	فأضاءت بنورها ما سواها
طلع الصبح بعد ما طلعت	شمس آل الرسول من بطحاها
شمس ام القرى و ام ابيها	بابى امها و امى .. ابيها
يا لشمس اذا تجلت بارض	بدل الله بالنجوم حصاها
يا لشمس اذا افاضت قبورا	قامت امواتها على احياها
يا لشمس اذا تجلت لا عمت	عين گل الورى بان لا تراها
يالشمس تمينت كل يوم	شمس افلاكها للثم ثراها
يالشمس لا سفرت من حجاب	و اختفت فى حجابها من حياها
قد تجلى الاله فيها بنور	مثل ضوء النهار بل اجلاها
احمد الله ان شهر الجمادى	قد مضى ما مضى و ها اخراها

ولدت فاطم بمكة طهرا يا لنفس زكية زكاها

ص: 66

ماجت ارض الحجاز من شرف كعروس تزف فی مثواها

فا نارت بيوت مكة بل فوق سبع الطباق نارت سناها

ان فيها مسرة لبدت فی سماء الوجود حتی هباها

ضحك المشعران و الركن و الحطيم لميلادها و ما قد تلاها

و تلألأ جمالها فوق عرش و تعالی جلالها في ذراها

يالبشری بمثل ما ولدت يالذات تقدست اسماها

يالبشری لامها من وليد عوضا للذكور من انثاها

هی و الله قد تقبلها ربها بالقبول ثم اصطفاها

انست امها لوحدتها حدثتها ببطنها من فاها

جمع الله امهات بتول عند ميلادها الی حواها

فتبا درن مشفقات عليها مع سطل و كوثر في اناها

ثم حفت بحولها باسمات مثل حف النجوم من جوزاها

وحدت ربها بحسن ثناء عجز الناس عن اداء ثناها

شهدت بالنبوة لابيها و علی بعلها امام هداها

فتسمت بكل واحدة من بنيها و منهم سبطاها

قصيده فارسيه اثر طبع جوهری

شنيده گوش دلم مژده از گشوده بلبل نطقم زبان

ولادت زهرا

بمدحت زهرا

فضای کعبه منور شد از فروغ جمالش

صفا گرفت صفا از صفای صورت زهراء

بزیر ابر نهان شد ز شرم مهر درخشان

طلوع کرد چه نور خدا ز طلعت زهراء

خدای اکبر و أعظم نکرده خلق بعالم

ز نسل حضرت آدم زنی بشوکت زهراء

بجز خدیجه کبری که هست مظهر عصمت

نزاده مادر دیگر زني بعصمت زهراء

بخوان حدیث کسا و ببین که خالق یکتا

نموده خلقت دنیا برای خلقت زهراء

ص: 67

فزون شد از همه زنها جلال مریم کبری

جلال مریم جزئی است از جلالت زهراء

نهاده ساره سر بندگی بپای سریرش

ستاده هاجر چون خادمان بخدمت زهراء

شراب کوثر یك رشحه ز آب دهانش

درخت طوبی یك شاخه ز قامت زهراء

بساق عرش معلق چه شد سراج وجودش

فروغ یافت دوعالم ز نور طلعت زهراء

چه اوست نور حق و حق در او نموده تجلی

بغیر حق نشناسد کی حقیقت زهراء

ولی چه سود که با این‌همه جلالت و شوکت

زمانه بود مدام از پی اذیت زهراء

چنان بدرد مصیبت نمود صبر تحمل

که صبر شد متحیر ز صبر و تاقت زهراء

برای گریه چه بیت الحزن

گریست دیده هر مرد و زن

مقام وی آمد بحالت زهرا

نشسته گرد یتیمی هنوز از مه رویش عدو ز سیلی نیلی نمود صورت زهراء

(اثر طبع حجة الاسلام شیخ محمد حسین اصفهاني ره)

جوهرة القدس من الكنز الخفی بدت فابدت عالیات الاحرف

و قد تجلی من سماء العظمة من عالم الاسماء اسمی كلمة

بل هی ام الكلمات المحكمة فی غیب ذاتها نكات مبهمة

ائمة ام العقول الغر بل ام ابیها و هی علة العلل

روح النبی فی عظیم المنزلة و فی الكفاء كفو من لا كفو له

تبتلت عن دنس الطبیعة فیا لها من رتبة رفیعة

وجّها من الفصول العالیة علیه دارت القرون الخالیة

فی افق المجد هی الزهراء للشمس من زهرتها الضیاء

بل هی نور عالم الانوار و مطلع الشموس و الاقمار

اشرقت العوالم العلویة من نور تلك الدرة البهیة

ما الكوكب الدری فی السماء من نور تلك الدرة البیضاء

هی البتول الطهر و العذراء كمریم الطهر و لا سواء

لانها سیدة النساء و مریم الكبری بلا خفاء

من بقدومها تشرفت منی و من بها تدرك غاية المنی

اثر طبع عنبری خراساني

ز گلزار نبوت گلبنی بشکفت در امکان
که از وی نفحه وحدت وزید اندر مشام جان

که بود آن گلبن خرم بباغ سید خاتم
که از وی مصطفی هردم شنیدی نکهت رحمان

مهین صدیقه کبری امین معصومه عذراء
درخشان زهره زهرا یگانه بانوی دوران

چه ذاتش در شهود آمد دو گیتی در نمود آمد
ز نورش در سجود آمد زمین و گنبد گردون

معطر شد بهشت از وی جهان عنبر سرشت از وی
ید قدرت نوشت از وی هزاران دفتر دیوان

کمالش قدرت داور جلالش از همه برتر
مثال و همسرش حیدر جمالش مظهر یزدان

(کفالت رسول اکرم از فاطمه زهراء)

کفالت بمعنی ضمانت است در مئونه و قیام بامر یقال کفلته کفلا و کفولا فانا کافل اذا تکفلت مئونته و کفیل فاطمه جناب رسول خدا بود و چنانکه پیغمبر فاطمه را بنعمت ظاهره و حضانت صوریه تکلیفیه پرورش داد و تربیت فرمود همچنین باوصاف حسنه و صفات ممدوحه و نعمتهای معنویه و اغذیه روحانیة در آن ایام قلیله تأدیب و تربیت نمود و او را از زنان دیگر انتخاب کرد و بتمام ملکات کامله بیاراست چنانچه مرغ دانه بدهان جوجه اش می‌گذارد پیغمبر رحمت قوای وجود مقدس فاطمه را بانوار الهیه و فیوضات غیبیه قویه تقویت فرمود چون بمرتبه کمال رسانید از کفالت ظاهره و باطنه فراغت یافت فاطمه زهرا را از همه چیز کاملتر و به هر چیز جامعتر یافت و ازاین‌جهت خلقا و خلقا ذاتا و صفة هدیا و سمتا قولا و فعلا اشبه ناس برسول الله شد و این است معنی و انبتها نباتا حسنا و کفالت حضرت ختمی‌مرتبت بفاطمه طاهره و ایضا این مطلب ببرهان واضح و عیان است که

بعثت پیغمبران برای ارشاد و هدایت و اکمال بندگان است و جناب اقدس نبوی بدو قسم از دعوت مبعوث و مأمور گردید عام و خاص اما خاص برای اقربین و عشیره اش و عام برای عامه مردم و اقرب و الصق باقربین بحضرت

ص: 69

رسول برحسب نسبت و قرابت و قرب صوری و معنوی بجز دخترش فاطمه زهراء نبوده پس با آن استعداد قابل چگونه در اکمال و تکمیل وی قصوری می‌رفت و پدر برحسب محبت فطري هرآنچه اندوخته دارد و بهتر است از برای فرزند خود نگاه می‌دارد و در مقام حاجت باو می‌دهد و نفایس و قطایع خود را باو می‌سپارد و آن جناب از فاطمه عزیزتر فرزندی نداشت و در ابتدای وحی و بعثت و ابلاغ احکام نفیس‌ترین چیزها را که گوهر ایمان بود در مخزن وجود مقدس فرزند عزیزش نهاد و معارف و علوم را بوی تعلیم و تلقین نمود چون بعد از امیر المؤمنین فرد کامل از اقربین بود با صغر سن و چون استعداد فطری فاطمه را می‌دانست لهذا در این نه سال اهتمامی تمام به اکمال تربیت آن حضرت فرمود و لهذا اسماء می‌گفت فاطمه با اینکه بسن هشتسالگی بود (ما رایت امراة أدأب منها) و عجب ترقوت عبادت او است که قال الراوی ما رایت امرأة اعبد منها که پاهای مبارکش ورم کرده بود از کثرت عبادت و کمال انسان از این دو قوه عاقله است و عامله و فاطمه زهراء از جوهر عقل و عمل از همه زنان مزیت یافت چون بحجر کفالت و حضانت جناب امیر المؤمنین آمد و در حجله عصمت پنهان شد نهایت محرمیت بذخائر مکتومة و خزائن مکنونه علویه پیدا نمود و چیزی بر وی پوشیده و پنهان نبود سلام الله علیها حال چگونه می‌توان این زن را بزنان اولین و آخرین یا بمریم و سائرین قیاس نمود و او را در این عداد بشمار آورد

ای ماه دوهفته اختر آوردی — ای در یتیم گوهر آوردی

ای نور خدا ز حبیب عصمت — یعنی ز خدیجه دختر آوردی

گویا که نبود بهتر از دختر — گر بود پسر تو بهتر آوردی

بخبخ زین دختر پسرزای — کز وی چه شبیر شبر آوردی

از مرکز آسمان رفعت — تابنده چه ماه انور آوردی

ای قطب وجود و اصل ایجاد — بهتر تو ز مهر خاور

آوردی

از نافه ناف خطه خاك یك توده ز مشك و عنبر آوردی

هستی دادی بکشتی امکان ای کشتی هستی لنگر آوردی

ص: 70

خود صادر اولی و زاول یك صادر دیگر مصدر آوردی

از گلشن غیب و عالم قدس یك گلبن گل معطر آوردی

از شاخ درخت آفرینش از کشته خویشتن برآوردی

هم تلخی کام ما از امروز بیرون کردی و شکر آوردی

عالم عرض است اندرین عالم از جوهر خویش جوهر آوردی

هم از پس پرده سر پنهان بیدا کردی و یکسر آوردی

جانی بجهان دوباره دادی یکباره روان دیگر آوردی

ای آینه خدا نمائی این آینه را تو مظهر آوردی

این تاج شفاعت است کامروز در قوس نزول باسر آوردی

بالاتر از آن مقام محمود بیت الحمدی تو برتر آوردی

مستوره خلق و اسم اعظم بر لوح قضا مقدر آوردی

هم نور و جود فاطمی را در این عالم بپیکر آوردی

از میوه جنت این ودیعت را در مخزن صلب اطهر آوردی

هم جنت خلد را بدنیا... بر این صورت مصور آوردی

سهل است هزار حور و غلمان
رضوان خدای اکبر آوردی

ای پادشه سریر لو لاك
بر فرق وجود افسر آوردی

برهان پیمبری است با تو
یا آنکه چو خود پیمبری آوردی

هم نور مقدس الوهیت را
بر دیده پاك حیدر آوردی

یکتاست علی و نیست همتایش
او را بعلی برابر آوردی

دادی بعلی امانتت را
آن را که ز حی داور آوردی

اثر طبع میرزا جواد تجلي

آنکه از جان من عزیزتر است
در دلم هست و غائب از نظر است

تیر اگر او زند دلم هدف است
تیغ اگر او کشد تنم سپر است

چشمکی زد که فتنه‌ای نبود
فتنه گفتم ترا بزیر سر است

دیده‌ام تا که نوك مژگانش
میل دل بیشتر به نیشتر است

ضرر است ار که عشق مه‌رویان
منفعتها بسی در این ضرر است

تا شدم دور از آن لب شیرین
چون مگس دست حسرتم بسر است

اشك سرخم ببین و گونه زرد
عاشقان را علامت دیگر است

ای بت مه‌لقا که پیش قدت
پست بالای سرو کاشمر است

پیش قد تو سر و پا بگل است
نزد روی تو لاله خون‌جگر است

چشم دل باز کن بتا بنگر
کافتاب وجود جلوه‌گر است

نخل رفعت که داورش بنشاند
از شرافت ببین که بارور است

کرد شمسی طلوع کورا پای
از شرافت تبارك قمر است

جلوه‌گر گشت طلعت زهرا
آنکه نوری ز نور دادگر است

گهری داد حق بدر یتیم
که بگنجینه داشت حی قدیم

بند دوم

ای رخ انور تو مطلع نور
نور سیمای تو تجلی طور

از بنایت جهان جان آباد
وز ولایت سرای دل مأمور

فکر تو می‌برد ملال و محن
ذکر تو آورد نشاط و سرور

از تو انوار حق عیان گردید
هرکجا بود ظلمتی شد نور

بود رخسار شاهد ازلی
مدتی در حجاب جان مستور

ز یکی جلوه‌ای تجلی کرد
آمد آن جلوه در بروز و ظهور

تافت خورشید طلعت زهرا
مقصد خلقت خدای غفور

گرچه رویش کسی ندید چسان
طلعت آفتاب بیند کور

رفت از یاد هاجر و مریم
تا که گردید فاطمه مشهور

سوره هل اتی علی الانسان
آیه ان سعیکم مشکور

مدتی بود بحر فیض بخود پرورانید لؤلؤ منشور
کرد غواص قدرت آنکه غوص یافت گردید در تمام بحور
یك صدف داد حق به پیغمبر که در او بود یازده گوهر

بند سوم

شمس دین تا که نورگستر شد همه آفاق از او منور شد
بحر توحید پر ز گوهر گشت چرخ تمجید پر ز اختر شد
مکه شد رشك آسمان که در او مولد دختر پیمبر شد
زهره آمد که بنگرد زهراء از خجالت خفیف و مضطر شد
خودبخود گفت زره با خورشید کی تواند کجا برابر شد
تا که این غم ز دل کند بیرون رفت سرگرم چنگ و مزمر شد
پایه دین حق از این دختر گرچه بودی قوی قوی‌تر شد
وه چه دختر که بهر کسب ضیاء مهرش آمد مجاور در شد
تافت تا نور حضرت زهراء ذره این آفتاب خاور شد
اصل میزان حق‌شناسی را بدو کفه کشنده داور شد
خواست بیند بکفه‌ئی که علی است کس برابر توان بحیدر شد
دید همسنگ حیدر کرار که نخواهد دگر میسر شد

کرد آنگاه خلقت زهراء
آمد و با علی برابر شد

مرتضي را کجا بدی همسر
گرنه زهراش جفت و همسر شد

همه کائنات را معلوم
بس به پیرو جوان سراسر شد

زن نیامد برتبه چون زهرا
مرد هم چون علی ولی خدا

بند چهارم

ای تو بهتر ز رتبه از مریم
نور حق مادر دو عیسی دم

ص: 73

درد حب تو بهتر از درمان
زخم مهر تو خوشتر از مرحم

گر بدی می‌کشید بهر ضیاء
خاك پایت بچشم خود مریم

ای که بهتر ز مریمت خواندم
سرش آن به عیان کنم در دم

آنکه مریم از او رمیدی گفت
من امین حقم ز من تو مرم

بهر خدمت بدرگهت می‌خواست
اذن چون مردمان نامحرم

خلقت هر دو کون بهر تو شد
چون توئی فخر عالم و آدم

گر نبودی نبود شمس و قمر
ور نبودی نبود لوح و قلم

جفت حیدر حبیبه یزدان
نور چشم پیمبر خاتم

حادثت خوانده اند من گویم
شد حدوث تو با قدم همدم

نقش‌بند وجود پاك ترا | زد چه نقاش ذوالجلال قلم
بسرا پای انورت ایزد | زد سراپا صفات خویش رقم
اینکه بینی سپهر مینا زد | وین شب و روز اشهب و ادهم
بخیالی که باز خواهد یافت | چون تویی را بعرصه عالم
تا که بر او کند همیشه جفا | یا که بر او کند همیشه ستم
نفشاند بدو بجز اندوه | نچشاند باو بغیر از غم
تا گرفتار سازدش با درد | مبتلی تا که سازدش بالم
چهره اش راز کین کند نیلي | خصم بیدین ز لطمه سیلي

بند پنجم

داشت ازبس غم گرفتاری | جسته بود از حیات بیزاری
هیجده‌ساله زندگانی کرد | همه را با غم و گرفتاری
کار او بود سال و مه افغان | شغل او بود روز و شب زاری
از پس رحلت پدر شب و روز | خون دل شد ز دیده اش جاری
نامدش هیچکس بدلجوئی | نبدش هیچکس به غم‌خواری

ص: 74

پس بیامد بآتش‌افروزی | آنکه بودش بنا جفاکاری
آتشی برفروخت کز دودش | تیره کرد این سپهر زنکاری

مدتی برگذشت زهرا را | بود دشمن پی دل‌آزاری
سوخت با دست خود در رحمت | وه چه در باب فیض غفاری
بین زهراء در بدی حائل | این طرف نوری آن طرف ناری
گردان نقطه حقیقت کرد | تا توانست خصم پرکاری
پس بر اندرز کینه زد لگدی | خورد بر جسم او که شد کاری
نه همین پهلوی بتول شکست | قلب حیدر دل رسول شکست

نمو فاطمه زهراء (ع)

(یص) نمو فاطمه زهراء را، نتوان بنماء جسدانی جسماني برخلاف عادت مرسومة تعبیر نمود و اگرنه برخلاف اعتدال و اقتصاد که منافي کمال اجزاء و اعضای انسانیه است در حق ایشان باید قائل شویم و احادیث و اخباری که در شمائل صوریه و خصائل معنویه فاطمه دیده و خونده‌ایم با نهایت مشابهتی که فاطمه زهراء بشخص شریف بنوی داشته منافات دارد و تکلم آن مخدره نیز در رحم خدیجه طاهره در دفعات عدیده بوده لیکن بعد از ولادت و حضور نسأ اربعه و حور العین همان اقرار شهادتین و اذعان بامامت ائمه معصومین در دفعه واحده بوده دیگر روایتی دیده نشده که دفعه دیگر سخن گفته باشد و اگر بوده حکمت در اختفاء آن شده چنانچه تکلم جناب عیسی و ائمه هدی نیز بهمین نحو بوده کانه دوام آن منافی با صلاح حال طبیعی عموم بندگان بوده پس مراد از نمو کامل بودن قوای عقلانی در حال صغر و رضاع بوده (و هی العاقلة فی بدو الخلقه و الساجدة بعد الولادة) و تا اندازه ترقی جسمانی هم بوده

(هجرت فاطمه زهراء از مکه بمدینه)

(یص) هنگامی که خدیجه (ع) از دنیا رحلت فرمود جناب فاطمه زهرا علیه السّلام پنجساله

بود و خواهرانش و فاطمه بنت اسد و جمعی از زنان بنی هاشم در خدمتش ملازم بودند و حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم بدیشان توصیة فرمودند از تشرف حضورش قصوری نورزند و از وی استمالت کنند و فاطمه را در مصیبت مادر بزرگوارش تسلیت دهند و آن مخدره انس با کسی نمی‌گرفت جز حضرت رسول شب و روز خود

را بمراحم آن بزرگوار مشغول می‌نمود حتی در صیام ایام و قیام لیالی مراقب و مواظبت فوق‌العاده می‌کرد و بر عبادات و طاعات اقبال و اهتمام چنان می‌نمود که زنان زمانش متحیر بودند که فاطمه با این صغر سن چگونه تحمل مشاق صعبه که خارج از عادت بشریه است می‌نماید و بعد از خدیجه سه سال دیگر آن مخدره در مکه بود و در سن هشتسالگی بروایت اسماء از همه زنان عالمیان داناتر بود و چون جناب ابو طالب بروایت مصباح در بیست ششم ماه رجب و خدیجه طاهره در ماه شعبان ده سال از بعثت گذشته رحلت فرمودند رسول خدا آن سال را عام الحزن نامید و به تفصیلی که در مظان خودش مذکور است آن حضرت هجرت بمدینه فرمودند و چون بمدینة رسیدند ابو واقد لیثی را مکتوبی دادند که آن را بمکه ببرد بحضرت امیر برساند که فاطمه زهراء را با فاطمه بنت اسد و ضباعه دختر زبیر بن عبد المطلب و هرکس از مستضعفین از مسلمین می‌خواهند حرکت بنمایند بمدینه طیبه هجرت نمایند پس امیر مؤمنان برای فواطم ثلثه هودج بسته در خفا و پنهانی بیرون آمدند و ایمن، پسر ام ایمن و ابو واقد شترها را بسرعت می‌راندند و از خوف قریش شتابی از اندازه بیرون داشتند جناب امیر المؤمنین به ایشان فرمودند یا ابا واقد ارفق بالنسوة فانهن القواریر و علی روایة قال علیه السّلام ارفق بالنسوة فانهن من الضعائف فقال ابو واقد انی اخاف ان یدرکنا الطالب فقال علی علیه السّلام اربع ظلعك فان رسول الله قال لی یا علی لن یصلوا من الذین قصدوا الیك بامر تکرهه و این بیت بخواند

لا شیء إلّا الله فارفع همکا یکفیك رب الناس ما اهمکا

اشاره است باینکه خداوند نگاهدارنده ماست و از ما کفایت می‌فرماید بیمی از قریش نداشته باش و در آن سفر بعضی گفته‌اند ام ایمن و فرزندش اسامة بن زید و عایشه و مادرش ام رومان و اسماء ذات النطاقین و سوده بنت زمعة نیز همراه بوده چون بضجنان رسیدند

ریاحین الشریعة در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه ؛ ج1 ؛ ص76

[13] محلاتی، ذبیح الله، ریاحین الشریعة در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه، 6جلد، دار الکتب الإسلامیة - ایران - تهران، چاپ: 1.

و از آن منزل تا بمکه بیست چهار میل است و مخصوص بقبیله اسلم و هذیل و عامره است در انحال بناگاه جناح غلام حارث بن امیه با هفت سوار برسیدند جناح بحضرت بانك زد و جسارت نمود که (یا غدار لا ابا لك) آیا می‌خواهی این زنان را نجاة بدهی و از میان ما بیرون ببری آن حضرت فرمود اگر ببرم چه خواهد شد گفت ترا به‌سختی برمی‌گردانم پس آن جناب مانند شیر خشمگین برآشفت و در برابر هودجهای زنها بایستاد که جناح رسید شمشیر خود را فرود آورد آن حضرت تیغ او را رد کرده پس از آن همین تیغ را از کف او برآورد بر فرقش زد که دونیمه شد و بر کتف مرکب وی رسید و این بیت انشا کرد

خلوا سبیل الجاهد آلیت لا اعبد غیر الواحد
المجاهد

سواران دیگر چون جناح را بدین‌گونه دیدند برمیدند گفتند ای پسر ابو طالب از ما بگذر آن جناب فرمود من بسوی پسر عم خویش رسول خدا می‌روم هرکس با من درآویزد خونش بریزم از عقب هم مستضعفین ملحق شدند و بدون بیم و ترس بفواطم پیوسته‌اند و دل بوجود آن حضرت بقوت بسته‌اند و شب تا بصبح در آن منزل با فواطم ثلثه باطاعت و عبادت پروردگار آسوده‌حال مشغول شدند و این آیه کریمه (فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى) در شأن علی و فاطمه نازل گردید.

بضعه رسول الله آنکه نیست مانندش — از خط الوهیت تا بحد امکانی

اوست جزا احمد گل او گلاب احمد گل — من ندانمی او را غیر احمد ثانی

نفس پاك پیغمبر گر نبودمی نه سرود — حضرت رسول الله من اذاها آذانی

(ورود فاطمه زهراء (ع) بمدینه)

(یص) آمدن حضرت رسول بمدینه در شب پنجشنبه اول ربیع الاول سال سیزدهم بعثت بود که وارد مدینه شد و در قبا منزل فرمود تا اینکه امیر المؤمنین و فاطمه زهرا باو ملحق شدند و در آن‌وقت از سن مبارك فاطمه زهراء (ع) هشت سال بیشتر نگذشته بود چون وارد مدینه شدند خواستند از برای فاطمه حجره بسازد و منزلی ترتیب

دهند پس زمینی که در آن خرما خشك می‌کردند و آن از دو طفل صغیر بود آن جناب خرید و مسجدی بنا فرمود که اکنون مرقد مطهر و مضجع منور آن بزرگوار در جوار آنست پس بقدر لزوم بعدد اشخاص معلوم در طرف آن مسجد حجرها و اطاقها از خشت و گل بناء کرد و برای هر زنی که می‌گرفت حجره بنا می‌نمود و برحسب اتفاق حجره عایشه بحجره صدیقه کبری (ع) متصل بود و روزنه بین این دو حجره قرار داده بودند که از مجاورت هم با کمال سهولت بتوانند یکدیگر را معاونت نمایند لیکن فائده برخلاف ظاهر شد و اندك‌اندك عایشه پاره از کلمات سخیفه و عبارات ضعیفه خدمت آن مخدره می‌گفت و خاطر شریفش را می‌رنجانید و بالوراثه و الفطرة روز به روز عداوت مکنونه خود را اظهار کرده بر آن می‌افزود و از خدیجه طاهره مذمت می‌نمود چنانچه در ترجمه خدیجه بیاید ناچار این مطلب بر سیدة النساء دشوار آمد خدمت رسول خدا شکایت نمود پس آن جناب فرمان کرد تا آن رخنه را بستند و فاطمه را ازین دقدقه راحت کردند ولی عایشه از گفتار خود صرفنظر نمی‌کرد

اقلب طرفی لا اری من احبه	و فی الدار ممن لا احب کثیر

روزی رسول خدا بر فاطمه وارد شد او را گریان دید سبب سؤال کرد فاطمه عرض کرد عایشه بر من فخریه می‌کند که من بر پیغمبر وارد شدم و شوهری نکرده بودم و مادر تو پیره‌زالی بود رسول خدا فرمود رحم مادر تو وعاء امامت بود (حقیر مطاعن عایشه را در جلد چهارم الکلمة التامة ایراد کرده‌ام و در اینجا متعرض آن نمی‌شوم) بالجمله فاطمه چون بمدینه هجرت نمود فاطمه بنت اسد به سرپرستی فاطمه زهراء مساعی جمیله بتقدیم می‌رسانید چون فاطمه بنت اسد دنیا را وداع گفت و رسول خدا ام سلمه را تزویج کرد امر فاطمه را بوی واگذار نمود فقالت ام سلمه تزوجني رسول الله و فوض امر ابنته الی و کنت اؤدبها فکانت و الله أدأب منی و اعرف بالاشیاء کلها و این خدمت مرجوعة بر عناد و دشمنی عایشه افزود که چرا ام سلمه مؤدبه فاطمه زهرا است و بجای مادریست برای او

(تزویج فاطمه زهراء (ع) با علی مرتضي (ع)

(نا) بنا بر اینکه ولادت فاطمه علیها سلام در روز جمعه بیستم شهر جمادی الآخرة

شش هزار دویست و هشت سال بعد از هبوط آدم صفی (ع) بوده و نزول رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در مدینه روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول شش هزار دویست و شانزده سال شمسی بعد از هبوط آدم (ع) بوده و از روز ورود فاطمه بمدینه تا اول شهر رجب در سال دوم هجرت که ماه تزویج فاطمه با علی بود یك سال و ده روز قمری بود چون سالهای شمسی را بسال قمری نقل کنیم عمر فاطمه در وقت زفاف نه سال و سه ماه قمری خواهد بود و این در صورتی است که بیستم جمادی الآخره مطابق تحویل شمس ببرج حمل باشد و در این معنی چون علمای احادیث و تواریخ باختلاف سخن کرده اند بزیادت ازین تحقیق و تدقیق واجب نمی‌کند شیخ مفید و ابن طاوس و جماعتی از علماء تزویج آن حضرت را در سال سوم از هجرت در شب پنجشنبه بیست و یکم محرم رقم کرده اند و جماعتی پس از وفات خواهرش رقیه در عشر اول شوال بعد از غزوه بدر کبری دانسته اند و گروهی سه‌شنبه ششم ذی‌حجه گفته اند و بعضی خطبه آن حضرت را در شهر رمضان و زفافش را در سال دوم هجری در ماه ذی‌حجه رقم کرده اند و برخی زفاف حضرتش را یك سال بعد از هجرت در ماه صفر محرز فرموده اند و طایفه از اهل سنت و جماعت بر این رفته اند که فاطمه هنگام زفاف هیجده سال از عمر مبارکش رفته بود و این سخن از آنجا پدید آمد که اگر فاطمه هنگام زفاف نه‌ساله بودي امام حسن علیه السّلام در ده‌سالگی آوردی و این احدوثه بیرون عادت زنان است لیکن از پیغمبرزادگان شکفتی نباید گرفت خاصه فاطمه علیها السلام زیراکه کار معجزات از تصورات عقل دوراندیش آن‌سوی تراست آن‌کس که بر وقوع معجزه کردن نهاد واجب می‌کند که از تخیلات نفسانی بپرهیزد

(یص) بالاخره در ماه زفاف هشت قولست نیمه رجب آخر ماه رمضان سیم ماه شوال اول ماه ذی‌الحجه ششم همین ماه بیستم همین ماه ماه محرم و ماه صفر و قول ماه شوال چون زمان تقیه بوده بمشرب اهل سنت آن زمان بوده و قول حق این است که در ماه ربیع الاول حضرت رسول هجرت بمدینة فرمودند و ابتدای سال هجرت نبوی قرار دادند و بعد از یك سال که ربیع الثانی دیگر سال هجرت می‌شود جناب رسول

ص: 79

خدا در ماه رمضان آن سال بغزوه بدر رفته اند و جناب فاطمه زهراء در این ربیع الثانی از سن مبارك او نه سال گذشته بود و بحد بلوغ رسیدند و محقق است این معنی که عقد آن حضرت در آسمان شده و یك ماه هم فاصله بین عقد آسمانی و زمین شده با قدری علاوه و احتمال می‌دهم که این اختلاف راجع بین العقدین باشد مثلا در ماه رجب عقد آسمانی منعقد شده و بعد از گذشتن

آن مقدار فاصله جبرئیل بحضرت رسول خبر داد و آن بزرگوار هم بنکاح درآورد فاطمه طاهره را پیش از بدر و پس از مراجعت از غزوه بدر بفاصله ایامی در ماه ذی‌الحجه زفاف واقع شد یا اول یا ششم یا بیستم ماه علی ما هو الا شهر و اول مولود ایشان امام حسن در ماه رمضان بوده است یعنی ابتدای ماه محرم تا نیمه رمضان ایام تمام بوده است و آنچه کلینی نوشته است یك سال بعد از هجرت است پس از دخول در سال دویم و حق همین است که کلینی فرموده چون حضرت فاطمه زهراء علیها السلام هشت سال را از عمر مبارك در مکه بسر برد و ده سال کسری در مدینه و از این ده سال یك سال هنوز در خانه حضرت امیر نرفته بود و با این حساب با زیاده و نقیصه سال شمسی و قمری بهمین ماه مذکور زفاف معین می‌شود و ولادت حضرت امام حسن علیه السّلام در نیمه رمضان در سال سوم هجرت درست می‌شود و الله العالم

رفتن امیر المؤمنین «ع» خدمت رسول خدا ص برای خطبه فاطمه ع)

چون سن مبارك بتول عذراء از نه سال گذشت و در حجره ام سلمه بکمال رشد و عقل رسیده بودند از اطراف و اکناف از اهل مدینه و عظمای قبایل و رؤسای عشایر بدین قصد فاسد و خیال باطل بهیجان آمده و حرکت کرده و وسائط و رسائل فرستادند خدمت حضرت رسول و عرض حاجت نمودند بی‌خبر از اینکه این گوهر گران‌بها را حضرت علی اعلی در صدف عزت و کنف حراست خود تربیت نمود و او را درخور استعداد ابناء دنیا از ملوك و رعایا و ارباب فقر و غنا قرار نداده بلکه او را برای شاه ولایت علیه السّلام ذخیره کرده

در مناقب ابن شهرآشوب از ام سلمه و سلمان فارسی و علی بن ابی طالب مرویست که گاهی که فاطمه ادراك کردند مدرك زنان را و دریافت مقامی را که درخور خطبه و شایسته خواستاری بوده باشد بزرگان قریش که خداوند شرف و صاحب فضیلت و کثرت ثروت بودند و سبقت اسلام داشته‌اند کردن آرزو برافراشته‌اند هریك از محجوبه حاجت پرده برگرفت و مکنون خاطر را بر منصه ظهور نهاد رسول خدای از آنها اعراض می‌فرمود و امر فاطمه را حواله بوحی می‌نمود و گاهی از رخسار مبارکشان تفرس غضب دیدار می‌گشت و اگرنه آثار وحی در آن حضرت آشکار می‌کردید ابو بکر بن ابی قحافة نیز بحضرت رسول شتافت و نام فاطمه را تذکره ساخت و دق الباب خواستاری نمود پیغمبر در پاسخ فرمود تزویج فاطمه جز بحکم وحی صورت نخواهد بست ابو بکر چون این بشنید دیگر سخن نکرد و بنزد عمر بن الخطاب شتاب گرفت و صورت حال را مکشوف داشت عمر گفت ای ابو بکر مگر ندانستی که رسول خدا دست رد بسینه آرزوی تو گذاشت بجای باش که پیغمبر هرگز فاطمه را با

تو کابین نخواهد بست ابو بکر گفت هان ای عمر نیکو آنست که تو فاطمه را تقدیم خطبه کنی تواند شد که رسول خدا مسئلت ترا باجابت مقرون دارد عمر بدین سخن مغرور گشت بنزد رسول خدا رفته عرض حاجت نمود بی‌نیل مرام برگشت ابو بکر را آگهی داد ابو بکر گفت ای عمر اسعاف حاجت ترا نیز پذیرا نگشت اکنون باش تا ببینم از حجاب قضا چه مکشوف افتد در (اللمعة البیضاء فی شرح خطبة الزهراء) گوید جماعت صحابه در این سخن بودند و معاز و سعد بن عباده در آن مجلس حاضر بودند گفته‌اند رسول خدا کار فاطمه را بوحي حوالت می‌نماید و کس بجای نمانده که در مقام خواستگاری برنیامده باشد بناگاه عبد الرحمن بن عوف از راه برسید و او مردي صاحب مال و ثروت بود و چون سخنان آنها را شنید گفت اکنون من می‌روم و فاطمه را خواستگاری می‌کنم و گمان می‌کنم او را بمن تزویج بنماید بجهت کثرت اموال من و رسول خدا مردي فقیر و مسگین است احتیاج بمال من دارد که بازوی خود را به آن قوی گرداند سپس رفت بخدمت رسول خدا و عرض حاجت نمود درحالی‌که لباسهای فاخر در بر کرده بود و بوی خوش بسیار بکار برده بود بر حضرت وارد شد و عرض حاجت نمود حضرت در جواب ساکت بود عبد الرحمن گمان کرد که حضرت می‌خواهد تعیین مهر نماید

ص: 81

عرض کرد یا رسول الله من از شتر و گوسفند و غلام و کنیز و طلا و نقره کذا و کذا می‌دهم حضرت در غضب شد و مشتی سنگریزه در دامن عبد الرحمن بریخت و فرمود این را بر سر مال خود بریز تا زیاد شود صدای تسبیح از آن سنگریزه‌ها بلند شد چون عبد الرحمن نگاه کرد دید همه در و جواهر گران‌بها می‌باشد شرمنده از نزد رسول خدا مراجعت کرد آمد در نزد صحابه قصه را بیان کرد این بود تا یك روز ابو بکر و عمر و سعد بن معاذ انصاری در مسجد رسول خدا مجلسی کردند و از هرگونه سخن درافکندند تا حدیث بفاطمه پیوست ابو بکر گفت بزرگان قریش و رؤسای قبایل کسی بجای نماند که خواستار فاطمه نشده باشد و رسول خدا کار او را بوحی خدا حوالت فرموده لکن هنوز علی علیه السّلام در این باب قدمی پیش ننهاده چنان می‌دانم که علی را عدم بضاعت ممانعت از اظهار این حاجت می‌کند و نیز این معنی بر من روشن است که رسول خدا فاطمه را از برای علی محبوس داشته پس صحابه گفته‌اند صواب آنست که ادراك خدمت علی کنیم و ازین قصه او را خبر دهیم اگر بسبب قلت مال وصول آمال را تلقی نمی‌فرماید ما از اسعاف حاجت او خود را معاف نخواهیم داشت این بگفتند و برخواسته و در طلب علی شتاب گرفتند آن حضرت را در نخلستان مردی از انصار دیدار کردند که با شتر خویش همی آب می‌کشید و

نخلستان انصاری را سیراب می‌نمود تا دستمزد فراگیرد و معاش یومیه را ساختگی کند چون علی علیه السّلام ایشان را دیدار کرد فرمود از کجا می‌آیید و ازچه‌رو بدینجا شدید ابو بکر گفت یا ابا الحسن محاسن خصایل و علو فضائل ترا هیچ آفریده ندارد و سبقت و قدمت ترا در اسلام هیچکس انکار نتواند کرد و قربت و قرابت تو با رسول خدا از همه بیشتر و پیشتر است همانا از اکابر قریش و صنادید قبایل کمتر کس بجای ماند که در نزد رسول خدای بخواستاری فاطمه زبان نگشوده باشد و پیغمبر پاسخ همگان را بحکم وحی حوالت فرمود و من چنان دانم که این قرعه بنام تو بیرون شود اکنون واجب می‌کند که در طلب آن تقاعد نورزی و از اظهار آنچه مستور می‌نمائی خویشتن‌داري نفرمائی علی علیه السّلام از اصغای این کلمات آب در چشم بگردانید و قال یا ابا بکر لقد هیجت منی ساکنا و أیقظتني لامر کنت عنه

نائما غافلا و الله ان فاطمه لموضع رغبة و ما مثلی تعقد عن مثلها غیر انه یمنعنی عن ذلك قلة ذات الید ابو بکر گفت یا ابا الحسن چیست این سخن که می‌فرمائی همانا دنیا و اندوخته دنیا در نزد رسول خدا بچیزی نیرزد واجب می‌کند که وصول منی را ساختگی کنی و بر گردن آرزو سوار شوی لاجرم علی از کشیدن آب بازایستاد و شتر خویش را بخانه آورد و عقال برنهاد و موزه خویش را درپوشید و طریق سرای پیغمبر پیش داشت چون طی طریق کرده در سرای بکوفت پیغمبر در خانه ام سلمه بنت ابی امیة بن المغیرة المخزومی جای داشت چون ام سلمه بانك سندان را اصغا نمود، ندا درداد که کیست بر در سرای رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود برخیز ای ام سلمه و فتح باب کن این آن‌کس است که خداوند و رسولش او را دوست دارند و او خدا و رسول را دوست دارد ام سلمه گفت پدر و مادرم فدای تو باد این مرد کیست که قبل از دیدن بدین صفت او را می‌ستائی فقال مه (یا ام سلمه هذا رجل لیس بالخرق و لا بالنزق هذا اخی و ابن عمی و احب الخلق الی) فرمود هموار باش ای ام سلمه این مردیست که در امور صعب ناتوان و ناتن درست نیست و در کارهای سخت سست نباشد اوست برادر من و پسرعم من و محبوب‌ترین خلق در نزد من ام سلمه چون این بشنید برجست و شتاب‌زده چنان رفت که بیم لغزش و بسر درآمدن بود پس در بگشود و در حجاب خویش متواری گشت و علی در آمد و بر رسول خدا سلام داد و جواب شنید و در برابر رسول خدای در پای پرده نشیمن ساخت و سر بزیر انداخت و بر زمین نگران بود چنانکه مکشوف می‌افتاد که او را حاجتی است و حیا او را از اظهار حاجت دفع می‌دهد رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود یا ابا الحسن چنان می‌نماید

که از برای اسعاف حاجتی نزد من شتافتی و از در شرم و حیا چهره از اظهار آن برتافتی اکنون بگو چه حاجت خواستی که حوایج تو همگان در نزد من باجابت مقرون است عرض کرد بابی انت و امي تو دانائی که مرا از کودکی از پدرم ابو طالب و مادرم فاطمه بنت اسد مأخوذ داشتی و بغذای خود غذا دادی و بادب خود مرا مؤدب فرمودی تو مرا از پدر و مادر نیکوتر بودی خداوند مرا بسوی تو هدایت کرد که از حیرتی که آباء و اعمام من گرفتار بودند رهائی جستم امروز اندوخته دنیا

ص: 83

و آخرت من تو باشی و نیك دوست می‌دارم چنانکه خداوند بازوی مرا با تو استوار داشت از برای من زوجه و خانه بدست شود لاجرم برغبت تمام بحضرت تو شتاب گرفتم باشد که فاطمه دختر خود را با من کابین بندي چون علی علیه السّلام سخن بپای برد رسول خدا از فرحت و مسرت صورت مبارکش درخشان گشت و خندان خندان گفت یا علی آیا چیزی اندوخته باشی از برای کابین فاطمه عرض کرد پدرم و مادرم فدای تو باد بر هرچه من دارایم تو دانائی مرا از حطام دنیوی شمشیری و زرهی و شتری است رسول خدا فرمود یا علی ترا از شمشیر گزیر نباشد چه با شمشیر جهاد باید کرد و با شتر در حضر ترویه نخل و کار اهل بایدت ساخت و در سفر بحمل رحل بایدت پرداخت بهای زره از برای تزویج فاطمة پسندیده باشد من بدین بها از تو راضی می‌شوم دلخوش دار یا ابا الحسن (فقال علی بشرتنی فانك لم تزل میمون النقیه مبارك الاحوال رشید الامر صلی الله علیك فداك ابي و امی) یعنی تو همواره نیکوخوی و ستوده‌نفس و مبارك‌بخت و رشید الامر بوده پدر و مادرم فدای تو باد

تزویج فاطمه (ع) در آسمان

فقال رسول الله ابشر یا ابا الحسن فان الله تعالی قد زوجکها فی السماء من قبل ان ازوجك في الارض و لقد هبط علی فی موضعی من قبل ان تأتینی ملك من السماء له وجوه شتی لم ار قبله من الملائکة مثله فقال لی السلام علیك و رحمة الله و برکاته ابشر یا محمد باجتماع الشمل و طهارة النسل فقلت و ما ذا ایها الملك فقال لی یا محمد انا سبطائیل الملك الموکل باحدی قوائم العرش سئلت ربی عز و جل ان یاذن لی في بشارتك و هذا جبرائیل فی اثری یخبرك عن ربك عز و جل بکرامة الله عز و جل قال النبی فما استتم کلامه حتی هبط الی جبرئیل فقال السلام علیك و رحمة الله و برکاته یا نبی الله ثم انه وضع فی یدی حریر الجنة و فیها سطران مکتوبان بالنور.

گفتم ای جبرئیل این حریر چیست و این خطوط نور از کجا است گفت ای محمد خداوند بر پست و بلند زمین مطلع شد و مشرف گردید و ترا از آفرینش اختیار کرد

ص: 84

و برسالت گزیده داشت و مرتبه دیگر نگران گشت و برگزید از برای تو برادری و وزیری و صاحبی تو و دامادی و دختر تو فاطمة را با او کابین بست (فقلت حبیبی جبرئیل من هذا الرجل فقال لی یا محمد اخوك فی الدنیا و ابن عمك فی النسب علی بن ابي طالب)

همانا بحکم خدای عز و جل شجره طوبی حامل حلي و حلل گشت و بهشت آراسته و پیراسته شد و حور العین خود را زینت کردند و خداوند فرمان داد فرشتگان از آسمان چهارم بر باب بیت المعمور انجمن شدند و از فراز آن به نشیب و از نشیب بفراز عبور دهند و همچنان فرمان رفت که رضوان مثبر کرامت را که از نور بود بر باب بیت المعمور نصب کند و آن منبری بود که آدم صفی علیه السلام در روز عرض أسماء بر فرشتگان بران منبر خطبه کرد آنگاه فرشته را از حجب که راحیل نام داشت وحی فرستاد که بران منبر صعود دهد و خدای را تحمید و تمجید بنماید و بدانچه شایسته اوست ثنا گوید و در میان فرشتگان راحیل بذلاقت لسان و طلاقت بیان از همه فاضلتر بود پس بر منبر برآمد و خدای را بحمد و ثنا بستود و تقدیس کرد، آسمانها از در بهجت و فرحت بحرکت آمدند و احتزاز گرفته‌اند پس راحیل بدین خطبه ابتدا کرد قال

(خطبه راحیل)

الحمد لله الاول قبل اولیة الاولین الباقی بعد فناء العالمین نحمده اذ جعلنا ملائکة روحانیین و لربوبیته مذعنین و له علی ما انعم علینا شاکرین حجبنا من الذنوب و سترنا من العیوب و اسکننا فی السماوات و قربنا الی السرادقات و حجب عنا النهم للشهوات و جعل نهمتنا و شهوتنا فی تقدیسه و تسبیحه الباسط رحمته الواهب نعمة جل عن الحاد اهل الارض من المشرکین و تعالی بعظمته عن افك الملحدین اختار الملك الجبار صفوة کرمه و عبد عظمته لامته سیدة النساء بنت خیر النبیین و سید المرسلین و امام المتقین فوصل حبله بحبل رجل من اهله الصاحب المصدق دعوته المبادر الی کلمته علی بفاطمة البتول ابنة الرسول قال جبرئیل ثم اوحی الله الی ان أعقد النکاح فانی قد زوجت امتی فاطمة بنت حبیبی محمد به عبدي علی بن ابی طالب فعقدت عقدة النکاح و اشهدت علی ذلك الملائکة اجمعین

ص: 85

پس شهادت خود را در این حریرة رقم کردند جبرئیل عرض کرد چون این کار بپای رفت خداوند مرا فرمان داد که این حریر را بر تو عرضه دارم آنگاه خاتم مشك برزنم و بنزد رضوان بودیعت بسپارم بالجمله بعد از شهادت فرشتگان بمزاوجت علی و فاطمه خداوند امر کرد که شجره طوبی حمل خود را از حلی و حلل بجمله نثار کرد و فرشتگان برچیدند و حور العین برگرفته‌اند و یکدیگر را تا روز قیامت هدیه کنند و بدان مباهات فرمایند

یفنی الزمان و لا یحیط بوصفهم	أ یحیط ما یفنی بما لا ینفد
محاسن من مجد متی یقرنوا بها	محاسن اقوام تعد کالمعائب
خلقت محامدها الشریفة و العلی	بمثابة الارواح فی الابدان

تزویج فاطمه زهراء (ع) با علی مرتضی (ع) در زمین

(نا) چون خداوند جلجلاله فاطمه را با علی کابین بست جبرئیل را فرمان داد که سلام مرا بمحمد حبیب من برسان و او را بگوی که من فاطمه را در آسمان با علی عقد بستم تو نیز او را با علی تزویج کن و ایشان را بشارت بگوی بدو غلام زکی نجیب طیب طاهر خیر فاضل در دنیا و آخرت چون رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم این کلمات را اصغا فرمود علی علیه السّلام را طلب داشت و شرح آن جمله را با وی بگذاشت آنگاه فرمود ای ابو الحسن سوگند با خدای که آن فرشته بر در بایستاد و عروج نداد تا گاهی که حکم خدا را با تو شرح کردم هم‌اکنون طریق مسجد پیش دار که من از قفای تو خواهم شتافت و ترا خواهم دریافت و بر زعمای قبایل و صنادید طوایف فضائل ترا برخواهم شمرد و چنانکه چشمان تو روشن شود و همچنین دیدگان دوستانت در دنیا و آخرت لاجرم علی از نزد رسول خدا بیرون شد و در خبر است که ازآن‌پس پیغمبر فاطمه را فرمود که علی ترا از من خواستار آمده است فاطمه در پاسخ سخن نکرد و خاموش نشست رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روان گشت و فرمود الله اکبر سکوت او روایت از رضای او می‌کند بالجمله گاهی که علی علیه السّلام طریق مسجد پیش داشت صحابه بر سر راه او انتظار می‌بردند تا او را دیدار کنند و بدانند

کار بر چه قرار گرفته چون بخدمت آن حضرت رسیدند فرمود رسول خدا فاطمه را بمن کابین بست و مرا آگهی داد که خدا در آسمان

این عقد استوار بست و هم‌اکنون از دنبال درمی‌رسد ایشان اظهار بهجت و مسرت کردند و هم در زمان رسول خدای دررسید و بلال را فرمان داد تا مهاجر و انصار را انجمن کند لاجرم بلال وجوه قبایل و سران طوایف را بحضرت رسول خدای دعوت کرده انجمن بزرگ بیار است پس پیغمبر بر منبر صعود داد و خدای را سپاس و ستایش فرستاد آنگاه گفت ای مردمان صنادید قریش فاطمه را از من بشرط زناشوئی خواستار شدند من در پاسخ گفتم سوگند با خدای من شما را رد نکردم بلکه خدای متعال شما را رد کرد چون جبرئیل بر من نازل شد و گفت یا محمد (ان الله جلجلاله یقول لو لم اخلق علیا لما کان لفاطمة کفو علی وجه الارض آدم و من دونه) یعنی خداوند می‌فرماید اگر علی را نیافریده بودم از برای فاطمه دختر تو از آدم ابو البشر تا بامداد محشر همسری و شوهری بدست نمی‌شد این حدیث مکشوف می‌افتد که از تمامت انبیاء و جملة اوصیاء هیچ آفریده را مکانت و منزلت علی را نبوده و نتواند بود و هیچ زنی در آفرینش خدای انباز فاطمه نیامده و نخواهد آمد و از این احادیث در کتب عامه و خاصه فراوان است که بعد از این به آن اشاره خواهد شد بالجمله رسول خدا فرمود: (ایها الناس اتانی ملك فقال یا محمد ان الله یقرئك السلام و یقول لك قد زوجت فاطمة من علی فزوجها منه و قد امرت شجرة طوبی ان تحمل الدر و الیاقوت و المرجان و ان اهل السماء قد فرحوا لذلك و سیولد منهما ولدان سیدا شباب اهل الجنة فابشر یا محمد فانك خیر الاولین و الآخرین.

و شیخ صدوق (ره) روایت می‌کند که هنگامی که رسول خدای نشسته بودند فرشته‌ای بر وی درآمد که او را بیست و چهار چهره بود پیغمبر فرمود ای دوست من جبرئیل ترا هرگز بدین صورت ندیده بودم عرض کرد من جبرئیل نیستم من محمودم که خداوند مرا مبعوث داشت تا نور را با نور تزویج کنم فرمود کدام نور را با کدام نور عرض کرد فاطمه را با علی رسول خدا می‌فرماید چون فرشته طریق مراجعت گرفت در میان هر دو کتف او نگریستم دیدم نوشته است: (محمد رسول الله علی وصیه) گفتم کدام

وقت این کلمات در میان هر دو کتف تو رقم گشته عرض کرد بیست و دو هزار سال از آن پیش که آدم مخلوق گردد علمای اهل سنت این حدیث را بطرق متعدده بدین‌گونه آورده‌اند جز آنکه نام آن فرشته را بجای محمود صرصائیل رقم کرده‌اند و گفته‌اند که او را بیست سر بود و در هر سری هزار زبان داشت و دستهای او از هندسه آسمانها و زمینها بزرگتر بود و در کتف او بعد از شهادتین مرقوم بود (علی بن ابی طالب مقیم الحجة) بالجمله رسول خدا در بالای منبر فرمود ایها الناس جبرئیل بر من درآمد

و مرا آگهی داد که خداوند جلیل در آسمان فاطمه را با علی تزویج کرد و فرشتگان را بجمله گواه گرفت و فرمان داد تا من نیز در زمین فاطمه را با علی کابین بندم و شما را گواه بگیرم

و نیز علمای سنت و جماعت از جابر بن سمره حدیث می‌کنند که پیغمبر فرمود ایها الناس اینك علی ابن ابی طالب است می‌پندارید که من ملتمس صنادید قریش را شکستم و فاطمه را با علی عقد بستم همانا در شب بیست و چهارم رمضان جبرئیل بر من نازل شد و سلام خدای بمن آورد و گفت خدای متعال گروه فرشتگان را از کروبیین و روحانیین را در بیت افیج که در تحت شجر طوبی است انجمن ساخت و فاطمه را با علی تزویج فرمود و من خطبه کردم و حکم رفت تا طوبی حمل حلي و حلل و در و یاقوت نثار کرد و جماعت حور برگرفته‌اند و تا قیامت با یکدیگر هدیه فرستند و گویند این جمله نثار فاطمه است این هنگام رسول خدا بقرائت این خطبه پرداخت:

خطبه نکاح

الحمد لله المحمود بنعمته المعبود بقدرته المطاع بسلطانه المرهوب من عذابه المرغوب الیه فیما عنده النافذ امره فی سمائه و ارضه الذی خلق الخلق بقدرته و میزهم بحکمته و احکمهم بعزته و اعزهم بدینه و اکرمهم بنبیه محمد ثم ان الله عز و جل جعل المصاهرة نسبا لاحقا و امرا مفترضا نسخ بها الآثام و اوشج بها الارحام الزمها الانام فقال عز و جل

ص: 88

(و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان ربك قدیرا) فامر الله یجری قضائه و قضائه یجری الی قدره و قدره یجری إلی اجله فلکل قضاء قدر و لکل قدر اجل و لکل اجل کتاب یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام‌الکتاب ثم ان الله تعالی امرنی ان ازوج فاطمه من علی و قد زوجته علی اربعمائة مثقال فضة ا رضیت، یا علی فقال علی رضیت عن الله و عن رسوله فقال جمع الله شملکما و اسعد جدکما و بارك علیکما و اخرج منکما کثیرا طیبا

چون رسول خدا از سپاس و ستایش خداوند بپرداخت و کلمه‌ای چند از نعمت و نقمت و قدرت و حکمت قادر جبار بگفت و تعظیم دین و تکریم رسول امین را بنمود و مناکحت و مصاهر ترا بستود و شرذمه از لوح محفوظ و لوح محو و اثبات مکشوف داشت فرمود خداوند تبارك و تعالی مرا فرمان کرد که تزویج کنم فاطمه را با علی به چهارصد مثقال نقره، یا علی راضی شدي امیر المؤمنین عرض کرد راضی شدم از خدا و از رسول خدا پس پیغمبر

او را دعا کرد بجمع شمل و مساعدت بخت و کثرت فرزندان طیب طاهر آنگاه پیغمبر از منبر بزیر آمد و بنشست.

و در کتاب کافی سند بصادق آل محمد پیوسته می‌شود قال (قال رسول الله ما انا الا بشر مثلکم اتزوج فیکم و ازوجکم الا فاطمة فان تزویجها من السماء) رسول خدا فرمود من یك نفر مانند شمایم بشما زن می‌دهم و از شما زن می‌گیرم الا فاطمه که خدا او را در آسمان کابین بسته.

(نا) و دیگر از ابن عباس مرویست که در قول خداوند متعال که می‌فرماید (وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً) می‌گوید بیضائی مکنونه بیافرید و آن را در صلب آدم جای داد و از صلب آدم در صلب شیث و از صلب شیث در صلب انوش و از صلب انوش در صلب قینان تحویل داد بدین‌گونه از اصلاب کرام در مطهرات ارحام نقل فرمود و چون در صلب عبد المطلب قرار گرفت آن را دونیمه ساخت نیمی در صلب عبد الله و نیمی در صلب ابو طالب جای کرد پس از عبد الله محمد و از ابو طالب علی پدید آمد این است قول خداوند که فرمود (وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً)

ص: 89

و فاطمه بتزویج علی درآمد پس علی علیه السّلام از محمد است و محمد از علی است و حسن و حسین و فاطمه را مرابط نسب است و علی علیه السّلام داماد است بالجمله رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود یا علی برخیز و فاطمه را از بهر خویش خطبه کن پس علی برخواست و این خطبه قرائت کرد (الحمد لله شکرا لانعمه و ایادیه و لا اله إلّا الله شهادة تبلغه و ترضیه، و صلی الله علی محمد صلاة تزلفه و تحظیه و النکاح مما امر الله عز و جل به و رضیه و مجلسنا هذا مما قضاه الله و اذن فیه و قد زوجنی رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم انبته فاطمة و جعل صداقها درعی هذا و قد رضیت بذلك فاسألوه و اشهدوا)

نخست خدای را بشکر نعمت و صفت وحدانیت ستایش گرفت و مصطفی را درود فرستاد و مزاوجت و مناکحت را بحکم وجوب بستود و تأسیس مجلس را برضای خدا و قضای او بازنمود آنگاه فرمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم دختر خود را با من کابین بست و زره مرا بصداق او بپذیرفت و من بدان رضا دادم شما ای مردمان از رسول خدا بپرسید و آنچه گوید کوش دارید و گواه باشید مسلمانان عرض کردند یا رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم تقریر این قصه چنین است فرمود بلی پس دست برداشتند و گفتند اللهم بارك لهما و اجمع شملهما ثم انصرف رسول الله الی ازواجه فامر هن ان یدفن لفاطمة فضر بن بالدفوف.

صداق فاطمه زهراء (ع)

منقول از کتاب ابن شاهین است که فاطمه بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم وارد شد با چشم گریان رسول خدا فرمود ما یبکیك لا ابکی الله عینك یا حوریة- عرض کرد بر جماعتی از زنان قریش عبور دادم و ایشان مخضبات بودند چون مرا دیدار کردند بکلماتی ناستوده مرا و پسرعم مرا دهان زدند فرمود چه گفته اند و چه بشنیدی عرض کرد که گفته اند محمد دختر خود را بمردی که از همه قریش فقیرتر و مسکین‌تر است کابین بسته است (فقال لها و الله یا بنیة ما زوجتك و لکن الله زوجك من علی) همانا بسیار کس از بزرگان قریش ترا خواستار خطبه شدند من نپذیرفتم و امر ترا با خدای بازگذاشتم و خواستاران را پاسخ نگفتم

فبینا صلیت یوم الجمعة صلاة الفجر اذ سمعت حفیف الملائکة و اذا بحبیبی

ص: 90

جبرئیل و معه سبعون صفا من الملائکة متوجین مقرطین مدملجین فقلت ما هذه القعقعة من السماء یا اخي جبرئیل فقال یا محمد ان الله عز و جل اطلع علی الارض اطلاعة فاختار منها من الرجال علیا و من النساء فاطمة فزوج فاطمة من علی فرفعت رأسها و تبسمت بعد بکائها و قالت رضیت بما رضي الله و رسوله)

و بروایت مجلسي رسول خدا بنزد فاطمه آمد و او را گریان دید (فقال ما یبکیك فو الله لو کان في اهل بیتي خیر منه زوجتك به و ما انا زوجتك و لکن الله زوجك و اصدق عنك الخمس ما دامت السماوات و الارض)

(نا) فرمود چه می‌گریاند ترا سوگند با خدای اگر در میان اهل بیت من کسی نیکوتر از علی بود ترا با او کابین می‌بستم لکن خدای ترا تزویج کرده و صداق ترا بخمس دنیا مقرر داشته چند که آسمان و زمین پاینده اند و هم در خبر است که خداوند ربع دنیا را بصداق فاطمه بازداد و بهشت و دوزخ نیز در اذای مهر او نهاد تا دشمنان را بدان کیفر کند و دوستان را پاداش فرماید و در زمین مهر آن حضرت مشهور به پانصد درهم است چنانکه از این حدیث نیز مستفاد می‌شود که خدای با رسول وحي فرستاد (اني جعلت نحلتها من علي علیه السّلام خمس الدنیا و ثلث الجنة و جعلت لها في الارض اربعة انهار الفرات و نیل مصر و نهروان و نهر بلخ فزوجها انت یا محمد بخمسمائة درهم تکون سنة لامتك) و در آن زمان پانصد درهم معادل بود با قیمت دو مثقال و نه نخود طلا

(یص) شیخ عبد الرحمن صفوری شافعي صاحب کتاب نزهة المجالس و منتخب النفائس از فاضل نسفی معروف که از اعاظم علمای اهل سنت است نقل کرده است که فاطمه (ع) مسئلت نمود از پدر بزرگوارش تا شفاعت امت صداق او باشد و این معنی مقبول گردید

و چون فردای قیامت شود آن مخدره بر صراط بیاید و بایستد و طلب کند صداق خود را

و نیز ناقل بلال است که گفت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روزی از روزها بیرون آمد از خانه در حالتی که بسیار مسرور بود عبد الرحمن بن عوف عرض کرد یا رسول الله این چه سرور است که در روی شما مشاهده می‌کنم فرمود این از جهت بشارتی است که پروردگار

در حق برادرم و ابن عمم و دخترم فاطمه مرحمت فرموده خداوند متعال چون فاطمه را بعلی تزویج کرد برضوان خازن جنان امر فرمود که حرکت دهد درخت طوبی را پس آن درخت نثار نمود رقعهای چند بعدد دوستان اهل بیت من، و ملائکه چندی در زیر درخت طوبی خلق فرمود تا آن رقعها را بردارند و حفظ نمایند چون روز قیامت بیاید آن ملائکه بیایند در وقتی که همگی اهل محشر در جوش‌وخروش باشند آن رقعها را بدوستان فاطمه (ع) بدهند که در هر رقعه زادی از آتش نوشته شده پس برادر من و دختر من باعث آزادی مردان و زنان امت من باشند از آتش جهنم.

جهیزه فاطمه زهراء (ع)

(نا) ازین پیش مذکور شد که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود بهای زره از برای کابین فاطمه پسندیده باشد هم‌اکنون برخیز و این درع حطیمیه را[14] بمعرض بیع درآورده بهای آن را بنزد من حاضر کن علی علیه السّلام آن درع را ببازار آورد و بروایتی عثمان بن عفان به چهارصد و هشتاد درهم بخرید و بروایتی چون عثمان درع را ابتیاع نمود و بهای آن را بداد و درع را مأخوذ داشت (قال یا ابا الحسن) (لست اولی بالدرع منك و انت اولی بالدراهم منی فان الدرع هدیة منی الیك علی علیه السّلام) درع را نیز برگرفت و بهای آن را نیز بکوشه ردای خود بسته بحضرت رسول آورد و در پیش آن حضرت بنهاد و مکشوف نداشت که این مبلغ چند است و رسول خدا نیز پرسش نفرمود و دست مبارك فرابرده قبضه از آن برگرفت و بلال را داد و فرمود از برای فاطمه بهای غالیه و بوی خوش کن و آنچه بجای مانده بود ابو بکر را سپرد و فرمود بصلاح و صواب دید خویش جهاز فاطمه را ساختگی کن و بعضي از اصحاب را فرمان کرد که باتفاق ابو بکر ببازار شوند و در بیع و شرا با او همدست باشند لکن از صواب دید او تجاوز ننمایند

بروایتی آن زر که با ابو بکر سپرد دویست درهم بود و بروایتی دو بهره از آن زر را

---

14 حطیمیة منسوب بقبیله حطمیة بن محلوب از قبیله عبد القیس که زره را نیکو می‌ساخته‌اند و گویند وجه تسمیه بحطیمیه برای اینکه چون شمشیر بدو می‌رسد شکسته می‌شود:

بهای بوی خوش کردند و چهار قسم را برای ساز جهاز نهادند بالجمله ابو بکر با دستیاری اصحاب ببازار آمد و پیرهنی بهفت درهم و مقنعه بچهار درهم بخرید و قطیفه سیاه‌فام که تمام بدن را کفایت پوشش نداشت نیز ابتیاع بنمود و تختی مزمم و ملفف بشریط و آن رسنی است که از پوست درخت خرما بافته باشند خریداری نمود و دیگر دو فراش از کتان مصر که حشو یکی از لیف خرما و آن دیگر از پشم گوسفند آکنده بود و چهار بالش از پوست که در طایف دباغت کرده بودند و نیز دو بالش که حشو آن آکنده از پشم و دو بالش از لیف خرما آکنده بود و دیگر پرده از صوف و حصیری هجری و دسداسی و باطیه از نحاس و مشکی و کاسه چوبینی برای شیر و مشربه از پوست و دو سبو و آردبیزی و دو بازوبند از سیم و ظرفی از خزف سبز بها داد و فراهم آورد پس پاره از آن اشیا را ابو بکر و پاره‌ای را دیگری از صحابه حمل دادند و در نزد حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم فرونهادند پیغمبر با دست مبارك آن جمله را تغلیب همی‌فرمود و همی‌گفت بارك الله لاهل البیت و بروایتی چون چشم پیغمبر بدان اشیا افتاد آب در چشم بگردانید و سر بر آسمان برداشت و گفت اللهم بارك لقوم جل آیتهم الخزف

(یص) در کتاب سنن الجامع سیف طوسی رحمه الله چنین نقل روایت کرده که یکی از منافقین مدینة امیر المؤمنین را در خطبه کردن فاطمه زهراء ملامت نمود و گفت یا علی تو معدن فضل و علمی و شجاع‌ترین مبارزان عربی چرا زني بخواستی که چاشتش بشامش نمی‌رسد اگر دختر مرا می‌خواستی من چنان می‌کردم که از در خانه من تا در خانه تو شتر در شتر بودی پر از جهاز حضرت فرمود این کار بتقدیر و خواست خداست نه بتدبیر (الحکم لله العلي الکبیر) ما را نظر بر مال‌ومنال دنیا نیست و مقصود ما جز رضای خدا چیزی نیست و تفاخر ما باعمال است نه باموال و نظر بدرهم و دینار نداریم چون حکم و قضای الهي صادر شد و امر زواج صورت گرفت ندائي رسید که یا علی سر بردار تا قدرت حق تعالي را مشاهده کنی و جهاز دختر پیغمبر را ملاحظه نمائی حضرت امیر المؤمنین سر بالا نمود دید از بالای سر خود تا عرش عظیم ناقه‌های از نور که بار ایشان همه در و گوهر و مشك و عنبر و نفایس بهشتی بود و بر هر شتری کنیزکی چون آفتاب تابان سوار

بود و زمام هر ناقه بدست غلامی و همه ندا می‌کردند این است جهاز دختر پیغمبر حضرت امیر از مشاهده این معني خوشوقت گردید و آمد بحجره طاهره فاطمه که او را خبر دهد ازین نعمت عظمی و عطیه کبری که خداوند بان مخدره مرحمت کرده تا اینکه

او هم از این الطاف بی‌پایان احدیت در حق او خشنود گردد چون حضرت زهراء جناب امیر علیه السّلام را ملاقات فرمود عرض کرد یا علی شما می‌گوئید یا من بگویم حضرت فرمودند شما بگوئید پس فاطمه شماتت آن منافق و دیدن آن ناقه‌ها را بیان نمود (زاد الله فی شرفها باب قد فاق العالمین فضلا و جعلها نور مشکاة الرسالة فی الانام و بام کانت اقدم نساء العالمین اسلاما و بزوج خصه الله بالولایة الکلیة و هو الامام الربانی و الهیکل النورانی قطب الاقطاب و سلالة الاطیاب الناطق بالصواب نقطة دائرة الامامة و بابنیهما الحسن و و الحسین الذین هما ریحانتي رسول الله سیدی شباب اهل الجنة

محب الدّین طبری در ریاض النضرة روایت کند که رسول خدا فرمود در شب زفاف فاطمه دیدم جبرئیل نازل گردید با هفتاد هزار ملائکة من سؤال کردم سبب هبوط شما چیست گفته‌اند آمدیم که بهمراهی فاطمه در شب زفاف تا بخانه علی علیه السّلام برویم این وقت جبرئیل و میکائیل با ملائکة تکبیر گفته‌اند از آن روز شش تکبیر در نمازهای واجبی سنت گردید

زفاف فاطمه زهراء «ع»

چون عقده عقد فاطمه با علی علیه السّلام خاتمه پیدا کرد و اثاث البیت پرداخته گشت علی علیه السّلام بحکم شرم و آزرم همه‌روزه در مسجد حاضر می‌شد ولی نام فاطمه بر زبان نمیراند تا یك ماه کار بر این‌گونه می‌رفت تا اینکه جمعی از مهاجرین و انصار در مقام اظهار برآمدند و اتفاق کرده که خدمت مهر طلعت رسول اکرم شرفیاب شوند و استدعاء این معنی را بنمایند و لیله زفاف را معین بنمایند حضرت امیر می‌فرمودند که گاهی در این یك ماه فاصله در خلوت که خدمت رسول اکرم شرفیاب می‌شدم بمن می‌فرمود یا ابا الحسن ما احسن زوجتك و اجملها یعنی چقدر نیکو است زوجه تو بشارت باد ترا که تزویج نمودم

بتو سیده نساء عالمیان را چون یك ماه گذشت عقیل برادرم بر من وارد شد گفت ای برادر چقدر فرحناکم از این مزاوجت که هرگز چنین فرحي در خود ندیدم ای برادر چه شده که اقدامی نمی‌کنی و عیال خود را از آن بزرگوار نمی‌خواهی گفتم من با اینکه دوست دارم حیا می‌کنم اظهار بنمایم عقیل گفت قسم می‌دهم ترا برخیز باهم خدمت رسول خدا شرفیاب شویم و عرض حاجت کنیم و چون روانه شدیم در راه ام ایمن را ملاقات کردیم پس مقصود خودمان را برای او نقل کردیم ام ایمن گفت شما نروید بگذارید من بروم و عرض کنم کلام ما زنان در این امور بهتر است و اوقع در قلوب رجال است پس ام ایمن بحجره ام سلمة رفت و او را و زوجات رسول اکرم را اطلاع داد بهیئت اجتماع خدمت رسول خدا

صلّی الله علیه و آله و سلّم در حجره عایشه اجتماع نمودند و اطراف رسول خدا را گرفتند و بالاتفاق عرض کردند بآبائنا و امهاتنا یا رسول الله ما از برای امری اتفاق و اجتماع کرده ایم که اگر خدیجه حاضر بود چشم او روشن می‌شد ام سلمه گفت چون ذکر خدیجه در میان آمد حضرت گریستند و فرمودند خدیجه و کجا است مثل خدیجه مرا تصدیق نمود در وقتی که تمام مردم مرا تکذیب کردند و مرا تقویت کرد و اعانت بدین خدا نمود به مالی که داشت و خداوند بمن امر فرمود که خدیجه را بشارت دهم بخانه ای در بهشت از قصب زمرد که در آن رنج و تعبی نیست ام سلمه عرض کرد فدیناك بآبائنا و امهاتنا یا رسول الله شما امری را از خدیجه یاد نمی‌کنید مگر اینکه گریه می‌کنید خدیجه رفت بسوی پروردگار خود گوارا باد بر او آنچه را که یافت و خداوند بین ما و او جمع کند در درجات جنت و رضوان و رحمت خود یا رسول الله علی بن ابی طالب برادر شما است در دنیا و ابن عم شما است در نسب دوست می‌دارد که اذن دهید تا بزوجه اش برسد رسول خدا فرمودند ای ام سلمه چه شد تاکنون اظهار نکرد و سؤال ننمود عرض کرد بجهت حیا از شما پس آن حضرت فرمان داد ام ایمن را که علی علیه السّلام را حاضر نما ام ایمن گفت چون بیرون آمدم حضرت امیر انتظار مرا داشت که جواب بیاورم من آن جناب را خبر کردم و گفتم رسول اکرم شما را می‌طلبد حضرت امیر می‌فرماید

ص: 95

چون بخدمت رسول خدا مشرف شدم زنها از جای برخواستند و بحجرات خود رفتند و من در برابر آن سرور نشستم درحالی‌که سر بزیر انداخته بودم و از فرط حیا سخن نمی‌گفتم رسول اکرم فرمودند یا علی آیا دوست داری بزوجه خود وارد شوی عرض کردم نعم فداك ابی و امی پس فرمود نعم حبا و کرامة یا علی امشب بر او وارد می‌شوی یا فردا شب ان‌شاءالله

ولیمه زفاف فاطمة (ع)

(نا) رسول خدا فرمودند یا علی طعامي برای اهل خود مهیا کن اینك در نزد ما نان و گوشت حاضر است بر تو است که خرما و روغن و کشك فراهم آورده بنزدیك ما حاضر کنی لاجرم علی علیه السّلام آن جمله را حاضر ساخت و پیغمبر آستین برزد و آن خرما را در کشك و روغن هریسه کرد و با گوشت و نان فراوان بنزد علی علیه السّلام گذاشت و فرمود هرك را خواهی دعوت کن امیر المؤمنین علیه السّلام جانب مسجد گرفت و خوش نداشت که جماعتی حاضر و گروهی غائب باشند پس بر مکانی بلند برآمد و ندا درداد که ای جماعت مهاجر و انصار از بهر ولیمه فاطمه (ع) حاضر شوید خداوند بانگ آن حضرت را بر تمامت مردم مدینه

بشنوانید مهاجر و انصار گروه از پس گروه دررسیدند افزون از چهار هزار تن انجمن شدند علی علیه السّلام از وفور خاص و عام و قلت طعام پژمرده‌خاطر و شرمناك بود رسول خدا فرمود یا علی بیم مکن انی سادعو الله بالبرکة همانا من خدای را می‌خوانم تا این طعام را وافی و کافی همی‌کند بالجمله مردمان فراهم آمدند و سیر بخوردند و بیاشامیدند و دعای خیر بگفتند و برفتند و از آن طعام چیزی کم نشد این وقت رسول خدا کاسهای بزرگ طلبید و از ولیمه پر کرد و برای هریك از زوجات طاهرات فرستاد و قدحی دیگر طلب کرد و از ولیمه بیا کند و فرمود این بهر فاطمه و شوهر او است تا هنگام فرود شدن آفتاب این کار خاتمه پذیرفت این وقت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم زوجات مطهرات را فرمود هیئوا لا بنتي و ابن عمی فی حجرتی بیتا یعنی از برای دختر من و پسر عم من در سرای من وثاقی بزینت کنید مکشوف باد که دو بعضی از روایات ام سلمه

عرض کرد که کدام وثاق را بزینت باید کرد فرمود حجره خویش را بزینت کن و زنان دیگر را فرمود حجره ام سلمه را بیارائید

و اگرچه تا این وقت ام سلمه حتما هنوز بانوی حرم پیغمبر نشده بود و شوهرش ابو سلمه حیوة داشت و در خانه رسول خدا حجره نداشت ولی بواسطه خویشاوندی قبول کرده است که در خانه خودش حجره خود را تقدیم فاطمه بنماید چون ام سلمه دخترعمه رسول خدا و علی مرتضي علیه السّلام است و در ترجمه او بیاید که بانوئی بود دانا و بینا و در جمیع خصال پسندیده پیش‌قدم بود و رسول خدا بعد از فاطمه بنت اسد سرپرستی فاطمه را بعهده ام سلمه گذارده بود و مقرب این معنی است که این حجره در خانه ام سلمه بوده سوار کردن فاطمه را بر ناقه چه آنکه اگر در خانه رسول خدا بوده سوار شدن موضوع نداشت

و فاضل مجلسی می‌فرماید ممکن است ام سلیم مادر انس بن مالك که در خانه رسول خدا خدمتگزار بود این خدمت باو ارجاع شده و نویسندگان ام سلمه را بجای ام سلیم نوشته‌اند و مؤلف تاریخ خمیس متصدی این امر را اسماء بنت عمیس گفته با اینکه در آن وقت حتما اسماء در حبشه بوده و در سنه هفتم هجرت بمدینه آمده اللهم الا ان یقال که برای زفاف فاطمه بمدینه آمده باز مراجعت کرده تا اینکه بوصیت خدیجه عمل کرده باشد یا اینکه خواهرش سلمي که زوجه حمزة بن عبد المطلب بوده و نویسندگان بجای سلمی اسماء نوشته‌اند یا اینکه اسماء یزید بن سکن انصاري بوده و الله العالم

خلاصه چون موافق مشهور خطابات با أم سلمه است ما هم بهمین اقتفا می‌نمائیم این وقت رسول خدا ام سلمه را حکم داد که فاطمه را حاضر کن ام سلمه برفت و برحسب فرمان فاطمه را بیاورد و عرق آزرم از رخسارش روان بود و در رفتار هر قدمی لغزشی می‌کرد چنانکه بیم همی‌رفت که بر وی درافتد رسول خدا

فرمود (أقالك الله العثرة فی الدنیا و الآخرة) چون در پیش روی پیغمبر بایستاد رسول خدا آن ردائی را که برقع چهره فاطمه بود برکشید تا علی مرتضی علیه السّلام چهره او را نظاره کند آنگاه دست فاطمه بگرفت و در دست علی نهاد و فرمود بارك الله فی ابنة رسول الله یا علی نعمت الزوجة فاطمة و یا فاطمه نعم البعل علی پس فرمان داد تا دختران عبد المطلب و زنهای مهاجر و انصار در صحبت فاطمه روان شوند

و آغاز مسرت و فرحت فرمایند و تکبیر بگویند و از کلمات لهو و حرکات لعب بپرهیزند که خداوند بدان رضا ندهد پس دست فاطمه را بگرفت و او را بر ناقه شهبا سوار نمود و بروایتی بر بغله ای که او را دلدل می‌گفته اند فاطمه را سوار نمود و رسول خدا از پیش روی فاطمه مشی می‌فرمود و جبرئیل از یمین و میکائیل از یسار و هفتاد هزار فرشته از دنبال تسبیح و تقدیس‌کنان راه درمی‌نوشتند و هفتاد تن حوریه براثر فاطمه می‌رفتند اما علماء سنت و جماعت از جابر بن سمره روایت می‌کنند که در شب زفاف فاطمه سلام الله علیها زمام بغلة شهبا بدست جبرئیل بود و اسرافیل رکاب گرفت و میکائیل از دنبال رهسپار بود و پیغمبر تسویه جامهای فاطمه را می‌فرمود و این ملائك و دیگر فرشتگان تکبیر همی‌گفتند و این تکبیر تا روز قیامت در میان آن جماعت از در سنت بجای ماند و همچنان سلمان نیز زمام بغلة شهبا را داشت و حمزة و عقیل و سائر بنی هاشم از قفای فاطمة رهسپار بودند و زوجات رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم از پیش روی فاطمة رجز می‌خوانده اند چنانکه ام سلمه این اشعار را قرائت می‌فرمود

سرن بعون الله جاراتی	و اشکرنه فی کل حالات
و اذکرن ما انعم رب العلی	من کشف مکروه و آفات
و قد هدانا بعد کفر و قد	أنعشنا رب السماوات
و سرن مع خیر نساء الوری	تفدی بعمات و خالات
یا نبت من فضله ذو العلي	بالوحي منه و الرسالات

و عایشه این سخنان را درهم پیوست

یا نسوة استترن بالمعاجر و اذکرن ما یحسن فی المحاضر

و اذکرن رب الناس قدّ خصنا بدینه مع کل عبد شاکر

و الحمد لله علی افضاله و الشکر لله العزیز القادر

سرن بها و الله اعلی ذکرها و خصها منها بطهر طاهر

و حفصة بدین اشعار انشاء رجز نمود

ص: 98

فاطمة خیر نساء البشر و من لها وجه کوجه القمر

فضلك الله علی ذ الوری بفضل من خص بآی الزمر

زوجك الله فتی فاضلا اعنی علیا خیر من في الحضر

فسرن جاراتي بها انها کریمة نبت عظیم الخطر

معاذه ام سعد بن معاذ این شعر قرائت نمود

اقول قولا فیه ما فیه... و اذکر الخیر و ابدیه

محمد خیر بنی‌آدم ما فیه من کبر و من تیه

بفضله عزفنا رشدنا فالله بالخیر یجازیه

و نحن مع بنت بني الهدی ذی شرف قد مکنت فیه

فی ذروة شامخة اصلها فما اری شیئا یدانیه

و دیگر زنان همان شعر اولی از این ارجوزه‌ها را مکرر قرائت می‌کردند و تکبیر می‌گفتند تا بدرون سرای درآمدند

(یص) در احوال عایشه گفته که زنان در عروسي فاطمة اظهار شادی می‌کردند و ارجوزه می‌خواندند و می‌گفته‌اند ابوها سید الناس حضرت رسول فرمود بگویید و بعلها ذو الشدة الباس و چون مصرع ثاني در مدح حضرت امیر بود با آنکه پیغمبر فرموده بود عایشه منع می‌کرد زنان را از خواندن حضرت فرمود چرا نمی‌خوانید عرض کردند عایشه نمی‌گذارد فرمود عایشه ترك عداوت ما را نمی‌کند بالجمله حضرت فاطمه را بدین‌گونه احترام و تعظیم بر حضرت امیر وارد کردند و قد زفت شمس الضحي الی بدر الدجي پس حضرت رسول فاطمه زهرا را بر حصیر قطری بطرف خودش نشانید و حصیر قطری حصیری است با نشان که از بحرین می‌آورند و بحضرت امیر المؤمنین ملاطفت فرمودند و امیر المؤمنین از شرم نگران زمین بود و لب از تکلم فروبسته و همچنین فاطمه زهراء پس رسول خدا فاطمه را فرمان داد که مقداری آب حاضر کن فاطمه برخواست و کاسه چوبین خود را پرآب کرد بیاورد پیغمبر جرعه از آن را مضمضه کرده دیگرباره در کاسه بریخت پس لختی از آن آب را بر سر فاطمه نثار کرد و مقداری در میان هر دو پستانش

برافشاند و مقداری در میان هر دو کتفش بپاشید و با امیر المؤمنین نیز چنین کرد بعد فرمود (اللهم اجمع شملهما و الف بین قلبیهما و اجعلهما و ذریتهما من ورثة جنة النعیم و ارزقهما ذریة طیبة طاهرة مبارکة و اجعل فی ذریتهما البرکة و اجعلهم ائمة یهدون بامرك الی طاعتك و یأمرون بما یرضیك اللهم انهما مني و انا منهما اللهم کما اذهبت عنی الرجس و طهرتنی تطهیرا فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا اللهم هذه ابنتی و احب الخلق إلیّ اللهم هذا اخی و احب الخلق الی اللهم اجعله لك ولیا و بك حفیا و بارك له فی اهله) آنگاه فرمود ای علی داخل شو بر اهل خود که خدای بر تو مبارك کند (یا علی الطف بزوجك و ارفق بها فان فاطمه بضعة منی یولمنی ما یولمها و یسرنی ما یسرها استودعکما الله و استخلفه علیکما) پس دست فاطمه را در میان دست علی گذارد و فرمود یا علی (هذه ودیعة منی الیك) و از حجره بیرون آمد و عضاده در را بگرفت و فرمود (طهرکما و طهر نسلکما انا سلم لمن سالمکما و حرب لمن حاربکما مرحبا ببحرین یلتقیان و نجمین یقترنان أسماء می‌گوید رسول خدا تا از نظر غائب شد همی در حق ایشان دعا می‌فرمود پس رسول خدا فرمان داد که زنان متفرق بشوند همگی بفرمان رسول خدا بحجرات خود رفتند در انحال رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم چشمش بمن افتاد فرمود کیستی عرض کردم اسماء بنت عمیس هستم فرمود آیا امر نکردم بیرون بروید عرض کردم یا رسول الله فداك ابی و امي قصد خلاف شما را نکردم (ان الفتاة اذا زفت

الی زوجها تحتاج الی امرأة تقوم بحوائجها فاقمت هاهنا لاقضی حوائج فاطمه قال یا اسماء قضی الله لك حوائج الدنیا و الآخرة)

(ان اسماء باتت عند فاطمه اسبوعا بوصیة خدیجة الیها فدعا لها النبی فی دنیاها و آخرتها)

و علی بن عیسی اربلی در کشف الغمة گوید رسول خدا تا سه روز بحجره فاطمه نرفت روز چهارم آهنگ حجره ایشان فرمود اسماء یا سلمي را بر در حجره ایشان دیدار کرد فرمود اینجا چه کنی زیراکه مرد بدین حجر است عرض کرد بابی انت و امی پدر و مادرم فدای تو باد من حاضر خدمت خدیجه بودم گاهی که وداع جهان گفت او را گریان یافتم عرض کردم این گریه چیست تو سیده زنان عالمیانی زوجه پیغمبر آخر

الزمانی بلسان پیغمبر بشارت یافته جنانی فرمود از آن می‌گریم که زنان را در شب زفاف حوائجي است که قضاء آن بدست زنی دانا گذاشته می‌شود فاطمه کودك است بیمناکم که مبادا در انجام حوائج او زني شایسته بدست نباشد عرض کردم ای سیده من بر ذمت نهادم که اگر تا آن زمان بجای باشم این خدمت به پای برم اکنون بحکم آن عهد که با خدیجه محکم کرده‌ام در اینجا آمدم و نیز واجب می‌کند که هنگام زفاف مردان با زنان زنی از برای اسعاف حوائج ایشان حاضر باشد پس پیغمبر فرمود خداوند حاجتهای ترا در دنیا و آخرت قضا فرماید.

آمدن رسول خدا (ص) بمبارك باد فاطمه (ع)

در صبیحه زفاف یا بعد از سه روز بنا بر اختلاف روایات رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بدیدن فاطمه رفت هنگامی که با اسماء چنانچه مذکور شد رسول خدا تکلم می‌کرد علی با فاطمه زهرا بزیر عبائی اندر بودند چون بانك رسول خدای را اصغا نمودند آهنگ تفریق کردند پیغمبر ندا درداد که شما را بحق من سوگند است که بحال خود و بر جای خود باشید و همچنان درآمد و بر فراز سر ایشان بنشست و هر دو پای مبارك را در میان ایشان درآورد علی علیه السّلام پای راست و فاطمه پای چپ پیغمبر را ماخوذ داشته بسینه چسبانیدند و ادراك برد و سلامی بنهایت نمودند و آن حضرت کاسه شیری با خود آورده بود فاطمه را داد فرمود بیاشام که پدرت فدای تو گردد با علی نیز فرمود بیاشام که پسرعمت فدای تو باد پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم علی را فرمان داد که کاسه از آب حاضر کن در زمان حاضر ساخت رسول خدا سه کرت در آن بدمید و برخی از آیات کتاب را بر آن قرائت فرمود آنگاه علی را حکم داد که جرعه‌ای از آن بیاشام و پاره‌ای بجای گذار آنچه را بجای گذاشت رسول خدا برگرفت و بر سر و سینه علی افشاند و قال: اذهب الله عنك الرجس یا ابا

الحسن و تطهرك تطهيرا. دیگرباره آب طلب کرد و با فاطمة نیز چنین کرد و آن کلمات را در حق او تکرار کرد پس رسول خدا فرمود یا علی ساعتی از خانه بیرون باش چون بیرون شد روی با فاطمه کرد و فرمود ای دخترك من چون است شوهر تو عرض

کرد یا رسول الله آن شب که علی در فراش من جای داشت شنیدم که زمین با علی سخن می‌گوید من بترسیدم رسول خدا چون این شنید سجده شکر گذاشت و چون سر برداشت فرمود ای فاطمه شاد و کامکار باش که خداوند شوهر ترا از جمیع آفرینش برگزیده و نیز خرم‌دل باش بفرزندان طیب و طاهر و دانسته باش که خدای امر کرده است زمین را از مغرب تا مشرق آنچه در زمین واقع شود بعرض او برساند فاطمه عرض کرد علی فاضل‌تر از همه شوهرهاست جز اینکه زنان قریش گویند پیغمبر مردی فقیر را بمصاهرت اختیار کرد رسول خدا فرمود ای فاطمه پدر و شوهر ترا در شمار فقرا نتوان گرفت همه دفاین و خزائن زمین را بمن عرض دادند و من نپذیرفتم و جز بندگی درگاه و قرب الله را خواستار نشدم چون آنچه پدرت می‌داند تو دانسته باشی از کم و بیش دنیا وارسته باشی اما شوهر تو در اسلام پیشی دارد و بر همه‌کس از همه عالم مقدم باشد و علمش از همه بزرگتر و حلمش از همه ثقیل‌تر است خداوند از تمامت آفرینش دو مرد برگزید یکی پدر تو و آن دیگر شوهر تو فقال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم (یا فاطمة أ لا ازیدك فی علی رغبة قالت بلی قال لا یرد علی الله عز و جل رکبان اکرم منا اربعة اخی صالح علی ناقته و عمی حمزة علی ناقتی الغضباء و انا علی البراق و بعلك علی بن ابی طالب علی ناقته من نوق الجنة) فاطمه عرض کرد یا رسول الله صفت آن ناقه را بگوی که از چه چیز خلق شده (قال ناقة خلقت من نور الله عز و جل مدبجة الجنبین صفراء حمراء الرأس سوداء الحدق قوائمها من الذهب خطامها من اللؤلؤ الرطب عیناها من الیاقوت و بطنها من الزبرجد الاخضر علیها قبة من لؤلؤ بیضیاء یری باطنها من ظاهرها و ظاهرها من باطنها خلقت من عفو الله تلك الناقة من نوق الله لها سبعون رکنا بین الرکن و الرکن سبعون الفا ملك یسبحون الله بانواع التسبیح لا یمر علی ملاء من الملائکة الا قالوا من هذا العبد ما اکرمه علی الله عز و جل اتراه نبیا مرسلا او ملکا مقربا او حامل عرش او حامل کرسی فینادی مناد من بطنان العرش ایها الناس ما هذا نبی مرسل و لا ملك مقرب هذا علی بن ابی طالب فیبدون رجالا رجالا فیقولون حدثونا فلم نصدق و نصحونا أ فلم نقبل و الذین یحبونه تعلقوا بالعروة الوثقی کذلك یحیون فی الآخرة فقال

رسول الله يا فاطمه أ لا ازيدك في على رغبة قالت زدنى يا ابتا قال النبى ان عليا اكرم على الله من هارون لان هارون اغضب موسى و على لم يغضبنى قط و الله الذى بعث اباك نبيا بالحق ما غضبت عليه يوما قط و ما نظرت فى وجه على الا ذهب الغضب عنى فقالت فاطمه رضيت بالله ربا و بك يا ابتا نبيا و بابن عمى بعلا و وليا.

نزول هديه و حله بهشت براى فاطمه (ع)

از تفضلاتى كه خداوند تعالى شأنه نسبت بحبيبه خود فاطمه طاهره سلام الله عليها داشته او را بتشريف هديه و مائده آسمانى افتخار داده در شب زفاف آن مخدره (ع) چنانچه در كتاب خرايج و جرايح منقولست كه جبرئيل امين باز مرأى از ملائكه هنگام زفاف نزول فرمود (بهدية في سلة من السماء و فيها كعك و موز و زبيب فقال هذه هدية من الله لعلي و فاطمة، و جبرئيل قلب من يده سفر جلة فشقها نصفين و اعطي عليا نصفا و فاطمه نصفا و قال هذه هديه من الجنة لكما)

يعنى جبرئيل با جمعى از ملائكه هديه بحضور رسول اكرم بجهت فاطمه (ع) و على آورد در سبدى كه در آن نان خشك و خرما و مويز بهشتى بود و در دست جبرئيل نيز بهى بود آن را رسول اكرم يا جبرئيل دونيم نمود نيمى بعلى و نيمى بفاطمه داد و گفت اين هديه است از بهشت خاصه شما است و نيز جبرئيل حله از بهشت آورد بجهت فاطمه كه بهاى تمامت دنيا بود چون آن مخدره آن جامه را پوشيد زنان قريش در حيرت شدند عرض كردند اين جامه از كجا است فاطمه فرمود از نزد خدا است.

حديث لو لا على (ع) لما كان لفاطمة (ع) كفو

(يص) اين حديث در امالى و علل و معانى الاخبار و عيون اخبار الرضا و در فردوس ديلمى كه از علماء اهل سنت است موجود است در عيون از حسين بن خالد از حضرت رضا عليه السّلام كه از آباء گرام خود از امير المؤمنين عليه السّلام حديث كند كه رسول خدا

بمن فرمود يا على مردان قريش مرا عتاب كردند كه دختر ترا خواستيم بما ندادى و بعلى بن ابى طالب عليه السّلام تزويج نمودى من به ايشان گفتم و الله من شما را منع فرمودم و او را بعلى تزويج نمودم براى اينكه جبرئيل بر من نازل شد و گفت خداوند مى‌فرمايد (لو لم اخلق عليا لما كان لفاطمة كفو على وجه الارض آدم و من دونه) و در امالى از حضرت صادق منقول است كه فرمود (لو لا ان امير المؤمنين تزوجها لما كان لها كفو الى يوم القيمة على وجه الارض آدم و من دونه) و بهمين مضمون است حديث معاني الاخبار و غير آن كه اگر خداوند متعال خلقت

علی نمی‌کرد کفوی از برای فاطمه نبود و معنی کفائه تساوی و برابری مرد و زن است در اسلام و ایمان و قولیست آن قدرت و تمکن مرد است در نفقه بالفعل یا بالقوه و در نزد علماء امامیه بالقوه مشهورتر است بالجمله چون فاطمه زهراء سلام الله علیها معصومه بود غیر معصوم نمی‌توانست او را تزویج کند و مذهب امامیة همین است که معصومه را غیر معصوم نباید تزویج کند و اگر جائز باشد باید گفت شخص فاسقی معصومه را مطیع خود سازد و او را برخلاف رضای خداوند متعال امر نماید و خداوند منان ابا دارد بنده مطیعه را در تحت فرمان مرد عاصی قرار بدهد و لکن بعکس جایز است چنانکه انبیاء و ائمه هر زنی که خواسته‌اند معصومات نبودند بازمی‌گوئیم جهت اینکه معصومه نباید زن غیر معصوم شود آنست که معصومه مصیبه است و غیر معصوم مخطی و آنکه دارای عصمت است بر غیر معصوم شرف دارد و جائز نیست اهل صواب در اطاعت اهل خطا بیایند و با فرض اطاعت او منافی با رضاي حق است و می‌گویند المرأة تاخذ من دین بعلها بنابراین کفو فاطمه منحصر بعلی می‌شود چون امیر المؤمنین علیه السّلام بصریح آیه مباهله نفس نفیس مقدس نبوی است نه بطریق حقیقت بلکه بنحو مجاز چون اتحاد بین اثنین محالست پس اقرب مجازات اشتراك است یعنی بمفاد کریمة (النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) آن جناب اولویت بر تمام نفوس داشت و جناب امیر علیه السّلام که نفس شریف پیغمبر است همان اولویت از برای ایشان هم ببرهان عقل و نقل و کتاب و سنت ثابت است یعنی آنچه از کمالات نفسانیه و ملکات رحمانیة در آن وجود مقدس موجود بود در ذات ستوده‌صفات جناب امیر المؤمنین علیه السّلام موجود

بود الا ما خرج بالدلیل چون باتحاد صاحب منزله نبوت و دارای مرتبه امامت قائل شدیم و بمساوات ایشان معتقد شدیم می‌گوئیم جناب فاطمه زهراء سلام الله علیها هم بهمه کمالات و ملکات حسنه نبویه و مرتضویه آراسته بود و از جهت نبوت و ولایت پیوسته افاضات معنویه باو میر سید چنانکه حضرت امیر تساوی با پیغمبر داشت مگر از جهت نبوت فاطمه زهرا هم برابر و کفو جناب امیر مؤمنان بود مگر از جهت امامت و زوجیت مطاعة که آن بمنطوقه (الرجال قوامون علی النساء) و بمفاد و (للرجال علیهن درجة) رتبه فاضله و درجه راجحه است و آنهم در جنب اطاعت صاحب مقام امامت و ولایت مرجوح در طی آن منطوی با آنکه پیغمبر در حق فاطمه طاهره فرمود آنچه را در حق حضرت امیر فرمود از آن جمله فرمود فاطمة روحی و نفسی و قلبی و بضعتی و ثمرة فؤادي و نور بصری و فلذة کبدی و شجنتي و أنها منی و

أنا منها. و نظائر آن در كتب لا تحصى و لا تحصر است پس همان اتحاد معنوى نبوي و علوى در وجود ذى جود حضرت با عصمت فاطمى جاريست و لا شك أن فاطمة خلقت لاجل على و أن عليا خلق لاجلها و انهما كفوان متحدان لا يفترقان فى عالم الابدية بلا شائبة و ريبة پس مقام فاطمه تالي مرتبتين و نقطه بين الخطين و واقفه بين الحدين است و با معيت تامه از مبدأ اوليه كه عالم انوار است بوده با تشريك بدون تفكيك در عالم ملكوت و ملك تنزلات من حيث الذات نمود و در بعضى از مجالى و محال بالانفراد تجليات خاصه فرمود با اين وصف ملا على قوشچى عليه ما عليه در مذمت شيعه گويد (اين فرقه عليله قليله ذليله قائل بعصمت زنى شده اند با اينكه جمهور از اهل سنت و جماعت اعتقاد بعصمت كافه انبياء ندارند) فرغما لمعاطس قوم يحسبون انهم يحسنون صنعا الا انهم هم المفسدون و لكن لا يشعرون و هنالك يخسر المبطلون.

پوشيدن فاطمه (ع) حلة بهشتى را در شب زفاف

صاحب تبر المذاب و ابن جوزى روايت كرده اند كه چون زمان رحلت و احتضار بانوى عفت و عصمت شد حضرت امير نزد فاطمه طاهره حقه اى يافت شرح آن را پرسيد آن مخدره عرض كرد در اين حرير سبزى است و در آن ورقه سفيدى است كه

در آن چند سطر نوشته شده و نور از آن لامع است حضرت امير عليه السّلام فرمودند در آن چه نوشته شده است يا بنت خديجة الكبرى عرض كرد يا سفينة النجاة و يا ابن عم رسول الله چون پدر من مرا بشما تزويج نمود و خبر داد كه عقد من در زير درخت طوبى واقع شده و آن درخت نثار خود را نمود من دو جامه كهنه و نو داشتم و بر سجاده عبادت خود نشسته بودم در شب زفاف بناگاه سائلى فرياد كرد يا اهل بيت النبوة و معدن الخير و الفتوة امشب اگر جامه كهنه داريد مرا بدهيد كه من فقيرم پس من آن جامه نو را باو دادم چون صبح شد رسول اكرم با روى نورانى از در حجره من درآمد و فرمود تو جامه نو داشتى چرا نپوشيدى عرض كردم شما نفرموديد هرآنچه صدقه مى‌دهيد باقى مى‌ماند من آن را بصدقه دادم حضرت رسول اكرم در جواب فرمودند اگر جامه كهنه را مى‌دادى و نو را مى‌پوشيدى از براى شوهرت بهتر بود و بفقير هم مراعات كرده بودى و هم از گرماى تابستان از جهت روزه خود را حفظ مى‌كردى من عرض كردم در اين عمل اقتدا بشما كردم در وقتى كه مادرم خديجه شرفياب خدمت شما شد هرچه داشت همه را در راه شما بذل نمود تا اينكه سائلى از شما سؤال كرد شما پيراهن خود را بسائل داديد و خود

را بحصیر پیچیدی و از اینگونه امور بسیار بجا آوردید و شما را شبیهی نیست و این آیه شریفه در حق شما نازل گردید (وَ لا تَبْسُطْها کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً) پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم گریست و مرا بسینه خود چسبانید آنگاه فرمود جبرئیل آمده بتو سلام میرساند و عرض میکند بگو بفاطمه هرچه میخواهد بخواهد از ما فی الغبراء و الخضراء و او را بشارت بده که من او را دوست دارم پس من عرض کردم (یا ابتاه شغلتنی عن المسألة لذة خدمته لا حاجة لی غیر لقاء ربی الکریم فی دار السلام) همانا استدعای من زیارة لقاء پروردگار است در دارالسلام پس پدرم فرمود دست خود را بلند کن چون بلند کردم آن جناب هم دستهای خود را بلند کرد بطریقی که سفیدی زیر بغل آن حضرت نمایان شد و دعا در حق امت و طلب مغفرت نمود باین طریق که اللهم اغفر لامتی و من آمین گفتم آنگاه جبرئیل گفت که خداوند فرمود گناهان امت ترا آمرزیدم از آنان که محبت بفاطمه و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و اولاد فاطمه را داشته باشند پس من استدعاء سجلی کردم جبرئیل امین این حریر سبز را آورد که در

آن رقعه سفیدی میباشد که بید قدرت در آن نوشته شده (کتب ربکم علی نفسه الرحمة) جبرئیل و میکائیل شاهد شدند و پدرم بمن فرمود آن را ضبط بنمایم و زمان رحلت وصیت کنم که آن را در قبرم گذارند که چون روز قیامت شود و زبانه آتش شعله کشد به پدرم دهم تا طلب کند آنچه را که خداوند متعال وعده داده است.

و اما عبارت تبر المذاب در موضوع حلة بهشتی این است (ان النبي صنع لفاطمة قمیصا جدیدا لیلة عرسها و زفافها و کان لها قمیص مرقوع و اذا بسائل علی الباب یقول اطلب من بیت النبوة قمیصا خلقا فارادت فاطمة ان تدفع الیه القمیص المرقوع فتذکرت قوله تعالی (لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ) فدفعت له الجدید فلما قرب الزفاف نزل جبرئیل و قال للنبی ان الله یقرؤك السلام و امرني ان اسلم علی فاطمة و قد ارسل لها معی هدیة من ثیاب الجنة من السندس الاخضر فلما بلغها السلام و البسها القمیص الذی جاء به لفها رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم بالعباء و لفها جبرئیل باجنحته لئلا یأخذ نور القمیص بالابصار فلما جلست فاطمة بین النساء و مع کل واحدة شمعة رفع جبرئیل جناحه و رفع النبي عبائه و اذا بالانوار قد طبقت المشرق و المغرب فلما وقع النور علی النساء الکافرات خرج الکفر من قلوبهن و اظهرن الشهادتین) و از صفوری شافعی خبری باین مضمون منقولست.

تساوی فاطمه زهراء (ع) با انبیاء عظام (ع)

و اما تساوي آن مخدره با آدم ابو البشر اگر آدم از خاك خلق گرديد فاطمه زهراء طينت مرضيه و نطفه زكيه‌اش از ميوه بهشتى بود و چقدر فرق است بين كسى كه از خاك آفريده شود يا از نور پاك محمدى صلّى الله عليه و آله و سلّم

و اگر در قرآن خداوند متعال آدم را باصطفى ياد فرمود بقوله تعالى إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً الآية فاطمه زهرا از روز نخست با صفوت و صفا بود بلكه صفوه آدم از آن منبع عصمت و طهارت به آن جناب عنايت شد و آيه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ را ملائكه ملاء اعلا در اوقات صلوات بر وى عرضه داشته‌اند.

و اگر حضرت آدم در بدو خلقت بمفاد و علم آدم الاسماء كلها تعلم اسماء كردند

ص: 107

فاطمه زهراء خود ام الاسماء بود و عالمه بحقايق اشياء و مسميات ان من البداية إلى النهايه بوده.

و اگر حضرت آدم شرف ابوت بر فرزندان خود داشت فاطمه زهراء شرف امومت بر ائمه معصومين و ذريه طيبه دارد و هى ام الائمة الخيرة

و اگر آدم بواسطه خوردن گندم از بهشت بيرون آمد فاطمه زهراء از ايثار قرصه نان تمام جنات ثمانيه را متصرف گرديد و سوره هل اتى در شأن ايشان نازل گرديد

و اگر آدم عليه السّلام پس از اكمال خلقت و نفخه روح عطسه كرد و تحميد نمود فاطمه زهرا پس از ولادت شهادتين گفت و يكان يكان از فرزندان معصومين خود را نام برده ياد فرمود

و اگر حضرت آدم بواسطه ترك اولى از مقام قرب مهجور و از بهشت عنبرسرشت دور شد و دويست سال گريست بالاخره از تمسك و توسل با ذيال شريفه ايشان دعاء او مستجاب و توبه او مقبول گرديد

و اگر آدم يكصد يا دويست سال از دورى بهشت يا فراق حواء علاوه بر ترك اولى گريست جناب صديقه طاهره نيز از خوف خدا و فراق سيد انبياء و مظلومى على مرتضى و گمراهى امت چندان گريست كه در شمار پيغمبران بزرگ از گريه‌كنندگان ناميده شد و حديث البكاءون خمسة معروف و مشهور است.

و اگر آدم عليه السّلام از حضرت احديت تمناى منزلت و مكانت اوليه مى‌كرد و از پروردگار خود تمناى بهشت مى‌نمود ولى فاطمه زهراء پيوسته رضاى خداى خود را مى‌خواست، عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول

اما تساوی او با نوح (ع)

اگر نوح برای هلاکت قوم و خسران عاقبت ایشان چندان گریست که ملقب بنوح شد فاطمه زهراء نیز از برای ضلالت و غوایت این امت چنان گریان بود که عالم امکان را بیت الاحزان کرد.

ص: 108

اگر نوح پیغمبر شیخ الانبیاء نامیده شد از طول عمر و از آن احترامی فوق‌العاده یافت که در افواه و السنة مذکور است فاطمه زهراء در مدت قلیله که در دنیا زیست عند الله و عند الرسول حرمتی بی‌پایان و فضیلتی بالمکاشفه و عیان یافت که بر این پیغمبر سالخورده اولی العزم برتری جست

اگر نوح علیه السّلام کشتی برای نجات خود و یارانش از غرق بساخت بالاخره کشتی نجات وی از ولایت و دوستی فاطمه و پدر و شوهر و دو فرزندان فاطمه بود و حدیث مسمار و احادیث توسل نوح مشهور است

اگر حضرت نوح علیه السّلام دعایش مستجاب شد دعای حضرت فاطمه در دفعات عدیده قرین اجابت آمد.

و اگر حضرت نوح علیه السّلام هلاکت قوم خود را خواست و همه را بطوفان بلا داد ولی فاطمه نفرین نکرد و صبر بر اذیت‌های این امت کرد.

و اگر نوح را فرزندی ناخلف و کافر بود ولی فرزندان فاطمه حسن و حسین دو گوشواره عرش خداست.

اما تساوی او با ابراهیم خلیل (ع)

اگر حضرت ابراهیم علیه السّلام بشرف اصطفا از برای آل خود بکریمه ان الله اصطفا آدم و نوحا و آل ابراهیم مشرف گردید خلاصه از آل ابراهیم فاطمه (ع) زهرا است و آیه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ گذشت.

و اگر در قرآن بر ابراهیم سلام کردند سلام بر آل یس کردند و یس حضرت رسول است و اقرب القربی فاطمه است.

و اگر حضرت ابراهیم را بمنطوقه و آتینا فی الدنیا حسنة یك حسنة دادند بفاطمه زهراء حسنات دادند و آیه آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً و آیه مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها و آیه وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً در شأن فاطمه مؤول است.

و اگر ملوك روم از اسحاق نبی از نسل ابراهیم بودند یازده نفر از ائمه معصومین

از ذریه فاطمه اند.

و اگر در حق حضرت ابراهیم فرمود أَنْ طَهِّرا بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ در حق فاطمه آیه تطهیر نازل شد إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ الآیة

و اگر بر ابراهیم آتش نمرود سرد و سلامت شد بر محبین فاطمه آتش جهنم بآنها نزدیك نشود کرامة لها (ع)

و اگر حضرت ابراهیم فرزند خود را خواست ذبح کند و ندا آمد حضرت فاطمه زهرا در زمان حمل و رضاع دو فرزندش از شهادت ایشان آگاه بود با اینکه قدرت بر رفع آن داشت فدا نمود.

و اگر حضرت ابراهیم را خداوند بشکر یاد فرمود فاطمه زهراء را بذکر یاد فرمود الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً.

و اگر بحضرت ابراهیم ارائه ملکوت سماوات گردید بکریمه کذلك نري ابراهیم ملکوت السماوات در خانه فاطمه (ع) فرجه‌ای بود که تا بعرش اعظم که از آن هر چیزی را مشاهده می‌فرمود و بر ما یری و ما لا یری مطلع بود

و اگر حضرت ابراهیم از شام بمکه هجرت نمود فاطمه زهراء از مکه بمدینه هجرت فرمود.

و اما تساوی [او با موسی (ع)]

آن سیده نسوان با موسی بن عمران علیه السّلام اگر حضرت موسی معجزات زاهره داشت آن مخدره کرامات باهره داشت که نبذه از آن بعد ازین ذکر خواهد شد.

اگر بر حضرت موسی من و سلوی نازل شد از دعای حضرت فاطمه مائده آسمانی مکرر نازل شد.

اگر بر حضرت موسی در زمان مدیدی توریة نازل شد بر حضرت فاطمه در زمان اندك سه برابر قرآن مجید مصحف نازل گردید.

اگر حضرت موسی را عصا از بادام تلخ دادند بفاطمه زهراء شجره طوبی

مرحمت کردند.

اگر جناب موسی را بمفاد انی اخترتك در آن زمان از همه مردان اختیار نمود جناب فاطمه را بمفاد ان الله اصطفاك از همه زنان اولین و آخرین برگزید.

اگر جناب موسی بکوه طور برای مناجات می‌رفت فاطمه در بیت وحی و نبوت در محراب عبادت چندان قیام بوظایف بندگی نمود که قدمهای مبارکش ورم کرد قامت فی محرابها حتی تورمت قدماها

اگر در طور سینا پس از تجلی حق نوری در جبین موسی علیه السّلام ساطع گردید فاطمه زهراء در صبح و ظهر و عصر انواری خاصه بالوان مختلف همیشه درخشنده بود.

اگر حضرت موسی در ایام حمل و پس از ولادت و ایام رضاع معجزات و خارق عادات ظاهر گردید همچنین از فاطمه زهرا چنانچه پاره‌ای از آنها بعد از این بیاید

اگر حضرت موسی عصا و ید و بیضا و آیات تسعه داشت فاطمه زهراء حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و نه نفر آیات تسعه الهیة از صلب مطهر فرزندش جناب امام حسین علیه السّلام داشت علاوه از شجرة بنوت محمدیة

اگر موسی دریا را شکافت باسم فاطمه و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و دو فرزندان فاطمه شکافته شد ولی حضرت موسی را کجا دو فرزندی مانند حسن و حسین و پدری چون رسول خدا و مادری چون خدیجه کبری میسر شد موسی را کجا در فردای قیامت امر شفاعت باو می‌شود محبت آل موسی و هارون بر بنی اسرائیل فرض و واجب نشد ولی بمنطوق قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی محبت آل فاطمه بر امت مرحومه فرض شد برای آل موسی و هارون در مال بنی اسرائیل خمسی قرار داده نشد بخلاف ذریه فاطمه، حضرت موسی و سائر انبیاء الو العزم روی حاجت همیشه بسوی این بزرگوار داشته‌اند و نجاة از مهالك را از توسل به ایشان می‌خواسته‌اند و اخبار التجاء حضرت موسی بدین خانواده بسیار است.

و اما تساوی او با عیسی (ع)

اگر حضرت عیسی از نفحه روح الامین خلق شد گذشت که فاطمه زهراء از نور

پروردگار و میوه بهشت خلق شد

و اگر حضرت عیسی در رحم مادر و در گهواره تکلم کرد کذلك عصمت کبری فاطمه زهراء (ع)

و اگر عیسی را خداوند متعال در قرآن مبارك خواند فاطمه را در اسفار انجیل مبارکه‌اش نامید و او را مژده داد بکثرت نسل و ذریه‌اش و اخبار فرمود از شهادت دو فرخ او

و اگر عیسی اخبار از اکل و ذخائر مردم می‌داد فاطمه از علم ما کان و ما یکون اخبار می‌فرمود

و اگر عیسی مادرش مریم بر امهات انبیاء مزیت داشت و در شرافت و عظمت کسی با او هم‌ترازو نشد همچنین فاطمه زهرا که هیچیك از زنان عالم شرف و فضل و علو قدر و سمو مقام ام‌المؤمنین خدیجه کبری را ندارند مریم برای خدیجه کبری قابلگی کرد و همچنین برای فاطمه زهرا در ولادت حضرت حسین مخدوم از خادم اشرف است و خود عیسی در آخر الزمان اقتدا بفرزند برومندش حجة بن الحسن علیه السّلام می‌نماید و در خدمتگزاری او افتخار نماید بالجمله مزایای دیگری هم هست که این بانوی عظمی با انبیاء عظام دارد صاحب (خصایص فاطمیه) بعد از آنچه را که در تساوی آن مخدره سروده با انبیاء عظام خصیصه‌ای منعقد کرده در تساوی آن مخدره با رسول خدا و علی مرتضی و دو فرزندش حسن و حسین و بعد خصیصه‌ای منعقد کرده است که آیا امام حسن و امام حسین افضل‌اند یا فاطمه ولی بنده عرض می‌کنم ما را واجب نمی‌کند که تحقیق در این مطلب بنمائیم قدر مسلم همه یك نور واحد باشند و در حدیث است اولنا محمد و آخرنا محمد کلنا محمد و نیز فرمودند علم آخر هم من عند اولهم و لا یکون آخرهم اعلم من اولهم و منقول از (عوالم العلوم) است که حضرت رسول فرمود خیر هذه الامة من بعدی علی ابن ابی طالب و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام من قال غیر هذا فعلیه لعنة الله بلی فاطمه زهراء سلام الله علیها ازین دائره حقه و حلقه مفرغه خارج نیست و عبارت کشف الغمة که می‌گوید و لو لا أن فاطمة سرا الهیا و معنی لاهوتیا لکان لها أسوة بسائر

اولادها و لقاربوا منزلتها و لکن الله یصطفی من یشاء من عباده) ینبئ عن مقام کریم لا یصل الیه افهامنا و لا غرو لان کل شجرة و مدرة یذکر مناقبها فی وجه الارض ناطقة و ایم الله انها الطاهرة المطهرة و الصدیقة الصادقة و انها اجل من ان یحیط بها الافکار و تصل الیها الانظار و قد ملئت من مفاخرها المشهورة صحائف الامکانیة و زینت من مآثرها المشکورة اوراق کتب الایجاد من الکمالات النفسانیة و الملکات العقلانیة و ان فضائلها المرویة یرویها کل کابر من کابر و فواضلها الرحمانیة یهدیها الاول الی الآخر فلها العز الاعلی عند اهل الآخرة و الاولی و فی علم الله من شرف محلها و علو قدرها قضی ما قضی و قدر ما قدر بحیث لن تنالها العقول و الفکر و لها کرائم لیست لاحد من النسوة و شرائف قد اکتنفتها قبل الفطرة فحازت قصبات السبق و استولت علی عرائس الفضل فاختارها الله تعالي من الانبیاء و المرسلین و جعلها ولیة الله و آیة الله الکبری علی العالمین فعجز الخائضون في کنه معرفتها و الناس کلهم عن ادراك مقدارها مبعدون و انها نور علی نور من ربها.

تقدم بتول عذراء بر مریم کبری (ع)

(یص) اگرچه تقدم و افضلیت فاطمه بر مریم چون سفیده صبح واضح و روشن است ولی حضرات اهل سنت چون همیشه در مقابل حق‌کشی و مخالفت استوار هستند جهلا یا تجاهلا مریم را بر فاطمه زهراء تفضیل می‌گذارند مثل فخر رازی و زمخشری و بیضاوی و نیشابوری در تفاسیر خود در ذیل آیه وَ اصْطَفاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمِينَ مناسب دیدم چند سطری که دلالت بر رد قول آنها دارد بنگارم و از باطن عصمت کبری مدد می‌طلبم فنقول:

الاول پدر مریم، عمران است و پدر فاطمه، محمد است و محمد افضلست باتفاق «2» مریم طی اصلاب کرد فاطمه از میوه بهشتی در صلب رسول خدا آمد «3» در رحم مادرش مریم سخن گفت فاطمه در رحم مادرش حدیث می‌گفت «4» مادر مریم نذر کرد خدیجه ایضا نذر کرد تفصیل آن در ترجمه خدیجه بیاید «5» نذر مریم قبول شد کذلك نذر خدیجه کما ستعرف «6» مادر مریم حنه زوجه عمران است مادر فاطمه ام المؤمنین خدیجه کبری است و خدیجه افضل از مادر مریم است باتفاق «7» مریم در بیت المقدس متولد شد و فاطمه در مکه و مکه افضل از بیت المقدس است «8» مریم در خانه عمران متولد گردید فاطمه در خانه رسول خدا مهبط جبرئیل و محل نزول میکائیل

«9» مریم هنگام ولادت فاطمه از خدیجه برای خدمتگزاری و قابلگی حاضر بود و مخدوم از خادم افضل است «10» مریم عابده بود علی الحق و خادمه خانه خدا بود فاطمه زهرا هم عابده بود و حق خدمت عبودیت را در معبد خود کما ینبغی بجا آورد «11» مادر مریم نذر کرد فرزند خود را محرر نماید خدیجه کبری هم نذر کرد چنانچه در ترجمه خدیجه روایت آن بیاید «12» مریم را خداوند متعال طهارت داد فاطمه زهرا را نیز طهارت و عصمت داد «13» مریم را حضرت اقدس نبوی از زنان کامله خواند ولی فاطمه افضل کاملها بود بقوله صلّی الله علیه و آله و سلّم افضلهن فاطمه «14» مریم را مادرش نام گذارد ولی نام فاطمه از آسمان و مشتق از نام خداوند بود «15» کفالت مریم در عهده ذکریا بود کفالت فاطمه بعهده رسول خدا بود «16» مریم در محراب بیت المقدس منزل داشت فاطمه در حجره نبوت و مهد رسالت و طهارت سکونت داشت «17» خداوند متعال در حق مریم فرمود أَنْبَتَها نَباتاً حَسَناً و معنی نبات حسن را بعضی بکثرت نما تفسیر کردند برخلاف نمای موالید کما في تفسير النيشابوری: و قيل المراد نماؤها فی الطاعة و العفة و الصلاح و السداد و در حق فاطمه زهراء مذکور شد که نماء یك روز او بقدر یك هفته بود «18» مریم از بهشت طعام برای او می‌آمد و در کرامات فاطمه بباید

که در دفعات عدیده برای او مائده بهشتی می‌آمد «19» ملائکه بحضور مریم شفاها سخن می‌گفته‌اند همچنین ملائکه فاطمه را ندا می‌کردند و می‌گفته‌اند یا فاطمه ان الله اصطفاك و طهرك و اصطفاك علی نساء العالمین «20» مریم از میانه زنان بتول بود فکذلك فاطمة (ع) «21» خداوند مریم را بشارت داد بعیسی و از وی تعبیر بکلمة فرمود و خداوند سبحان فاطمه را بشارت بکلمات حقه و حقایق مقدسه معصومین داد «22» مریم از زنان دیگر عمرش کمتر بود و همچنین فاطمه زهراء «23» مریم از ناملایمات نساء لائمات و لاغیات صبر کرد حضرت فاطمة نیز بر صدمات قوم رجالا و نساء صبر کرد «24» مریم معصومه بود فاطمه زهراء هم معصومه بود «25» مریم جبرئیل را بحاسه بصر بدید لقوله تعالی فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیًّا فاطمه جبرئیل را در زیر کسا اذن دخول داد علاوه از دفعات دیگر «26» مریم مستجاب الدعوة بود همچنین فاطمه زهراء «27» مریم در ملکوت

اعلی تجلیات نور نداشت بخلاف فاطمه زهراء «28» مریم هنگام ولادت نورش بمشرق و مغرب نتابید بخلاف فاطمه زهراء «29» مریم در محراب عبادتش روز سه مرتبه الوان نور از نور سفید و زرد و سرخ تابش نداشت بخلاف فاطمه زهراء «30» مریم شوهری چون علی مرتضی نداشت که فرمودند جهاد المرأة حسن التبعل و مریم از این فیض محروم بوده «31» مریم فرزندانی چون حسن و حسین نداشت مریم یك عیسی آورد ولی فاطمه یازده عیسی آورد که آخرین آنها عیسی مریم باو اقتدا خواهد کرد «32» مریم علم بما کان و ما یکون نداشت بخلاف فاطمه (ع) «33» مریم در بیماری فاطمه مأمور به پرستاری وی گردید «34» مریم ذریه نداشت و ذریه فاطمه شرق و غرب عالم را فروگرفته و ذریه نبویه که اوتاد ارضند از فاطمه زهرا شد «35» مریم را مصحفي نبود و نماند ولی فاطمه را مصحفي است معروف در اخبار «36» مریم را روایتی در رجعت او نرسیده بخلاف فاطمه که از برای او رجعت است «37» مریم با هفتاد هزار ملك در فردای قیامت فاطمه را استقبال می‌کند و در زیر پرچم شفاعت آن مخدره داخلاند.

تمثیل حضرت فاطمه زهراء در بهشت از نظر حضرت آدم و حوا

در بحار از جناب امام حسن عسکری علیه السّلام از آباء گرامش روایت می‌کند از حضرت نبوی بدین‌گونه (لما خلق الله آدم و حواء تبخترا فی الجنة فقال آدم علیه السّلام لحواء ما خلق الله خلقا احسن منا فاوحی الله عز و جل إلی جبرئیل ائتنی بعبدتي التی في الجنة الفردوس الاعلی فلما دخلا الفردوس نظرا إلی جاریة علی

درنوك من درانيك الجنة على رائسها تاج من نور و في اذنيها قرطان من نور قد اشرق الجنان من حسن وجهها فقال آدم حبيبى جبرئيل من هذه الجارية التي قد اشرقت الجنان من حسن وجهها فقال هذه فاطمة بنت محمد نبى من ولدك يكون فى آخر الزمان قال فما هذا التاج الذى على رائسها قال بعلها على بن ابي طالب قال فما القرطان اللذان في اذنيها قال

ص: 115

ولداها الحسن و الحسين قال آدم حبيبي جبرئيل أخلقوا قبلى قال هم موجودون فى غامض علم الله عز و جل قبل ان تخلق باربعة آلاف سنة اين حديث تمام شد و در بعضى عبارت تاج پدر بزرگوار او و قلاده گردن مباركش شوهر عالى‌مقدار و دو گوشواره در فرزند او حسن و حسين عليهما السلام).

(يص) در كتاب نزهة المجالس و منتخب النفائس از شيخ عبد الرحمن صفورى شافعى نقل كند كه روزى آدم عليه السلام بحوا و حواء بآدم نگريستند از نيكوئى جمال خويش بشگفت آمدند گفته‌اند آيا خداوند سبحان از ما خلقي بهتر خلق كرده پس بجبرئيل وحي رسيد آدم و حوا را ببر بفردوس اعلى و درى از قصرى بروي ايشان بگشا پس جبرئيل قصرى به ايشان عرضة داشت از ياقوت احمر كه در آن تختي از طلا بود و قوائم آن از در سفيد و بر آن جاريه‌اى نشته با نور و ضياء و حسن و بهاء كه شعاع جمالش بر آن قصر تابنده بود بلكه فردوس را روشن نموده بر سرش تاجى مرصع بجواهر بود و مانند آن جاريه آدم و حوا نديده بودند پس آدم گفت اين جاريه كيست گفت فاطمه زهراء دختر محمد بن عبد الله صلّى الله عليه و آله و سلّم پرسيد شوهر او كيست فرمود قصر ديگرى از ياقوت بگشا چون گشود ديد كه در آن قبه‌اى از كافور و تختى از طلا بود و جواني بر آن نشسته كه روي نكويش بهتر از حسن يوسف مى‌نمود گفت اين است شوهر او على بن ابي طالب، آدم عليه السلام سؤال كرد آيا فرزندى دارد پس وحى شد از براى او قصري از مرواريد بگشا كه در آن قبه‌اى از زبرجد و تختى از عنبر اشهب بود و بر آن صورت دو جوان يعنى حسن عليه السلام و حسين عليه السلام مشاهده كرد پس از عزم سابق كه خود را خلقي بهتر مى‌دانسته‌اند پشيمان شدند و اختلاف اين دو خبر همان تعدد قصور و تماثيل شريفه ايشان است پس از اين خبر افضليت فاطمه اطهر بر حواء و غير حواء كالنور على شاهق الطور است احتياج بمطابقه و تساوى ندارد.

آدم و حواء هم از وجود تو زادند — گر تو نبودى نبود آدم و حواء

تا بقيامت فتد بدام طبيعت — هركه تمناى قدر تو كند انشاء

حضرات اهل سنت غافل‌اند از اینکه علاوه بر احادیث و اخباری که بطریق

ص: 116

15

ریاحین الشریعة در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه ؛ ج1 ؛ ص116

عموم در اصطفای خمسه طیبه روایت شده اختصاص فاطمه در اصطفاء از همه خلق فضلا از مریم از ظواهر اخبار و آثار معلوم و معین است خصوص حدیث معروف مقبول الطرفین از حضرت اقدس نبوی صلّی الله علیه و آله و سلّم: فاطمة بضعة مني. و نظائر آن چون فاطمه جزء اعظم و رکن اقوم وجود نبوی است و البتّه جزء حکم کل دارد یعنی چنانکه وجود مسعود عقل کل اشرف است وجود فاطمه هم جزء اقرب و الصق و اشرف اوست بر ماسوای خود شرف دارد چه از جنس و غیر جنس یعني افضلیت فاطمه زهراء سلام الله علیها نه همان بر زنان اولین و آخرین است بلکه بر مردانشان و بر کملین و مرسلین ایشان و بر ملائکه مقربین شرف و مزیت دارد.

(و لعمری هذا مما لا سترة علیه (و نیشابوری) در (غرائب القرآن) اصطفا را بر سه نوع کرده است: اصطفاء از غیر جنس و اصطفاء از جنس و اصطفاء از جنس و غیر جنس اول مثل حضرت آدم که فرمود ان الله اصطفی آدم چونکه در حین خلقت او کسی نبود تا برگزیده از او باشد دوم اصطفای از جنس مانند آیه یا مُوسی إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ یعنی ترا از جنس بشر برگزیدم سوم اصطفای از جنس و غیر جنس مانند وجود حضرت رسول که از بشر و غیر بشر برگزیده گردیده بمفاد (لولاك لما خلقت الافلاك و حدیث (آدم و من دونه تحت لوائی). و صفوة و اصطفاي فاطمه از این قسم سوم است البتّه

کیف لا و هی اکبر حجج الله علی خلقه و هی الکتاب الذی کتبه بیده و هي الهیکل الذی بناه بحکمته و هی مجموعة صور العالمین و هی الصراط المستقیم الی کل خیر و الصراط الممدود الی الجنة فهل یعرف او یوصف او یعلم او یفهم من هو شعاع جمال الکبریاء و شرف الارض و السماء جل مقامها و شرف منزلتها عن وصف الواصفین و نعت الناعتین و أن یقاس بها احد من العالمین.

هل یکن فی الوجود منها قل ابوها و بعلها ولداها

15 محلاتی، ذبیح الله، ریاحین الشریعة در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه، 6جلد، دار الکتب الإسلامیة - ایران - تهران، چاپ: 1.

ص: 117

اثر طبع المولی میرزا محمد القمی

ای مهین بانوی بیت الحرم و غیب و شهود
سر ناموس نبی و مدنیت خاتم

ای تو خاتون همه کشور ملك و ملکوت
وی تو بانوی همه ملك عرب تا بعجم

پوستپوشان سر کوی تو شاهان وجود
پادشاهان در غیر تو در صقع عدم

تو اگر سلسلهجنبان نشدی هیچ نبود
کی بهستی ز عدم خانه کسی داشت قدم

ای تو آن گوهر یکتا که به زیبائی تو
مادر دهر نیاورد و نیارد به شکم

دختر اینگونه ز صلب ازلیت نایاب
نیست فرزند چنین دختر حق را برحم

نه به پشت قدم این نقش و نه در بطن حدوث
پس از این نقش مجرد فلقد جف قلم

زن نئی سر خداوندی و مر توشه فیض
پرده در روی تو زان روست که السر کتم

مطلع شمس جمال و افق ماه جلال
مشرق سر وجود و فلك خلق شیم

چادر عصمتت از بافته نور خدا
پشتدرپشت همه مطلع الطاف و نعم

پدران تو همه یکهسواران وجود
مادران تو همه صاحب اعزاز و کرم

پسران تو نیاکان همه کون و مکان
ابن در ابن همه شمس ضحی بدر ظلم

شمس از پرتو تو جلوهگر
ماه از جلوه تو در سر

کون و مکان چرخش پرچم

روحت از روح رسول و تنت از جوهر قدس
در سر و پای تو پا تا سر احمد مدغم

ای ز خُلق شیمت خُلق شیم مانده بجا
مایه بردار ز خُلق شیمت خُلق شیم

ای که خاك سر کوی تو مهین چشمه فیض
نیست در راه سخایت ره لاء و لن و لم

پیش سرچشمه انعام تو طوفان بحر است
پیش یك قطره ز اکرام تو صد دریا کم

قطره ریزد ز ابر کرمت بر رضوان
پیش یك قطره ز جود و کرمت عمان نم

ای که خاك قدمت آینه اسکندر
وی ز خاك کرمت جام جهان‌بینی جم

خجل از سبحه و سجاده و زهدت یحیی
بنده قدس تو عیسی و کنیزت مریم

فخر جاروبکشی حرمت با حواء
شرف بندگی خاك درت با آدم

همسرت حیدر از او فخر کني بر حواء
پدرت احمد از او فخر کنی بر عالم

بسترت روی زمین کنکره عرش بساط
خانه در خاك سر طارم قدوس حرم

ای بخاك سر کوی تو ملك سجده‌کنان
پی تعظیم درت پشت فلك گردد خم

آفتاب از افق صبح نگردد طالع
ماه تاب تو زند گر بسر چرخ علم

کلك گر کلك عطارد بود و
نتوان صفحه‌ای از مدح ترا

عقل دبیر کرد رقم

گر دبیری که بود خارج از این نقطه خاك قلمی گر بود آن برتر از این‌گونه قلم

شمه فضل ترا ناطقه‌ام باشد لال نامه وصف ترا نطق مجرد ابکم

با تو تا عهد اطاعت نکند کس هرگز بنود رشته میثاق الستش محکم

(قليلي از معجزات و خوارق عادات فاطمه زهرا (ع)

سیده نساء فاطمه زهراء سلام الله علیها سرتاپا معجزه باهره است فقط در این اوراق به پاره‌ای از آن اشاره می‌شود:

[(1- 8) معاجز گذشته]

اول تکلم آن مخدره در رحم مادر که قصه او را در داستان ولادتش از این پیش یاد کردیم.

(2) نمای آن مخدره که برخلاف ترقی اطفال و سائر صبایای مردم بود قصه او ایضا در ولادت گذشت.

(3) شروق انوار فاطمه در خانهای مکه هنگام تولد او کما عرفت سابقا.

(4) جلوات نور فاطمه زهرا در ملکوت اعلی که در لقب منصوره گذشت.

(5) تکلم آن مخدره هنگامی که از مادر متولد شد و اقرار او برسالت پدر بزرگوار و ولایت شوهرش که در سابق گذشت.

(6) پوشیدن آن مخدره حله بهشتی را در شب زفاف که چشمها را خیره کرد و جمعي را مسلمان نمود گذشت قصه او.

(7) خبر دادن آن مخدره امیر المؤمنین را بمقاله آن مرد منافق و حکایت او در جهیزه آن مخدره گذشت.

(8) تابیدن نور سفید در صبح و نور سرخ در ظهر و نور زرد در عصر از صورت فاطمه به خانه‌های مدینه قصه او گذشت.

(9) داستان عروسي رفتن آن مخدره

(یص) روایت است که روزی سید انبیاء در مسجد نشسته بودند که جماعتی از بزرگان و صنادید عرب و قریش خدمت آن بزرگوار شرفیاب شدند و عرض کردند که ای افتخار عرب ما را عروسی هست و دختر فلان را به پسر فلان می‌دهیم و آنها از اشرافند و نسبت بشما دارند استدعا از خلق عظیم آن است که فاطمه علیها سلام را در این عروسی رخصت فرمائی که مجلس ما را مزین فرماید بقدوم خود حضرت رسول فرمودند از فاطمه طاهره معلوم می‌نمایم اگر اراده کند خواهد آمد این بفرمود و تشریف بخانه بردند و فرمودند ای فاطمه و ای نور دیده من اکابر عرب جمع شدند و عروسی دارند و بنزد من آمدند که تو را بعروسی خود برند خواهی رفت یا نه فاطمه زمانی سر پیش افکند بعد از آن سر برآورد و عرض کرد ای پدر بزرگوار ایشان که مرا بعروسی خواسته‌اند مقصود آنها استهزاء و سخریه است نسبت بمن زیراکه زنان قریش همه با لباسهای فاخر و جواهر زینت کرده‌اند و با کمال حشمت و تنعم نشسته‌اند و مرا لباسی غیر از چادری و کهنه پیرهنی و موزه‌ای که چند جای او را وصله زده‌ام چیز دیگر نیست و با این حال رفتن بانجا غیر شماتت حاصلی ندارد چون رسول اکرم از فاطمه این کلمات شنید بسیار غمناك گردید در آن حال جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله حق‌تعالی سلامت می‌فرستد و می‌فرماید فاطمه را با لباسی که دارد بعروسی بفرست که ما را در این حکمتی است حضرت رسول پیغام حق‌تعالی بفاطمه رسانید پس آن مخدره شکر حق‌تعالی را بجا آورد و عرض کرد صدقنا و آمنا هرچه امر و حکم الهي است عین لطف و مرحمت است پس حضرت صدیقه برخواست و با جامهای کهنه خود بعروسی تشریف برد اما از جهت شماتت زنان قریش دلتنگ بود فرشتگان هفت آسمان و زمین سر نیاز بدرگاه بی‌نیاز نهادند عرض کردند بار خدایا این دختر پیغمبر آخر الزمان است که او را از جمله پیغمبران برگزیدی آیا او را دلشکسته می‌نمائی خطاب از جانب رب الارباب بجبرئیل شد که دختر برگزیده ما را دریاب و آنچه باید

ص: 120

بجهت او مهیا کن پس امین وحی بتعجیل تمام بجنت فردوس شتافت و بجهت او جامهای بهشتی حاضر نمود و هنوز حضرت فاطمه هفت قدم از خانه بیرون ننهاده بود که صد هزار حوری ماه‌لقا گرد وی حاضر شدند و جبرئیل سرتاپای فاطمه طاهره را از سندس و استبرق بیاراست و حوریان هر ساعت خاك قدم فاطمه را بدیده می‌کشیدند چون فاطمه این لطف و حشمت حق‌تعالی را نسبت بخود ملاحظه کرد بسجده شکر رفته و حق تعالی چندان از نور لطف خود روشنائی و تجلی بفاطمه نثار کرد که شرح آن ممکن نیست پس فاطمه حمد و ثنای الهی می‌کرد و می‌رفت تا آنکه بخانه عروس رسید زنان قریش بانتظار مقدم شریف فاطمه (ع) بودند که ناگاه روشنائی و نوری مشاهده کردند چون برق که عالم از آن روشن شد

مردم آن محله جمله متعجب شدند که این روشنائی چیست ناگاه آواز از حوریان برآمد که هرکه شنیدی از خود بیخود شدی و همه زنان از حسن صورت فاطمه (ع) متحیر شدند و عروس را تنها گذاشته اند و باستقبال ایشان شتافته اند فاطمه را دیدند که صد هزار حوران بهشتی با او خرامان می‌آمدند و حوران عود و عنبر می‌سوخته اند و از بوی خوش ایشان جمله زنان مدهوش شدند همه به‌یك‌بار در قدم فاطمه افتادند و دست و پای او را بوسیده و تعظیم هرچه تمام‌تر او را بخانه آوردند چون آن سیده زنان قرار گرفت حوریان گرد او صف زده بر روی هوا ایستادند به‌نحوی‌که پای هیچ‌کدام بر زمین نبود زنان عرب از مشاهده این امر و عطرهای بهشتی دم‌به‌دم می‌افتادند و سجده می‌کردند و عروس نیز از کرسی درافتاد و بی‌هوش گردید و بعد از ساعتی در آن بیهوشی بمرد چون عروس را مرده یافتند همه فریاد وا ویلا برآوردند و بگریه و زاری نشسته اند و عروسي بعزا مبدل شد حضرت فاطمه (ع) از مشاهده آن حال بسیار دل‌تنگ گردید در آن حال برخواست تجدید وضو نمود و دو رکعت نماز بجای آورد بعد از آن سر بسجده نهاد و عرض کرد ملکا پادشاها بعزت و جلال بی‌زوال تو و بحرمت شرف طاعات بندگان خالص تو و به برکت محمد و علی که برگزیدگان درگاه تواند که این عروس را زنده گردان هنوز حضرت فاطمه (ع) در مناجات بود که عروس عطسه زد و از جا برخواست و بدست و پای حضرت فاطمه (ع) افتاد و عرض کرد

السلام علیك یا بنت رسول الله تو و پدر تو برحقید و خدائی را که شما پرستش می‌کنید برحق است و کفاری که راه بتپرستی را گرفته اند بر باطلند گویند در آن روز هفتصد مرد از کسان عروس و غیر ایشان بشرف اسلام مشرف شدند و این مطلب در تمام شهر منتشر گردید پس فاطمه زهرا مراجعت نمود بخانه و شرح آن واقعه را برای پدر بزرگوار خود بیان نمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم سجده شکر بجا آوردند سپس فرمودند ای نور دیده از آنچه گفتی من هزاران بیشتر و بهتر از حق تعالي امیدوارم.

مؤلف گوید صاحب خصایص نقل نفرمودند که این تفصیل در کدام کتاب بوده حقیر این تفصیل را در کتاب (تحفة المجالس) سلطان محمد بن تاج الدّین دیده‌ام و متفردات آن کتاب بکلي از درجه اعتبار ساقط است و این کتاب در سنه 1274 در تبریز طبع شده است و معرکه قلندران و درویشان را گرم کرده است و حقیر در أیام طفولیت پدرم این کتاب را برای من تهیه کرده بود و تمام آن را مکرر می‌خواندم تا اینکه بیشتر مطالب آن را حفظ کرده بودم کیف کان این قصه را میرزا محمد باقر جوهری در طوفان

البكاء كه معروف بكتاب جوهرى است نظما و نثرا آن را نقل كرده و از نقل او چنان فهميده مى‌شود كه اين قضيه در مكه بوده و الله العالم و لا يخفى كه از براى اين قضيه اصلى در كتب معتبره وجود دارد از آن جمله قطب راوندى در كتاب (خرايج) مى‌فرمايد (و من دلائل فاطمة (ع) روى ان اليهود كان لهم عرس فجاءوا الى النبي صلّى الله عليه و آله و سلّم و قالوا لنا حق الجوار فنسألك ان تبعث فاطمة (ع) بنتك الى دارنا حتى يزداد عرسنا بها سرورا و الحوا عليه فقال صلّى الله عليه و آله و سلّم انها زوجة على بن ابى طالب و هي بحكمه و سألوه ان يشفع الى علي فى ذلك و قد جمع اليهود الطم و الرم.

(يعنى من الرطب و اليابس كناية عن مال كثير) من الحلى و الحلل و ظن اليهود أن فاطمة «ع» تدخل عليهن فى بذلتها و ارادوا استهانتها بها فجاء جبرئيل بثياب من الجنة مع حلي و حلل لم يروا مثلها فلبسها فاطمة «ع» فتجلت بها و تعجب الناس من زينتها و الوانها و طيبها فلما دخلت فاطمة دار اليهود سجدت لها نسائهم يقبلن الارض بين يديها و اسلم بسبب ما رأوا خلق كثير من اليهود انتهى»

ص: 122

و حاصل ترجمه اين حديث اين است كه راوندى مرسلا روايت مى‌كند كه از جمله براهين فاطمه زهرا (ع) آنكه جماعت يهود عروسى داشته‌اند از رسول خدا درخواست كردند كه فاطمه را باو رخصت بدهد تا در آن عروسى شرف حضور پيدا كند حضرت فرمود فاطمه شوهر دارد و اختيار فاطمه با اوست التماس كردند كه شما بعلي بفرمائيد تا او را اجازه بدهد و حضرات يهود چندانكه در قوه آنها بود از لباسهاى زرباف و اطلس و ديبا و زينتهاى طلا براى خود مهيا كرده بودند و خويش را كاملا به آن زينتها مزين ساخته بودند و چنان گمان مى‌كردند كه فاطمه با آن چادر وصله‌دار و لباس كهنه بر آنها وارد مى‌شود و او را مورد سخريه و استهزاء قرار مى‌دهند و شماتت و سرزنش مى‌نمايند در آن حال جبرئيل حاضر شد با انواع و الوان لباسهاى بهشتى و زينتهاى گوناگون كه هيچ ديده آن را نديده بود اين وقت فاطمه خود را به آن زينتها مزين نمود و لباسهاى بهشتى را دربر فرمود چون بزنان يهود وارد گرديد بى‌اختيار بسجده افتادند و زمين ادب بوسيدند و تعجبها كردند و باين سبب جماعت بسيارى از يهود بشرف اسلام مشرف شدند انتهى» و در كتاب «لمعة البيضاء» فى شرح خطبة الزهراء «ص 17» اين قضيه را باين عبارت نقل كرده (و انها اتت من جانب الله تعالى بواسطة جبرئيل عشرة انواع من من حلل الجنة و عشرة قطعة من حليها مع مسند و تاج و خدمته في مجلس سرور استدعا ها اليه نساء المنافقين بقصد الاستهزاء و السخرية فتحير الفرق الحاضرة و آمنوا من جهت هذه الكرامة) از اين عبارت ظاهرست كه جبرئيل براى فاطمه (ع) ده قسم لباس

و ده رنگ از جواهرات و تاج و تخت و خادمان متعدده از جانب خدا برای فاطمه (ع) آوردند و از عبارت قطب راوندی ظاهر است که این قضیه در مدینه بوده است و الله العالم

(10) نزول مائده در قصه دینار

(یص) امیر المؤمنین علیه السّلام روزی بحجره که آمد دید که فاطمه حسنین را می‌خوابانید ایشان بخواب نمی‌رفته‌اند از غایت گرسنگی فاطمه طاهره عرض کرد یا ابا الحسن برو قدری طعام طلب کن که این کودکان از گرسنگی بخواب نمی‌روند

ص: 123

امیر المؤمنین علیه السّلام نزد عبد الرحمن بن عوف شد و از وی دیناری قرض خواست عبد الرحمن بخانه رفت و کیسه زری بیرون آورد و عرض کرد این کیسه یك‌صد دینار است بگیر یا علی و هرگز عوض آن را مده حضرت فرمودند از تو قبول نکنم که از پیغمبر شنیده أم الید العلیا خیر من ید السفلی اما یك دینار بمن قرض بده و این حدیث را بشنو که رسول خدا فرمودند الصدقة عشرة و القرض ثمانیة عشرة ضعفا یعنی صدقه را یکی ده عوض می‌دهند و قرض را یکی هیجده عوض می‌دهند عبد الرحمن یك دینار بجناب امیر قرض داد آن حضرت چون روانه شد در راه مقداد بن الاسود را دید که بر کنار راه نشسته فرمود ای مقداد در این وقت اینجا چرا نشسته عرض کرد از جهت ضرورتی فرمود چیست آن ضرورت عرض کرد که چهار روز است که طعامی نیافته‌ام فرمود بگیر این دینار را تو از ما اولاتری که چهار روز است طعام نیافته‌ای و ما سه روز است مقداد گرفت دینار را و حضرت وقت نماز شام بود روانه مسجد شد بهمراهی پیغمبر فریضه را ادا نمود چون فارغ شد جناب رسول اکرم فرمود یا علی امشب بخانه شما می‌آیم و مهمان شما خواهم بود جناب امیر عرض کرد حبا و کرامة و از پیش روانه شد و فاطمه زهراء را خبر کرد فورا فاطمه زهراء بمصلی خود رفت و روی مبارك نهاد بروي خاك و بایزد پاك عرض کرد خداوندا بحق محمد و آل محمد که بر ما طعامی فرست هنوز فاطمه در سجده بود که بوی طعام بمشام وی رسید سر برداشت کاسه بزرگی دید پر از طعام که بوی آن خوشبوتر از مشك بود آن را برداشته و در خدمت پدر بزرگوار خود نهاد حضرت فرمود انی لك هذا الطعام عرض کرد من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب پس حضرت امیر و فاطمه و حسنین از آن طعام تناول کردند ناگاه سائلی بر در آمد امیر المؤمنین خواست او را از آن طعام بدهد حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند یا علی این ابلیس است خبر شده که ما از طعام بهشت می‌خوریم آمده که با ما مشارکت کند.

(11) طعام شدن سنگريزه در ميان ديك

(يص) در كتاب اربعين روايت شده كه يكوقتى از اوقات حسنين عليه السّلام چيزى

ص: 124

نخورده بودند از گرسنگى بى‌تاب شده بودند از مادر مطالبه طعام مى‌نمودند و در خانه فاطمه خوردنى يافت نمى‌شد آن مستوره هردم ايشان را به بهانه‌اى تسلى مى‌داد تا به حدى كه فاطمه طاهره دلگير گرديد بر ضعف حال ايشان اشك از ديده‌گان حق بينش جارى شد پس برخواست بجهت مشغول ساختن ايشان مقدارى سنگريزه را جمع نمود و در ديك كرده و قدرى آب در آن ريخت و سر ديك را بپوشانيد و آتش در زير ديك روشن نمود تا آن آب بجوش آمد و طفلان را فرمود اى جانان مادر و اى دو ريحانه رسول اكرم اينك طعام بار كرده‌ام ساعتى صبر كنيد تا پخته شود آنگاه ميل نمائيد ايشان هردم بيرون مى‌رفته‌اند و بعد از ساعتى مراجعت مى‌كردند اى مادر چنانچه پخته شده از براى ما بياور آن مخدره مى‌فرمود الحال بار كرده‌ام هنوز خام است ساعتى درنگ نمائيد تا پخته شود پس امام حسن بر سر ديك رفته و سرپوش را از ديك برداشت عرض كرد اى مادر اگر پخته است اگر خام قدرى از جهت ما بياور تا بخوريم حضرت فاطمه (ع) كاسه‌اى برداشته و فرمود عجب است اگر پخته باشد چون بر سر ديك آمد ديد طعامى در كمال خوبى و خوشبوئى در ديك است پس طعام را از ديك بيرون آورده و پيش ايشان نهاد و ايشان بطعام خوردن مشغول شدند پس فاطمه برخواست و تجديد وضو نمود و دو ركعت نماز شكر بجاى آورد بعد از آن هروقت كه كار سخت شدى فاطمه طاهره از آن سنگريزه مقدارى جمع مى‌نمود و در ديك ريخته بعد از ساعتي طعامي نيكو مى‌شد آن را بنزد طفلان مى‌نهاد چون اين خبر بسمع رسول اكرم رسيد فرمود الحمد لله كه در فاطمه هست آنچه در ذريه انبياء بوده.

مؤلف گويد صاحب خصايص اين خبر را از اربعين نقل كرده ولى معلوم نفرموده كدام اربعين چونكه كتاب مسمي باربعين بسيار است شيخنا العلامة الخبير الشيخ آقابزرك زياده از صد و پنجاه اربعين در ذريعة نام برده و احتمال قوى مى‌رود كه از اربعين ابو صالح مؤذن باشد و او از علماء عامه است.

(12) نزول مائده ايضا

(نا)- احمد بن محمد الثعالبى باسناد معتبر سند بجابر بن عبد الله مى‌رساند و كذا

نیشابوری در تفسیر خود می‌گوید رسول خدا چند روز بهیچ طعامي دست نیافت شدت جوع بر وی سخت افتاد و در منازل زوجات طاهرات چیزی نیافت لاجرم بسرای فاطمه آمد (فقال یا بنیه هل عندك شیئي آکله فانی جائع قالت لا و الله بابی انت و امی)

چون رسول خدا این بشنید مراجعت کرد در آن حال یکتن از همسایگان آن حضرت دو گرده نان و پاره از گوشت بنزد او هدیه فرستاد فاطمه آن جمله را مأخوذ داشت و در قدحی بگذاشت و زبرپوشی بر او افکند و قالت لاوثرن بها رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم علی نفسی و من عندی) فرمود رسول خدای را بر خود و بر هرکه در نزد من است مقدم می‌دارم یعنی بر شوهرم علی و دو فرزندم حسن و حسین با اینکه همگان گرسنه می‌باشند پس رسول خدای را خبر فرستاد چون آن حضرت بیامد فاطمه (ع) عرض کرد (بابی انت و امی قد اتانا الله بشيء فخبأ قال هلمي فاتته فکشفت عن الجفنة فاذا هي مملوة خبزا و لحما فلما نظرت الیه بهتت فعرفت انها کرامة من الله عز و جل فحمدت الله تعالی وصلت فقال رسول الله من این لك هذا یا بنیة فقالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب فحمد الله عز و جل و قال الحمد لله الذی جعلك شبیهة بسیدة نساء العالمین فی بنی اسرائیل في وقتهم فانها کانت اذا رزقها الله تعالی فسئلت عنه قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب این وقت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم علی را حاضر ساخت و از آن طعام بخورد و علی و فاطمه و حسن و حسین و زوجات رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم از آن تناول نمودند و هنوز مبلغی در جفنه بجای بود فاطمه (ع) بر همسایگان بخش کرد و خدای آن طعام را بر فاطمه برکت داد.

(13) نزول لباس از آسمان

(یص) از شیخ مفید روایت شده است که حضرت ثامن الائمه علیه السّلام فرمود روزی حضرت امام حسن و امام حسین از کهنگی لباس بمادر شکایت کردند و ایام عید نزدیك بود گفته‌اند ای مادر اطفال عرب بانواع جامهای فاخر مزین گشته‌اند و به آن مفاخرت می‌نمایند شما چرا از برای ما لباس نو ترتیب نمی‌دهی فاطمه طاهره از استماع این سخنان آب در دیدهای وی گردید و فرمود جانان من در اندیشه شما هستم و امید دارم که تا

هنگام عید خیاط قدرت جامهای شما را دوخته و پرداخته بشما برساند آن دو بزرگوار منتظر بودند تا آنکه شب عید شد باز همان کلام را اعاده فرمودند و لباس نو را مطالعه فرمودند حضرت صدیقه طاهرة ایشان را تسلی داده بگوشه آمد از روي خضوع و خشوع دست نیاز را بدرگاه قاضی الحاجات برداشته عرض کرد ای

خدای مهربان تو قادري دل فرزندان مرا خوش نمائی به جامه‌ای که من به ایشان وعده کرده‌ام بامید فضل تو هنوز سخنان فاطمه تمام نشده بود که شخصي در خانه را دق الباب نمود فاطمه عقب در آمد فرمود کیستی کوبنده در عرض کرد منم خیاط جامهای حسنین را آورده‌ام فاطمه زهرا دید شخصی بقچه‌ای در زیر بغل دارد و تسلیم به آن مخدره نمود چون آن را گشود دید دو عمامه و دو دراعة و دو قبا و دو جفت موزه که در پشت آنها سرخی داشت صدیقه طاهره زبان بشکر و ثنای حضرت رب العزة گشود آنگاه شاهزادگان را به آن خلعتها مزین فرمود ایشان بغایت خوشوقت گردیدند و عرض کردند ای مادر هیچیك از کودکان عرب لباسی بدین لطافت ندیده‌اند و نه پوشیده‌اند در آن اثنا رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم تشریف‌فرمای سرای فاطمه شد و حسنین را در برگرفت و می‌بوسید پس فرمود ای فاطمه این خیاط را شناختی عرض کرد به خوبی او کسیرا ندیدم حضرت فرمود آن خازن بهشت بود و تا این قصه را بمن خبر نداد بآسمان عروج ننمود

(13) علم فاطمه

بعلوم گذشته و آینده (و اخبار آن بعد از این بیاید)

(14) گردیدن آسیا به‌خودی‌خود)

در خرایج از سلمان مرویست می‌فرماید بودم و می‌دیدم که فاطمه نشسته است و آسیائی در پیش روی او است و بدان آرد می‌کند مقداري از جور او حسین علیه السّلام بشدت می‌گرید و عمود آسیا خون‌آلود گشته گفتم ای دختر رسول خدا کفهای مبارك را چندین رنجه مکن اینك کنیزك تو فضه حاضر است طحن جو را با او گذار فقالت اوصانی رسول الله آن یکون الخدمة لها یوما و لی یوما فکان امس یوم خدمتها سلمان گفت من بنده آزادشده شما هستم مرا بآرد کردن جو بگمار یا باسکات حسین فرمود من باسکات حسین ارفقم تو طحن جو می‌کنی لاجرم من مقداری جو آرد کردم و

طریق مسجد سپردم و با رسول خدا نماز گذاشتم آنگاه صورت حال را بعلی علیه السّلام رسانیدم آن حضرت بگریست و بیرون شد و چون باز آمد خندان بود رسول خدای پرسش فرمود (قال: دخلت علی فاطمه و هی مستلقیة لقفاها و الحسین نائم علی صدرها و قدامها رحی تدور من غیر ید فتبسم رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم و قال یا علی أ ما علمت ان لله ملائکة سیاره فی الارض یخدمون محمدا و آل محمد الی ان تقوم الساعة)

(15) ایضا در خرایج از ابو ذر مرویست می‌فرماید مرا در طلب علی فرستاد من بخانه آن حضرت درآمدم و ندا دردادم هیچکس پاسخ نگفت و در آنجا آسیائی دیدم که طحن می‌کرد و کسی در کنار آن نبود دیگرباره بانك زدم این وقت علی علیه السّلام از خانه بیرون شد با همدیگر بحضرت مصطفی آمدیم رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم گوش فراداشت و علی چیزی گفت که من فهم نتوانستم کرد بعرض رسانیدم که یا رسول الله مرا شگفت همی‌آید از آسیائی که در خانه علی دور می‌زد و طحن می‌کرد و کس با او نبود قال: إن ابنتی فاطمة (ع) ملاء الله قلبها و جوارحها ایمانا و یقینا و ان الله علم ضعفها فاعانها علی دهرها و کفاها أ ما علمت ان لله ملائکة موکلین لمعونة آل محمد.

(16) تابش نور از چادر فاطمه (ع)

و نیز در خرایج و مناقب مروی است که امیر المؤمنین علیه السّلام از مرد یهودی مبلغی جو بقرض خواست یهودی عرض کرد مرا رهینه‌ای باید داد آن حضرت ملای از فاطمه که عبارت از نسجی است که یکپارچه باشد که همان چادر می‌شود به رهن گذاشت و جو را مأخوذ داشت و از آن‌سوی یهودی چادر را بخانه برد و در بیتی جای داد نیمه شب زن یهودی از برای حاجتی بدان بیت رفت و نوری ساطع دید که شعشعه آن نور چشم را خیره می‌کرد بازشتافت و شوهر را آگهی داد مرد یهودی بیامد و این بدید عشیرت خویش را دعوت کرد هشتاد تن یهود گردآمدند چون بدان نور نظاره کردند و بدانستند از ملائه حضرت فاطمه است همگان اسلام آوردند و در بعضی روایات نام یهودی زید بود

(17) جنبیدن گهواره

(نا) از ابو القاسم بستی در مناقب امیر المؤمنین و ابو صالح مؤذن در اربعین از شعبی باسناد خود از میمونه حدیث می‌کند و همچنین ابن فیاض در شرح اخبار؛ که بسیار وقت فاطمه بکاری مشغول بود مانند عبادت یا در آرامش فرزندانش تا از گریستن بازایستند همچنان گاهواره کودکان بدست فرشتگان جنبش داشت.

نیز مرویست که رسول خدا سلمان را برای کاری بدر خانه فاطمه فرستاد چون بدر خانه رسید لختی بر باب بیت بایستاد نظر کرد دید که فاطمه از درون خانه تلاوت قرآن می‌نماید و آسیاب در بیرون حجره به‌خودی‌خود می‌گردد و هیچکس نزدیك آن نبود الی آخر روایت سابقه.

(18) بلند شدن ستونهای مسجد

دیگر در بحار از سلمان مرویست که هنگامی که علی را از برای بیعت با ابو بکر بمسجد می‌بردند فاطمه از قفای آن حضرت بیرون شد و زنان بنی هاشم در خدمت او روان شدند چون بنزدیك قبر

رسول خدای آمد (فقالت: خلوا عن ابن عمی فو الذی بعث محمدا بالحق لان لم تخلوا عنه لانشرن شعری و لاضعن قمیص ابی علی رأسی و لا صرخن الی الله تبارك و تعالی فما ناقة صالح باکرم علی الله منی و لا الفصیل باکرم علی الله من ولدی قال سلمان: فرأیت و الله اساس حیطان مسجد رسول الله تقلعت من اسفلها حتی لو اراد رجل ان ینفذ من تحتها لقد نفذ فدنوت و قلت یا سیدتی و مولاتی ان الله تبارك و تعالي بعث اباك رحمة فلا تکونی نقمة فرجعت الحیطان حتی سطعت الغبرة من اسفلها فدخلت فی خیاشیمنا)

ص: 129

(19) نزول مائدة

بروایت علی بن ابراهیم تا آنجا که می‌گوید امیر المؤمنین یا فاطمة هل عندك شیء تغذینیه قالت لا و الذي اکرم ابي بالنبوة و اکرمك بالوصیة ما طعمنا مذ یومین الا شیء کنت او ترك علی نفسی و علی ابنی هذین الحسن و الحسین فقال علیه السّلام یا فاطمة الا کنت اعلمینی فابغیکم شیئا فقالت یا ابا الحسن اني لاستحیي من الهي ان کلف نفسك علی ما لا تقدر علیه) پس روایت را می‌کشاند بقصه دینار و ایثار او بمثل آنچه گذشت بعد امیر المؤمنین علیه السّلام داخل مسجد شد و نماز مغرب را با رسول خدای بجا آورد و بعد از نماز مغرب رسول خدا برخواست و هنگام عبور در صف اول با پای مبارك غمزی کرد با علی علیه السّلام آن حضرت نیز برخواست و روان شد در باب مسجد پیغمبر را دریافت و سلام داد و جواب شنید فقال رسول الله: یا ابا الحسن هل عندك شیئي نتعشاه فنمیل معك، امیر المؤمنین سر بزیر افکند چیزی نفرمود اما رسول خدا آگاه بود که در خانه فاطمه از خوردنی چیزی یافت نشود و قصه دینار را جبرئیل برسول خدا خبر داده بود و فرمان کرده بود که امشب در خانه علی باید شام تناول نمائی چون رسول خدا دید علی علیه السّلام چیزی نمی‌گوید فرمود یا علی ما لك لا تقول لا فانصرف او تقول تعالی فامضی معك فقال حبا و کرامة یا رسول الله) بفرمائید پس رسول خدا دست علی علیه السّلام را گرفت تا داخل خانه شدند فاطمه را در مصلای خود دیدند چون از نماز فارغ شد قدحی را در غلیان دید و صدای رسول خدا را در خانه بشنید لاجرم از مصلاي خود بیرون دوید و رسول خدای را سلام داد و جواب شنید و رسول خدا دست مبارك بر سر او مسح کرد و فرمود یا بنتاه کیف امسیت رحمك الله عشینا غفر الله لك پس فاطمه برفت و آن قدح را بیاورد و در پیش روی رسول خدا و علی مرتضي نهاد علی فرمود این طعام را از کجا بدست کردی که ندیده‌ام هرگز مانند آن را و استشمام ننمودم هرگز مثل بوی آن را و نخوردم هرگز اطیب و نیکوتر از آن را این وقت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم دست مبارك را در میان هر دو کتف علی گذاشت و اندك فشار داد (ثم قال: یا علی هذا بدل دینارك من عند الله ان الله یرزق من یشاء.

ص: 130

(20) نزول مائده در قصه اعرابي و سوسمار

در عاشر بحار و مناقب و ديگر كتب سند بابن عباس مى‌رسانند كه مردى اعرابى از جماعت بنى در بيابان سوسمارى را صيد كرده آستين خود او را حبس كرد و راه مدينه پيش گرفت چو داخل مسجد رسول خدا گرديد در برابر آن حضرت ندا درداد يا محمد يا محمد و عادت رسول خدا اين بود كه هرگاه كسى او را ندا مى‌كرد يا محمد همان را حضرت جواب مى‌داد و همچنين هرگاه كسى او را يا احمد و يا ابو القاسم ندا مى‌كرد همان را حضرت در جواب مى‌فرمود و اگر كسى يا رسول الله ندا مى‌كرد آن حضرت رنگ رخساره اش شكفته مى‌شد و در جواب مى‌فرمود لبيك و سعديك لاجرم چون اعرابى ندا درداد يا محمد يا محمد رسول خدا نيز فرمود يا محمد يا محمد اعرابى آغاز سخن كرد (فقال له: انت الساحر الكذاب الذى ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء من ذى لهجة هو اكذب منك انت الذى تزعم ان لك فى هذه الخضراء الها بعثك الى الاسود و الابيض و اللات و العزى لو لا انى اخاف ان قومى يسمونني العجول لضربتك بسيفى هذا ضربة اقتلك بها فاسود بك عند الاولين و الآخرين) عمر بن الخطاب چون اين جسارت را از اعرابى بديد از جاى برخواست و گفت يا رسول الله رخصت فرماى تا او را بقتل رسانم فقال النبى صلّى الله عليه و آله و سلّم اجلس يا ابا حفص فقد كاد الحليم ان يكون نبيا پس روى با اعرابى نمود و فرمود يا اخا بني سليم هكذا تفعل العرب يتهجمون علينا فى مجالسنا يجبهوننا بالكلام الغليظ يا اعرابى و الذى بعثنى بالحق نبيا إن اهل السماء السابعة يسمونني احمد الصادق يا اعرابى اسلم تسلم من النار يكون لك ما لنا و عليك ما علينا و تكون اخانا فى الاسلام) رسول خدا فرمود اى برادر بنو سليم اين است كار و كردار عرب از روي خشم و غضب مى‌تازند در مجالس ما و بر پيشانى ما مى‌گويند سخنان غليظ و خشن را اى اعرابى سوگند بدانكس كه مرا بحق مبعوث بنبوت نمود كسى كه در دنيا زيان كار باشد در آخرت معذب بنار گردد و اى اعرابى سوگند بدانكس كه مرا به پيغمبرى برگزيد

ص: 131

ساكنان آسمان هفتم مرا احمد صادق مى‌نامند اى اعرابى مسلم باش و سالم باش از آتش دوزخ تا باشد از براى تو چيزى كه از براى ماست و باشد بر تو چيزى كه بر ماست و برادر ما باشى در اسلام اين سخنان بر اعرابي گران آمد در غضب شد و قال و اللات و العزي لا أومن بك يا محمد او يؤمن بك هذا الضب ثم رمي بالضب عن كمه فلما وقع الضب على الارض ولى هاربا فناداه النبى يا ايها الضب اقبل إليّ فاقبل الضب ينظر الى النبى قال فقال له النبى ايها الضب من انا فاذا هو ينطق بلسان فصيح ذرب غير قطع فقال انت محمد بن عبد الله ابن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف فقال له النبى من تعبد فقال اعبد الله عز و

جل الذی فلق الحبة و برأ النسمة و اتخذ ابراهیم خلیلا و اصطفاك یا محمد حبیبا پس این اشعار بگفت:

الا یا رسول الله انك صادق	فبورکت مهدیا و بورکت هادیا
شرعت لنا دین الحنیفة بعد ما	عبدنا کامثال الحمیر الطواغیا
فیا خیر مدعو و یا خیر مرسل	الی الجن و الانس لبیك داعیا
و نحن اناس من سلیم و اننا	اتیناك نرجو أن ننال العوالیا
اتیت ببرهان من الله واضح	فاصبحت فینا صادق القول زاکیا
فبورکت فی الاحوال حیا و میتا	و بورکت مولودا و بورکت ماشیا

از پس این اشعار سوسمار دم برمبست اعرابی چون این بدید گفت و سوسماری را که در بیابان صید کنم و در آستین خود جای دهم نه او را فقاهت علم و نه حصافت عقل بدین‌گونه با محمد سخن کند و نبوت او شهادت دهد من چه کس باشم که بعد از دیدن این‌گونه آیت گردن ننهم و شهادت ندهم یا رسول الله دست بمن ده تا با تو بیعت کنم فانا اشهد ان لا اله إلّا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله چون اعرابی مسلمانی گرفت رسول خدا با اصحاب فرمود او را سوره چند از قرآن بیاموزید پس از آن فرمود یا اخ العرب از مال دنیا چه بهره داری عرض کرد سوگند بدان‌کس که ترا به راستی از در پیغمبری فرستاده است ما چهار هزار تن مردانیم از قبیله بنی سلیم در میان ایشان فقیرتر از من کس نیست رسول خدا با اصحاب فرمود کیست که اعرابی را

بر ناقه سوار کند و من ضامنم که خداوند متعال شتری از شتران بهشت او را عطا فرماید سعد بن عباده برجست و گفت پدر و مادرم فدای تو باد مرا ناقه‌ای حمراست که هشتماهه آبستن است آن را با اعرابی گذاشتم رسول خدای فرمود یا سعد من اکنون وصف می‌کنم ناقه‌ای را که خداوند متعال بعوض این ناقه بتو عطا خواهد فرمود همانا شتری است از زر سرخ و گردن او از زبرجد سبز و کوهان او از کافور سفید و ذقن او از در و مهار آن از

مروارید تر است و قبه‌ای بر پشت دارد از مروارید سفید که از درونش بیرون پدیدار است و آن شتر در بهشت طیران می‌کند آنگاه دیگرباره رسول خدا اصحاب را نگران شد و فرمود کیست که اعرابی را تاجی دهد و من ضامنم که خداوند او را تاج تقی کرامت فرماید علی علیه السّلام فرمود فداك ابی و امي کدام است تاج تقی رسول خدا وصف فرمود پس علی علیه السّلام عمامه برداشت از سر خود و بر سر اعرابی گذاشت دیگرباره رسول خدا فرمود کیست از شما که اعرابی را زاد دهد و من ضامنم که خداوند در پاداشت او را زاد تقوی عطا کند سلمان برخواست و گفت پدر و مادرم فدای تو باد کدام است زاد تقوی فرمود آنست که هنگام بیرون شدن از دنیا خداوند ترا تلقین می‌کند بشهادت لا اله إلّا الله و أنّ محمدا رسول الله اگر این کلمات را گفتی ملاقات می‌کنی مرا و ملاقات می‌کنم من ترا و اگر نگفتی ابدا ملاقات نکنی مرا و دیدن نکنم من ترا سلمان برفت و نه بیت از بیوتات زوجات رسول خدا را طواف داد چیزی بدست او نیامد چون طریق مراجعت گرفت چشمش بر حجره فاطمه افتاد گفت اگر چیزی است در منزل فاطمه زهراء سلام الله علیها است پس بیامد دق الباب کرد فاطمه فرمود کیست کوبنده در سلمان عرض کرد اینك منم سلمان فارسی فرمود چه می‌خواهی سلمان قصه سوسمار و اعرابی را و طلب کردن رسول خدا زاد را برای اعرابی شرح داد فاطمه فرمود سوگند بدان‌کس که محمد را بحق فرستاده سه روز است که طعامی بدست ما نیامده و حسن و حسین از شدت جوع مضطرب شده‌اند و با شکم گرسنه بخفته‌اند مانند دو جوجه پرکنده و لکن رد نمی‌کنم خیری را خاصه وقتی که بر در سرای من فرود شده ای سلمان اینك این پیراهن مرا ببر نزد شمعون یهودي و یك

صاع خرما و یك صاع جو گرفته بیاور سلمان آن درع را بگرفت بنزد شمعون آمد و صورت حال را تقریر داد شمعون آن درع را بگرفت و در دست بگردانید و اشك از دیدگانش فروریخت و گفت این است زهادت در دنیا و این است آنچه خبر داد ما را موسی بن عمران در تورات انا اقول اشهد ان لا اله إلّا الله و اشهد أنّ محمدا رسول الله و مسلماني گرفت و سلمان را صاعی از تمر و صاعی از جو بداد و سلمان آنها را بنزد فاطمه آورد آن حضرت بدست خود طحن کرد و نان پخت و بدست سلمان داد سلمان عرض کرد یا بنت رسول الله از برای حسن و حسین گرده از این نان بردار فاطمه فرمود چیزی را که در راه خدا داده‌ام دیگر در آن تصرف نمی‌کنم لاجرم سلمان آن نان و تمر را بحضرت رسول آورد فرمود ای سلمان این نان و تمر را از کجا فراهم آوردی عرض کرد از خانه فاطمه چون رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم سه روز

می‌گذشت که دست بطعامي نبرده بود برخواست و بدر سرای فاطمه آمد دق الباب کرد چون بعادت بود هرگاه پیغمبر قرع باب بنماید بدون فاطمه کس فتح باب نفرماید لاجرم فاطمه عجله کرد و در را گشود چشم پیغمبر بر فاطمه افتاد دید رنگ ارغوانی بدل بزعفرانی شده و دیدهای حق‌بینش بگودی فرورفته فرمود ای فاطمه این چه حالت است در تو می‌نگرم عرض کرد یا ابتاه سه روز است که ما دست بطعام نبرده‌ایم و حسن و حسین بعد از اضطراب از شدت جوع همانند جوجگان پرکنده گرسنه بخفته‌اند رسول خدا حسنین را از خواب برانگیخت و یکی را بران راست و یکی را بران چپ نشانید و فاطمه را در پیش روي جای داد و دست در گردن او افکند این وقت علی علیه السّلام درآمد و دست در گردن پیغمبر حمایل کرد پس رسول خدا به‌سوی آسمان نگران شد فقال یا الهی و سیدی و مولای هؤلاء اهل بیتي اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا در این وقت فاطمه بخلوتگاه خویش رفت و هر دو پای مبارك را بر صف بداشت و دو رکعت نماز بگذاشت پس دست بسوی آسمان برافراشت و قالت الهی و سیدي هذا محمد بنیك و هذا علی ابن عم نبیك و هذان الحسن و الحسین سبطا نبیك الهي انزل علینا مائدة من السمأ کما انزلت علی بنی اسرائیل اکلوا منها و کفروا بها اللهم انزله علینا فاننا بها مؤمنون ابن عباس می‌گوید بخدا قسم که هنوز سخن فاطمه تمام نشده بود که قدحي بزرگ از قفای او همی‌جوشید بوی آن قوی‌تر و

نیکوتر از مشك ازفر بود فاطمه آن قدح را برگرفت و بیاورد در پیش روی رسول خدا بنهاد چون امیر المؤمنین بدان نگریست فرمود ای فاطمه این مائده از کجاست و حال آنکه در نزد ما معهود نبوده رسول خدا فرمود کل یا ابا الحسن و لا تسئل الحمد لله الذی لم یمتني حتی رزقني ولد مثل مریم بنت عمران (کلما دخل علیها ذکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لك هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب) پس پیمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین از آن طعام تناول نمودند و رسول خدا بیرون آمد و اعرابی را زاد بداد و بر شتر برنشاند و روان داشت چون اعرابی میان قبیله بني سلیم آمد با علی صوت ندا درداد که قولوا لا اله إلّا الله محمد رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم رجال قوم چون این بشنیدند با شمشیرهای کشیده بسوی او حرکت کردند و گفته‌اند از دین بیرون شدی و دین محمد ساحر کذاب پذیرفتی گفت محمد نه ساحر است نه کذاب قال یا معاشر بني یسلم ان اله محمد خیر اله و ان محمدا خیر نبی اتیته جائعا فاطعمنی و عاریا فکساني و راجلا فحملني آنگاه قصه ضب و سخن کردن او را با پیغمبر بشرح کرد و آن اشعارها

که سوسمار بعرض رسول خدا رسانیده بود بر آن جماعت قرائت کرد و گفت اسلموا تسلموا من النار در آن روز چهار هزار تن از مردم بني سليم مسلمانی گرفته‌اند و ایشان در پیرامون رسول خدا اصحاب رایات سبزاند)

فاضل مجلسي می‌فرماید این حدیث را در کتاب قدیم از مؤلفات علماء عامه دیدم و این حدیث بطریق دیگر از ابو بکر احمد بن علی الطرتینی[16] بابن عباس سند می‌رساند مؤلف گوید بنده این روایت را در حیوة الحیوان در ترجمه ضب ایضا دیده‌ام و صاحب او از مشاهیر عامه است

[21] آمدن سه حوریه با رطب بهشتی بزیارت فاطمه

علی بن طاوس در کتاب مهج الدعوات باسانید معتبره از سلمان فارسی

ص: 135

روایت می‌کند که بعد از رسول خدا از حزن و اندوه تا ده روز از خانه بیرون نشدم روز دهم برای زیارت مولایم امیر المؤمنین حرکت کردم چون چشم آن جناب بر من افتاد فرمود سلمان بر ما جفا کردی و بعد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم ترك ما گفتی سلمان عرض کرد یا امیر المؤمنین چگونه من ترك شما را می‌نمایم ولی حزن مفارقت رسول خدا مرا خانه‌نشین کرد فرمودند اکنون برو بنزد فاطمه که ترا می‌طلبید و مشتاق دیدار تو است و تحفه بهشتی برای تو ذخیره کرده است سلمان عرض کرد یا امیر المؤمنین بعد از وفات پیغمبر از برای فاطمه زهراء تحفه بهشتی می‌آید فرمودند بلی دیروز از برای او رسیده است سلمان می‌گوید من هروله‌کنان خود را بدر خانه فاطمه رسانیدم آن مخدره چون مرا ملاقات کرد با چشم گریان فرمود ای سلمان بعد از وفات پدرم بر من جفا کردی و ترك ما نمودی عرض کردم یا سیدتی پدر و مادرم فدای شما باد کثرت حزن و اندوه بر مفارقت رسول خدا مرا خانه‌نشین کرد فرمودند اکنون داخل خانه شو سلمان می‌گوید در آن‌وقت فاطمه با عبائی بود که اگر سر مبارك را بان می‌پوشانید ساقهای مبارکش نمایان بود و اگر ساق را پوشانیدی سر منکشف شدی بالجمله معجر بر سر افکند و جلوس فرمود (و قالت یا سلمان اجلس و اعقل ما اقول لك انی کنت جالسة بالامس فی هذا المجلس و باب الدار مغلق و انا اتفکر فی انقطاع الوحی عنا و انصراف الملائکة من منزلنا فاذا انفتح الباب من غیران یفتحه احد فدخل علی ثلاث جوار لم یر الراءون بحسنهن و لا کهیئتهن و لا نضارة وجوههن و لا ازکی من ریحهن

[16] معرب ترتیب از محال نیشابور است.

فلما رايتهن قمت اليهن فقلت بابی انتن من اهل مكة ام من اهل المدينة فقلن يا بنت محمد لسنا من اهل مكة و لا من اهل المدينة و لا من اهل الارض جميعا غير اننا جوار من الحور العين من دار السلام ارسلنا رب العزة اليك يا بنت محمد انا اليك مشتاقات پس فاطمه فرمود من از يكی از آنها كه بنظرم اكبر سنا بود سؤال كردم نام تو چيست گفت مقدوده گفتم ازچه‌رو ترا مقدوده نام است گفت خداوند متعال مرا برای مقداد بن اسود كندی خلق فرموده بديگری گفتم نام تو چيست گفت زره گفتم تو در نظر من بسيار نبيله‌ای ازچه‌رو اين نام داری گفت مرا برای ابی ذر غفاری صاحب رسول خدا خلق

ص: 136

كرده اند از سومی سؤال كردم نام تو چيست فرمود مرا سلمی گويند قلت و لم سميت سلمی قالت انا لسلمان الفارسی مولی ابيك رسول الله قالت فاطمه ثم اخرجن لي رطبا ازرق ابرد من الثلج و ازكی ريحا من المسك الاذفر فقالت لی يا سلمان افطر عليه عشيتك فاذا افطرت به فجئنی بنواه قال سلمان فاخذت الرطب فما مررت بجمع من اصحاب رسول الله صلّی الله عليه و آله و سلّم الا قالوا يا سلمان ا معك مسك فقلت نعم فلما كان وقت الافطار افطرت عليه فلم اجد له عجما و لا نوی) روز ديگر كه شرفياب خدمت فاطمه شدم عرض كردم يا بنت رسول الله برای اين رطب هسته نيافتم فرمودند چنين است يا سلمان رطب بهشتی را هسته نباشد انما هو نخل غرسه الله فی دار السلام بكلام علمنيه ابی محمد كنت اقوله غدوة و عشية سلمان عرض كرد ای سيده من اين كلمات را بشود بمن تعليم فرمائی (فقالت ان سرك ان لا يمسك اذی الحمي ما عشت فی دار الدنيا فواظب عليه سلمان گويد پس آن حرز را فاطمه زهراء عليها سلام بمن تعليم فرمود و هی هذه بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله النور بسم الله النور النور بسم الله نور علی نور بسم الله الذی هو مدبرا لامور بسم الله الذی خلق النور من النور الحمد لله الذی خلق النور من النور و انزل النور علی الطور في كتاب مسطور فی رق منشور بقدر مقدور علی نبی محبور الحمد لله الذی هو بالعزّ مذكور و بالفخر مشهور و علی السراء و الضراء مشكور و صلی الله علی سيدنا محمد و آله الطاهرين سلمان می‌فرمايد چون فاطمه اين حرز مبارك را با من بياموخت هزار كس افزون از مردم مكه و مدينه را بياموختم و آنها را از زحمت و تعب تب نجاة دادم به بركت اين دعا

(22) فرود شدن جامه بدعای فاطمه (ع)

اين روايت از شيخ مفيد سبق ذكر يافت ولی آنچه را مجلسی از كتاب مراسيل نقل كرده چون با آن روايت تفاوت دارد و احتمال

تعدد قضیه می‌رود فلذا از نقل آن صرفنظر نکردیم می‌فرماید که حسن و حسین را جامه کهنه و مندرس دربر بود چون عید نزدیك شد بخدمت مادر آمدند که دیگر مردم از برای فرزندان خود جامهای

ص: 137

نیکو دوخته‌اند آیا ای مادر از برای ما جامه درخور عید خواهی دوخت فقالت یخاط لکما ان شاء الله فرمود دوخته می‌شود ان‌شاءالله چون عید برسید جبرئیل دو پیراهن از حلل بهشت بنزد رسول خدا آورد آن حضرت فرمود ای برادر من جبرئیل این چیست عرض کرد حسن علیه السّلام و حسین علیه السّلام از فاطمه علیهما السلام جامه عید می‌خواستند و او در پاسخ فرمود یخاط لکما ان شاء الله خداوند نخواست آلایش کذب در سخنان فاطمه راه کند.

(23) نزول مائده در قصه قطیفه

در بحار از کتاب سعد السعود سید بن طاوس مرقوم داشته که فرمودند من در تألیف محمد بن العباس بن مروان که آیات مبارکه قرآن که در شأن امیر المؤمنین علیه السّلام و سائر اهل بیت نازل شده جمع کرده در آن تالیف این حدیث را مسندا از ابو سعید خدري روایت می‌کند می‌گوید ملك حبشه قطیفه‌ای که با طلا بافته بودند برای رسول خدا بهدیه فرستادند فقال رسول الله لأعطینها رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله رسول خدا فرمود این قطیفه را بکسی بدهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند اصحاب رسول خدا گردن کشیدند و نگران شدند که درخور این تشریف کدام کس خواهد بود این وقت رسول خدا فرمودند علی کجا است چون عمار یاسر این بشنید شتابزده بخدمت امیر المؤمنین علیه السّلام آمد و او را از قصه آگهی داده امیر المؤمنین بخدمت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم مشرف شد رسول خدا آن قطیفه را بامیر المؤمنین عطا فرمود (فخرج علی الی السوق فنقضها سلکا فقسمها بین المهاجرین و الانصار ثم رجع الی منزله و ما معها منها دینار) قطیفه سه‌هزار دینار زر سرخ قیمت داشت آن حضرت تا گرفت بجانب بازار رفته و آن را رشته‌رشته نمود و بین فقرای مهاجر و انصار قسمت نمود و با دست خالي بجانب خانه رفت روز دیگر رسول خدا او را دیدار کرد فرمود: یا ابا الحسن اخذت امس ثلاثة آلاف مثقال من ذهب فانا و المهاجرون و الانصار نتغدی عندك غدا فقال علی: نعم یا رسول الله چون روز دیگر شد رسول خدا با جماعت مهاجر و انصار آهنگ سرای

ص: 138

علی علیه السّلام نمودند و در بکوفتند علی علیه السّلام بیرون شد و چهره مبارکش از خجالت دیگرگون شده بود که اکنون جواب رسول خدا را چه بگویم که در خانه از قلیل و کثیر یافت

نمی‌شود لاجرم رسول خدا وارد شد با جماعت مهاجر و انصار و مجلس کردند امیر المؤمنین علیه السّلام بنزد فاطمه زهرا آمد دید ظرفی از طعام مملو است که بوی مشك از آن متصاعد است علی علیه السّلام خواست آن را حمل کند چندان گران بود که بمساعدت فاطمه آن جفنه را بلند کردند در نزد رسول خدا بزمین نهادند رسول خدا چون نظرش بر آن طعام بیفتاد بنزد فاطمه آمد فرمود (ای بنیه انی لك هذا قالت یا ابت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب فقال رسول الله الحمد لله الذی لم یخرجني من الدنیا حتی رأیت في ابنتي ما رأی زکریا فی مریم بنت عمران

24- ناله کردن فاطمه (ع) و بیرون کردن دستها را از کفن که در محل خود بیاید

25- نازل شدن انواع میوه های بهشتی

«یص» می‌گوید از برای فاطمه زهراء موائد و فواکه بهشت در دنیا بسیار واقع شده نه یك‌مرتبه و ده مرتبه و این‌قدر اخبار صحیحه در این باب بدفعات عدیده رسیده که ذکر همه آنها باعث طول سخن است چنانچه ابو موسی در کتاب فضائل البتول روایت کرده از آن جمله گوید جبرئیل دو عدد انار و دو عدد به و دو عدد سیب از بهشت هدیه بجهت اهل بیت علیه السّلام آورد اهل البیت از آن می‌خوردند و عود می‌کرد و تمام نمی‌گردید تا اینکه فاطمه طاهره وفات یافت انار و به تغییر یافت و بعد مفقود شد و دو سیب باقی ماندند با آن دو ریحانه رسول خدا فمن زار الحسین علیه السّلام من مخلصی شیعتنا بالاسحار وجد ریحها»

سید هاشم بحرانی در مدینه المعاجز می‌فرماید و لست ادری واحد او اثنین و قد

وقع الاختلاف فی الروایة) لکن ما قبل این حدیث بقسم دیگر است که هدیه‌ای که نازل شد (کان فیه بطیخان و رمانتان و سفرجلتان و تفاحتان فتبسم النبی صلّی الله علیه و آله و سلّم و قال الحمد لله الذی جعلکم مثل خیار بني اسرائیل ینزل الیکم رزقکم من جنات النعیم و کان اهل البیت یأکلون منها و تعود حتی قبض رسول الله فتغیر البطیخ فاکلوه فلم یعد و لم یزالوا کذلك الی ان توفیت فاطمة فتغیر الرمانتان فاکلوه فلم یعد و لم یزالوا کذلك الی ان قتل امیر المؤمنین فتغیر السفر جل فاکلوه فلم یعد قال الحسین و بقي التفاحتان معی و مع اخي فلما کان یوم آخر عهدی بالحسن وجدت التفاحة عند رأسه و قد تغیرت فاکلتها و بقیت التفاحة الاخری).

ابن محیص روایت می‌کند که من می‌شناختم أن سیب را که از جناب امام حسین است و من در لشکر عمر سعد بودم چون تشنگی بر آن جناب شدت نمود آن سیب را از آستین مبارك بیرون آورد و آن را بوئید و برگردانید در آستین مبارك خود پس هنگامی که از اسب افتاد جستجو نمودم آن سیب را نیافتم این است که فرمودند ان الملائکة تلتذ بروائحها عند قبره علیه السّلام عند طلوع الفجر و عند قیام النهار» و موائد نازله از بهشت بجهت انوار خمسه طیبه بسیار است که فاطمه زهراء سلام الله علیها در أن سهیم و شریك بوده.

26- حدیث رطب

«یص» روزی رسول خدا وارد شد بر فاطمه طاهره و فرمود ای فاطمه پدر تو امروز مهمان تو است فاطمه عرض کرد ای پدر همانا حسنین امروز از من غذا می‌خواسته‌اند چیزی که قوت آنها قرار بدهم نداشتم در آن حال رسول خدا سر بجانب آسمان نمود قدری نگذشت که جبرئیل نازل شد و عرض کرد علی اعلی سلامت می‌رساند و مخصوص می‌فرماید شما را بدرود و اکرام و فرمان کرده است که بعلی و فاطمه و حسنین بفرمائی چه میوئی از میوه‌های بهشت میل دارند رسول اکرم پیغام جبرئیل را رسانید که خداوند متعال بر گرسنگی شما مطلع شد اکنون می‌فرماید چه میوه‌ای از بهشت میل

ص: 140

دارید هر قسم که مایل باشید برای شما نازل خواهد شد پس ایشان ساکت شدند و حیاء لرب العزه چیزی نگفتند پس حضرت حسین از جد بزرگوار و پدر عالی‌مقدار و برادر وفادار اجازه گرفت که معین کند، همه اختیار را بدست حسین دادند عرض کرد یا جدا بجبرئیل بفرمائید که ما میل رطب داریم رسول اکرم فرمود خداوند دانست غرض ترا پس فرمود ای فاطمه برخیز و داخل خانه شو و حاضر نما آنچه را که بجهت تو و ما فرستاده‌اند پس فاطمه داخل خانه شد دید طبقی از بلور و در آن رطب تازه است و بر روی آن دستمالی از سندس سبز پوشیده پس فرمود رسول اکرم بفاطمه درحالی‌که برداشته بود مائده را ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب

و گرفت ظرف رطب را و در پیش روی خود نهاد و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم و یك‌دانه رطب برداشت و در دهان حسین علیه السّلام نهاد و فرمود هنیئا مریئا لك یا حسین آنگاه دانه دیگر برداشت در دهان حسن نهاد و فرمود هنیئا مریئا لك یا حسن سپس دانه دیگر برداشت در دهان فاطمه نهاد و فرمود هنیئا مرئیا لك یا فاطمه آنگاه دانه دیگر برداشت و گذارد در دهان امیر المؤمنین علیه السّلام و فرمود هنیئا مریئا لك یا علی و از جای برخواست و باز بر زمین جلوس فرمود و هر رطب که امیر

المؤمنين تناول می‌فرمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌گفت هنیئا مریئا لك یا علی تا اینکه از تناول رطب فارغ شدند و مائده بآسمان بالا رفت فاطمه (ع) عرض کرد یا ابتا امروز امر عجیبی از شما مشاهده کردم در خصوص این رطب و بر خواستن شما و از مکرر گفتن هنیئا مریئا لك یا علی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود چون رطب در دهان حسین گذاردم جبرئیل و میکائیل گفتند هنیئا مرئیا لك یا حسین منهم متابعت آنها نمودم چون رطب در دهان حسن نهادم باز جبرئیل و میکائیل گفتند هنیئا مریئا لك یا حسن چون رطب در دهان تو نهادم حوریان بهشت گفتند هنیئا لك یا فاطمه منهم با آنها موافقت کردم چون رطب در دهان علی نهادم نداي حق‌تعالی را شنیدم که فرمود هنیئا مریئا لك یا علی ازاین‌جهت برای احترام ندای پروردگار از جای برخواستم و ایستادم چون رطب دوم و سوم را علی تناول کرد باز همان ندا را شنیدم که حق‌تعالی فرمود یا محمد اگر تا قیامت رطب در دهان

ریاحین الشریعة در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه ؛ ج1 ؛ ص141

علی بگذاری من می‌گویم آن کلام را بدون انقطاع

(27) احضار چهار نوع از طعام برای فاطمه (ع)

منقول از (مصباح الانوار) است که فاطمه مریض شد رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بعیادت او آمد و در نزد او بنشست و از حال او پرسش کرد (فقالت انی اشتهی طعاما طیبا فقام رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم الی طاق فی البیت فجاء بطبق فیه زبیب و کعك و أقط و قطف عنب فوضعه بین یدی فاطمه)

یعنی فاطمه عرض کرد طعامی نیکو مایلم رسول خدا بی‌توانی از جای برخواست و از طاقی که در خانه بود طبقی فراگرفت و در پیش روی فاطمه بنهاد و آن طبق مملو از مویز و نان خشك و کشك و خوشه انگور بود سپس رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم دست بر طبق نهاد و خدای را یاد کرد پس فرمود بخورید بنام خداوند متعال این وقت رسول خدا و علی مرتضی و حسن و حسین از آن تناول فرمودند

(28) تکلم ناقه با فاطمه (ع)

---

17 محلاتی، ذبیح الله، ریاحین الشریعة در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه، 6جلد، دار الکتب الإسلامیة - ایران - تهران، چاپ: 1.

(یص) فاضل نسفی صاحب تفسیر که یکی از مشاهیر علماء عامه است می‌نویسد که ناقه غضبای رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در وقت مردن با فاطمه تکلم کرد و عرض کرد ای دختر رسول خدا اینك بسوی پدر بزرگوارت رهسپار هستم اگر ترا پیغامی و حاجتی هست بفرما فاطمه از این سخن سخت بگریست و سر ناقه را در دامن نهاد تا اینکه ناقه جان بداد فاطمه عبائي به آن ناقه پیچید و فرمان کرد تا او را دفن کردند پس از سه روز آن مکان را شکافتند اثری از او ندیدند)

(نسفی) بعد از نقل این خبر گوید تکلم ناقه با فاطمه بعضی از کرامات فاطمه است برای اینکه آن ناقه تکلم نکرد مگر برای فاطمه و برای رسول خدا و آن ناقه با پیغمبر گفت یا رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم صاحب من یك مرد یهودی بود مرا از خانه بصحرا می‌برد و می‌چرانید و علفهای صحرا مرا ندا می‌کردند که بنزد ما بیا و از ما تناول نما چه آنکه تو از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌باشی و چون شب می‌شد درندگان صحرا بعضی بعض

دیگر را سفارش می‌کردند که بنزدیك این ناقه نروید که صاحب او رسول خدا محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم خواهد بود.

(29) حکایت طبق انار

(یص) و (مجالس المتقین) شهید ثالث آخوند ملا محمد تقی قدس سره در مجلس سی و ششم مرسلا روایت کند که روزی امیر المؤمنین بر فاطمه زهرا وارد شد در حالتی که مزاج شریف آن بانوی عصمت از صحت منحرف شده بود و در بستر افتاده بود حضرت سر آن معصومه را بدامن گرفت و فرمود ای فاطمه بفرما که چه میل داری از من بطلب آن معدن حیا و عفت عرض کرد یا ابن عم من چیزی از شما نمی‌خواهم حضرت اصرار فرمود فاطمه عرض کرد یا ابن عم پدرم بمن سفارش کرده که از شوهرت علی هرگز چیزی خواهش مکن مبادا ممکن او نباشد و خجالت بکشد آن جناب فرمود ای فاطمه بحق من آنچه میل داری بگو عرض کرد حال که مرا قسم دادی اگر برای من اکنون اناری بدست بیاید خوب است آن حضرت برخواست و برای طلب انار از خانه بیرون آمد از اصحاب جویای انار شد عرض کردند فصل او گذشته مگر آنکه چند یوم قبل بجهت شمعون یهودی از طائف چند دانه آوردند آن جناب خود بدر خانه یهودی رفته دق الباب کردند شمعون بیرون آمد دید جناب امیر المؤمنین اسد الله الغالب می‌باشد عرض کرد یا علی چه باعث شد که بدینجا تشریففرما شدید حضرت فرمود شنیده‌ام چند دانه انار بجهت تو از طائف آورده‌اند آمده‌ام یك‌دانه خریداری بنمایم برای بیماری که دارم عرض کرد یا علی چیزی از آنها باقي نمانده همه را فروختم آن جناب بعلم امامت می‌دانست که یکی باقي مانده ازاین‌جهت فرمودند برو فحص بنما شاید یکی باقی باشد که تو مطلع نباشی عرض کرد از خانه خود مطلع هستم

می‌دانم که نیست زوجه شمعون عقب در بود از حکایت مطلع شد گفت ای شمعون من یک‌دانه انار ذخیره نموده‌ام و در زیر برگها پنهان کرده‌ام که تو مطلع نیستی آنگاه انار را آورد و بدست آن حضرت داد آن جناب چهار درهم باو داد شمعون گفت قیمت او

ص: 143

نیم درهم است حضرت فرمود این زن بجهت ذخیره این انار را نگاه داشته شاید نفعی در نظر داشته سه درهم و نیم زاید از آن او باشد سپس آن جناب روانه بسوی خانه شد در اثنای راه صدای ضعیفی و ناله غریبی بگوشش رسید باثر ناله رفت تا وارد خرابه گردید دید شخصی نابینا و مریض سر به بستر خاك نهاده می‌نالد آن امام رحیم و رؤف نشست و سر او را در کنار گرفت و با کمال مهربانی فرمود ای مرد چه کسی و از کدام قبیله‌ای و چند روز است بیماری عرض کرد ایجوان صالح من مردي از اهل مداین می‌باشم قروض بسیار پیدا کردم ناچار بکشتی نشستم و بجانب مدینه رهسپار شدم با خود گفتم بروم خدمت مولایم امیر المؤمنین شاید آن حضرت چاره کار من بنماید و قرض مرا ادا فرماید حضرت فرمود اکنون چه میل داری عرض کرد اگر یک‌دانه انار برای من پیدا می‌شد میل داشتم حضرت فرمود من یک‌دانه تهیه کردم برای بیمار عزیز خود ولی ترا محروم نمی‌کنم نصف آن را بتو می‌دهم پس انار را کم‌کم در دهان آن مریض ریخته تا تمام شد بیمار گفت اگر مرحمت بفرمائی و نصف دیگر را هم کرم بنمائی بسا باشد حال من خوب بشود آن حضرت خجالت کشید و با نفس خود خطاب کرد که یا علی مریض در این خرابه غریب و بینوا و منقطع از همه جا برعایت اولی است شاید خداوند متعال برای فاطمه وسیله دیگری فراهم بنماید سپس آن نیم دیگر را باو داد تا تمام شد با دست خالی از خرابه بیرون آمد آهسته بسوی خانه روان شد و سر بجیب تفکر فروبرده تا بدر خانه رسید حیا کرد وارد خانه بشود با خود گفت از شکاف در نگاه کنم ببینم فاطمه در خواب است یا بیدار چون نظر کرد دید فاطمه تکیه کرده است و طبقی از انار در پیش او است تناول می‌نماید آن حضرت بغایت مسرور شد سپس داخل خانه گردید چون ملاحظه فرمود دید آن طبق از انار این عالم نیست چون احوال فاطمه را پرسید عرض کرد یا ابن عم چون تشریف بردی زمانی نگذشت که من عرق صحت کردم ناگاه صداي دق الباب بگوشم رسید فضه رفت شخصی را دید بر در خانه طبقی انار بدست دارد و می‌گوید امیر المؤمنین این را برای فاطمه فرستاده است.

ص: 144

(30) فروبردن دست خود را در دیك

(در لمعة البيضاء) شرح خطبه الزهراء «ع»

ص 18 تحت عنوان «الاشارة الى بعض معجزاتها» قال و قد كانت تدخل يدها فى قدر الطعام حين الغليان و تقلبها كالمغرفة» يعنى بسيار اتفاق مى‌افتاد كه ديك طعام هنگامى كه مى‌جوشيد آن مخدره دست مبارك را بجاى كمچه در ديك مى‌گردانيد كه از سررفتن ساكن شود.

(32) تكثير طعام قليل

و نيز در آن كتاب گويد (و كانت تجعل رغيفين مع قطعة لحم فى ظرف فظهر منها طعاما معطرا يشبع الخلق الكثير مع بقائه على حاله) يعنى آن خاتون دنيا و آخرت گاه مى‌شد كه دو گرده نان را با يك پاره گوشت در ميان ظرفى مى‌نهاد در حال طعامى معطر و خوشبو پديدار مى‌شد كه خلق بسيارى از آن تناول مى‌كردند و باز بحال خود باقى بود و از آن چيزى كم نمى‌شد.

(33) استشمام رائحة الجنة

و فيه قال كانت فاطمة انجب الورى من بين النساء ساطعا منها عطر الجنة و رائحتها من بين ثدييها و رسول الله كان يضع وجهه بين ثدييها كل يوم و ليلة يشمها و يلتذ من استشمامها و لذا كانت تسمي ريحانة نفس النبى و مهجتها و بهجتها» و هى مصداق قول الشاعر

صفاتك لا تحصى و نطقى عاجز — و يقصر الفاظى كما قال شاعر

و ان لباسا خيط من نسج تسعة — و عشرين حرفا من معاليك قاصر

اثر طبع آقا فتح الله قدسي كه متخلص به فؤاد كرماني است

چه نورش در بسيط عرش از عرش برين آمد — خدا را هرچه رحمت بود نازل بر زمين آمد

ص: 145

ز رشّ رحمت رب المشارق — چه زهرا را ظهور از رحمة

تافت بر عالم
للعالمین آمد

برشك آسمان طالع شد از روی زمین ماهی
که از شرم رخش خورشید خاکسترنشین آمد

هویدا گشت بر چرخ نبوت کوکبی تابان
که مهرش مشتری چون زهره بر ماه جبین آمد

ز عرش کبریا بر فرش چون نورش هویدا شد
ملائك در طوافش از یسار و از یمین آمد

چه از جان‌آفرین در صورت آمد نقش این دختر
هزاران آفرین بر نقش از جان‌آفرین آمد

زنی مانند این مادر پسر ناورد یا دختر
در این ام العوالم تا بنات آمد بنین آمد

جمالی در تجلی آمد از پیراهن امکان..
که صد خورشید و ماهش جلوه‌گر از آستین آمد

صدفها بحر امکان پرورید از لؤلؤ مکنون
که تا یك درج او را درج در در ثمین آمد

مگر ام الکتاب است این بتول از وحي سبحانی
که نسلش محکمات آیات قرآن مبین آمد

بتول آئینه شد آئینه اوصاف یزدان را
چنان آئینه را آئینه در عالم چنین آمد

نجویند اهل بینش استعانت جز بنور او
که در هر ورطه پوزش مستعان و مستعین آمد

ملائك را از آن شد سجده واجب بر گل آدم
که این نور خدا را جلوه‌اند رماء و طین آمد

یقین برحق ندارد هرکه شك در حق او دارد
بلی حق الیقین از دولت عین الیقین آمد

ولایش آب حیوان است جاری در عروق دل
حیوة جان انساني از این ماه معین آمد

خدا بر حرمتش چون اسم اول خواند از خامس
بشوق پای‌بوسش ز آسمان روح الامین آمد

ز حسن طلعتش افتاد عکسی
ز عکس روی او پیدا بهشت

آفرینش را | و حور عین آمد

نمود از سایه قدش تجلي نخله طوبی | بیانات لبش نهرین و شیرانکبین آمد

چنان از ماه رویش روشن آمد ظلمت غبرا | که گوئی بر زمین مهر از سپهر چارمین آمد

کنیزش را نباشد اعتنا بر تخت بلقیسی.. | غلامش را سلیمان بنده تاج و نگین آمد

بحق فرمود الحق قرة العینش رسول حق | که حق بین نور او در چشم خیر المرسلین آمد

در اوصاف کمال او همین کافی است بر دانا | که این دوشیزه را شوهر امیر المؤمنین آمد

فؤاد از جان و دل چون دوست دارد آل احمد را | بسمع جان اهل دل کلامش دلنشین آمد

و له ایضا

منور خواست چون خلاق عالم چهر دنیا را | نمود از مشرق ابداع تابان نور زهرا را

ص: 146

چه از برج نبوت مشرق آمد چهر این کوکب | ز نور جلوه روشن کرد عقبي را و دنیا را

در این مشکاة ناسوتي از این مصباح لاهوتی | منور کرد یزدان روی ماه و چهر زیبا را

از این دختر که با دست خدا شد پایه اش محکم | بر آدم تا ابد فخر و شرف باقی است حوا را

ازآن‌رو خوانده احمد نور چشم و چشمه نورش | که پیش از آفرینش نور بود آن چشم بینا را

در این ام العوالم زاد
که مادر بود پیش از طفل

از وی علم هر عالم
عالم عقل دانا را

شد از بحر نبوت گوهری
چراغ لیل در نه کشتی آمد

تابان که انوارش
هفت دریا را

هنوز این نقش کاف و نون
اگر بر دفتر امکان نمی‌زد

بدی در علم حق مکنون
مهر امضا را

نقاب افکند بر چهرش فلك
برد از جلوه رونق آفتاب

چون دید کاین کوکب
عالم‌آرا را

بچهرش پرده بست و عالم
بهرکس بنگرد سیماست آن

از چهرش منور شد
نادیده سیما را

شهود و غیبش از پاکی ز
در این آئینه خوش دیدی

اوصاف نبی حاکی
محمد روی زیبا را

سزاوار است گر مریم
و یا بهر غلامش گر غلام

کنیزش را کنیز آید
آرد مسیحا را

ز نورش تافت از خلقت حجب
درآمد منصعق موسی چه

یك‌ذره بر موسی
مندك یافت سینا را

و له ایضا

تا مادر دهر زاده فرزند
صدگونه پسر چو انبیا زاد

و نژاد
و نهاد

دختر که نبی شود نپرورد
چون برتر از انبیاء یکی

جهان
فاطمه زاد

***عالم صدف است و فاطمه
گیتی عرض است و این گهر

گوهر او است
جوهر او است

در قدر و شرافتش همین بس
احمد پدر است و مرتضي

که ز خلق
شوهر او است

***این نیره آن کوکب
کز پرتو او مهر

ظلمت‌سوز است
جهان‌افروز است

خورشید منیر حشر چون
فرمود محمد که قیامت روز

ظلمت اوست است

***

ص: 147

هر عقل که از معرفتش آگاهست در هر دو جهانش بحقیقت راه است

این طرفه مقامرا بهرکس ندهند کاین قدر و شرف ذلك فضل الله است

***ایزد چه سرشت طینت زهرا را پرورد صفات دره بیضا را

زان دره که داشت رنگ بیضا بجمال آورد بجلوه لؤلؤ حمرا را

اثر طبع بعضي محبین

علت غائی این کون و مکان دانی که کیست موجب ایجاد این خلق جهان دانی که کیست

جان پنهان شده در جسم جهان دانی کیست نقطه دائره عز و شرف دانی کیست

فاطمه مظهر اجلال خدا جل جلال فاطمه عصمت کل کنز خفی ازلي

فاطمه عالمه بر هرچه خفی بود و جلی فاطمه روح نبي همسر و همتای ولی

فاطمه عالیه‌ای گر نبدش زوج علی فرد و بی‌مثل بد او همچه خدای متعال

کاف و نون را تو بدان از کرم فاطمه بود نون از حرف نخست از نعم فاطمه بود

گل آدم ز تراب قدم فاطمه نفحه روح در آدم زدم

بود

ور نه آدم شدنش تا به ابد بود محال

بیکی پر زدن از گنبد خضرا گذرد

تیز و تك می‌شود او تا که ز دریا گذرد

خوب گشتند پس از مرك پدر دلجویش

بشکستند چه از تخته در پهلویش

چون دهم شرح که دلخون بود و ناطقه لال

فاطمه بود

طایر فکر که از منظر عنقا گذرد

ور بکاخ شرف زهره زهرا گذرد

همچه پروانه از او پاك بسوزد پروبال

که زدندی ز جفا سیلی کین بر رویش

شد سیه از الم سوط عدو بازویش

ص: 148

(اختر طوسي گوید)

شاه مردان گر نبودی شوهر خیر النساء

کرده حوران جنان را از کرم پروردگار

مریم و حواء و هاجر ساره و هم آسیه

درة البیضاء زهراء بود عذراء بتول

عاصیان را از جهنم آورد بی‌شك برون

چونکه دنیا پیش چشمش قدر و مقداری نداشت

همچه ماه نو ضعیف و زار

در جهان مردی نبودی همسر خیر النساء

روز و شب از جان و دل فرمان بر خیر النساء

خویشتن را می‌شمارد خادم خیر النساء

بهترین القاب ذات اطهر خیر النساء

روز محشر ریشهای چادر خیر النساء

جامه پشمینه بود اندر بر خیر النساء

از وجود محنت و غم پیکر

و لاغر گشته بود خير النساء

(فاطمه و زهد و خشيت او از حقتعالى)

(ابو جعفر) قمى در كتاب (زهد النبي) و ديگران روايت كردند كه چون اين آيه شريفه (وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَها سَبْعَةُ أَبْوابٍ لِكُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ نازل گرديد بكى رسول الله بكاء عاليا و بكت اصحابه من بكائه و لم يدروا ما نزل به جبرئيل و لم يستطع أحد أن يكلمه و كان رسول الله اذا رأى فاطمة فرح بها فانطلق سلمان الى باب بيت فاطمة ليخبرها عن القصة فوجد بين يديها شعيرا و هى تطحنه و يقول و ما عند الله خير و ابقى و عليها شملة صوف قد خيطت فى اثنى عشر مكانا من السعف فاخبرها بخبر النبى و ما نزل به جبرئيل فنهضت فاطمة و التفت بالشملة المرقعه و قال ان نبات كسرى و قيصر لفوا السندس و الحرير و ابنة محمد لها شملة صوف خيطت فى اثنى عشر مكانا من السعف فدخلت فاطمة على رسول الله و سلمت عليه و قالت يا ابتاه ان سلمان تعجب من ثوبي فو الذى بعثك بالحق ما لي و لعلى منذ خمس سنين الا مسك كبش نعلف عليها بالنهار بعيرنا و اذا كان الليل افترشناه و ان مرفقتنا لمن ادم حشوها ليف فقال النبى يا سلمان ان ابنتي لفى الخيل السوابق قالت فاطمة يا ابت فديتك ما الذي ابكاك فاخبرها بما نزل به جبرئيل فلما سمعت فاطمة بكت حتى سقطت على وجه الارض و هى تقول

ص: 149

الويل ثم الويل لمن دخل النار فلما سمع سلمان بكى و قال يا ليتني كنت كبشا لاهلى فاكلوا الحمى و مزقوا جلدى و لم اسمع بذكر النار فلما سمع ابو ذر، بكى و قال يا ليت كانت امي عاقرا و لم تلدنى و لم اسمع بذكر النار فلما سمع مقداد بكى و قال يا ليتنى كنت طائرا فى القفار و لم يكن على حساب و لا عقاب و لم اسمع بذكر النار فلما سمع امير المؤمنين عليه السّلام بكي و قال يا ليت السباع مزقت لحمى و ليت امى لم تلدنى و لم اسمع بذكر النار ثم وضع يده على رأسه و جعل يبكى و يقول وا بعد سفراه وا قلة زاداه فى سفر القيامة يذهبون و فى النار يتخطفون و باكاليبها يتحلقون مرضى لا يعاد مريضهم جرحى لا يداوي جريحهم و اسرى لا يفك اسيرهم من النار ياكلون و منها يشربون و بين اطباقها يتقلبون و بعد لبس الكتان مقطعات النار يلبسون و بعد معانقة الازواج مع الشياطين مقرنون.

حاصل ترجمة اين حديث شريف اين است كه چون آيه مذكوره نازل گرديد رسول خدا بصداى بلند سخت بگريست چندانكه صحابه از گريه رسول خدا همه بگريستند و جهت اين شدت گريه را

نمی‌دانستند و از هیبت نبوت جرئت سؤال هم نداشتند بالاخره از سلمان فارسي درخواست کردند که او سؤال بنماید سلمان چون می‌دانست که رسول خدا هرگاه فاطمه را ملاقات بنماید خوشحال و مسرور می‌شود فلذا بدر خانه فاطمه آمد که او را از قصه آگاه بنماید از شکاف در نگاه کرد دید مقداری جو در نزد فاطمه است که آن را آسیا می‌نماید و این آیه شریفه را قرائت می‌نماید (وَ ما عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ وَ أَبْقى* آنچه در نزد خداست بهتر و پاینده‌تر است سلمان بدید فاطمه در آن حال عبائی بر خود پیچیده است که دوازده جای او را با لیف خرما خیاطی کرده‌اند سپس سلمان فاطمه را از قصه آگاه گردانید آن مستوره کبری بمحض شنیدن از جابر خواست و همان چادر نام‌برده را بر سر کرد و از خانه بیرون آمد سلمان چون این بدید سیلاب اشك او جاری شد و با خود می‌گفت دختران پادشاه فارس و روم در میان لباسهای مخمل و ابریشم غوطه می‌خورند و جامهای زرتار در بر می‌نمایند و اینك دختر سید پیغمبران چادری بر سر کرده است که دوازده جای او را با لیف خرما خیاطی کرده‌اند فاطمه از گفتار سلمان مطلع گردید چون بنزد پدر بزرگوار خود رسید سلام کرده

جواب شنید عرض کرد ای پدر بزرگوار سلمان بچادر مرقعه من نظر می‌کند گریه می‌کند بحق آن خدائی که ترا به راستی بخلق مبعوث گردانیده است که اکنون پنج سال است من در خانه علی زندگانی می‌کنم یك‌پوست گوسفندی است که در روزها شتر آبکش خود را بروی آن پوست علف می‌دهیم و شبها آن را فرش خود قرار می‌دهیم و بالشی از پوست درست کرده‌ام که آن را از لیف خرما بجای پنبه پر کرده‌ام رسول خدا متوجه سلمان شده فرمود ای سلمان همانا دانسته باشی که دختر من فاطمه در جمعیت و دسته سابقین است) یعنی السابقون السابقون اولئك المقربون فاطمه از مقربین است که سبقت در جمیع خیرات و فضائل تشریعي دارد و در همه آنها پیشقدم است اصلا نظر بزخارف دنیا ندارد

بالجمله عرض کرد ای پدر بزرگوار جانم فدای تو باد چه چیز شما را بگریه درآورده است رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فاطمه را خبر داد بآنچه جبرئیل از جانب خداوند جلیل آورده است فاطمه بمحض شنیدن صیحه‌ای بزد و بروی زمین افتاد و با آه و ناله می‌فرمود وای پس وای بر کسی که داخل آتش بشود سلمان چون این آیه بگوش او رسید گریست و همی‌گفت ای کاش من گوسفندی بودم که اهل من مرا می‌کشتند و گوشت مرا می‌خوردند و پوست مرا پاره می‌کردند و نام آتش نمی‌شنیدم چون ابو ذر این آیه بشنید بنالید و بگریست و همی‌گفت ای کاش مادر من عاقر بود و مرا نمی‌زائید و من نام آتش جهنم نمی‌شنیدم چون مقداد این آیه بشنید بگریست و با ناله و عویل همی‌گفت ای‌کاش من مرغی در بیابان بی‌آب و علفی بودم که بر من حسابی و عذابي نبود و نام جهنم نمی‌شنیدم چون امیر المؤمنین علیه السّلام این آیه بشنید

بگریست و فرمود کاش مادر مرا نزائیده بود ایکاش درندگان بیابان مرا پارهپاره میکردند و نام آتش نمیشنیدم سپس دست مبارك بر سر خود نهاد و سیلاب اشك از دیدگان حقبینش برخسار روشنتر از ماهش متراکم گردید و همی با ناله و آه میفرمود آه از این کمی زاد و طول مسافت آه از این سفر قیامت که باید آن را طی کرد آه از کسانی که در آتش جهنم وارد میشوند مریضانی خواهند بود که کس آنها را عیادت و دیدن ننماید زخمدارانی

ص: 151

هستند که کسی بجراحت آنها مرحم نخواهد گذاشت اسیرانی هستند که از قید اسیری رهائی نخواهند داشت اکل و شرب آنها زقوم و حمیم جهنم خواهد بود و میپوشانند بر آنها از پارههای آتش و پس از اینکه با زنان سیمتن همسر و همبستر بودند در جهنم با شیاطین همنشین خواهند بود)

و نیز در اخبار شفاعت بیاید که روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بر فاطمه وارد شد دید گریان است رسول خدا سبب سؤال کرد عرض کرد یا ابتاه بخاطر آوردم روز قیامت را که مردم برهنه محشور میشوند ازاینجهت گریان شدم

و نیز بعد از این تحت عنوان اخبار رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم از مصائب فاطمه بیاید که فاطمه در محراب عبادت از خوف و خشیت الهی بندهای بدنش میلرزید الخ

مؤلف گوید لا یخفی که فرق است بین خوف و خشیت در مجمع البحرین در لغت خشی از محقق طوسي نقل فرموده که معنی خوف آن متألم شدن نفس است بجهت انتظار او از عذابی که سبب آن را ایجاد کرده است یعنی مرتکب معاصی شده است و تقصیر در طاعت نموده است و این قسم از خوف برای اکثر از مردم حاصل میشود با تفاوت مراتب و شدت و ضعف آن در مراتب ایمان مردمان

اما خشیت آن حالتی است که عارض میشود بر اولیاء خدا هنگامی که نفس ایشان متوجه بعظمت و جلالت و هیبت ذات احدیت میشود در آنوقت این حالت او را دست میدهد که مبادا حاجبی بین محبوبش پیدا بشود و این حالت حاصل نمیشود مگر از برای کسی که مطلع بر عظمت کبریائي بوده باشد و لذت قرب را چشیده باشد ازاینجهت خدای تعالی میفرماید إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ پس خشیت خوف خاصی است که گاهی اطلاق خوف بر او میشود»

پس باید دانست که خوف فاطمه زهرا و سائر ائمه هدی «ع» از این سنخ است نه آنکه بواسطه این است که کوچكترین معصیتی از آنها سرزده باشد ترك اولی هم از آنها سر نمیزد

و نیز ثقة الاسلام کلینی در کافی سند بجابر بن عبد الله انصاری می‌رساند که

ص: 152

فرمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آهنگ سرای فاطمه نمود من در ملازمت او بودم چون بدر خانه رسیدم آن حضرت در خانه را باز کرد و گفت السلام علیکم، فاطمه جواب سلام بازداد رسول خدا فرمود اجازه می‌دهی داخل بشوم فاطمه عرض کرد داخل شوید که با شما است برکت و رحمت حضرت فرمود با هرکس که با من است عرض کرد کیست با شما فرمود جابر عرض کرد جابر داخل نشود حضرت سبب سؤال نمود فاطمه گفت[18] برای من سرپوشی که خود را بأن مستور دارم نیست حضرت فرمود زیادی ملحفه خود را بر سر خود ببند پس فاطمه چنان کرد و رسول خدا با جابر داخل شد الخ)

بالجمله خوف و خشیت و زهد، أن مستوره کبری فاطمه زهرا از عناوین گذشته و آیة کالنور علی شاهق الطور است شمس تابان احتیاج بأن ندارد که با انگشت بسوی او اشاره بشود و حقیقت زهد و خشیت و عبادت، در نزد فاطمه زهرا است (ع)

ذکر چند آیه که در شأن فاطمه (ع) مؤولست

اول در سوره (و الضحی) می‌فرماید «وَ لَسَوْفَ یُعْطِیكَ رَبُّكَ فَتَرْضی»

در صافی و مجمع البیان و تفسیر نهاوندی ذکر کرده اند[19] که رسول خدا بر فاطمه وارد شد دید آن مخدره عبائی که از پشم شتر بود بر خود پیچیده و با دست مبارك دستاس می‌گرداند و با دست دیگر فرزندش را در آغوش کشیده شیر می‌دهد رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آن منظره حزن‌آور را که بدید بگریست فرمود ای فاطمه تلخی زندگانی دنیا چند روزی بیش نیست بر آن صابر باش که حلاوت آخرت در پیش است خدای تعالی بر من نازل فرموده این آیه مبارکه را (وَ لَسَوْفَ یُعْطِیكَ رَبُّكَ فَتَرْضی)

و ابن شهرآشوب در مناقب نیز این روایت را نقل کرده و گفته که فاطمه فرمود الحمد لله علی نعمائه و الشکر علی آلائه سپس آیه نازل گردید یعنی فردای قیامت چندان

ص: 153

از امت تو در شفاعت فاطمه داخل بشوند که تو و فاطمه راضی و خشنود بشوید.

---

18 لیس علی قناع فقال یا فاطمه خذی فضل ما حفتك و قنعی بها راسك ففعلت.

19 دخل رسول الله علی فاطمة و علیها کساء من ثلة الابل و هی تطحن بیدها و ترضع ولدها فدمعت عینا رسول الله لما ابصرها فقال یا بنتاه تعجلی مرارة الدنیا بحلاوة الآخرة فقد انزل الله علی و لسوف الآیة فقالت یا رسول الله الحمد لله علی نعمائه و الشکر علی آلائه.

دوم در سوره الم سجدة در آیه 16 (تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ)

یعني شبها هنگامی که همه مردم در خواب خوشند از بستر خواب پهلو جدا نموده و بر پا برای عبادت ایستند و پروردگارشان را بخوانند و نماز کنند از روی بیم از عذاب آخرت و امیدواری بثواب و تفضلات الهي در آن عالم و از آنچه ما بآنها داده ایم از مال و سایر نعمتها بدیگران بخشش بنمایند.

(یص) این آیه در شب زفاف فاطمه نازل گردید حضرت امیر می‌فرماید در شب زفاف زمانی نگذشت که فاطمه زهرا برخواست و چراغ را خاموش کرد از شدت حیا و حجاب، اسماء گفت چندان نور و ضیاء از جمال عدیم المثال آن دو بزرگوار تابنده و درخشنده بود که خانه روشن و منور گردید حضرت امیر فرمود که در دفعه اولی چون بر رخساره زهرا نظر انداختم هیبتی در دل من قرار گرفت کانه رسول خدا را دیدم و آن مخدره در حسن صورت و استقامت قامت و راه رفتن و سخن گفتن اشبه ناس به پدر بزرگوارش بود آنگاه اسماء گوید: حضرت امیر از فاطمه اذن خواسته تا بجهت اداء شکر نعمت پروردگار بنماز و ذکر و دعا مشغول شود فاطمه زهرا اذن داد و خود نیز مشغول بنماز گردید و از برای احیاء آن شب آیه مذکوره نازل گردید.

سوم- در سوره (الرحمن) مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ بَیْنَهُما بَرْزَخٌ لا یَبْغِیانِ فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ)

بحرین فاطمه زهراء و علی مرتضی است فاطمه بحر نبوت و علی بحر ولایت برزخ رسول خدا است لؤلؤ امام حسن است مرجان امام حسین است سلام الله علیهم.

و مرج در لغت صحرای علفزار است و بمعني ارسل نیز آمده است یعنی رها کرد دو دریا را و در تفاسیر وجوهی باختلاف در معني دو دریا بنظر رسیده است یکی آنکه مقصود از بحرین دریای شیرین و شور است که یکدیگر را ملاقات می‌نماید و مخلوط باهم نمی‌شوند (هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج) و از غرائب تساوی سطحین دو دریا

است که باهم مماس است و با این وصف هیچیك بر دیگر غالب نمی‌شود و مختلط نمی‌گردد و بعض دیگر گفته اند دریای فارس و روم است که خداوند متعال هر دو را رها کرده است که به بحر محیط داخل می‌شوند و هریك در جنب محیط خلیج هستند.

یا مراد دو نهر است که داخل دریای شور می‌شوند و فراسخی طی می‌کنند و طعم آنها تغییر نمی‌کند و بعضی گویند مراد دو دریای

آسمان و زمین است که برزخ این دو دریا ابر است که مانع از نزول دریای سماویه و صعود بحر ارضی است.

و بعضی گویند مراد از بحرین دنیا و آخرت است و برزخ قبر است.

و بعضی گفته‌اند که مراد بحر خوف و رجا است.

و بعضی گفته‌اند «بین العبد و الرب بحران عمیقان احدهما بحر النجاة و هو القرآن العظیم و الثانی بحر الهلاك و هو الدنیا من رکن الیها هلك»

مؤلف گوید: این تفاسیر باهم منافات ندارد و هریك از مصادیق بحر است چون اطلاق بحر بر شیء واسع و کثیر می‌شود چنانچه می‌گویند بحر العلوم بحر الجود «و انما سمی البحر بحرا لسعته» علامه کراجکی در کنز الفوائد از جابر بن عبد الله الانصاری و از حضرت صادق حدیث کند که مراد از بحرین علی و فاطمه می‌باشند و لا یبغي علی علی فاطمة و لا یبغی فاطمة علی علی و مراد از لؤلؤ و مرجان حسن و حسین می‌باشند.

و ضحاك از ابن عباس نقل نموده که مراد بینهما برزخ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌باشد و آن حضرت در شب زفاف فاطمه فرمود مرحبا ببحرین یلتقیان.

(و مجلسی) در بحار از ابو ذر غفاری روایت کرده که مراد از بحرین و لؤلؤ و مرجان این چهار نفرند سپس فرمود کیست مثل این چهار نفر علی و فاطمه و حسن و حسین (ع) دوست نمی‌دارد آنها را مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد آنها را مگر کافر پس بوده باشید مؤمنین بسبب محبت باهل بیت (ع) و نبوده باشید کفار بسبب دشمنی و بغض اهل بیت که هرکه چنین باشد مصیر او آتش جهنم خواهد بود «و این قول ابو ذر و سلمان و سعید بن جبیر و سفیان ثوری و جمعي از صحابه و تابعین است که گفته‌اند: ان البحرین علی و فاطمة بینهما برزخ محمد یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان الحسن

و الحسین و لا غرو ان یکونا بحرین لسعة فضلهما و نشر خیرهما فان البحر انما سمی بحرا لسعته»

چهارم- سوره ابراهیم آیه 29 (أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ تُؤْتِي أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها وَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ)

وجوهی چند در معني شجرة طیبه روایت کرده‌اند که یکی از وجوه نخله است و دیگر درختی است در بهشت و یکی دیگر وجود مقدس

نبوی است و اخبار معتبره از طریق شیعه و سنی در قول اخیر در کتب فریقین بسیار است

یکی روایت ابن عباس است که جبرئیل امین بحضرت رسول عرض کرد «انت الشجرة و علی غصنها و فاطمة و رقها و الحسن و الحسین ثمارها» و مراد از کلمه طیبه کلمه توحید لا اله إلّا الله است یا ایمان یا هر کلامی که خداوند سبحان بدان امر بطاعت فرموده و در حدیث «معاني الاخبار» فاطمه زهرا را بمثابه غصن فرموده و علی را فرع و حسنین را ثمار گفته و در کتاب «بصائر الدرجات» در یك روایت دیگر در همین بصائر فرموده انا جزرها ای اصلها و علی زروها و فاطمه فرعها و الائمة اغصانها و شیعتهم اوراقها

یعني رسول خدا فرمود من بیخ این درخت باشم و علی تنه این درخت است و فاطمه فرع و لقاح او است و ائمه (ع) شاخهای او و شیعیان برك او میباشند و در صافي چند روایت نقل میفرماید در بعضي از آنها میفرماید شاخه آن درخت فاطمه است و میوه آن ائمه است و برگ آن شیعیان ایشان است هرگاه فرزندی از شیعه متولد شود برگی بر او اضافه شود و هرگاه شیعه‌ای بمیرد از او ساقط شود

و صدوق در اکمال میفرماید معنی تؤتی اکلها کل حین علم ائمه است که در هر سال مردمان از اطراف از دور و نزدیك از علوم آنها برخوردار میشوند

پنجم- قوله تعالی (هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً)

که در تحت خطبه نکاح از عنوان تزویج سبق ذکر یافت شرح این آیه شریفه در سوره فرقان آیه 56

ص: 156

در تفسیر صافی در ذیل آیه مذکوره از مجمع البیان نقل میکند که ابن سیرین گفته آیه شریفه نازل شده است در حق رسول خدا و علی مرتضی که تزویج کرد فاطمه را بعلی بن ابی طالب علیه السّلام و او پسرعم و شوهر دختر اوست و مراد از نسب صهر ایشانند)

ششم- آیه (الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ) در سوره آل عمران آیه 178 و نیز در سوره نساء آیه 104 قوله تعالی (فَإِذا قَضَیْتُمُ الصَّلاةَ فَاذْکُرُوا اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِکُمْ) هر دو آیه در شأن علی و فاطمه علیهما السلام است (یص)

هفتم- در سوره آل عمران آیه (193) قوله تعالی فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ

در ذیل عنوان هجرت فاطمه از مکه بمدینه گذشت که آیه مذکوره در شان علی و فاطمه زهرا علیهما السلام است که در بعضی از منازل تا بصبح مشغول عبادت بودند

هشتم- (وَ آتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ) ذی القربی فاطمه زهرا است که در قصه فدك بیاید

نهم- سوره شوری آیه 22 (قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ)

در صافی عده روایاتی نقل می‌کند که مراد از محبت و مودت محبت علی علیه السّلام و فاطمة (ع) و حسن علیه السّلام و حسین علیه السّلام است و مراد از حسنه ایضا مودت آل پیغمبر است و در مجمع البیان از ابن عباس حدیث کند که چون این آیه شریفه نازل گردید از آن حضرت سؤال کردند که یا رسول الله این جماعت کیانند که خدای تعالی محبت آنها را بر ما واجب گردانیده است فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین (ع)

و نیز آن حضرت فرمود که خدای تعالی پیغمبران را از اشجار متعدده خلق فرمود و مرا با علی از یك شجره آفریده من اصل آن شجره و علی فرع او است و فاطمة لقاح آن و حسن و حسین میوه آن و شیعیان ما برگهای او باشند پس هرکس بشاخه‌ای از آن درخت دست بزند هرآینه از اهل نجات است و هرکس از او برکنار باشد هرآینه از اهل هلاکت و مأوی او جهنم است و اگر بنده‌ای از بندگان خدا بین رکن و مقام

هزار سال عبادت خدا بنماید پس هزار سال دیگر تا بدنش مثل پوست خشکیده بشود و محبت آل پیغمبر نداشته باشد برو در آتش جهنم افتد.

دهم در سوره بقره آیه 263 (مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللَّهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ) مثل آن‌چنان کسانی که اموال خود را در راه خدا طلبا لمرضات الله انفاق می‌نمایند مثل همان زارع را ماند که یك حبه گندم زیر خاك می‌کند چون سبز می‌شود هفت خوشه می‌دهد و هر خوشه صددانه گندم در او هست که یك‌دانه هفتصد دانه می‌شود و اگر خدا مشیتش قرار بگیرد زیادتر می‌کند (و مراد از حبة فاطمه زهراست و در تفسیر نهاوندي گوید که بعضی از اهل سنت روایت کرده‌اند که امام حسن میل بطعام داشت و در خانه چیزی یافت نمی‌شد پیراهن فاطمه را بشش درهم بفروخت سائلی

سؤال کرد همه را به آن سائل بداد الخ این وقت این آیه بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل گردید

یازدهم- (ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ)* در خصائص گوید دین قیم حب فاطمه است و نظائر آن در قرآن بسیار است رجوع بتفاسیر لازم است مؤلف گوید البتّه تا حب فاطمه نباشد دین قیم نمی‌شود چنانچه در ذیل آیه 9 جهت آن بیان شد که بدون ولای ایشان عمل نتیجه‌ای ندارد.

دوازدهم- در سوره و اللیل آیه 3 قوله تعالی (وَ ما خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثى) در تفسیر صافی از مناقب ابن شهرآشوب نقل می‌کند که امام باقر علیه السّلام فرمود الذکر امیر المؤمنین و الانثی فاطمة (ع)

سیزدهم- در سوره حشر آیه 9 (وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)

یعنی مقدم می‌دارند برادران دینی خود را بر نفسهای خود و انفاق می‌کنند طعام خود را بر آنها و لو شدة حاجت بأن طعام داشته باشند و کسی که نگه بدارد و حفظ کند بخل خود را یعنی در مال خود بخل نکند ایشان رستگارانند.

صدوق در امالی روایت کرده که مؤمنی بحضور پیغمبر آمد و اظهار گرسنگی کرد آن حضرت بخانه زنهای خود فرستاد که اگر خوراکی دارند برای آن گرسنه بفرستند

همه جواب دادند که چیزی جز آب نداریم آن حضرت در میان اصحاب فرمود کیست که این گرسنه را سیر کند امیر المؤمنین عرض کرد که من او را سیر کنم بعد رفت بخانه و بحضرت صدیقه فرمود ای دختر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم چه در خانه از خوراکی داری عرض کرد بقدر شام امشب خودمان داریم ولی آن گرسنه را بر خود مقدم می‌داریم سپس امیر المؤمنین فرمود بچه‌ها را خواب کن و چراغ را خاموش بنما آن گرسنه را از غذای خود سیر کردند چون صبح امیر المؤمنین علیه السّلام بنزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم آمد آیه نازل گردید.

چهاردهم- سوره هَلْ أَتى عَلَى الْإِنْسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ الآیات، اتفاقی اهل سنت و جماعت است که این سوره درباره فاطمه و علی و حسن و حسین نازل گردیده و ما در اینجا فقط اکتفا بعبارت زمخشری می‌نمائیم در کشاف در تفسیر سوره هل اتی ص 239 از ابن عباس روایت کرده که حضرت امام حسن و امام حسین مریض شدند رسول خدا با جماعتی بعیادت آمدند بعضی از آن جماعت گفتند یا علی اگر نذری برای شفای فرزندان خود بنمائی مناسب است آن

حضرت با فاطمه زهراء و فضه خادمه نذر کردند که هرگاه آن دو بزرگوار صحت یافتند سه روز روزه بگیرند چون شفا یافتند چیزی در خانه نبود امیر المؤمنین بنزد شمعون خیبری یهودی آمد و سه صاع جو قرض گرفته فاطمه آن را آرد کرده پنج قرصه آن را طبخ نموده وقت افطار مسکینی در، خانه سؤال نمود امیر المؤمنین نان خود را بسائل داد فاطمه زهرا و حسن و حسین و فضه خادمه بامیر المؤمنین اقتدا کردند و تماما نان خود بسائل دادند و بآب افطار کردند شب دوم چون خواستند افطار بنمایند یتیمی در خانه آمد سؤال کرد هر پنج نفر نان خود بسائل دادند و بآب افطار کردند و ایضا شب سوم هر پنج نفر نان خود باسیری دادند که آمد بدر خانه سؤال کرد و بآب افطار کردند چون صبح روز سوم شد امیر المؤمنین دست حسنین را گرفت و بخدمت رسول خدا آمد و هر دو همانند جوجه مرغ بر خود می‌لرزیدند رسول خدا از دیدار آنها سخت شکسته‌خاطر گردید بخانه فاطمه آمد دید آن مخدره در محراب عبادت شکم او به پشت خشکیده و دیدهای حقبینش بگودی فرورفته در آن حال جبرئیل نازل شد و

ص: 159

عرض کرد هنیئا لك یا رسول الله خذ هذه السورة سپس سوره هل اتی را بر او قرائت کرد تمام شد مضمون عبارت زمخشری)

و شیخ طوسی در تبیان می‌فرماید عامه و خاصه روایت کرده‌اند که این آیات در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نازل گردید)

و کفی لهم شرفا و فخرا که تا قیامت یتلی فی المحاریب و این قصه در تفسیر فرات بن ابراهیم با ابیاتی مفصلا مذکور است و در صافی روایت می‌کند که جبرئیل در آن حال نازل گردید با طبقی از طلا که مرصع بدر و یاقوت بود مملو از ثرید بهشتی که بوی مشك و عنبر از او ساطع بود از آن تناول کردند تا سیر شدند و طبق بآسمان بالا رفت

پانزدهم- در سوره بنی اسرائیل آیه 30 قوله تعالی وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُوراً

تحت عنوان تسبیح فاطمه زهرا بیاید که این آیه در شأن آن مخدره نازل گردیده است

شانزدهم- در سوره یا ایها المزمل آیه 9 قوله تعالی رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا الآية ابن شهرآشوب در مناقب روایت می‌کند که فاطمه تمنای وکیل نمود هنگام جهاد و غزوات این آیت مبارکه نازل گردید و در صافي تفسیر دیگری روایت می‌نماید و الله اعلم

هفدهم- سوره احزاب آیه 57 إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِيناً به‌درستی که

آن‌چنان کسانی که اذیت کردند خدا و رسول او را هرآینه خدای تعالي آنها را لعنت می‌کند در دنیا و آخرت و مهیا کرده است برای آنها عذاب خوارکننده را در تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که آیه در حق کسانی نازل شده است که غصب حق امیر المؤمنین و اخذ حق فاطمه نمودند و او را اذیت رسانیدند و حال آنکه رسول خدا فرمود کسی که فاطمه را اذیت کند در حیوة من مثل این است که او را بعد از وفات من اذیت کرده باشد و آن‌کس که او را بعد از وفات من اذیت کرده باشد مثل این است که در حیوة من او را اذیت کرده باشد و آن‌کس که او را

اذیت کند مرا اذیت کرده است و هرکه مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است و آن‌کس که خدا را اذیت کند پس بر اوست لعنت خدای تعالی.

هجدهم- در سورة الفرقان آیه 74 قوله تعالی وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّیَّاتِنا قُرَّةَ أَعْیُنٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِینَ إِماماً

یعنی آن‌چنان کسانی که می‌گفتند پروردگارا ببخش از برای ما از زنانمان فرزندانی که موفق بطاعت و عبادت تو باشند و بوده باشند صاحب فضائل که از دیدن آنها چشم پدر و مادر روشن بشود و از وجود آنها خوشحال و مسرور بشوند

در صافی از مناقب ابن شهرآشوب از سعید بن جبیر حدیث کند که می‌گفت و الله این آیه مخصوص امیر المؤمنین است که غالبا در دعای خود می‌گفت ربنا هب لنا من ازواجنا یعنی فاطمه و ذریتنا الحسن و الحسین

و در تفسیر قمی است از امام صادق علیه السّلام که فرمود ازواجنا خدیجه کبری است و ذریاتنا فاطمه است و قرة اعین الحسن و الحسین و اجعلنا للمتقین اماما علی بن ابی طالب و الائمة (ع)

نوزدهم- (فَتَلَقَّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ) سوره بقره آیه 35 تفصیل آن تحت عنوان توسل انبیاء بخمسة طیبه گذشت

بیستم- سوره دوم آیه 3 «وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ یَنْصُرُ مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ (یص) ای بنصر فاطمه تفصیل آن در باب شفاعت بیاید

بیست و یکم- سوره المدثر آیه 37 إِنَّها لَإِحْدَی الْکُبَرِ (یص) هی ولایة فاطمه و در تفسیر نهاوندی یکی از حجج بزرك بر قدرت خدا است

بیست و دوم- سوره الدخان آیه 2 قوله تعالی إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ

در صافی از حضرت موسی بن جعفر روایت می‌کند که مردی نصرانی از آن حضرت از باطن این آیه سؤال کرد حضرت فرمود اما حم فمحمد صلّی الله علیه و آله و سلّم و آن در کتاب هود پیغمبر است که خدا بر او نازل کرد و او منقوص الحروف است و اما الکتاب المبین پس او

ص: 161

امیر المؤمنین است و اما اللیلة پس آن فاطمه زهرا است الخ

لیلة القدر در تفسیر فرات بن ابراهیم «و القدر الله و اللیلة فاطمة فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرك لیلة القدر.

بیست و سوم- (إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (یص) هی فاطمة «ع»

بیست و چهارم- إِنَّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ هو الخیر الکثیر المفرط تفسیر بعلم و عمل و نبوت و کتاب و بشرف دارین و بذریه طیبة شده است (یص) هی فاطمة الزهراء (ع) چون مشرکین آن حضرت را تعییر کردند که تو ابتری و اولادی نداری این سوره نازل گردید که فاطمه را بتو دادیم

بیست و پنجم- سورة الاحقاف آیه 24 قوله تعالی وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً

در کافی از امام صادق حدیث کند که چون فاطمه بر حضرت حسین حامله گردید جبرئیل بر حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل گردید و خبر داد که فاطمه پسری از او متولد می‌شود که امت تو او را می‌کشند بعد از تو چون بفاطمه خبر رسید با کراهت حمل حسین را بسر برد و با کراهت حسین از او متولد گردیده و در دنیا دیده نشده که زنی پسر بزاید و از او کراهت داشته باشد و کراهت فاطمه از این بود که او را می‌کشند.

و در روایت دیگر جبرئیل نازل شد و پیغمبر را خبر داد که امامان از نسل حسین است رسول خدا راضی شد و فاطمه را بشارت داد او هم راضي گردید.

بیست و ششم- در سوره آل عمران آیه 54 قوله تعالی فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ مراد به نسائنا فاطمه است باتفاق فریقین.

بیست و هفتم- در سوره فاطر (وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَيْراتِ قیل هو الامام» و فی تفسیر الصافی فی ذیل هذه الآیة عن الصادق علیه

السّلام ان فاطمة لعظمها على الله حرم الله ذريتها على النار يعنى فمنهم ظالم لنفسه من ولد فاطمه

سابق در خيرات تفسير بامام شده است و منهم مقتصد تفسير شده است به كسى كه معرفت بامام دارد فمنهم ظالم لنفسه تفسير شده است به كسى كه معرفت كامل بامام ندارد و در خانه خود نشسته دعوت به باطل نمى‌كند.

ص: 162

بيست و هشتم- سوره احزاب آيه 33 قوله تعالى إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً يعنى اين است و جز اين نيست كه خداى تعالى اراده قطعيه نموده كه منزه و پاك گرداند شما را از جميع قبائح و ذنوب اى اهل بيت پيغمبر صلّى الله عليه و آله و سلّم پاك گردانيدنى).

(عصمت فاطمه زهراء (ع)

بايد دانست كه از اين آيه شريفه كالنور على شاهق الطور است و اعاظم اهل سنت با شيعه در اين معنى متفق‌اند و سخن على بن برهان الدّين الحلبى در بازار حقائق اصلا قيمت ندارد كه در جلد 3 (انسان العيون ص 4 از طبع مصر گفته از جمله اهل بيت زنهاى او هستند و ايشان معصومات نبودند باتفاق امت فكذلك بقيه اهل بيت او و اين كلام مردود است بوجوهى

اول تصريح اعلام سنيه باينكه آيه در شأن على و فاطمه و حسن و حسين نازل شده از آن جمله احمد بن حنبل در مسند خود بده سند آن را روايت كرده از ابو سلمه و عطاء بن ابي رياح و شداد بن عبد الله و ابن حوشب و سهل و ام سلمة نقل كرده است كه روزى رسول خدا در خانه ام سلمه بودند و حضرت فاطمه حريره‌اى از براى آن حضرت آورد و آن حضرت در صفه‌اى نشسته بود كه خوابگاه او بود و عباى خيبرى در زير خود گسترده رسول خدا فرمود اى فاطمه شوهر و پسرهاى خود را بطلب پس على و حسن و حسين آمدند و بنشستند و بحريره خوردن مشغول شدند در آن‌وقت حق‌تعالى اين آيه را نازل فرمود در آن‌وقت رسول خدا عرض كرد پروردگارا اين‌ها اهل بيت منند و اهل بيت من سزاوارتر بخلافت مى‌باشند.

و در روايت عطا چنين نقل كرده است كه بعد از نزول آيه رسول خدا عبا را بر سر ايشان انداخت و دست خود را از عبا بيرون آورد و بجانب آسمان بلند نمود و عرض كرد اللهم هؤلاء اهل بيتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا ام سلمه عرض كرد يا رسول الله من از اهل بيت تو نيستم فرمود اى ام سلمه عاقبت تو ختم بخير است)

ص: 163

این حلبي بی‌سواد جهلا یا تجاهلا با این احادیث معتبره نفی عصمت از بانوی عفت می‌نماید چه کند بینوا همین دارد چون می‌داند اگر قبول عصمت بانوی عظمی بنماید دیگر کار ابو بکر و عمر قابل اصلاح نباشد و جنایات آنها موجب خلود در جهنم خواهد بود و البتّه انکار برهان حلبي مشت به نیشتر کوفتن و آب در غربال بیختن است برای آنکه اعلام دیگر سنیه نیز این روایت را نقل کرده‌اند (بخاری) در صحیح خود بچند سند و روایت (مسلم) در صحیح خود بچند سند و روایت و (ثعلبی) بهشت سند و روایت (اخطب خوارزمی) موفق بن احمد به پنج روایت در کتاب مناقب خود (ابراهیم) بن محمد حموی از ابي الحمراء نقل کرده است که من در مدت نه ماه در مدینه بودم که همه‌روزه رسول خدا بر در خانه فاطمه می‌آمد و می‌فرمود الصلاة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و حمیدی در جمع بین صحیحین. و ترمذی در صحیح خود و نسائی در صحیح خود و ابی داود سجستانی در صحیح خود و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکاة و علی متقی در کنز العمال و جلال الدّین سیوطی و خازن بغدادی و نسفی و بیضاوی و محمد بن جریر طبری تماما در تفاسیر خود در سوره احزاب در ذیل آیه مذکوره تصریح دارند که آیه در شأن فاطمه و علی و حسن و حسین است سیوطی در در المنثور در تفسیر سوره احزاب ص 98 اخبار بسیار از ابن مردویه و ابن جریر و ابن منذر و حاکم نیشابوری و بیهقی و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن ابی شیبه نقل کرده است که آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السّلام است و از ام سلمه روایت کرده که من کسا را بلند کردم که با آنها داخل شوم رسول خدا عبا را از دست من کشید من گفتم یا رسول الله آیا من از اهل بیت تو نیستم فرمود نه ولی تو بر طریق حق و صوابی دومرتبه فرمود انك علی خیر.

و ابن صباغ مالکی در فصول المهمة می‌گوید که روایت شده است که رسول خدا تا شش ماه بدر خانه فاطمه می‌آمد و این آیه را تلاوت می‌نمود)

و ابن حجر هیثمی مکی با آن کمال تعصب گفته که این آیه را اکثر مفسران می‌گویند در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است باعتبار اینکه ضمیر عنکم

ضمیر جمع مذکر است پس بحمد الله بلا کلفة چون آفتاب نیمروز ثابت شد که این آیه شریفه در شأن این حضرات است و بی‌اطلاعی و تعصب صاحب انسان العیون معلوم گردید.

دوم آنکه دلالت آیه بر عصمت ایشان روشن‌تر از آفتاب است چون کلمه انما باتفاق اهل عربیت برای حصر است و مراد باراده اراده تکلیفیه نخواهد بود که عبارت از امر بطهارت از ذنوب و ارجاس باشد چه آنکه در این معنی همه امت شریك‌اند و مامور باین طهارت هستند که عبارت از تحصیل طهارت ظاهریه و کف نفس از مطلق ذنوب باشد اگر این باشد البتّه حصر در این صورت لغو و بی‌معنی خواهد بود و این معنی اختصاص بمؤمنین امت ندارد بلکه همه مکلفین از مؤمنین و کفار و مشرکین و فساق و منافقین شریك در این مطلب خواهند بود و جمیع مکلفین مأمور و مورد این خطاب خواهند بود البتّه.

سوم آنکه ظاهر آیه در مقام مدح و منقبت این جماعت مخاطبین است و این معنی مشترك مناسب با مدح نخواهد بود قطعا.

چهارم آنکه در اکثر روایات چنین است که رسول خدا اولا استدعا نمود از حق تعالی طهارت اهل بیت خود را و بعد از آن آیه نازل گردید و اگر مقصود امر بهمین معنی مشترك بین جمیع خلق باشد منافی با تعظیم و شرافت پیغمبر خواهد بود.

پنجم آنکه در این روایات مذکور است استدعای ام سلمه و مضایقه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم پس اگر مراد معنی مشترك بین جمیع امت باشد استدعای ام سلمه و مضایقة نمودن حضرت رسول اصلا وجهي ندارد.

پس از واضح شدن آنکه اراده در آیه بمعنی اراده تکلیفیه نخواهد بود باین قرائن مذکوره قطعیه پس لا بد است که مراد باو اراده تکوینیه باشد بمعنی آنکه اراده‌ای که بعد از او فعل حاصل شود و علت باشد از برای مراد که تخلف علت از معلول نشود لقوله تعالی إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

و معنی آیه چنین می‌شود که حق‌تعالي اراده قطعیه نموده که منزه و پاك گرداند.

شما را از جمیع قبایح و ذنوب ای اهل بیت پیغمبر پاك گردانیدنی که باین اراده

حاصل شود مراد او که طهارت شما اهل بیت باشد و این است معنی عصمت که از مواهب الهیه است بسوی اهل بیت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم.

ششم آنکه این آیه نص در عصمت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است چه آنکه ظاهر خطاب بلفظ جمع مذکر است عنکم و یطهرکم و این عموم دارد و مورد نزول و شأن نزول قدر متیقن است و اگر احتمال تخصیص در عام برود چنانچه قاعده است در عمومات برفرض وجود مخصصی این احتمال بسوی مورد نزول آیه

غلط و غیر موجه است مثلا اگر بگوئیم اکرم العلماء بالنسبة بسوی از عدول علماء نص است و بسوی غیر عدول ظاهر و اگر احتمال تخصیص برده شود بسوی قدر متقین این احتمال معقول نخواهد بود مضافا بر اینکه ابن ابی الحدید تصریح کرده که آیه نص است در عصمت علی ابن ابی طالب پس فاطمه معصومه است لعدم القول بالفصل.

و نیز ابن ابی الحدید گفته ادله بصراحت تمام دلالت می‌کند بر عصمت علی بن ابی طالب و این امری است مخصوص این امام و باقی خلفا را در او حقی و حظی نیست

و اما قول بعض ابناء سنت بدخول زنان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در آیه مردود است بوجوهی اولا اطلاق اهل بیت بر زنان مجاز است و این اطلاق از باب مسامحه است و برخلاف وضع اصل لغت است و ثانیا جلال الدّین سیوطی در در المنثور در سوره احزاب 199 از زید بن ارقم روایت کرده که اهل بیت رسول کسانی باشند که صدقه بر آنها حرام است و آنفا از سیوطی نقل شد که آیه مختص بعلی و فاطمه و حسن و حسین است (و ثالثا) از مسلمات بین عامه است که سؤال کردند از حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم که عترت و اهل بیت تو چه کسانی هستند فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین واحدا بعد واحد و قول رسول خدا انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی شاهد دیگری باشد الخ (و رابعا) ظهور کناهان کبیره از بعض ازواج نبی صلّی الله علیه و آله و سلّم

(و خامسا) تصریح صاحب انسان العیون بعدم عصمت زوجات کما عرفت فی صدر العنوان (و سادسا) ضمیر عنکم و تطهرکم که جمع مذکر است ابن حجر هیثمی تصریح

کرده که مراد علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می‌باشند الحمد لله علی وضوح الحجة و البرهان.

بیست و نهم سوره ط آیه 114 قوله تعالی وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً در کافی از امام صادق علیه السّلام حدیث کند و لقد عهدنا إلی آدم من قبل کلمات فی محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمة من ذریتهم فنسی

سپس فرمود بخدا قسم بر پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آیه چنین نازل گردید

سی‌ام- سوره و الطور آیه 21 قوله تعالی وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْءٍ

یعنی کسانی که ایمان آوردند و متابعت کردند بانها فرزندان ایشان در ایمان ما آنها را به پدرانشان ملحق می‌نمائیم و از بهره عمل آنها چیزي ناقص نمی‌کنیم و في (یص) (الذریة) فاطمه زهرا است و فرزندان او از ائمه علیهم السلام

سي و یکم- سوره آل عمران آیه 37 وَ إِذْ قالَتِ الْمَلائِكَةُ يا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمِينَ يا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ در صافي از علل الشرائع از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فاطمه محدثه نامیده شد برای اینکه ملائکه همچنان‌که مریم را ندا می‌کردند همین قسم فاطمه را ندا می‌کردند می‌گفته‌اند یا فاطمه ان الله اصطفاك و طهرك و اصطفاك على نساء العالمين الآية

یعنی همچنان‌که خداوند متعال مریم را برگزید بامتیازات و تشریفات خاصه و پاکیزه کرد او را از نجاست کفر و کثافت اخلاق زشت و آلودگی عادت زنان و افضلیت داد بر تمام زنان عالم فاطمه زهرا را نیز برگزید و افضلیت داد بر تمام زنان اولین و آخرین

ای گوهر یکدانه بریز از خم لاهوت
در صاغر بلور صفا سوده یاقوت

مرغ ملکوتي است زجاجي که دهد قوت
قوت جبروتی است که در خطه ناسوت

صدیقه کبری صدف یازده لؤلؤ
مشکاة چراغ ازلی محبط تنزیل

خواننده توراة سراینده انجیل

داننده اسرار قدم بی‌دم جبرئیل
فیاض بری از علل و رسته ز تعلیل

مولود نبوت که بطفلی شده تکمیل
تولید ولایت که بسفلی زده پهلو

انسیه حوراء سبب اصل اقامت
اصلی که ببالید بدو نخل امامت

نخلی که ز تولید قدش زاد قیامت | گنجینه عرفان گهر بحر کرامت

در باغ نبی طوبی افراشته قامت | در ساحت بستان ولی سر و لب جو

مرآت خدا عالمه نکته توحید | کش خیمه عصمت زده بر عرصه تجرید

آن جلوه که با لذات برون است ز تحدید | مولود محمد که بدان نادره ناحید

ذات احدی گردید ید این سه موالید | زین چهار زن حامله وین هفت تن شو

سی و سوم- سوره الحجر آیه 47 (وَ نَزَعْنا ما فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلى سُرُرٍ مُتَقابِلِينَ) یعنی خارج نمودیم ما چیزی را که در سینه آنها بود از عداوت و کینه درحالی‌که برادر همدیگر بر سریرهای بهشتی مقابل هم‌دیگر جلوس دارند

در عوالم روایت می‌نماید که آیه شریفه در حق فاطمه و امام حسن و امام حسین علیه السّلام است) بالجمله این 33 آیه منتخب از آیات کثیره که در شأن فاطمه زهراء سلام الله علیها یا بالانفراد یا بالاشتراك با پدر بزرگوار و شوهر عالی‌مقدار و دو فرزندانش بلکه در بعضی از آیات با شیعیان آن مخدره نازل و مأول به ایشان است خواستیم از طریق اختصار بیك‌سو نشویم و الا آیات مؤوله در حق ایشان مجلداتی را درخور است چون مسلم است که مبنای اسلام و مدرك ایمان کلام الله مجید و قرآن شریف است و این فرمان آسمانی و رقم سبحانی بنیانی است مشید و اساسی است ممهد و بهمه مراتب حبل الله الممدود بوده و هست و در کافه عوالم غیب و شهود حجة قاطعه و رحمت واسعه پروردگار است و از این کلمات خلاق زمین و آسمان با اخص بندگان خود رازهای پنهان و سخنهای آشکار را بیان فرموده و خواسته که علوم اولین و آخرین را بدین سخنان بلاغت نشان بدیشان بفهماند و باین الفاظ و عبارات موجزه طریق تکالیف و احکام بندگان را آسان

نماید پس ما را هدایت و دلالت فرمود به خانواده‌ئی که این کتاب مبارك و کلام کریم بر ایشان نازل شده و حقایق آیات شریفه برای خانواده مکشوف و محقق گردیده تا از فرمایشات ایشان ظواهر قرآن را بخوانیم و بواطنش را بدانیم و آن خانه بیت نبوت است و مختلف الملائکه است که بمدلول آیه کریمه فِي

بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ از هر خانه و بقعه رفيعه كه واقع در عالم امكانيه است اعلى و ارفع است و اهالى آن خانه اركان عالم امكان و سبب كلى و علت غائى در ايجاد كليه بنى نوع انسان مى‌باشد و لهم كرائم القرآن و محاسنه و خاصته و خلاصته از اين خاندان محترم كه زبده نيكان و قدوه پاكانند و علمشان راسخ بحقايق قرآنيه است صدف عصمت يازده نور پاك گوهر بى‌همتاى فاطمه زهراست كه در اوصاف كمالية يكتا و مظهر صفات الوهيت و مصدر آيات ربوبيت است زهرا كه گذشته از اصالت و عصمت خود خطوط دوائر امكانيه از اعيان ثابته منتهي و منتمي بان اعلى حضرت آية الله العظمى مى‌گردد كه ذات اقدسش متين است و از اصالت ذاتيه و شرافت اصليه‌اش فروعى عديده پديدار گشته و از آن فروع و آن اصل اركان اين دين مشيد و مسدد گرديد و آن نور پيوسته با حقيقت نبوت متحد و متصل و با باطن ولايت مرتبط و در جميع مراحل و منازل همراه و از علوم لدنيه آگاه بود و بر صدق اين دعوى بيگانه و آشنا اتفاق و اجماع دارند يعنى صحيفه حقيقت عصمت كبرى ثلث اتم و جزأ اقوم مصحف شريف و كتاب منيف است و از روايت نزل القرآن اثلاثا ثلث فينا اين معنا مستفاد است و مغايرت بين اين انوار طيبه نيست و همچنين مى‌فرمايد نحن القصص و الاحكام و مسلم است كه بسيارى از قرآن احكام و و قصص است پس البتّه عرفان فاطمه زهراء سلام الله عليها از مكملات و متممات اقرار بنبوت سيد المرسلين است كما اينكه اقرار بولايت شوهرش همچنين است يعنى اقرار به نبوت اقرار بخلافت بلافصل امير المؤمنين نتيجه و ثمرى ندارد و اتصال و معيت على با قرآن و معيت قرآن با على در نزد خصم ايضا از روايات معتبر است خلاصه كلام همچنان‌كه خانه كعبه را چهار ركن مى‌باشد معانى و اسرار و بطون و رموز و حقايق و رقايق و دقايق قرآن را نيز بر چهار ركن مبتنى بدان و آن حضرت رسالت و شاه ولايت

و بانوى عصمت و يازده فرزند آن مخدره سراپرده عفت اينان اركان اربعه قرآنند پس هركس بخواهد از طريق ولايت عصمت كبرى و توسل بهدايات و دلالات فاطمه زهراء خود را بكعبه مراد كه حقيقت ايمان است برساند مى‌تواند كما اينكه اگر عبادت جن و انس بنمايد بى‌ولاى فاطمه البتّه سير در وادى برهوت و سلوك طريق هاويه نموده است زيراكه حقيقت جنت و نار مخلوق از اطاعت و معصيت و حب و بغض فاطمه است بلكه غالب معانى قرآن چون نيك بنگرى اوصاف فاطمه است چون آن مستوره كبري در درجه عبادت و بندگى و كمال اعلى درجه را دارا بوده و هر صفت از صفات ممدوحه كه در قرآن براى هريك از بندگان نيكان و خاصان

مذکور و بجهت هریك از انبیاء و رسل منظور است آن مخدره عین الکمال و مجموعة الصفات بی‌مثال است پس ثلث قرآن یا بیشتر مدح و ثنای فاطمه است

در اینجا مناسب دیدم چند بیتی از قصیده لامیه میرزا محمد صادق طبرستانی متخلص به غافل بنویسم و یازده بیت این قصیده تحت عنوان کنیه ام الکتاب از این پیش یاد کردیم

نتیجه‌ای که مرا زین قضیه منظور است — رواست اینکه بموضوع پی برد محمول

همی‌بباید و از نور دیده احمد — خدای را نظر آری بدیدگان عقول

مگر بنور سپهر رسالت اختر باز — که بود زهره زهرا چه خور بچرخ رسول

حجاب بی‌نظری از نظر سرافکن دور — کز آفتاب فروزان کند نجوم افول

عصا ترانه اگر عفو او بگیرد دست — بقید عصیان باشند تا ابد مغلول

وسیله‌ئی که بدست است ذیل چادر او است — ز رشته‌اش شود حاصل نهایت مأمول

قیام او بقیامت قیامت دیگر است — که نیست کس را بی‌اذن او خروج و دخول

تبارك الله ای فرخجسته مولودی — که هست گوهر پاکت به نه صدف محمول

بمرسلین اگر از حق وسیله شد ارسال — درود حق بتو اندر صحیفه شد مرسول

نبی ندانمت اما برتبه همچه نبی — ذوات اشیاء بر طاعتت بود مجبول

اگر مشیمه عصمت.... — خلافت از پس احمد بدی ترا موکول

از آن بصورت انسیه حق تـرا پـرورد
که شبهه کس نکند مر ترا بجای رسول

اگر مقام رسالت جواز داشت نساء
ترا بحکم وجوب از خدا شدی مبذول

هرآنچه از حق بر انبیاء بود شامل
بدان عطیة وجود تو نیز شد مشمول

به پاکدامنیت خواست حق که بستاید
لذاست آیه تطهیر یافت شأن نزول

بدستبوسی تو آسمان شده دستاس
که تا بخدمت تو خویش را کند مشغول

ز دور باش عفاف تو چشم دشمن کور
که بر جناب تو در احتجاج بود فضول

ترا سزد که کنی حکم بر زمین و زمان
چه جای آنکه بری داوری بنزد جهول

همین بسست ز بیاعتباری دنیا
که حق حق نشود ثابت از گواه عدول

به کاست قدر تو از آنکه خواست منکوبت
ز کردگار بکردار خود شد او مخذول

اگر نبود قضا بر رضای تو مأمور
قدر بحکم تو از کار کردیش معزول

غرض مدایح تو درخور دهن نبود
فضولیست شود وصف فاضل از مفضول

به کحل مدحت تو دیده عروس سخن
ز کلك غافل آگاه دل شده به حصول

چرا نام فاطمه در قرآن نیست

از عنوان سابق معلوم شد که آیات بسیاری مأول بفاطمه زهرا است و عدم تصریح باسم مبارك ایشان در قرآن مانند خفاء معنا است در لفظ و سر مکنون در کلام ملفوظ و اختفاء اسم اعظم در اسماء الحسني و شب قدر در تمام شبها و صلاة وسطی در بین

صلوات و ساعة مستجابة در میان ساعات و اولیاء کاملین در خلق و اعمال مقبوله در طاعات و آن حقیقت عصمت فاطمه مظهر اسم ستار است در اسماء و عقل هم حاکم است بر استحسان تستر نام زنان و اسم ایشان مثل حسن تستر مسمی خود و واضح است آنچه تعلق بزن دارد استتار و اختفاء آن ممدوح است این است که خود آن مخدره فرمود بهترین زنان آن زنی است که هیچ مردی او را نبیند و او هیچ مردی را نبیند و این بیان حکم جامعی است از برای تمام زنان عالم آنچه همه باین حکم عمل می‌نمودند رستگاری و سعادت را درمی‌یافته‌اند این جمله بنا بمذاق کسانی باشد که معتقدند بعدم

ص: 171

20

ریاحین الشریعة در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه ؛ ج1 ؛ ص171

تحریف قرآن و اما کسانی که می‌گویند قرآن تحریف شده است معتقدند که اسماء کثیری از اصحاب و اسم مبارك امیر المؤمنین و فاطمه زهراء علیهما السلام در قرآن مکرر بوده است و آن را زید بن ثابت که بحکم عثمان قرآن را جمع کرد این اسماء را ساقط نمود و دلیل آنها یك دسته اخباری است که در اول تفسیر صافی مذکور است که ذکر آن مناسب این مقام نیست

اثر طبع اختر طوسي

الا ای فاطمه ای نام تو رخت چون نقطه توحید و حلال مشکلها مهرت مرکز دلها

توئی آن گوهر یك‌دانه که باید زان صدف آید کاندر قلزم وحدت برون شیرین شمائلها

ز شفقت گر پدر بوسید تویی دست خدا آسان ز دست دستت را توست مشکلها

زبانم سوره توحید بسته توئی دخت خدا ای حکمران ور نه می‌گفتم حق و باطلها

تجلیلات باری‌تعالی نسبت بفاطمه زهراء (ع)

[20] محلاتی، ذبیح الله، ریاحین الشریعة در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه، 6جلد، دار الکتب الإسلامیة - ایران - تهران، چاپ: 1.

از مطالب گذشته و آینده چون آفتاب نیمروز واضح و روشن است که خداوند متعال هیچ نبی مرسلی را و ملك مقربیرا سواي خاتم انبیاء و علی مرتضی بمثل فاطمه زهرا سلام الله علیها تجلیل ننمود از جلوه دادن نور او را در ملکوت اعلی گاهی در قندیل در ساق عرش گاهی در سیب بهشتی گاهی در بهشت بهیئت دختری برای آدم ابو البشر و حوا مادر آدمیان و امر کردن رسول خدا را تا چهل روز بروزه و اعتزال از خدیجه برای انعقاد نطفة او و آوردن طعام بهشتي در شب چهلم و فرستادن سیدات بهشت را برای قابلگی خدیجه هنگام ولادت فاطمه.

و دیگر تسلیت و تعزیت باری تعالي از فاطمه هنگام رحلت مادرش خدیجه کبری چنانچه قطب راوندی در خرایج از امام صادق علیه السّلام حدیث می‌کند قال ان خدیجة لما

توفیت جعلت فاطمة تلوز برسول الله فنقول این أمی یا ابتاه چون خدیجه از دنیا رفت فاطمه از رسول خدا بهانه مادر می‌گرفت عرض می‌کرد ای پدر مادر من در کجاست و رسول خدا جوابي باو نمی‌فرمود فاطمه دنباله سخن خود را ادامه می‌داد و همی سراغ مادر می‌گرفت که در آن حال جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله حقت سلام می‌رساند و می‌فرماید که سلام ما را بفاطمه برسان و باو بفرما که مادر تو در خانه‌ای است از یاقوت احمر بین آسیه و مریم بنت عمران فاطمه عرض کرد «ان الله هو السلام و منه السلام و الیه یعود السلام» مؤلف گوید: این می‌رساند که اصل خمیر مایه فاطمه از علم و ادب و کمال سرشته شده است.

و دیگر داستان تزویج فاطمه در ملکوت اعلی و عقد او در بیت المعمور و تفقدات خاصه حضرت حق از فاطمه و فرستادن هدیه در صبح زفاف که تفصیل آن سبق ذکر یافت.

و دیگر موائد گوناگون آسمانی کرة بعد اولی و مرة بعد اخری و فرستادن لباس برای فرزندان آن مستوره کبری.

و دیگر معرف قرار دادن او را در حدیث کساء که جبرئیل عرض می‌کند چه کسانند در زیر کساء خدای تعالی می‌فرماید فاطمه و شوهر و دو فرزندان فاطمه و لا بد للمعرف ان یکون مساویا و اجلی و این تجلیلی است فوق همه تجلیلات و شرفي است فوق همه شرفها.

و دیگر آنکه در ملکوت اعلیحضرت حق جل و علی فخریه نمود بعبادت فاطمه و بملائکه فرمود نظر کنید بسیده کنیزان من که چگونه با حضور قلب بعبادت من اقبال کرده است الخ.

و دیگر تجلیلات باري تعالی از فاطمه در فردای قیامت در مسئله شفاعت کما سیأتی تفصیلها.

و دیگر مقرون کردن رضای خود را برضای فاطمه و سخط و غضب خود را بسخط و غضب فاطمه.

ص: 173

و دیگر فرستادن ملائکه را برای خدمتگزاری او و کذلك مریم کبری را

و دیگر آنکه قبولی جمیع اعمال و عبادات منوط بمحبت فاطمه و ولای شوهر و ذریه طیبین او است و اخبار در این باب متفق علیه بین الفریقین است.

و دیگر آنکه رحم او را وعاء خلافت قرار داده و خلافت کلیه خود را منحصر ساخته به بطن فاطمه و این معني از واضحات است که تا محل استعداد و قابلیت فیض کلي را نداشته باشد متعلق فیض واقع نشود و همچنین اگر محلي مماثل و معادل آن بود در تمام زنان عالم هرآینه منحصر باین یك مورد نمی‌شد معلوم است اگر پدر بزرگوارش و شوهر عالی‌مقدارش مماثل دارد در اوصیاء آن مخدره هم مثل دارد در قابلیت این فوز عظیم این است که آیه شریفه حملة امه کرها و وضعته کرها مأول در حق آن مخدره است و ام در آیه فاطمه زهراست چنانچه در تفسیر آیه 25 یاد کردیم و علاوه بر آنچه ذکر شد ابن قولویه در کامل الزیارة بسند خود از امام صادق حدیث کند که جبرئیل بر رسول خدا نازل گردید عرض کرد یا محمد خدایت سلام می‌رساند و ترا بشارت می‌دهد به مولودی که از فاطمه متولد می‌شود و امت تو بعد از رحلت تو او را شهید بنماید رسول خدا فرمود یا اخا جبرئیل بر پروردگار من سلام باد مرا بچنین مولودی حاجت نباشد که امت من او را بقتل برسانند جبرئیل بآسمان عروج نموده مراجعت کرد عرض کرد یا رسول الله خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید من امامت و خلافت و وصایت را در ذریه او قرار می‌دهم رسول خدا فرمود راضی شدم سپس بفاطمه پیغام فرستاد که خدای تعالی بشارت می‌دهد ترا به مولودی که امت من او را بقتل می‌رسانند بعد از من- فاطمه عرض کرد مرا بچنین مولودی حاجت نباشد رسول خدا پیغام فرستاد که امامت و خلافت را خدای تعالی در ذریه او قرار می‌دهد فاطمه گفت راضی شدم این است تأویل آیه شریفه در سوره احقاف حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً الخ.

ص: 174

عناد غریب و تعصب عجیب

با این حالت بعضی از بی‌خردان اهل سنت و جماعت عایشه را بر فاطمه مقدم می‌دارند با اینکه از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت شده الحصیر فی ناحیة البیت خیر من امرأة لم تلد پاره حصیری در گوشه خانه بهتر است از زنی که بچه نمی‌آورد قطع‌نظر از همه جرائم عایشه و حضرات اهل سنت غافل از این باشند که تقدیم مفضول بر فاضل ظلم بر فاضل است فو الذی سمك

السماء و انباء الماء لقد صب الله الخذلان على عامة العمياء حيث يقدمون غريق المعاصى على من خلق الله الارضين و السماوات و الشمس و القمر و الافلاك لاجلهم و چقدر دليل از عقل و نقل حاصل است بر اينكه اصل ايمان بعد از توحيد اقرار بولايت ايشان است و بدون اين اقرار عملش هباء منثور است

ابن بابويه بسند معتبر از حضرت صادق روايت كرده است كه جبرئيل بر حضرت رسول نازل گرديد و عرض كرد خداوند سلامت مى‌رساند و مى‌فرمايد كه من آسمانهاى هفتگانه و آنچه در آنها است و زمينهاى هفتگانه و آنچه در آنها است خلق نكردم كه اشرف باشد از ركن و مقام ابراهيم عليه السّلام و اگر بنده‌اى آنجا نماز بخواند از آن روزى كه آسمانها و زمينها را خلق كردم تا انقراض عالم و اقرار بولايت على نداشته باشد او را سرنگون در جهنم اندازم

و در حديث ديگر است كه خدا برسول اكرم وحى نمود كه يا محمد اگر بنده‌اى مرا عبادت كند تا از هم بپاشد و مانند مشك پوسيده شود از عبادت و منكر اهل بيت باشد او را در بهشت جاى ندهم

و در حديث ديگر از على بن الحسين از آباء گرام خود از رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم كه فرمود بحق آن خداوندى كه جان محمد در يد قدرت او است كه اگر بنده‌اى در روز قيامت با عمل هفتاد پيغمبر بيايد خدا از او قبول نكند تا ولايت من و اهل بيت مرا نداشته باشد

و در حديث ديگر ابو حمزه ثمالى گويد على بن الحسين عليه السّلام از ما سؤال كرد كه كدام بقعه از جاهاى زمين بهتر است عرض كرديم خدا و رسول و فرزند رسول بهتر مى‌داند فرمود كه بهترين بقعه‌هاى زمين بين ركن و مقام است و اگر كسى مقدار آنچه نوح عليه السّلام عمر كرده است در آن موضع عبادت كند و صائم النهار و قائم الليل باشد و بدون ولايت ما ملاقات نمايد خدا را آن عبادت هيچ نفع ندهد بالجمله اخبار در اين باب بسيار است و نقل آنها ما را از مقصود بازميدارد.

اثر طبع ميرزا يحيي مدرس اصفهانى

مقربان خدايند فارق از هر شين — همه ز خوى حسن جسته ره بكوى حسين

امير بدر و مدير احد دلير حنين — حقوق دائم ايشان بگردن دين دين

ز بندگى على گشته خواجه — كه در دو كون على خواجه

کونین است و خواجه علی

سپرده خط غلامی بحضرتی که خدا طفیل او است که ایجاد کرده هر دو سرا

بتول عذراء ام الائمة النقباء که گر حجاب شود عصمتش بروی سما

دعای خیل رسل ننگرد ره بالا پناه امت بنت نبي و زوج ولی

چه کلك قدرت نام وجود کرد رقم نوشت فاطمه آنگاه خشك گشت قلم

نه فاطمه که پدیدآورنده عالم نه فاطمه که هویداکننده آدم

حدوث ذات ورا بنگری قرین قدم اگر ز جاده انصاف پا برون نهلی

جلال فاطمه بنگر خدانمائی بین ز بیخودی بخود آ حشمت خدائی بین

خصال حیدری و فر مصطفائی بین شکوه احمدی و کبر کبریائي بین

گر احولی و دو بین از حقش جدائی بین از آنکه هست دو بینی ز شیوه حولي

خدا ز عین عنایت در او معاینه بود ز بهر جلوه یزدان جمال و آینه بود

مرا عقیده تناسخ اگر هرآینه بود نخواندمش کسی الا خدا ز بی‌مثلی

هم او به آیه نور آمده مفاد صریح هم او بوادی طور آمده خطاب فصیح

چه اوست موجد شام شئوم و چه بود باعث سنی بر أن

صبح صبیح

کلام فضیح

که داد دختر بو بکر را باو ترجیح

لئن جلی اثر الصدق منه لا اب لي

زهی تو مظهر خالق ستوده خلاق

چه نور یزدان پنهان و فاش در آفاق

یگانه جفت علی و ز علو ز خوبان طلق

برتبه بیشتر از انبیاء علی الاطلاق

شود ز امر تو سم در مزاق جان تریاق

کند ز مهر تو حنظل بکام دل عسلی

صحیفه تو که حسن القضاء است چون مصحف

از اوست بر صحف آسمان علو شرف

چه بر لآلی ایجاد درج تو است صدف

وجود را نبود از تو ما به اشرف

ز حکم محکم تو مر ذهب شود چه خزف

ز امر نافذ تو مشتری کند زحلي

خطاب حضرت حق سوی تو بود ز کتاب

ز کینه زاده خطاب کرد نقض کتاب

نه بیم دوزخ و پروای حشر و هول حساب

نه یاد کوثر و امید خلد و شوق ثواب

ز نور مه چه برد صرفه اقتضاب کلاب

ز بوی گل چه برد بهره خصلت جعلی

ز تازیانه بیداد خست بازویت

ز سیلی ستم آزر فشاند بر رویت

شکست از لگد در شکافت پهلویت

ز آتش در و اجماع خلق در کویت

طناب جور و بمسجد کشیدن شویت

شکست قائمه دین قادر ازلی

به بردن فدك و قتل محسن مظلوم

ز طعن عایشه و ظلم أن گروه ظلوم

ز هتك حرمت بيت رسول و دار علوم — فتاد رعشه بعرش يگانه قيوم

گرفت مهر امامت گسست عقد نجوم — چه كرد غصب خلافت عمر ز بوالحيلى

پس از تو ريخت فلك زهر كين بكام حسن — ز جعده سوده الماس شد بجام حسن

بكوفه نوبت ماتم فلك بنام حسن — بدست قائمه كفر شد بنام حسن

ز بهر عايشه بردند احترام حسن — شدند قوم پى منع دفن او جدلي (الخ(

تجليلات رسول خدا و على مرتضي از فاطمه زهراء

اين عنوان از مطالب گذشته و آينده اظهر من الشمس و ابين و من الامس مى‌باشد تجليل دو قسم است تجليل قولى و فعلى قولى مثل اينكه باتفاق فريقين كما ستعرف رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم مى‌فرمود فاطمه پاره تن من است فاطمه روح من و مهجه قلب من نور چشم من اذيت او اذيت من غضب او غضب من سرور او سرور من است و امثال ذلك و تجليل فعلى مثل اينكه رسول خدا هرگاه بدر خانه مى‌آمد از فاطمه اجازه دخول مى‌گرفت و هرگاه فاطمه بر او وارد مى‌شد بتمام قامت از پيش پاى فاطمه بلند مى‌شد و او را پهلوى خود مى‌نشانيد و دست فاطمة مى‌بوسيد

شيخ طوسى در امالى سند بعايشه مى‌رساند كه گفت من نديدم احدى را كه سخن گفتن و حديث كردن او به رسول خدا اشبه از فاطمه باشد هرگاه بر رسول خدا داخل مى‌شد او را ترحيب مى‌گفت و دستهاى او را مى‌بوسيد و در جاى خود او را مى‌نشاينند)

و بعد ازين بيايد كه هر سفرى كه مى‌رفت آخر منزلش خانه فاطمه و هرگاه مراجعت مى‌كرد اول منزلش خانه فاطمه بود

و صدوق در علل الشرائع سند بجابر بن عبد الله مى‌رساند مى‌گويد مردى خدمت رسول خدا عرض كرد شما فاطمه را مى‌خوانى و بر خود مى‌چسبانى و بسيار او را مى‌بوسى و با هيچيك از دختران خود اين رافت و شفقت را بكار نمى‌بندى فقال ان جبرئيل اتا فى

بتفاحة تا اینکه می‌فرماید من استشمام بوی بهشت از فاطمه می‌نمایم

و نیز در علل الشرائع سند بابن عایشه همین اعتراض را کرد و همین جواب را شنید چنانچه در انعقاد نطفه فاطمه از این پیش یاد کردیم) و هرگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فاطمه را می‌دید خوشحال می‌شد و اظهار مسرت می‌نمود و در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق حدیث کند که فرمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فاطمه را فراوان می‌بوسید این کردار بر عایشه ناگوار می‌افتاد رسول خدا فرمودند ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم جبرئیل مرا بنزد درخت طوبی برد و از میوه آن بمن داد من تناول کردم چون بزمین آمدم از آن نطفه فاطمه منعقد گردید و من هرگز فاطمه را نبوسیدم مگر آنکه بوی درخت طوبی از او استشمام می‌نمایم و در بعض روایت است هرگاه مشتاق بهشت می‌شوم فاطمه را می‌بوسم

(ر) از کتاب قاضي ابو محمد کرخی بسند خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت کند که چون این آیه شریفه نازل گردید (لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً) فاطمه زهراء فرمود من خوف کردم که رسول خدا را بعد از این یا ابا بخوانم چون معني آیه این است می‌فرماید که رسول خدا را همانند خود بشمار نگیرید و بنام یاد مکنید یعنی مگوئید یا محمد بلکه بگوئید یا رسول الله فاطمه فرمود ازآن‌پس منهم مثل سائرین یا رسول الله می‌گفتم جون دوسه مرتبه چنین کردم رسول خدا را کراهتی عارض گشت و فرمود فاطمه جان این آیه برای تعلیم مردم عرب است که اهل جفا و غلظت می‌باشند و از برای تو و نسل تو نازل نشده است تو از منی و من از تو هستم (فانت قولی یا ابه فانها احی للقلب و ارضی للرب) تو بگو یا ابه قلب من به آن زنده‌تر می‌شود و خدای را خوشنودتر می‌سازد

(نا) نقلا از کتاب روضه و کتاب فضائل که رسول خدا بخانه علی آمد و نگریست که آن حضرت باتفاق فاطمه بدست آس طحن جاورس می‌نمایند فرمود کدام‌یك از زحمت طحن مانده شداید علی علیه السّلام عرض کرد که فاطمه یا رسول الله فقال لها قومی یا یا بنیه پس فاطمه برخواست و رسول خدا بجای او نشست و بطحن جاورس پرداخت

(ر) یك روز ام ایمن با چشم اشك‌بار بخدمت رسول مختار آمد عرض کرد فاطمه را بشوهر دادی و او را نثاری که شریف عروسان است نفرمودی رسول خدا فرمود ای ام ایمن این چه سخن است که می‌گویی مگر نمی‌دانی که خدای عز و جل هنگامی که فاطمه را برای علی تزویج کرد فرمان کرد اشجار بهشت را که فروریزند از

حلي و حلل و ياقوتها و درها و زمردها و استبرقها فاخذوا منها ما لا يعلمه إلّا الله

(فاطمه و عبادت)

(نا) از امام حسن مجتبي روايت مي‌كند كه آن حضرت فرمود در دنيا عابدتر از مادرم فاطمه زهرا نديدم چندان در محراب عبادت قيام مي‌نمود كه قدمهاى مباركش ورم كرد[21]

و در علل الشرائع بسند خود از امام حسن عليه السّلام روايت مي‌كند كه مادرم را در شب جمعه نگران شدم كه همى بين ركوع و سجود شب را بصبح رسانيد و همى در حق مؤمنين دعا مي‌فرمود و نام بسيارى از مؤمنين و مؤمنات را ذكر مي‌كرد و اكثار در دعا مي‌نمود من گفتم اى مادر چرا براى خود دعا نمي‌نمائى همچنان‌كه براى غير دعا مي‌كنى فرمود اى فرزند اول همسايگان مقدمند

و نيز موسى بن جعفر از پدران خود حديث كند كه فاطمه گاهى كه زن و مرد مسلمانان را دعا مي‌كرد بخويشتن نمي‌پرداخت گفته‌اند اى دختر رسول خدا شما مردم را بدعا ياد مي‌فرمائيد و خويشتن را فراموش مي‌نمائيد فرمود اول بايستى نگران همسايه و بعد نگران خويش بايد شد

بايد دانست كه حقيقت عبادت اطاعت خداى تعالي است و قيام بامتثال

ص: 180

اوامر و اجتناب از نواهي او آن‌كس كه چنين كند او عابد است و چون متعلقات او امر صادره از خداى تعالى مختلف است انواع او البتّه عبادت بحسب آن ايضا مختلف مي‌گردد از آن جمله نماز روزه حج صدقه و غير ذلك و عصمت كبرى فاطمه زهراء دوره زندگانى او را كه نظر بنمائى بغير عبادت هيچ نخواهى ديد كه همان اداره كردن خانه و سرپرستى فرزندان خود بزرگتر عبادتى است كه رسول خدا فرمود جهاد المرأة حسن التبعل با آن زندگانى اقتصادى

در خبر مشهور است كه رسول خدا روزى براى نماز حاضر مسجد شد و منتظر بلال بود كه بيايد و اذان بگويد بلال دير كرد چون حاضر شد حضرت سبب دير كردن او را پرسيد عرض كرد بخدمت فاطمه شتافتم ديدم دستاس مي‌كند و فرزندش حسن در نزد او گريه مي‌كند گفتم اى سيده من كداميك را مي‌خواهى براى شما آسياب بگردانم يا حسن را از گريه خاموش نمايم فرمود من بهتر مي‌توانم فرزند

[21] قامت فى محرابها حتى تورمت قدماها و فى علل الشرائع بسنده عن الحسن عليه السلام قال رايت امى فاطمه قامت فى محرابها ليلة جمعتها لم تزل راكعة ساجده حتى اتضح عمود الصبح و سمعتها تدعو للمؤمنين و المؤمنات و تسميهم و تكثر الدعاء لهم و لا تدعو لنفسها بشيء فقلت لها يا اماه لم لا تدعين لنفسك كما تدعين لغيرك فقالت يا بنى الجار ثم الدار

مرا ساکت کنم تو دستاس بنما من مشغول گردانیدن آسیا بودم ازاین‌جهت دیر آمدم رسول خدا فرمود بر او ترحم کردی خدای متعال بر تو ترحم بنماید

با این زحمات خانه از جاروب کردن و آسیا کردن و نان پختن و آب کشیدن و حضانت و سرپرستی چهار فرزند کردن و پشم ریشتن و ادعیه‌ها و نمازها و تعقیبهای آن مخدره در کتب مسطور است و آیه تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ و آیه الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً در عبادت فاطمه نازل شده است که به پاره از آنها در محل خود به آن اشاره شد فهی نفس العبادة سلام الله علیها

(فاطمه و جزالة العطاء)

در تحت این عنوان چه می‌توانم بنویسم کسی که همیشه خود را گرسنه نگاه می‌داشت و نان خود بفقیر و مسکین و اسیر می‌داد و پیراهن تن خود را بسائل بخشید و مالیه خود را همه را وقف کرد دیگر چه می‌توان گفت و چه می‌توان نوشت

ص: 181

عماد الدّین طبري در کتاب بشارة المصطفي بسند معتبر از جابر بن عبد الله الانصاری روایت کند که رسول خدا نماز عصر را با ما بجا آورد و بعد از فراغ از نماز بر جهت قبله قرار گرفت و صحابه پروانه‌وار اطراف أن مشعل هدایت را گرفته بودند که در این حال پیرمردی از عرب که از شدت فقر و فاقه از منزل خود به‌سختی طی منازل کرده بود تا خود را بمدینه رسانیده بود با جامهای کهنه و مندرس چون بخدمت رسول خدا رسید نگران او شدند دیدند که از شدت پیری و کبر سن و ضعف و ناتوانی و گرسنگی خود را نمی‌تواند نگاه دارد رسول خدا از حال او پرسش کرد عرض کرد یا رسول الله من پیرمرد پریشان‌حالی هستم گرسنه مرا طعام ده برهنه هستم مرا بپوشان فقیر و بیچاره هستم گرهی از کار من بگشا حضرت فرمود من فعلا چیزی در دست ندارم که چاره کار تو بکند ولی دلالتکننده بر خیر همانند فاعل خیر است برو بمنزل کسی که خدا و رسول او را دوست می‌دارد و او خدا و رسول را دوست می‌دارد سپس بلال را فرمان داد تا أن شیخ را بسرای فاطمه دلالت کرد چون بباب سرای رسید با علی صوت ندا درداد که (السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و مختلف الملائکة و مهبط جبرئیل الروح الامین بالتنزیل من رب العالمین) فاطمه در پاسخ فرمودند و علیك السلام فمن انت یا هذا چه کسی باشی عرض کرد مردی از عرب بخدمت پدرت سید بشر آمدم و از گرسنگی و برهنگی و بیچارگی خود شکایت کردم مرا بدین حضرت دلالت فرموده اکنون بر من رحم کن خدایت رحمت کناد این وقت علی مرتضی و فاطمه زهراء و حسن و حسین سه روز بود که طعامی بدست نیاورده بودند و رسول خدا آگهی داشت از حال ایشان بالجمله فاطمه را چون

چیزی بدست نبود پوست گوسفندی را که دباغت کرده بود و حسن و حسین بر او می‌خفته‌اند برگرفت و اعرابی را داد و فرمود أمید است که خدا برای تو فرجي کرامت فرماید فعلا غیر این پوست چیزی در دست ندارم اعرابي گفت ای دختر محمد من از گرسنگی شکایت بحضرت تو آوردم پوست گوسفند را چه کنم و چگونه نیران جوع را باو فرونشانم فاطمه چون این سخن بشنید مرسله‌ای در گردن داشت که دختر حمزة بن عبد المطلب بسوی او هدیه

کرده بود او را از گردن باز کرد و باعرابی داد و فرمود آن را بفروش امیدست که خدای متعال بهتر از آن را بتو عنایت فرماید اعرابی أن گردن‌بند بگرفت و بمسجد آمد رسول خدا را در میان اصحاب نشسته دید عرض کرد یا رسول الله فاطمه این قلاده را بمن احسان فرموده و بمن گفت آن را بفروشم امید که مرا به آن فرجی حاصل شود پیغمبر بگریست و فرمود چگونه خدای برای تو فرج حاصل نکند و حال آنکه دختر محمد سیده زنان أولین و آخرین این گردن‌بند را بتو داده است عمار یاسر برخواست عرض کرد یا رسول الله اجازه می‌دهی که من این مرسله را خریدار باشم حضرت فرمود هرکس خریدار این مرسله باشد خدای تعالی او را عذاب ننماید سپس عمار با اعرابی گفت این مرسله را بچند می‌فروشی عرض کرد بسیر شدن از نان و گوشت و یك برد یمانی خود را به آن بپوشم و یك دینار که خرجی راه خود بنمایم عمار گفت من ترا دویست درهم هجریه و بیست دینار زر سرخ می‌دهم و به بردی ترا می‌پوشانم و بشتر خویش ترا باهل خود می‌رسانم و از نان گندم و گوشت ترا سیر می‌کنم اعرابی گفت چه بسیار است سخاوت تو و عمار را از غنایم خیبر که رسول خدا باو بهره داده بود هنوز چیزی بجای داشت اعرابی را بخانه برد و بهرچه فرموده بود وفا کرد اعرابی دیگرباره بحضرت رسول آمد فقال له رسول الله اشبعت و اکتسیت ای اعرابی سیر شدی و پوشیده کشتی عرض کرد بلی یا رسول الله غني هم شدم فرمود اکنون فاطمه را بدعای خیر جزا بده که با تو چنین کرد اعرابی سر بجانب آسمان کرده عرض کرد ای خدائی که جز ترا عبادت نمی‌کنیم و تو پروردگاری باشی قدیم که حدوث در تو راه ندارد و رازق ما در هرجهت می‌باشی بفاطمه عنایت بفرما چیزی را که هیچ چشمی آن را ندیده باشد و هیچ گوشی آن را نشنیده باشد رسول خدا گفت آمین سپس فرمود خدای تعالی بفاطمه عطا کرده است در دنیا آنچه را که اعرابی گفت اینك منم پدر فاطمه و در عالم همانند من نباشد و علی شوهر فاطمه است و اگر علی نبود برای فاطمه کفوی وجود نداشته و ندارد و حسن و حسین دو سید اسباط و دو سید

جوانان بهشت هستند سپس فرمود می‌خواهید اضافه کنم برای شما از شئونات خاصه دخترم فاطمه زهراء عرض کردند بلی یا رسول

ص: 183

الله فرمود حبیبم جبرئیل مرا خبر داده است که چون فاطمه را در قبر گذارند دو ملك از او سؤال بنمایند که پروردگار تو کیست گوید الله ربی از او بپرسند نبي تو کیست بگوید پدر بزرگوارم گویند ولی تو کیست گوید این مرد که بر کنار قبر من ایستاده است یعنی علی بن طالب علیه السّلام باز رسول خدا فرمود می‌خواهید و دوست دارید زاید بر این شما را از فضل فاطمه آگهی دهم عرض کردند بلی یا رسول الله آن حضرت فرمود همانا خدای متعال موکل کرده است جماعتی از ملائکه را بر فاطمه که او را از امام و وراء و یمین و شمال او را حفظ می‌نمایند و با او هستند در حال حیوة تا او را مرك فرارسد و بر او پدر و شوهر و دو فرزند او صلوات بسیار بفرستند

بالجمله عمار یاسر أن عقد را که اعرابی خریده بود با مشك خوشبو گردانید در برد یمانی محفوف داشت و او را غلامي بود سهم نام که از فیء خیبر خریده بود او را طلبید و گردن‌بند را باو سپرد و گفت این جمله را به رسول خدا تسلیم کن و ترا هم بدو بخشیدم سهم بنزد فاطمه آمد عقد را تسلیم کرد فاطمه عقد را بگرفت و سهم را آزاد کرد سهم بخندید فاطمه سبب خنده را پرسید عرض کرد یا بنت رسول الله برکت این گردن‌بند مرا بخنده آورد که گرسنه‌ای را سیر کرد برهنه‌ای را پوشانید فقیری را غنی کرد پیاده‌ای را سوار نمود بنده‌ای را آزاد کرد عاقبت هم بصاحب خود برگشت

(اثر طبع جوهری)

دخت پیغمبر خدیو کشور لو لاك — زوجه حیدر علی عالی اعلا

میوه قلب نبي بتول مطهر — مام شبیر و شبر انسیه حوراء

هرکه بدل کشت بذر مهر تو امروز — حاصلش او بدرود به نشائه فردا

هرکه ندارد درون ز مهر مزین — روز جزا سرشکسته گردد رسوا

فکرت دانا کجا رسد بمدیحت — ذره نبتوان بوصف مهر توانا

نیست عجب گر بحشر فخر نماید — جاریه کاخ تو بمریم کبري

از شرف و شأن و شوکت تو همین بس — خادمه ات آسیه است و مریم و حوا

قدر تو مجهول بود و قبر تو مخفی — حق تو مغصوب گشت و چشم تو حمراء

امت بی‌شرم خانه ات زده آتش — مهبط جبریل سوخت عابد عزا

در چه به پهلوت کافر وثنی زد — شد متزلزل بچرخ حضرت عیسی

شل شود آن دست کو بزد بتو سیلی — ضلع تو از پا فکند بشکند آن پا

گشت چه آن طفل بی‌گناه تو ساقط — غلغله برخواست ز اهل عالم بالا

روز قیامت بس است بهر شفاعت — محسن تنها بنزد خالق یکتا

فاطمه در هیجده بشست ز جان دست — وای بما شیعیان و خاك بدنیا

(خبر پرده و گوشواره)

صدوق در امالی و سائر علماء شیعه و سنی روایت کرده اند که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم هرگاه از سفری مراجعت می‌کرد اول بخانه فاطمه وارد می‌شد در یکی از اسفار چون رسول خدا از مدینه بیرون شد چنان اتفاق شد که فاطمه از برای خود دو دست برنجن از عاج و دو گوشواره و مرسله‌ای از بهر خود بساخت و پرده‌ای از پیش باب بیاویخت چون رسول خدا از سفر مراجعت فرمود بعادت همیشه بخانه فاطمه وارد شد و اصحاب آن حضرت از بیرون سرای ایستاده و ندانستند درنگ آن حضرت در آن سرای بدراز می‌کشد تا متفرق شوند و اگرنه بمانند در این

اندیشه بودند که پیغمبر بیرون شد و آثار کراهتی در جبین مبارك داشت و طریق مسجد پیموده بر منبر صعود کرد اما فاطمه تفرسی فرمود که این اشیاء پسند خاطر آن حضرت نیفتاد در زمان قلاده از گردن گشود و گوشواره از گوش و دست برنجن از دست بیرون کرد و پرده را از باب برگرفت همگان را بنزد حضرت رسول فرستاده فرمود بخدمت رسول خدا عرض کن که دختر تو سلام می‌رساند و می‌گوید این حمله را در راه خدا بذل فرما چون فرستاده فاطمه برسید (قال رسول الله فعلت فداها ابوها) تا سه مرتبه فرمود پدرش بقربانش آن طوری که من می‌خواستم

ص: 185

عمل کرد دنیا را با محمد و آل محمد چه کار اگر دنیا در نزد خدا بقدر بال پشه قدری می‌داشت شربتي آب از آن را كافري نمی‌آشامید سپس از جای برخواست و بمنزل فاطمه تشریف برد

«نا» از صحیفه حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که حضرت علی بن الحسین علیه السّلام می‌فرمود مرا اسماء بنت عمیس حدیث کرد که روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بر فاطمه وارد شد و من در نزد فاطمه بودم و او قلاده‌ای از طلا در گردن داشت که امیر المؤمنین آن را برای او خریده بود از غنیمتي که بدست آن حضرت آمده بود رسول خدا چون نظرش بر آن قلاده افتاد فرمود ای دختر جان من مغرور نکند ترا حرفهای مردم تو دختر محمد باشی و بر تو لباس جبابره بوده باشد فاطمه چون این بشنید گردن‌بند را باز کرد و آن را بفروخت و بنده‌ای بخرید و آن را در راه خدا آزاد کرد رسول خدا از آن مسرور گردید

و احمد حنبل در مسند بروایت ثوبان آزادکرده رسول خدا چنین حدیث کند که رسول خدا در سفرهای خود آخر منزلش خانه فاطمه بود و چون مراجعت می‌کرد اول منزلش خانه فاطمه بود نوبتی از سفر مراجعت کرد پرده‌ای در باب خانه فاطمه بدید و دو بازوبند نقره به بازوی حسن و حسین بدید لاجرم رسول خدا بازگشت فاطمه چون این بدید پرده را باز کرد و بازوبندها را گشود در میان پرده نهاد و بدست حسنین داد که این جمله را بخدمت جد خود برید الخ

فاطمه و علم

(نا) از کتاب عیون المعجزات حدیث کند که عمار یاسر سلمان را گفت ترا از حدیثی عجیب خبر دهم سلمان گفت بگو تا چه داری عمار گفت من حاضر حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام بودم که بر فاطمه وارد گردید چون فاطمه را نظر بر علی افتاد ندا کرد یا علی بیا نزدیك من تا حدیث کنم ترا بعلم ما کان و ما یکون و بما لم یکن الی یوم القیمة حین تقوم الساعة و در ناسخ چنین روایت کرده که فاطمه سلام الله علیها عرض کرد یا علی

ص: 186

بیا تا ترا خبر دهم بدانچه از بدو آفرینش بود و بدانچه می‌باشد و به چیزی که نبوده است تا گاهی که روز قیامت آشکار شود چون علی این کلمات از فاطمه بشنید بقهقرا واپس شدن گرفت و آهنگ خدمت رسول خدا نمود من نیز در ملازمت او روان شدم تا بر رسول خدای درآمد رسول خدا فرمود بمن نزدیك شو یا ابا الحسن آن حضرت چون در خدمت حضرت رسول قرار گرفت آن حضرت فرمود یا ابا الحسن تو مرا حدیث می‌کنی یا من ترا حدیث کنم حضرت امیر عرض کرد یا رسول الله حدیث از شما شنیدن احلی و احسن است پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود گویا می‌نگرم که بر دخترم فاطمه وارد شدی و او چنین و چنان بتو گفت حضرت امیر عرض کرد یا رسول الله نور فاطمه از نور ماست پیغمبر فرمود مگر نمی‌دانی که نور فاطمه از نور ماست این وقت علی سر بسجده شکر نهاد عمار گفت سپس علی به‌سوی خانه مراجعت کرد و من با او بودم تا بر فاطمه درآمد آن مخدره عرض کرد یا علی بنزد پدرم رفتی و آنچه من با تو گفتم با پدرم حکایت کردی حضرت فرمود بلی یا بنت رسول الله فاطمه عرض کرد بدان یا ابا الحسن که خدای تعالي خلق کرد نور مرا و أن نور تسبیح خدای تعالی می‌کرد سپس آن نور را در درختی از درختهای بهشت قرار داد که تابش آن نور بهشت را روشن گردانید تا گاهی که در شب معراج پدرم در بهشت آمد بحکم وحی و الهام ثمر آن شجر را مأخوذ داشت و در دهان بگذاشت و در اطراف زبان بگردانید و خدای آن را در صلب پدرم بودیعت نهاد آنگاه این ودیعت را در رحم مادرم خدیجه بنت خویلد نقل و تحویل داد اینك منم آن نور و دانایم بر ما کان و ما یکون و ما لم یکن هان ای ابو الحسن مؤمن نظاره می‌کند بنور خدای تعالی.

(خبر مصحف فاطمه «ع»)

در کتاب بصائر الدرجات سند بامام صادق می‌رساند حماد بن عثمان گوید شنیدم از امام صادق علیه السّلام که فرمودند زنادقه در سال یك‌صد و بیست و هشت هجري ظهور می‌کنند (و ذلك لانی نظرت فی مصحف فاطمه) چون این مطلب را در مصحف

فاطمه دیده‌ام راوی عرض کرد که مصحف فاطمه کدام است حضرت فرمود خدای تبارك و تعالی چون پیغمبر خود را بجوار خود طلبید چندان حزن و اندوه بر فاطمه استیلا یافت که جز خدا کس نداند خدای متعال ملکی را فرستاد که از برای فاطمه حدیث کند و او را تسلی دهد فاطمه این داستان را بعرض امیر المؤمنین علیه السّلام رسانید حضرت فرمود این مرتبه که صوت او را استماع کردی مرا خبر ده چون فاطمه علی را آگاه کرد حضرت

آنچه آن ملك خبر می‌داد می‌نوشت و مصحف فاطمه عبارت از همین است و در او از مسائل حلال و حرام چیزي نیست آنچه در او هست اخبار از حوادث آینده است.

و نیز در کتاب مذکور است که جماعتی از حضرت صادق سؤال کردند از معنی جفر که آن چه چیز است حضرت فرمود پوست گاوی است مملو از علم عرض کردند جامعه کدام است فرمود آن صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذرع است و عرض آن باندازه پوست شتر دو کوهان است و آن چیزی را که مردم محتاج می‌شوند بدان در آن صحیفه نگاشته است و هیچ حکمي و حدیثي نیست الا آنکه در آن صحیفه ثبت است حتی دیه خراشیدن چیزی. راوی عرض کرد این است صحیفه فاطمه. آن حضرت زماني دراز ساکت نشست سپس فرمود: شما بحث از چیزی که بکار شما نمی‌آید می‌نمائید فاطمه بعد از رسول خدا هفتاد و پنج روز زندگانی کرد و از فراق پدر سخت اندوهناك بود و حزن شدید او را عارض شد خداوند متعال جبرئیل را فرستاد تا او را دلداری بدهد و تسلی خاطر شریفش بنماید و از مقام پدرش او را آگاه کند و خبر بدهد او را از حوادث آینده و از زندگانی ذریه او و علی آن مطالب را در صفحاتی ضبط می‌نمود و این است مصحف فاطمه.

(مؤلف گوید) مصحف فاطمه از مفاخر اهل بیت عصمت می‌باشد که او را در ردیف جامعه می‌شمردند ثقة الاسلام کلینی در کافي بسند خود از امام صادق روایت می‌کند که آن حضرت فرمود (علمنا غابر و مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الاسماع و عندنا الجفر الاحمر و الجفر الابیض و عندنا الجامعة و عندنا مصحف فاطمه)

چون از شرح این کلمات از آن حضرت پرسش کردند فرمود علوم ما بحوادث آینده مثل علم ما است بحوادث گذشته یعنی همچنان‌که حوادث گذشته بر ما معلوم است کذلك حوادث آینده و هرگاه بخواهیم چیزی را بدانیم که علم او از ما پوشیده است خداوند متعال ملکی را موکل کرده است که آن مطلب را بر لوح دل ما نقش می‌نماید و بگوش ما می‌خواند و در نزد ما سبدی است بنام جفر احمر که در آن سلاح رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و مواریث انبیاء می‌باشد و سبدی دیگر است بنام جفر ابیض که در آن سبد تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صحف ابراهیم و قرآن محمد و سائر کتب سماویه در او است و جامعه کتابی است که آنچه را که مردم به آن محتاج‌اند از احکام در او ثبت است حتی دیه خراش و نصف خراش و در نزد ماست مصحف فاطمه که اسماء ملوك و حوادث آینده در او شرح داده شده است. و این روایت را (محمد خواوند شاه شافعی) در کتاب (روضة الصفا) در ترجمه امام صادق علیه السّلام نقل کرده است از اینجا باید دانست که فاطمه زهرا سلام الله علیها گنجینه علوم اولین و آخرین است و

خطب و كلمات او كه بعد ازين بيايد شاهد صدق مدعي است كيف لا و هى الكلمة العليا و الوحدانية الكبرى و حجاب الله الاعظم الاعلى و شرف الارض و السماء سلام الله عليها.

اثر طبع غافل

از شعراى قرن رابع عشر است نامش ميرزا محمد صادق مدعو بآقا خان طبرستانى الاصل و طهراني المولد و المسكن المتخلص بغافل سالها در طهران مشغول بتجارت بود تا در سنه 1310 در سن شصتسالگى مشرف بمكه معظمه گرديد و از آنجا به نجف اشرف مشرف شد و در آن آستان ملك پاسبان رحل اقامت افكند و اشعار آبدار در مدائح اهل بيت اطهار سروده پس از آن آن را جمع‌آورى كرده بنام (مدائح المعصومين) در بمبئي بطبع رسانيد، حقير چند قصيده از او كه راجع بصديقه طاهره (ع) بود از آن انتخاب كردم و در هركجا بمناسبت قدرى از آن را ذكر مى‌كنيم.

زهرا كه بود زهره گردون رسالت — نوباوه احمد شرف عترت و هم آل

در عالم كثرت نه اگر داشت ظهورى — ممتاز نمى‌گشت ز اقران و ز امثال

چو نطاق دو ابرو كه بيك قائمه جفتست — او جفت على آمده بر صورت احوال

مقصود بزوجيت هر فرد از آن بود — كو جفت على گشت ز خلاق متعال

پيرايه هستى است وجودش بدو عالم — المرأة للمرء على القول من المال

با حمل وقارش نكند كوه تحمل — آرى شتر خسته نيارد كشد اثقال

نفسى است وجودش كه در آئينه تصوير — از شرم نيامد نظر خلق به تمثال

گر حرف عفافش بر ديوار نويسند — از روي حيا پشت كند مهر بديوال

ور عصمت او سنجى با عفت — در كفه قسطاس چو خروار

مریم بمثقال

چرخ از پی بوسیدن دستش بصد امید
شد هیئت دستاس لب آورد به تبخال

گر دست علی عقده ایجاد گشود است
بر عقده دل او بعلي آمده حلال

در حشر اگر روی عمل زشت و سیاهست
بر طلعت عفوش گنه ماست خطوخال خال

ازبسکه بر او حسن شفاعت بود افزون
بر حسن بدل گردد قبح همه اعمال

ای کوثر و تسنیم لب ای خلد روانبخش
کوثر زنم چشمه نوشین تو سیال

نور ولی مظهر انوار ولایت
مهری، ولی مطلع تو مشرق اجلال

انعام تو باری است که سربار سپهر است
چون خان نعم حمل شود بر سر حمال

در ذات تو ازبسکه حیا هست مهیا
شرم آیدم از گفتن اوصاف شوم لال

باری اگر از مدح تو غافل شده غافل
بر عفو، گنه نیست سزاوار تو اهمال

قلیلی از مناقب فاطمه (ع) از کتب اهل سنت

و آن از حوصله حساب بیرون است ولی مشت نمونه خروار است و این اخبار حجت قاطعه است بر اهل سنت سیما کسانی که نعوذ بالله عایشه را بر فاطمه مقدم می‌دارند و شعور خود را نثار قدم مشایخ ثلاثة و عایشه نموده‌اند.

و در خلال اخبار اهل سنت پاره‌ای از اخبار کتب شیعه بجهت تکمیل مقام ذکر خواهد شد:

[(1) صفة فاطمه]

اول صفة فاطمه حاكم نيشابورى در مستدرك از انس بن مالك حديث كند كه گفت از مادرم سؤال كردم از صفة فاطمه گفت[22] فاطمه ماه شب چهارده و اگرنه خورشيدى است كه از ابر بيرون آمده شبيه‌ترين مردم به رسول خدا بود.

در جلد 2 اعيان الشيعة[23] از عطاء بن ابى رياح حديث كند كه فاطمه دختر پيغمبر هنگامى كه آرد خمير مى‌كرد گيسوان مباركش بطرف ظرف خمير زده مى‌شد[24]

در كشف الغمة حديث كند كه واعظى در منبر از فضائل و مزايا و شئونات خاصه فاطمه را بيان مى‌كرد در خلال تكلم حال طربى او را دست داد در آن حال اين دو بيت را انشا كرد.

خجلا من نور بهجتها تتوارى الشمس بالشفق

و حياء من شمائلها يتغطى الغصن بالورق

جمع كثيرى از مستمعين از شنيدن اين دو بيت لباس خود را بر تن بدريدند و از شنيدن اوصاف فاطمه صداها را بگريه بلند كردند)

و ابن عبد البر در استيعاب بسندهاى متعددى از عايشه نقل مى‌كند كه گفت من نديدم احدى را كه شبيه‌تر باشد برسول خدا از فاطمه و در بعض أن روايت است كه عايشه گفت من نديدم احدى را كه از فاطمه اشبه حديثا و كلاما برسول الله بوده باشد و در بعض روايات بلفظ سمتا و هديا و دلالا مذكور است.

و نيز عايشه گويد هرگاه فاطمه وارد مى‌شد رسول خدا بتمام قامت از پيش پاى او بلند مى‌شد و او را ترحيب مى‌گفت و دستهاى فاطمه را مى‌بوسيد و او را در پيش خود جاى مى‌داد.

صاحب مستدرك بخارى بعد از نقل اين حديث گويد اين حديث صحيح است

ص: 191

بشرط شيخين و آن را نقل نكردند يعنى بخارى و مسلم شرائطى كه براى نقل حديث در اول كتاب خود ملتزم شدند آن شرائط در اين احاديث هست مع ذلك نقل نكردند.

---

[22] فقالت كانها القمر فى ليلة البدر او الشمس كفرت غماما او خرجت من السحاب و كانت بيضاء بضة اشبه الناس برسول الله(ص) شبها

[23] ص 492

[24] تعجن و ان قصبتها تضرب الى الجفنة(و القصبة الخصلة الملتوية من الشعر)

و در یك عده روایاتی است كه (اقبلت فاطمة تمشی ما تخطی مشیتها مشیة رسول الله) و در بعض روایات ما تخرم مشیتها مشیة رسول الله یعنی راه رفتن او همانند راه رفتن رسول خدا بود و لكن ارباب تحقیق و عرفان می‌گویند یعنی كردار و گفتار و رفتار او همانند رسول خدا بود چنانچه در افواه و السنه معروف است كه می‌گویند فلانی مشی او مثل فلان است یعنی در معاشرت و معاملات و اخلاق مثل فلان است نه در راه رفتن و قدم برداشتن و این دو قول مانعة الجمع نیست هر دو باشد هم راه رفتن فاطمه و هم سیره و اخلاق او.

(2) (صدق لهجة فاطمه)

ابن عبد البر در استیعاب سند بعایشه می‌رساند كه گفت من ندیدم احدی را كه راستگوتر از فاطمه بوده باشد مگر فرزندان او.

اقول هرگاه باعترافات روایت اهل سنت فاطمه اصدق لهجة از همه مردم است شیخین چرا شهادت او را رد كردند تا آنكه از دنیا رفت و بر شیخین غضبناك بود.

(3) (احادیث حسن معاشرت فاطمه ع)

در تفسیر عیاشی از امام باقر حدیث كند كه فرمود فاطمه در خانه امیر المؤمنین علیه السّلام چهار خدمت را بر ذمت نهاده بود یكی تمشیت خانه دوم خمیر كردن آرد سوم پختن نان و طعام چهارم جاروب كردن خانه و علی ضمانت كارهای بیرون خانه را نموده بود از نقل و تحویل حطب و آوردن طعام یك روز امیر المؤمنین بر فاطمه وارد شد فرمود از خورش و خوردنی چه داری عرض كرد قسم بدانكس كه حق ترا بزرك داشته سه روز است در نزد ما چیزی بدست نشود فرمود چرا مرا آگهی ندادی عرض كرد رسول خدا

فرمان كرده است كه من از شما چیزی طلب ننمایم فرمود این در وقتی است كه پسرعم تو از برای شما چیزی بیاورد و اگرنه چگونه سؤال نفرمائی این بگفت و از خانه بیرون شد و از مردی دیناری بوام گرفت در عرض راه مقداد را دیدار كرد فرمود چه چیز ترا در این ساعت هوای گرم از خانه بیرون فرستاده مقداد عرض كرد گرسنگی یا امیر المؤمنین بحق آن كسی كه منزلت ترا عظیم قرار داده چون طاقتم تاق گردید از خانه بیرون شدم حضرت فرمود حال منهم مثل حال تو است و اكنون من دیناری بقرض گرفته‌ام و ترا بر خود مقدم می‌دارم و دینار را تسلیم مقداد نمود و راه سرای پیش گرفت چون بخانه وارد شد نظر كرد دید رسول خدای نشسته و فاطمه بنماز ایستاده و چیزی سرپوشیده

حاضر است چون فاطمه از نماز فارغ گردید زبرپوش برگرفت قدحی مملو از نان و گوشت آشکار گشت علی علیه السّلام چون این بدید فرمود ای فاطمه از کجا این طعام را بدست کرده‌ای عرض کرد از نزد پروردگار خود که روزی بی‌حساب می‌دهد بهرکس که می‌خواهد رسول خدا فرمودند یا ابا الحسن آیا ترا حدیث نکنم بمثل همین قضیه عرض کرد بفرمائید یا رسول الله فرمود مثل دخترم زهرا مثل مریم بنت عمران است که هرگاه ذکریا بر او وارد می‌شد طعامي در نزد او می‌دید می‌پرسید این طعام از کجا است مریم می‌گفت از نزد پروردگار عالمیان است که بندگان را بغیر حساب روزی می‌دهد هرگاه بخواهد[25]

اقول از سیاق حدیث پر ظاهر است که این واقعه دینار غیر از واقعه مذکوره در معجزات فاطمه (ع) است

در قرب الاسناد سند بامام صادق می‌رساند که آن حضرت فرمود علی و فاطمه بخدمت رسول خدا آمدند و درخواست کردند که خدمت خانه بین ایشان تقسیم بنماید رسول خدا

ص: 193

فرمود آنچه خدمت داخل خانه است بفاطمه تعلق دارد و آنچه بیرون خانه است بعلی تعلق داشته باشد فاطمه می‌فرماید چندان فرح و سرور مرا عارض گردید که جز خدای کس نداند که رسول خدا مرا مأمور باموری فرمود که دیگر احتیاج بخروج از خانه و تصادم با رجال نیست چه آنکه زنان را تحمل شغل مردان نباشد (کنایت از اینکه خانه‌داری و سرپرستی اطفال و حضانت ایشان در خانه وظیفه زنان است.

این حقیر وظیفه زنان را در کتاب (کشف الغرور) نظما و نثرا مفصلا شرح داده‌ام و آن را طبع و منتشر کرده‌ام بالجمله حسن معاشرت فاطمه و حسن تبعل او آفریده‌ای بر او پیشی نگرفته و نخواهد گرفت در لقب راضیه و مرضیه بعضی بیانات راجع باین قسمت سبق ذکر یافت و همچنین در ذیل کنیه ام الهناء

و نیز صدوق در علل الشرائع سند بامیر المؤمنین می‌رساند که آن حضرت بمردی از قبیله بني سعد فرمود آیا من ترا حدیث نکنم از فاطمه هنگامی که در خانه من بود و محبوبترین مردم بود در نزد رسول خدا مع ذلك چندان آب کشیدی که اثر بند مشك در سینه او نمایان بود و چندان آسیا گردانیدی که دستهای مبارك او آبله کردی و از جاروب کردن خانه و آتش افروختن زیر دیگ گردآلود و لباس او متغیر شدی و سختی و مشقت بر او مستولی

25 نیشابوری در تفسیر خود گفته روی عن النبی انه جاء فی زمن قحط فاهدت الی فاطمه رغیفین و قطعة لحم قالت فاطمه آثرته بها فرجعت الیها فکشفت عن الطبق فاذا هو مملو خبز او لحما فبهتت فعلمت انها نزلت من عند الله فقال النبی أنّی لك هذا فقالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب فقال الحمد لله الذی جعلك شبیهة مریم سیدة نساء بنی اسرائیل ثم جمع رسول الله علی بن ابی طالب و الحسن و الحسین و سائر اهل بیته حتی شبعوا و بقی الطعام کما کان فاوسعت فاطمه علی جیرانها)

شدي او را گفتم ای فاطمه اگر بخدمت پدرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌رفتی و خادمه‌ای از او درخواست می‌نمودی باشد که ترا مساعدت بنماید فاطمه رفت بخدمت رسول خدا چون بعضي اعراب در نزد آن حضرت بودند سخن نکرد مراجعت نمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم دانست فاطمه برای حاجتی بخدمت او آمده و بی‌نیل مرام مراجعت نموده روز دیگر صبح بخانه ما وارد شد درحالی‌که من و فاطمه در زیر لحاف بودیم رسول خدا تا سه مرتبه گفت السلام علیکم و من در مرتبه سوم گفتم و علیك السلام یا رسول الله و قانون آن حضرت این بود هرگاه بخانه فاطمه می‌آمد تا سه مرتبه سلام می‌کرد اگر جواب نمی‌شنید مراجعت می‌کرد فلذا جواب گفتم و عرض کردم بفرمائید آن حضرت آمد و در بالای سر ما نشست فرمود ای فاطمه دیروز آمدي بنزد من بگو حاجت تو چه بوده فاطمه از حیا سخن نکرد امیر المؤمنین می‌فرماید ترسیدم من اگر جواب او را ندهم

ص: 194

آن حضرت برخیزد برود فلذا سر از زیر لحاف بیرون کردم عرض کردم یا رسول الله من شما را خبر دهم فاطمه چندان آب کشیده که اثر بند مشك در سینه او نمایان است و چندان آسیا گردانیده است که دستهای او آبله کرده است و چندان زحمات خانه از جاروب کردن و افروختن آتش و دیگر کارها او را پژمرده نموده من او را گفتم اگر بخدمت رسول خدا بروی باشد از برای شما خادمه‌ای بفرستد که شما را مساعدت بنماید رسول خدا فرمود آیا من تعلیم نکنم شما را به چیزی که بهتر باشد از برای شما از خادمه و آن این است که چون بجامه خواب داخل می‌شوید سی و چهار مرتبه سبحان الله بگوئید و سی و سه مرتبه الحمد لله بگوئید و سی و سه مرتبه الله اکبر این وقت فاطمه سر از لحاف بیرون کرد عرض کرد رضیت عن الله و رسوله تا سه مرتبه گفت از خدا و رسول راضي شدم

(4) احادیث تسبیح فاطمه (ع) و ثواب آن

یکی روایت علل الشرائع بود که آنفا گذشت و دیگر در ثلث اخیر جزء چهارم صحیح بخاری و نیز ابو بکر شیرازی که از اعلام سنیه هستند سند، بابی لیلی می‌رسانند که علی شکایت کرد که حمل مشك آب بدن مرا بیازرد و پوست آن را برداشت فاطمه نیز شکایت کرد که دستهای من از گردانیدن آسیا از کار شده است چون در این وقت نزد حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم گروهی از اسیران حاضر بودند امیر المؤمنین فاطمه را فرمود بنزدیك پدر شو و خدمتکاری طلب کن لاجرم فاطمه بحضرت رسول آمد و سلام داد و جواب شنید.

و بروایت بخاري رسول خدا را ندید عایشه در آنجا بود مطلب را بعایشه فرمود چون پیغمبر وارد شد عایشه رسول خدا را از قصه

آگاه کرده رسول خدا بخدمت فاطمه شتافت فاطمه می‌فرماید ما در خوابگاه خود خوابیده بودیم من خواستم از جای خود برخیزم رسول خدا فرمود بجای باش سپس بین من و علی نشست حتی وجدت برد قدمیه علی صدری سپس تسبیح را تعلیم آنها نمود و بروایت ابو بکر شیرازی و حاکم در المستدرك و عسقلاني در اصابه فاطمه بحضرت رسول آمد و بی‌آنکه اظهار حاجت کند مراجعت

ص: 195

فرمود امیر المؤمنین فرمود بگوی تا چه جواب آوردی عرض کرد بخدا قسم از هیبت رسول خدا مرا نیروی سخن گفتن نماند

و بروایت دیگر گفت چند نفر از جوانان بنزد آن حضرت بودند من حیا کردم سخن بگویم این وقت علی فاطمه را برداشت و بحضرت رسول آمد و سلام داد و جواب شنید پیغمبر فرمود همانا حاجتی شما را باینجانب جنبش داده امیر المؤمنین صورت حال را بشرح کرده

و بروایت دیگر فاطمه شرح حال خویش نمود رسول خدا فرمود بخدا قسم اینك در مسجد چهارصد تن حاضر است و ایشان را نه طعامی است مهنا و نه جامعه ایست مهیا اگر بیمناك نبودم که از تو فضیلتی فوت شود تو را جاریه‌ای عطا می‌کردم هان ای فاطمه نمی‌خواهم اجری که خاص تو است بر جاریه فرود آید و بیم دارم که فردای قیامت در حضرت خداوند علی با تو از در مخاصمت بیرون شود و حق خود را از تو طلب کند آنگاه تسبیح فاطمه را بجای کنیز به ایشان تعلیم نمود چون فاطمه مراجعت نمود حضرت علی علیه السّلام فرمود رفتی خدمت رسول خدا برای طلب دنیا خدای متعال ثواب آخر ترا بما عطا فرمود این وقت این آیه شریفه نازل گردید (وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوها فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُوراً) چون رسول خدا اجر جمیل و ثواب جزیل را در فروختن جاریه و انفاق باصحاب صفه می‌دانست لهذا اعراض فرمود از قضاء حاجت دخترش فاطمه و رضای خدا را در آن ارجح می‌دانست پس خداوند متعال فرمود این اعراض تو از قرابت قریبه و فاطمه مرضیه بجهت طلب ثواب و رحمت و رضای ماست که بدان امیدواری لیکن بقول حسن با فاطمه سخن بگوی که در آن هم رضای ماست و طلب ثواب و رحمت است ازاین‌جهت آن پیغمبر رحمت در این آیه از قول میسور دانست از پروردگار متعال اجازتیست در استرضای خاطر فاطمه بلکه ابتغاء برضوان الله و رجاء برحمة الله در حقیقت برآوردن حاجت فاطمه است پس جاریه‌ای برای آن مخدره فرستاد و آن را فضه نام نهاد که ترجمه حال او در محل خود مفصلا بیاید

و اما ثواب این تسبیح کلینی در کافی باسناد معتبرة از محمد بن مسلم ثقفي از

ص: 196

امام باقر روایت می‌کند که آن حضرت بمحمد بن مسلم فرمودند بعد از نماز فریضه فاضلتر از تسبیح فاطمه چیزی نمی‌دانم که بعد از هر نماز مقرر و معمول دارند و ده مرتبه این تهلیل را بعد از نماز صبح بگویند لا اله إلّا الله وحده لا شریك له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر

و حضرت باقر فرمودند اگر چیزی فاضلتر از تسبیح فاطمه بود رسول خدا از وی دریغ نمی‌فرمود و او را تعلیم می‌نمود و آن سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و چهار مرتبة الله اکبر این جمله یکصد بشمار می‌رود

و بروایتی باین ترتیب عامه قرائت می‌نمایند حضرت باقر می‌فرماید اولی و اشهر آنست که 34 کرت الله اکبر و 33 کرت الحمد لله و 33 کرت سبحان الله بگوید

و در اعیان الشیعة در ترجمه حضرت زهرا سلام الله علیها از اصابه ابن حجر نقل می‌فرماید که علی بن ابی طالب علیه السّلام می‌فرمود از آن روزی که من این تسبیح را تعلیم گرفتم آن را ترك نکردم ابن الکوا گفت و لو در شب صفین حضرت فرمود قاتلکم الله و لو در شب صفین.

و محدث قمي در کتاب باقیات الصالحات که در حاشیه مفاتیح الجنان مکرر در مکرر طبع شده می‌فرماید احادیث در فضیلت این تسبیح زیاده از حد و احصا است از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که فرمود ما امر می‌کنیم کودکان خود را به تسبیح فاطمه (ع) چنانکه امر می‌کنم ایشان را بنماز پس آن را ترك مکن که هرکه مداومت نماید بر آن شقي و بدبخت نشود.

و در روایت معتبره وارد شده است که ذکر کبیر که خدا در قرآن مجید به آن امر فرموده تسبیح حضرت فاطمه است و هرکه بعد از هر نماز مداومت نماید خدا را بسیار یاد کرده است و به آیه کریمه اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً عمل نموده

و بسند معتبر از امام باقر علیه السّلام مرویست که هرکه تسبیح فاطمه را بگوید و بعد از آن استغفار کند خدا او را بیامرزد و آن بر زبان صد هست و در میزان عمل هزار و شیطان را دور می‌کند و خدا را خشنود می‌گرداند.

و بسندهای صحیحه از حضرت صادق علیه السّلام مرویست که هرکه تسبیح فاطمه را بعد از نماز بگوید پیش از آنکه پاها را از هیئت نماز بگرداند آمرزیده شود و بهشت او را واجب گردد

و در حدیث معتبر دیگر فرمود که تسبیح فاطمه را بعد از هر نماز خواندن بهتر است نزد من از آنکه هزار رکعت نماز بگذارد در هر روزی

و در روایت معتبر از حضرت باقر علیه السّلام منقولست که فرمود عبادت الهی کرده نشده است به چیزی از تسبیح و تمجید که بهتر از تسبیح فاطمه باشد و اگر چیزی از آن بهتر می‌بود حضرت رسول آن را بفاطمه عطا می‌نمود

و از حضرت صادق علیه السّلام مرویست که هرکه بعد از نماز فریضه تسبیح فاطمه را بگوید و در عقب او یکمرتبه لا اله إلّا الله بگوید خداوند متعال او را بیامرزد

ثواب تسبیح تربت

و بهتر این است که تسبیح فاطمه زهرا را با تسبیح تربت حضرت سید الشهداء قرائت بنماید و همچنین سائر اذکارا و پیوسته تسبیح تربت حضرت را با خود داشتن مستحب و حرز از بلاها است و موجب ثواب بی‌انتها است

و منقولست که در ابتدا حضرت فاطمه ریشه‌ای از پشم تابیده بودند و بر آن گره‌ها زده بودند و حساب تسبیح را به آن گره‌ها نگاه می‌داشتند تا آنکه حضرت حمزه در احد شهید شد این وقت آن مخدره از تربت قبر حمزه تسبیحي بساخت و به آن تسبیح می‌کرد مردم نیز چنان کردند تا اینکه حضرت سید الشهداء شهید شد سنت شد که از تربت آن امام مظلوم تسبیح بسازند و با آن ذکر گویند

و از حضرت صاحب الامر مرویست که هرکه تسبیح امام حسین علیه السّلام در دست داشته باشد و ذکر را فراموش کند ثواب ذکر برای او نوشته می‌شود

و از حضرت صادق منقولست که تسبیح ذکر می‌کند بی‌آنکه آدمی ذکر بگوید و فرمود که یك ذکر یا یك استغفار که با آن گفته می‌شود برابر است با هفتاد ذکر که با

چیز دیگر گفته می‌شود و اگر بی‌ذکر بگرداند به هر دانه هفت تسبیح برای او نوشته می‌شود

و نیز مرویست که حوریان بهشت چون ملکی را می‌بینند که بزمین می‌آید باو التماس می‌کند که از تسبیح تربت حضرت حسین برای ما بیاورد

و در حدیث صحیح از حضرت امام موسی علیه السّلام منقولست که مؤمن می‌باید خالي نباشد از پنج چیز مسواك و شانه و سجاده و

تسبیحی که در آن سی و چهار دانه باشد و عقیق و ظاهر این است که خام و پخته هر دو خوب است و خام بهتر است (باقیات الصالحات)

[(5) ازدواج فاطمه]

دیلمی که از مشاهیر سنیه است در کتاب (فردوس) بسند خود از ابن عباس حدیث کند که رسول خدا با امیر المؤمنین فرمود یا علی خدای متعال فاطمه را بتو تزویج کرد و مهر او را زمین قرار داد و آن‌کس که با تو دشمن باشد راه رفتن او بر روی زمین حرام است

اقول در عنوان تزویج فاطمه سبق ذکر یافت که تنها زمین مهر فاطمه نبوده است نهایت حضرات اهل سنت همین مقدار را هم که معترف باشند برای ما کافي است و اگر

نه فضائل فاطمه را چگونه توان احصی کرد و غیر متناهی را چگونه توان متناهی کرد دریا را چگونه توان کیل کرد آفتاب را چگونه توان پیمود فضیلت آن مخدره را در طی سخن فروگرفتن بدان ماند که عنکبوت همی‌خواهد خورشید و ماهرا در کارگاه خویش درافکند و فروبندد کسی که شعاعي از اشعه انوار الوهیت است معرفت بکنه او در عقده محالست برای غیر معصوم.

(6) احادیث خیر نساء العالمین و نظائر آن

یك دسته روایات که مجمع علیه بین شیعه و سنی است این حدیث که رسول خدا فرمود[26] خیر نساء العالمین اربع مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت

خویلد و فاطمه بنت محمد یعنی بهترین زنان عالمیان این چهار زنند و نیز فرمود افضل نساء اهل الجنة یعنی فاضلترین زنان اهل بهشت این چهار زنند

و نیز رسول خدا فرمود سیدات اهل الجنة اربعة همین چهار نفر را نام می‌برد و نیز فرموده حسبك من نساء العالمین مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجة بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و بروایت ابو صالح مؤذن در اربعین که گفته مقاتل و ضحاك و عکرمة از ابن عباس حدیث کرده اند افضلهن فاطمه

[26] بخاری در صحیح خود احمد حنبل در مسند خود طبرانی در معجم خود و سلامی در تاریخ خراسان و ثعلبی در تفسیرش و ترمذی در صحیح خود و کذا مسلم و ابو داود و نسائی در صحاح خود و حاکم نیشابوری در مستدرك خود و ابو صالح مؤذن در اربعین خود و سبط ابن جوزی در تذکره خود و ابن طلحه در مطالب السؤل و ابو نعیم در حلیه و علی متقی در کنز العمال و سمعانی در فضائل و بشراوی در اتحاف و ابو السعادات در فضائل العشرة و ابن مغازلی در مناقب خود و ابن حجر در صواعق شبلنجی در نور الابصار و عسقلانی در اصابه و ابن اثیر در أسد الغابة و ابن عبد البر در استیعاب و جماعت بسیار دیگر

و نیز آن حضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده لقد کمل من الرجال کثیر و ما کمل من النساء احد الا اربعة (المذکوره) و در روایت دیگر ما کمل من النساء الاربعة (المذکوره)

و نیز فرموده بنا به رواتی که (در یص نقل کرده از طریق اهل سنت الجنة اشتاقت الی اربعة من النساء مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم زوجة فرعون و هي زوجة النبی فی الجنة و خدیجة بنت خویلد و هی زوجة النبی فی الدنیا و الآخرة و فاطمه بنت محمد

و نیز بروایت ابو نعیم در حلیة الاولیاء که از عمران بن حصین و جابر بن سمره نقل می‌کند که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بر دخترش فاطمه وارد شد و از او احوال‌پرسی نمود آن مخدره از تنگی طعام و نقاهت شکایت داشت[27] آن حضرت فرمود آیا راضی نیستی به‌درستی که تو سیده زنان اولین و آخرین هستی فاطمه عرض کرد یا ابتاه پس چگونه مریم سیدة النساء می‌باشد حضرت فرمود مریم سیده زنان عالم خود می‌باشد و تو سیده زنان اولین و آخرین می‌باشی آسیه و مریم و خدیجه برحسب روایت دیگر کالحجاب لها یعنی پیشخدمت

و نیز شیخ مفید در خصال سند بامیر المؤمنین می‌رساند که آن حضرت فرمود

که رسول خدا مرا بدین‌گونه وصیت نمود فرمود یا علی خدای متعال

بر دنیا مشرف شد مرا برگزید از میان مردان دنیا سپس ترا برگزید از میان مردان دنیا بعد از من و تو امامان از فرزندان ترا برگزید بر مردان دنیا و در مرتبه چهارم دختر من فاطمه را اختیار کرد و برگزید او را بر زنان اولین و آخرین

و نیز در معانی الاخبار سند بامام صادق علیه السلام می‌رساند که فرمود در جواب مفضل بن عمر و هنگامی که از آن حضرت سؤال کرد مرا خبر ده از قول رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم که در حق فاطمه فرمود انها سیدة نساء العالمین آیا او سیدة زنان عالم خود می‌باشد آن حضرت فرمود این از برای مریم بنت عمران است اما فاطمه سیدة نساء العالمین من الاولین و الآخرین

از این جمله روایات چون آفتاب نیمروز روشن شد که فاطمه زهرا سیادت بر تمام زنان دنیا و تمام زنان بهشت دارد چون این احادیث همه مطلق است و در صورتی که آن مخدره بالاستقلال بزرگی و سیادت بر تمام زنان دنیا و اهل بهشت دارد باید زنی بصلاح و تقوي و تقرب او نباشد و اگرنه ترجیح مرجوح بر راجح خواهد

---

[27] قالت انی لوجع و لوانه لیزیدنی انه ما لي طعام آکله قال یا بنیه أ ما ترضین انك سیدة نساء العالمین الخ

بود و این قبیح است زیراکه اگر زنی باشد که دارای مرتبه او باشد بزرگی آن مخدره بر آن زن صورت نبندد و بواسطه اینکه نزد خدا تمامی احساب و انساب باطاعت و ملازمت تقوی است و در صورتی که مناط مسئله تقرب و تقوی بوده باشد و او بصریح احادیث مذکوره که قلیلی از آنها را در قلم آوردیم سیده زنان بهشت باشد پس لازم است که زنی در نزد خدا عزیزتر و بزرگتر از فاطمه نباشد حتی مریم که از زنان برگزیده در قرآن است و حتی مادر مکرمه اش خدیجه کبری مضافا بر اینکه مذکور شد این سه زن یعنی آسیه و مریم و خدیجه روز قیامت پیش پیش زهرا مثل دربان و حاجب راه می‌روند تا اینکه با این شأن و منزلت داخل بهشت شوند و فضیلت این سه زن بر کافه عالمیان ثابت است[28]

ص: 201

با این حالت بعضی از بی‌خردان اهل سنت هرگاه بخواهند مدح فاطمه بگویند حرف آنها اینست فاطمه تعدل عایشه و بعض دیگر معاذ الله زبانم بسوزد می‌گویند عایشه افضل از فاطمه است تبا لسوء افهامهم.

اثر طبع غافل

قصیده غرائی در مولودیه صدیقه کبری سروده مطلع او این است.

(شب از هنگام چون بگذشت شد مرغ سحر گویا) تا اینکه گوید

خور از جیب افق گردید تجلی کرد از برج رسالت
طالع آن‌چنان گویی زهره زهرا

28 در لمعة البیضاء فی شرح خطبة الزهراء گوید و بالجملة فمن تتبع الاخبار و جاس خلال تلك الدیار علم ان سیدتنا الزهراء قد حازت من الکمالات النفسانیة و الفضائل العقلانیة ما لم یحزها احد من نوع النسوة من الاولین و الآخرین و انها ولیة الله تعالی فی السماوات و الارضین و انها اشرف من جمیع الانبیاء و المرسلین عدا ابیها خاتم النبیین و لم یبق لاحد شبهة فی شرف محلها و علو رتبتها و سمو مکانتها و نبلها و فضلها و ما اعد الله لها من المزیة التی لیست لاحد قبلها و لا بعدها و ان الشرف قد اکتنفها من جمیع اقطارها و ان المجد قد اوصلها الی غایة یعجز المجاوزون عن خوض غمارها و مهما ذکره ذاکر فهو فی الحقیقة دون مقدارها و ان شئت فانظر الی نفسها الکریمة و اطرافها و جوابنها حتی تجدها قد استولت علی موجبات الفضل و الشرف کلها و ان لها فضائل اصلیة ذاتیة من جهة نفسها و فضائل خارجیة من جهة امها و ابیها و زوجها و بینها فلها اذا نور علی نور من ربها و زاد علی طیب فرعها طیب اصلها و هی غصن الشجرة الطیبة التی ثابت اصلها و فی السماء فرعها توتی اکلها کل حین باذن ربها بل هی تلك الشجرة بنفسها و رسول الله اصلها و امیر المؤمنین ساقتها و الائمة المعصومون اغصانها و الشیعة اوراقها و علوم الائمة اثمارها و هی اصل ماهیة الشجرة و هویتها

صورتش دیدی ز معنی غافلی از صدف دری کزین گر عاقلی
این صدفهای قوالب در جهان گرچه جمله زنده‌اند از بهر جان
لیك اندر هر صدف نبود گهر چشم بگشا و دل هریك نگر
کان چه دار و این چه دارد واگزین زان که کم یا بست این در ثمین

چه زهرا آنکه در ممکن بود چو نعقل اندر سر
چه زهرا آنکه در اشیا بود چون روح در اعضا

نخستین حرف دیوان رسالت فاطمه آنکو
موشح گشت بر فرمان هستی از خط طغرا

بکثرت سیر وحدت در هیولای بشر آمد
شد اندر کسوت زهرا بصورت ظاهر و پیدا

نبوت را به سر کبریا مستوره عصمت
ولایت را بصدق مدعا صدیقه کبرا

زمین نطع نوال او زبان بار جلال او
فلك صف النعال او ملك را ملکتش دارا

فلك را یك جهان امیدوار نخله آدم
جهان را یك فلك خورشید و نور دیده حوا

ص: 202

نبی را هست دخت اما چه دختی اخت با وحدت
علی را هست جفت اما چه جفتی جفت بی‌همتا

پدر را گر بصورت دختر است اما که در معني
نبی را هست مادر أن خجسته دره بیضا

نه باور گر ترا کو پس چرا ام ابیهایش
بکنیت خواند أن کوهست حقرا مظهر اسماء

پیمبر حاش لله کو گزاف اندر سخن آرد
سخن را باش از دانش بمعنی عارف و دانا

قوام الاولیاء می‌خوانیش اما نمی‌دانی
نبوت با ولایت توأم است و همسر و همتا

وجود اندر مراتب چون پذیرا گشت بر صورت
به بطن قابلیت منعقد شد نطفه اشیا

مقام قابلیت رتبه زهراست
که نفس قابلیت راست

در هستی

تأنیث نسب اولی

پیمبر هم ز ام قابلیت زاده شد ور نی

رسالت را بباید حق ببوجهلی کند اعطا

در دریای عصمت آنکه مهر و مه شب و روزش

نه بالا دید نه سایه نه عارض دیدنی سیما

حیا در مکتب شأنش بود طفل دبستانی

که از پیر کمالش گشت بر درس ادب دانا

نقاب شرم بر عارض اگر از آفتاب آرد

همه چشم فلك باشد بر او چون دیده عمیا

وقارش فی المثل گر کوه خانم کوه قافش دان

که اندر وی عفاف او چه اندر آشیان عنقا

نسیم گلشن فیضش بمریم گر دمیدی دم

قدح نوشید از کوثر ثمر برچید از طوبی

برفت از حجره‌اش هاجر بمژگان خاك مشك‌آگین

بسود از پای او ساره به یك‌سو عنبر سارا

حرمت خاك راهش را ملك بر دیده کحل‌افشان

برفعت استانش را فلك از بوسه سر در پا

شجاعت نی بر او شایان که گویم هست مرحبکش

و لیکن دست حق را بوده اندر آستینش جا

نه بی‌مهرش بود مسلم اگر طاعت کند سلمان

نه با عفوش بود مجرم اگر عصیان کند ترسا

بهشت از قهر او گردد بسان حفره دوزخ

سقر از لطف او گردد مثال جنة المأوی

فلك را دسته دستاس او گر دسترس بودی

ز انجم دانه کردی آرد بهرش در همه شبها

تنور از آفتاب افروختی تا قرص مه بندد

دریغا سوخت نانش را جهان از آتش اعدا

غرض چون جشن میلاد است وقت تهنیت غافل

نه جای تعزیت برگو حدیث از صاغر صهبا

7- حدیث ان فاطمه (ع) لسان المیزان

علی بن عیسی اربلی در کشف الغمة از محمد بن الحنفیة رض حدیث می‌کند که فرمود از پدرم امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود روزی بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم وارد شدم: دیدم فرزندم حسن در طرف راست رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نشسته و حسین در جانب یسار او نشسته و فاطمه در پیش روی او جلوس فرموده این وقت رسول خدا فرمود ای حسن و ای حسین شما دو کفه میزانید و فاطمه شاهین آن ترازو باشد ترازو درست نشود مگر با شاهین و شاهین ترازو نشود مگر با کفتین شما دو امامید و از برای مادر شما است شفاعت امیر المؤمنین فرمود سپس رسول خدا متوجه من گردید و فرمود یا ابا الحسن تو عطاکننده اجرهای مؤمنین و تقسیم‌کننده بهشت در میان آنها می‌باشی)

و حضرات اهل سنت نیز این روایت را نقل کرده اند[29] و این حدیث صریح است که امر شفاعت در عهده طاهره مطهره فاطمه زهرا است و خداوند متعال این نور مقدس را سبب وصول رحمت خود قرار داده کما اینکه پدر بزرگوارش را رحمت واسعه خود قرار داده و این روایت بالخصوص خبر از مقام کریمی می‌دهد که امامین همامین الحسن و الحسین که دارای مقام ولایت کلیه می‌باشند تمامیت آن مقام اناطه بوجود آن مخدره دارد ابو یعلي صاحب تفسیر کبیر و سفیان ثوری آیه مرج البحرین یلتقیان را در حق خمسه طیبه تفسیر کرده اند چنانچه در ذیل تفسیر آیه سوم سبق ذکر یافت

(8) بودن فاطمه (ع) لقاح شجره طیبه

در انساب سمعانی و مستدرك حاکم و فردوس دیلمي و دیگران از ابن عباس روایت کنند که فرمود از رسول خدا شنیدم که این کلام بگفت انا الشجرة و فاطمة حملها و علی لقاحها و الحسن و الحسین ثمرها و المحبون لاهل البیت و رقها من الجنة حقا حقا و تفصیل این مقام در ذیل آیه چهارم سبق ذکر یافت

(9) احادیث من آذی فاطمه و نظائر آن

یك دسته روایات راجع باین قسمت در کتب فریقین از حد تواتر گذشته و این روایات اصل و فرع مذهب اهل سنت را برهم بسته

---

[29] الشیخ عبد الله بن محمد الشبراوی القاهری الشافعی المتوفی 2172 فی کتاب(الاتحاف) بحب الاشراف باسنادة عن محمد بن الحنفیة رضی الله عنه قال سمعت امیر المؤمنین ع یقول دخلت یوما منزلی فاذا رسول الله جالس و الحسن عن یمینه و الحسین عن یساره و فاطمه بین یدیه و هو یقول یا حسن و یا حسین انتما کفتا المیزان و فاطمه لسانه و لا یعدل المیزان الا باللسان و لا یقوم اللسان الا بالکفتین انتما الامامان و لامکم الشفاعة ثم التفت الی و قال یا ابا الحسن انت تؤتی المؤمنین اجورهم و تقسم بینهم الجنة)

بدار البوار می‌فرستد و اندوخته‌های آنها را که در سالهای دراز برهم بافته و در السنه عوام انداخته بدرك اسفل می‌رساند چه آنکه هرگاه اذیت فاطمه اذیت رسول خدا باشد و غضب فاطمه غضب او باشد کفر اذیت‌کننده و بغضب آورنده بلا کلفة ثابت و محقق است که تفصیل آن در قصه حرق باب بعد از این بیاید ان‌شاء‌الله

شیخ شبلنجی در نور الابصار[30] قال اخرج الطبرانی و رجاله ثقات انه صلی الله

ص: 205

علیه و سلم خرج و هو اخذ بید فاطمة فقال من عرف هذه فقد عرفها و من لم یعرفها فهی فاطمه بنت محمد و هي بضعة منی و هی قلبی و هی روحي التی بین جنبی من آذاها فقد آذاني و من آذانی فقد آذی الله

و در بعضی از روایات من اغضب فاطمه فقد اغضبنی و من اغضبنی فقد اغضب الله و در بعضی دیگر قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم یریبني ما ارابها و در بعضی دیگر یسوؤني ما یسوؤها و در بعض دیگر یولمنی ما یولمها و یسرني ما یسرها و در بعض دیگر یرضی الله لرضاها و یغضب لغضبها و در صحیح مسلم و حلیة الاولیاء صورت خبر این است انما فاطمه ابنتي و هی شجنة منی یریبنی ما ارابها و یؤذینی ما آذاها)

فاطمه پاره از گوشت من است مکروه می‌آید مرا چیزی که بر وی مکروه آید و آزرده می‌سازد مرا چیزی که او را بیازارد

و عبارت دیگر حلیه و مستدرك حاکم این است که پیغمبر فرمود فاطمه شجنة منی یقبضنی ما یقبضها و یبسطنی ما یبسطها

و در خبر است که سهل بن عبد الله بنزد عمر بن عبد العزیز آمد و گفت بنی امیه می‌گویند تو فرزندان فاطمه را از ایشان فاضل‌تر دانی و بر ایشان تفضیل می‌گذاری عمر بن عبد العزیز در جواب گفت من از اشخاص عدول ثقة استماع کردم که از اصحاب

---

[30] طبع مصر ص 41 ابن حجر مکی در صواعق المحرقه در مقصد ثالث از آیه 14 در فضائل اهل بیت و عسقلانی در اصابه در ترجمة فاطمه و کذا ابن اثیر در أسد الغابة و ابن عبد البر در استیعاب و بخاری در باب خمس و علی متقی در کنز العمال در فصل ثانی از باب خامس از فضائل اهل بیت از حرف الف تا ج 5 ص 218 طبع حیدرآباد و بدخشانی در مفتاح النجاة و حاکم نیشابوری در مستدرك و ابن مغازلی در کتاب مناقب و شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة و عسقلانی در فتح الباری در باب نکاح و همدانی در مودة القربی و بشراوی در کتاب اتحاف و بخاری در باب فضائل الصحابة و در باب ذب الرجل عن انبته از باب نکاح و ابی داود سجستانی در صحیح خود ص 202 از کتاب نکاح باب ما یکره ان یجمع بینهن من النسا طبع هند و در جزء ثانی از کتاب مصابیح السنة بغوی ص 205 طبع مصر و طبرانی در معجم کبیر و احمد بن حنبل در مسند خود باسانید کثیرة و در تلخیص مسند تألیف ذهبی و ابراهیم بن محمد حموی در فرائد السمطین و موفق بن احمد خوارزمی در جزء اول مقتل الحسین ص 53 و در کتاب فضائل و قسطلانی در مواهب لدنیه در مقصد 4 و در خصائص حضرت فاطمه و و قندوزی در ینابیع المودة و سبط ابن جوزی در تذکرة و ابن قتیبه در الامامة و السیاسة و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة و محب الدّین طبری در ذخائر العقبی و ریاض النضرة) و شاه ولی الله در ازالة الخفا و ملك العلماء در فضائل للسادات و ابو نعیم در حلیة الاولیاء و منقبة المطهرین و ابو صالح مؤذن در اربعین و خرگوشی در شرف النبوة و سیوطی در جمع الجوامع و دیگر کتب خود و عمر رضا کحاله در اعلام النساء در ترجمه فاطمه و دیگر از اعلام سنیه ممن لا تحصی کثرتهم باسانید متعدده روایات مذکوره در متن را ذکر کرده‌اند) منه

روایت کردند که ایشان از رسول خدا شنیدند که فرمود فاطمه پاره تن من است خوشنود می‌کند مرا چیزی که فاطمه را خوشنود می‌کند و خشمناك می‌کند مرا چیزی که فاطمه را خشمناك می‌نماید و بخدا قسم سزاوار است از برای من که طلب کنم رضاي رسول خدا را را و رضای فاطمه را به خشنود کردن فرزندان ایشان و همانا بنی امیه دانسته‌اند که

ص: 206

پیغمبر شاد می‌شود از شادی فاطمه و دشمن می‌دارد غمناکی او را

و حاصل مجموع این روایات چند چیز را می‌رساند یکی افضلیت فاطمه را چون جزأ پیغمبر است و جزأ حکم کل دارد بضعه و شجنة بمعنی قطعه از چیزی است بعلاوه که رسول خدا از او بمهجه قلب و فلذه کبد و قرة العین و روحی التی بین جنبي فرموده

پس ایذاء و ایلام فاطمه عین ایذاء و ایلام رسول خداست و اذیت‌کننده رسول خدا کافر است باجماع مسلمین عبد العزیز دهلوی در کتاب تحفه خود تصریح دارد که اغضاب بنی کفر است

و نیز از این روایت عصمت فاطمه ثابت و محقق است چه آنکه اگر معصومه نباشد تواند شد که خطائی کند و آلوده گناهی گردد و در این وقت باندازه گناه واجب می‌شود بر پیغمبر که حد براند و در اجرای حد خوشدل گردد که خدای را اطاعت کرده باشد و در حق چنین کس چگونه پیغمبر می‌فرماید هرکه فاطمه را بیازارد مرا آزرد است و هرکه مرا بیازارد خدا را آزرده است در همه حال تواند شد که از برای صدور خطائی یا گناهی فاطمه را بیازارد در این وقت خدای و رسول را آزرده است لاجرم ثابت می‌شود که فاطمه معصومه است و بحکم عصمت در عقده محال است که ابد الآبدین از وی خطائی و ترك اولائی صادر گردد در این صورت آزردن فاطمه آزردن خدا و رسول است چون ایلام کل صدق می‌کند حقیقة بایلام بعض و ایلام بعض بر ایلام کل لا محاله مضافا بر اینکه از برای روح ترکیبی نیست و کل جزاء اجزاء بدن است و واسطه در ایلام روح است و فاطمه چون از جنس طینت نبی است و از آن اصل و از آن نور است (فیکون ایذائها ایذاء رسول الله و ایلامها ایلامه لما بینهما من الاتحاد المشار الیه بلفظ البضعة و الشجنة)

مؤمنان معدود لیك ایمان یکی — جسمشان معدود لکن جان یکی

غیر آن فهمی که در کاو و خر است — آدمی را عقل و جان دیگر است

جان شیران و سکان از هم جداست — متحد جانهای شیران خداست

و اما بودن ایذاء رسول خدا ایذاء حضرت پروردگار از این راهست که قلب رسول خدا آن کعبه و بیت حقیقی از برای خداست چنانچه منقولست ما وسعنی ارضي

ص: 207

و لا سمائي و لكن وسعنی قلب عبدی المؤمن پس بسبب اذیت رسول خدا عرش الله مضطرب می‌شود و هموم و غموم در او متراکم می‌گردد محتشم بسیار خوب گفته است

هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال — او در دل است و هیچ دلی نیست بی‌ملال[31]

[(10) روایت حذیفه]

دهم- در لمعة البیضاء بروایت حذیفه یمانی از رسول خدا حدیث کند که رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود سواره فقط چهار نفرند من و علی و دخترم فاطمه و صالح النبی و بروایت ابن عباس فرمود من بر براق سوار می‌شوم و علی بر دلدل و دخترم فاطمه بر ناقه غضبا و صالح بر ناقه خود

(11) شدة حب النبي لفاطمة (ع)

در کتاب مذکور و غیر آن از حذیفه منقولست که رسول خدا مکرر می‌فرمود فداها ابوها و آن حضرت بجامه خواب نمی‌رفت تا اینکه فاطمه را دیدار کند و صورت خود را میان دو پستان او بگذارد و صورت او را ببوسد و ابو السعادات در فضائل الصحابة و دیگر آن بروایت شریك و اعمش و کثیر النوی و ابن الحجام جمیعا سند بجمیع بن عمیر می‌رسانند و او از عایشه و اسامه روایت می‌کنند که این دو نفر گفتند ما کان احد من الرجال احب إلی النبی صلّی الله علیه و آله و سلّم من علی بن ابی طالب و لا من النساء احب الیه من فاطمه

و نیز عبد الله بن عطا از عبد الله بن بریده خبر می‌دهد که پدرش از رسول خدا خبر می‌دهد می‌گوید من از آن حضرت سؤال کردم که محبوبترین زنان در نزد تو کیست فرمود فاطمه زهراء گفتم از مردان فرمود علی بن ابی طالب شوهر او و مثل همین را در جامع

[31] قال ابن طلحة الشافعی فی مطالب السؤال ان فاطمة قد خصت بفضل سجایا منصوص علیها بانفرادها و فضلت بخصائص مزایا صرح اللفظ النبوی بایرادها و میزت قرة عین الرسول بصفات شرف یتنافس الانفس النفیسة فی آحادها و قال فی کشف الغمة و لقد اشرق عوالم الغیب و الشهود باشراق انوارها و اضاء لالائها بتشعشع ضیائها و اعتلی نورها علی کل موجود بعلومنا رها متعالیة عن اعین النظار الکریمة الکریمة الانساب الشریفة الشریفة الاحساب السیدة الجلیلة باجماع اهل السداد الخیرة من اهل الخیر و الرشاد ثالثة الشمس و القمر بنت خیر البشر ام الائمة الغرر الصفوة علی‌رغم من جحد او کفر الخ

ترمذی و مستدرك حاكم و استيعاب ابن عبد البر و سائرين نقل كرده اند

ص: 208

32

رياحين الشريعة در ترجمه دانشمندان بانوان شيعه ؛ ج1 ؛ ص208

و نيز در كتاب قوه القلوب از ابو طالب مكى و ابو صالح مؤذن در اربعين و كتاب فضائل الصحابة سند بعايشه مى‌رسانند كه گفت على و فاطمه در كنار رسول خدا بودند على گفت يا رسول أيّنا احب اليك انا او فاطمه) من در نزد شما محبوبترم يا فاطمه رسول خدا فرمود فاطمه محبوبتر است و تو عزيزترى در نزد من و بروايت جابر بن عبد الله حضرت فرمود لك حلاوة الولد و له ثمر الرجال و هو احب الى منك

يعنى تو شيرينى فرزندى دارى از براى من و على از براى خود من سود و ثمر مردان دارد لاجرم او محبوبتر است در نزد من فاطمه عرض كرد قسم به آن‌كسى‌كه ترا برگزيد و خلعت نبوت بر تو پوشانيد و امت را بتو هدايت كرد تا زنده هستم اعتراف دارم بمنزلت على عليه السّلام پوشيده نماند كه امثال اين‌گونه سؤال و جواب از براى استدراك آيندگان است كه منزلت و مكانت ايشان را بشناسند و اگرنه هريك عالم بما كان و ما يكون بودند حاجت بسؤال و جواب نداشته اند.

(12) طيب رائحتها

ابو محمد جعفر بن أحمد بن على القمى در كتاب جامع الاحاديث كه در سنه 1369 هجرى در تهران بطبع رسيده از رسول خدا چنين روايت مى‌كند قال رسول الله رائحة الانبياء رائحة السفرجل و رائحة الحور العين رائحة الاس و رائحة الملائكة رائحة الورد و رائحة ابنتي فاطمة الزهراء عليها السلام رائحة السفرجل و الاس و الورد و لا بعث الله نبيا و لا وصيا الا وجد منه رائحة السفرجل فكلوها و اطعموا حبالاكم يحسن اولادكم.

رسول خدا فرمود بوى انبياء بوى به هست و بوى حوران جنت بوى كل ياس است و بوى ملائكه بوى كل سرخ است و بوى دخترم فاطمه بوى به و گل ياس و گل سرخ هر سه را دارد خداى متعان هيچ رسولى نفرستاد مگر آنكه رائحه سفرجل در او بود شما زنان حامله خود را به بخورانيد تا فرزندان شما نيكوصورت از مادر متولد شوند.

---

[32] محلاتى، ذبيح الله، رياحين الشريعة در ترجمه دانشمندان بانوان شيعه، 6جلد، دار الكتب الإسلامية - ايران - تهران، چاپ: 1.

(13) انها حوراء انسية

خرگوشی در کتاب شرف النبوة و ابو صالح مؤذن در اربعین و ابو السعادات در فضائل و ابو بکر محمد بن عبد الله شافی و دیگران از علماء عامة روایتی را که تحت انعقاد نطفه فاطمه از کتب خاصه نقل کردیم این اعلام سنیه هم نقل کرده‌اند نهایت اسم عایشه را به آن تصریح نکردند مبادا از مقام او چیزی کاسته شود و صورت خبر این است.

کان رسول الله یکثر بقبیل فاطمه فانکرت علیه بعض نسائه فقال صلّی الله علیه و آله و سلّم انه لما عرج بی السماء اخذ بیدي جبرئیل فادخلنی الجنة فناولني من رطبها فاکلته.

و فی روایة فناولنی منها تفاحة فاکلتها فتحول ذلك نطفة فی صلبی فلما هبطت إلی الارض واقعت خدیجة فحملت بفاطمه مني فهی حوراء انسیة لا انسیة محضة فکلما اشتقت إلی رائحة الجنة شممت رائحة ابنتی.

رسول خدا چون بسیار فاطمه را می‌بوسید عایشه بر او انکار کرد که زن شوهردار را سزاوار نیست او را این‌همه بوسیدن رسول خدا فرمود شبی که مرا بآسمانها بالا بردند جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت گردانید و از رطب بهشتی و اگرنه سیب بهشتی بمن عطا کرد من آن را تناول کردم نطفه فاطمه از آن میوه بهشتي است هرگاه مشتاق بهشت می‌شوم بوی آن را از فاطمه استشمام می‌کنم فاطمه حوراء انسیه است نه اینکه انسیه محضه بوده باشد.

تفصیل این عنوان تحت عنوان شفاعت بیاید

(14) کرامتها علی الله

ابو صالح مؤذن در کتاب اربعین از ابو حامد اسفراینی که او سند بابو هریره می‌رساند که گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود اول کسی که داخل بهشت شود فاطمه خواهد بود.

و علی متقی حنفی در کنز العمال در جزأ سادس ص 18 طبع حیدرآباد هند بسندهای بسیار از رسول خدا حدیث کند که چون روز قیامت شود منادي از بطنان عرش ندا کند که چشمهای خود بپوشید و سرهای خود فرود آرید که اینك فاطمه دختر محمد می‌خواهد از صراط عبور کند با هفتاد هزار حور العین همانند برق جهنده.

(15) نامه برات آزادی

(نا) از کتاب ابو بکر حافظ بن مردویه المتوفی سنه 352 که از مشاهیر اهل سنت است سند بسنان بن اوسی می‌رساند که گفت رسول خدا فرمود خدای تعالي چون فاطمه را با علی تزویج کرد فرمان داد برضوان خازن بهشت که شجره طوبی را حمل رقاع از برای محبین آل محمد بنماید سپس همانند باران آن نامهای برات بیزاری از آتش جهنم از او فروریخت ملائکه آن رقاع را ضبط کردند چون روز قیامت شود آن ملائکه هریك از محبین آل محمد را یك نامه برای آزادی از آتش جهنم باو داده خواهد شد.

(16) تابش نور از ثنایای فاطمه

ابو السعادات در کتاب فضائل و ثعلبی در تفسیر خود بنا بر نقل صاحب ناسخ در تفسیر قوله تعالی (لا یَرَوْنَ فِیها شَمْساً وَ لا زَمْهَرِیراً) از ابن عباس حدیث کنند که چون اهل بهشت ساکن شوند تابش نوری را بنگرند عرض کنند پروردگارا در کتاب خود خبر دادی که در بهشت آفتاب و ماه نیست پس این روشنائی چیست این وقت منادی ندا کند این نور شمس و قمر نیست فاطمه از چیزی تعجب نمود خندید این نور از ثنایای اوست که بهشت را روشن کرده است.

(17) صفة قصر فاطمه

(نا) ابو صالح مؤذن در اربعین خود سند بابن مسعود می‌رساند که گفت از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود گاهی که خداوند فرمان داد که فاطمه را با علی کابین بندم پس

ص: 211

از امتثال فرمان جبرئیل مرا آگهی داد که خداوند بهشتی از مروارید بنیان کرده که بین جرز هر دیواری را از مروارید و طلا و یاقوت بهم پیوسته و بیاقوت سرخ مرصع فرموده و با زبرجد سبز سقف آن را بنا کرده و با قطعات مروارید مرصع بیاقوت سرخ آن را مزین نموده و غرفه‌ای بنیان نهاده که از آستانه تا آستانه خشتی از زر سرخ و خشتی از مروارید سفید و خشتی از یاقوت رمانی و خشتی از زبرجد سبز است و چشمه‌سارها روان داشته و آن غرفها را به انهار جاریه محفوف فرموده و بر لب انهار قبه‌ها پدیدار است که بسته می‌شود بزنجیرهای طلا و پوشیده می‌شود بگوناگون شجر و بر هر شاخ شجر قبه‌ایست و در هر قبه تختی است از مروارید سفید و شاذروان آن از سندس و استبرق است و زمین آن را بزعفران و مشك و عنبر فرش گسترده‌اند و در هر قبه حوریه‌ای است و آن قبه را صد باب است و در هر بابی دو جاریه جای دارد و دو شجر افراخته برپاست و مفرشی و کتابي نگاشته حاضر است و گرداگرد قباب نوشته است.

بآية الكرسى گفتم اى جبرئيل خداوند اين بنا را از براى كه نهاده و اين بهشت از براى كدام كس آفريده گفت از براى على بن ابى طالب و دختر تو فاطمه زهرا بيرون يك بهشت ديگر كه خداوند تحفه فرموده براى على و فاطمه تا چشم تو بدان روشن گردد.

اقول آنچه ذكر شد از وصف اين قصر منيف هرآينه براى تقريب اذهان است و الا وصف آن دار كما هو حقه در عقده محال است و حقيقت آنها را بهشتآفرين مىداند.

(18) تفسير حي على خير العمل

ابن شهرآشوب در مناقب از امام صادق عليه السّلام حديث كند كه چون از آن حضرت سؤال كردند از معنى حى على خير العمل فرمودند بر فاطمه و نيكوئى بفرزندان او و بروايتي خير العمل ولايت اهل بيت است و منافات ندارد و خير العمل جزأ اذان بود و عمر او را اسقاط كرد و بجاى او الصلاة خير من النوم قرار داد و اين يكى از مطاعن او است.

ص: 212

19- در صحيح ترمذى است كه رسول خدا فرمود من احب هذين يعني الحسن و الحسين عليه السّلام و اباهما و امهما كان معى في الجنة آنكس كه اين چهار نفر دوست بدارد در بهشت با من خواهد بود).

20- در تفسير ثعلبي از ابن عمر حديث كند كه او مىگفت على را سه خصلت است كه اگر يكى از آنها نصيب من مىشد دوستر داشتم از اينكه مرا شتران سرخ مو بوده باشد و آن تزويج فاطمه است و اعطاء رايت يوم خبير و آيه النجوى

21- نسفى كه از معروفين سنيه است در تفسير خود نقل مىكند كه فاطمه در خواست كرد كه صداق او شفاعت امت بوده باشد و اين درخواست قبول گرديد كه در باب شفاعت بيايد

22- در نزهة المجالس از رسول خدا حديث كند كه فرمود شمس من هستم و قمر على است و زهرة دخترم فاطمه و فرقدان حسن و حسين مىباشد

اقول از اين قسم كنايات در قرآن بسيار است بعض از آن سبق ذكر يافت

دوازده زن را خداى تعالي در قرآن بكنايت نام برده

يكى حواء يا آدم اسكن انت و زوجك الجنة

دوم و سوم زوجه نوح و لوط چنانچه می‌فرماید (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ) الآیة

4- آسیه زوجه فرعون (وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قالَتْ. الآیة

5- سارة زوجه ابراهیم خلیل چنانچه می‌فرماید (وَ امْرَأَتُهُ قائِمَةٌ فَضَحِکَتْ فَبَشَّرْناها) به اسحاق

6- زوجه حضرت زکریا است (وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ الخ)

7- زلیخا زوجه عزیز مصر (قالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِیزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا راوَدْتُهُ

ص: 213

8- زوجه ایوب فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَکَشَفْنا ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَیْناهُ أَهْلَهُ

9- بلقیس است إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِکُهُمْ

10- عایشه و حفصه است وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلی بَعْضِ أَزْواجِهِ حَدِیثاً فَلَمَّا نَبَّأَتْ الآیة)

11- خدیجه کبری (وَ وَجَدَکَ عائِلًا فَأَغْنی) ای بمال خدیجة

12- فاطمه زهرا علیه السّلام (مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ) و از این پیش ذکر شد که آن مخدره در آیات بسیار بکنایات نام مبارکش ذکر شده است و بخصال خاصه او را ستوده.

ده تن زنان را بعطای ده چیز برگزید

حوا را بقول توبه ساره را بکمال حسن و جمال رحمه زوجه ایوب را بحفاظ فطری و حجاب جبلی آسیه را بحشمت و حرمت زلیخا را بحکمت و عنایت بلقیس را باصابت رای مادر موسی را بشکیبائی و صبر مریم را بزلال صفوت ام المؤمنین خدیجه را بمقام رضا فاطمه زهرا را بعلم ما کان و ما یکون

هرچه خوبان همه دارند تو تنها داری

(23) پارئی از سیره و اخلاق فاطمه (ع)

مضافا بر آنچه سبق ذکر یافت علامه مجلسی در عاشر بحار سند بابی سعید خدری می‌رساند که می‌گفت فاطمه اعز ناس بود در نزد

رسول خدا اتفاقا روزی رسول خدا بر فاطمه وارد شد و او در محراب عبادت مشغول بنماز بود چون صدای پدر شنید باستقبال پدر دوید و سلام داد رسول خدا دست مرحمت بر سر فاطمه می‌کشید و می‌فرمود چگونه شام کردي ای نور دیده من خدای ترا رحمت کند اگر شامی داری برای من بیاور.

(نا) از کتاب اخبار فاطمه ابو الصوفی از عبد الله بن الحسيني حدیث کند که رسول خدا بر فاطمه وارد گردید آن مخدره پاره نان جوین خشکیده خدمت رسول خدا آورد آن حضرت به آن نان جو افطار کرد و فرمود ای دختر جان من این اول نانی است

که بعد از سه روز بدست من آمده فاطمه زار بگریست و رسول خدا با دست مبارك صورت او را مسح می‌نمود و اشك او را پاك می‌فرمود

حدیث ای شیء خیر للنساء

منقول از کتاب مولد فاطمه تالیف ابن بابویه از امیر المؤمنین روایت می‌کند که ما در خدمت رسول خدا نشسته بودیم آن حضرت فرمود مرا خبر دهید که چه چیز برای زنها بهترین چیزهاست ما همگان خاموش بودیم و جوابی نداشتیم چون مجلس پراکنده شد و من بخانه مراجعت کردم و فاطمه را از مقاله رسول خدا خبر دادم آن مخدره فرمود چرا نگفتی بهترین چیزها از برای زنان این است که مردی او را نبیند و او مردی را نبیند امیر المؤمنین می‌فرماید من مراجعت بمسجد کردم و رسول خدا را آگهی دادم از مقاله فاطمه حضرت فرمود یا علی تو که در نزد ما بودي و سخن نکردی امیر المؤمنین عرض کرد یا رسول الله از فاطمه چنین شنیدم رسول خدا فرمود فاطمه بضعة معنی.

حدیث کربة النخل

ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلیني در کافي سند بامام صادق (ع) می‌رساند که آن حضرت فرمود روزی فاطمه بخدمت رسول خدا مشرف شد و شکایت از بعضی امور نمود رسول خدا بیخ شاخه نخل خرمایی را گرفت که آن را کرب می‌گویند و بفاطمه مرحمت نمود و در او کلماتی مسطور بود فرمود ای فاطمه برو و در او نظر کن و هرچه در او هست بیاموز چون فاطمه در او نظر کرد دید نوشته است من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یؤذی جاره و من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکرم ضیفه و من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیقل خیرا أو یسکت.

و در کتاب دلائل شیخ جلیل ابو جعفر طبری سند بابن مسعود می‌رساند که مردی بنزد فاطمه آمد عرض کرد ای دختر رسول خدا آیا پیغمبر اکرم برای شما چیزی باقی گذارده که مرا بدان وسعت بخشی فاطمه جاریه خود را فرمود که أن جریده را

که بتو دادم بیاور کنیزك بسیار گشت و او را نیافت فاطمه فرمود ای وای آن را جستجو کن که بیابی چه آنکه أن جریده در نزد من معادل دو فرزندم حسن و حسین است کنیزك پس از تفحص بسیار أن جریده را در میان خاکروبها پیدا کرد که در موقع جاروب کردن مفقود شده بود چون أن جریده را نظر کردند در أن نوشته بود

بسم الله الرحمن الرحیم قال النبی صلّی الله علیه و آله و سلّم لیس من المؤمنین من لم یؤمن جاره بائقة و من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یؤذی جاره و من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیقل خیرا او یسکت ان الله تعالی یحب الخیر الحلیم المتعفف و یبغض الفاحش البذاء السئال الملحف ان الحیاء من الایمان و الایمان فی الجنة و ان الفحش من البذاء و البذاء فی النار.

یعنی محمد رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود از مؤمنین نیست کسی که همسایه‌اش از اذیت او در امان نباشد و هرکه ایمان بخدا و روز جزا داشته باشد پس همسایه خود را اذیت نکند و هرکه ایمان بخدا و روز واپسین دارد پس کلام خوب بگوید و اگرنه ساکت باشد همانا که خداوند دوست دارد هرکسی را که خیرخواه مردم و بردبار و پارسا باشد و دشمن می‌دارد هرکه را که فحاش و بدزبانی و بی‌شرم و بسیار سؤال کنند و مصر در سؤال باشد زیراکه حیا از ایمان است و ایمان در بهشت خواهد بود و بدزبانی از بی‌شرمی است و بی‌شرمی در آتش است؛

ساعت دعا

محدث قمی در بیت الاحزان از صدوق روایت می‌کند که فاطمه زهراء سلام الله علیها که آن مخدره فرمود شنیدم از پدر بزرگوارم که فرمود در روز جمعه ساعتی است که هرکه در أن ساعت از مسلمانان دعا کند و از خدا حاجت خود را در امر خیر بخواهد حاجت او برآورده است من عرض کردم أن ساعت کدام است ای پدر بزرگوار فرمود آنگاه که نصف خورشید در افق پنهان شود در موقع غروب پس بعد از أن فاطمه غلام خود را امر فرمود که بر بالای بام برآید و چون موقع غروب آفتاب شود و نصف خورشید در مغرب فرورود مرا آگهی ده که دعا کنم

احتجاب فاطمه (ع) از اعمی

منقول از نوادر راوندی که بسند معتبر حدیث کند که مردي نابینا بر امیر المؤمنین وارد شد و فاطمه و رسول خدا در آن مجلس بودند فاطمه برخواست و عقب پرده رفت رسول خدا فرمودند این مرد نابیناست فاطمه عرض کرد اگر او مرا نبیند من او را

می‌بینم و او قوه سامعه‌اش باکی ندارد استشمام رائحه می‌نماید رسول خدا فرمود اشهد انك بضعة منی

و بهمین سند منقول از امیر المؤمنین است که می‌فرماید که رسول خدا از اصحاب خود پرسش کرد که جنس زن چیست عرض کردند انما هی عورة فرمودند چه وقت بخدای خود نزدیك می‌شود صحابه جوابی نتوانسته‌اند بگویند چون این مطلب بگوش فاطمه رسید فرمودند هنگامی که در قعر خانه خود بنشیند رسول خدا فرمودند ان فاطمه بضعة منی

و تبسم فاطمه هنگام ساختن اسماء برای او عماری را که حجم بدن میت را می‌پوشاند بعد ازین بیاید[33]

(24) غلبه نور وجه فاطمه بر هلال

(نا) از صدوق نقل کرده که ایشان بسند خود از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده که هرگاه هلال طالع می‌گردید در شهر رمضان نور فاطمه غلبه پیدا می‌کرد بر نور هلال و چون آن مخدره غائب می‌شد نور هلال ظاهر می‌گردید

و تابیدن نور از ثنایای فاطمه از این پیش گذشت

ص: 217

(25) الوان انوار از صورت فاطمه (ع)

صدوق در علل الشرائع باسناد خود از ابان ابن تغلب از امام صادق علیه السلام حدیث می‌کند که تفصیل آن در وجه تسمیه فاطمه (ع) بزهراء سبق ذکر یافت که در آخر حدیث حضرت می‌فرماید:

و هو ینقلب فی وجوهنا إلی یوم القیمة فی الائمة منا اهل البیت امام بعد امام

(26) بسجده افتادن ملائکه از نور فاطمه

و نیز در علل الشرائع سند بجابر بن عبد الله می‌رساند و او از رسول خدا حدیث کند که فرمودند خدای متعال نور فاطمه را از نور عظمت خود خلق کرد چون أن نور بآسمانها و زمینها تابش کرد چشمهای ملائکه از آن نور خیره گردید یکباره بسجده افتادند عرض کردند پروردگارا این چه نوری است که دیدهای ما را خیره کرده خطاب از مصدر جلال برسد که این نور از نور عظمت من می‌باشد که او را در آسمان ساکن گردانیده‌ام و او را از صلب بهترین انبیای خود بیرون می‌آورم و از أن امامان و خلفای

[33] چگونه چنین نباشد لانها سلیلة النبوة و رضیعة در الکرم و الفتوة و درة صدف الفخار و عزة شمس النهار و ضیاء مشکاة الانوار و صفوة الشرف و الجود و واسطته قلادة الوجود و نقطة دائرة المفاخر و قمر هالة المآثر الزهرة الزهراء و الغرة الغراء العالیة فی المحل الاعلی الحالة فی المرتبة العلیا السامیة بالمکانة المکینة فی عالم السماوات المضیئة بالانوار المنیرة جمال الآباء و شرف الابناء یفتخر آدم بمکانها و یفرح نوح بعلو شأنها و یسمو ابراهیم یکونها من نسله و یتبهج اسماعیل بها علی ابوته ریحانة النبی من بین اهله بل روحه و قلبه)

خود را که بامر من قیام می‌نمایند بوجود می‌آورم که در روی زمین بعد از انقضاء وحی مردم را بسوی من دلالت کنند و طریق را بآنها بیاموزند.

(27) حدیث ان الله

یغضب لغضبك و یرضی لرضاك امام صادق هنگامی که این حدیث را از رسول خدا روایت کرد این حدیث بگوش ابن جریح رسید حاضر حضرت گردید عرض کرد یا ابا عبد الله حدیثی عجیب شنیدم حضرت فرمود أن کدام است گفت حدیثی که از رسول خدا نقل کردید حضرت فرمود شما روایت می‌کنید که خداوند برای بنده مؤمن غضب می‌کند و برضای او راضی می‌شود پس چه جای تعجب است که فاطمه مؤمنه را خدا برای او غضب کند و برضای او راضی شود ابن جریح گفت راست فرمودی الله اعلم حیث یجعل رسالته

ص: 218

(28) پرسش فاطمه (ع) از مکان ملاقات

صدوق در امالي بسند خود از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت می‌کند که فاطمه زهرا از رسول خدا پرسش نمود که یا ابتاه فردای قیامت من شما را کجا زیارت خواهم کرد حضرت فرمود من بر در بهشت با لواء حمد شفاعت امت می‌کنم و اگرنه بر کنار حوض امت خود را از آب کوثر سیراب می‌نمایم عرض کرد اگر آنجا بخدمت شما نرسم فرمود در پای میزان که من در آنجا می‌گویم خدایا امت مرا از آتش جهنم به‌سلامت بدار و اگرنه در شفیر جهنم که شراره آتش را از امت خود دور می‌کنم فاطمه مستبشر و فرحناك گردید از این اخبار.

(29) نام فاطمه (ع) در انجیل

صدوق در امالي سند بعبد الله بن سلیمان می‌رساند می‌گوید در صفت پیغمبر قرائت انجیل می‌نمودم در نکاح نساء دیدم نوشته است که آن حضرت قلیل النسل است و نسل او از مبارکه است یعنی فاطمه و از برای او خانه‌ای است در بهشت که در آن خانه رنجی و سختی و غمی و المی نیست و پیغمبر کفیل اوست چنانچه کفیل شد ذکریا مادر ترا یعنی مریم مادر عیسی را و این مبارکه را دو فرزند خواهد بود و هر دو تن شهید خواهند شد

(30) سفارشات رسول خدا در حق فاطمه (ع)

صدوق در امالی سند بابن عباس می‌رساند که گفت روزی رسول خدا نشسته بود و علی و فاطمه و حسن و حسین در نزد او نشسته بودند این وقت رسول خدا سر بجانب آسمان کرد عرض کرد پروردگارا تو می‌دانی که این جماعت اهل بیت منند و گرامی‌ترین خلق‌اند در نزد من پروردگارا دوست بدار کسی که این‌ها را دوست دارد و غضب کن بر کسی که بر این‌ها غضب می‌کنند و دوستی کن با

کسی که با اینها دوستی می‌نماید و دشمنی بنما با کسی که با اینها دشمنی بنماید و اعانت کن کسیرا که با اینها اعانت کند و قرار بده

ص: 219

آنها را پاکیزه و مطهر از هر رجس و گناهی و از جانب خود ایشان را بروح القدس مؤید بنما سپس روی با علی آورد و فرمود یا علی تو امام این امتی و خلیفه بر آنها هستی بعد از من و کشاننده مؤمنین باشی به‌سوی بهشت و گویا می‌نگرم که دخترم فاطمه می‌آید در روز قیامت بر ناقه‌ای از نور و از طرف راست او هفتاد هزار ملك و از طرف یسار او هفتاد هزار ملك و از پیش روي او و عقب سر کذلك می‌کشاند زنان امت مرا بسوی بهشت پس هر زنی که پنج وقت نماز خود بجا آورد و روزه ماه رمضان را بگیرد و در حال استطاعت حج خود را بجا آورد و زکوة مال خود را بدهد و شوهر خود را اطاعت بنماید و علی و اولاد او را دوست داشته باشد داخل بهشت می‌شود بشفاعت دخترم فاطمه (ع) و انها لسیدة نساء العالمین فقیل یا رسول الله أ هي سیدة نساء عالمها فقال صلّی الله علیه و آله و سلّم ذلك لمریم بنت عمران فاما ابنتي فاطمة فهی سیدة نساء العالمین من الاولین و الآخرین

و هرگاه در محراب عبادت بایستد هفتاد هزار ملك از ملائکه مقربین بر او سلام بنمایند و او را ندا کنند بهمان ندائی که با مریم بنت عمران می‌نمودند می‌گویند یا فاطمه ان الله اصطفیك و طهرك و اصطفیك علی نساء العالمین

سپس فرمود یا علی بدانکه فاطمه پاره تن من است و نور چشم من و میوه قلب من است یسوؤني ما ساءها و یسرنی ما سرها و او اول کسی است که از اهل بیت من بمن ملحق می‌شود

پس با او نیکوئی کن بعد از من «ان فاطمه شجنة منی یسخطني ما اسخطها و یرضینی ما ارضاها» فاطمه رك و ریشه من است بغضب می‌آورد مرا چیزی که او را بغضب می‌آورد.

(31) حدیث من عرف فاطمة (ع)

شیعه و سنی متفق‌اند که رسول خدای بیرون آمد و دست فاطمه را در دست داشت و فرمود: (من عرف هذه فقد عرفها و من لم یعرفها فهی فاطمة بنت محمد و هی بضعة منی و هی قلبی و روحی التی بین جنبی فمن آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله) بیان شد که نظائر آن از کتب اهل سنت از حد تواتر گذشته.

ص: 220

(32) تبسم فاطمه «ع» از مرگ خود

رسول خدا در مرض موت خود فاطمه بر وی درآمد آن حضرت با فاطمه آغاز سخن کرد و با او اسراري می‌گفت فاطمه سخت بگریست رسول خدا کلمه‌ای دیگر بگفت فاطمه بخندید عایشه می‌گوید با خود گفتم این زن را بر سایر زنان فضیلت باشد این خنده میان گریه یعنی چه چون از فاطمه پرسش کردم سبب آن را در جواب فرمود من آن‌کس نیستم که افشاي سر بنمایم تا گاهی که رسول خدا از جهان برفت فرمود پدرم چون خبر مرگ خود را بمن گفت گریستم بعد فرمود تو اول کس باشی که بمن ملحق شوی از اهل بیت من پس بخندیدم.

در لمعة البیضاء ص 12 بعد از نقل این روایت از بخاری و ترمذی می‌گوید: ان مضمون هذا الخبر یدل علی کونها اشرف من الانبیاء و الصدیقین و الشهداء و الصالحین ما خلا خاتم النبیین و زوجها امیر المؤمنین و اولاده المعصومین و ذلك لانها قد ضحکت بوعد لقاء ربها و تبشرت بقرب زمان موتها و لم یظهر هذا الشأن من احد من الانبیاء العظام سپس شروع می‌کند بذکر کراهت هریك از انبیاء را از موت[34]

شعر

نور احدی ظاهر از جانب بطحا شد — چون عرش معلا کرد سرتاسر دنیا را

در کشور امکانی واجب به تجلی بین — در عالم ناسوتي لاهوت هویدا را

ص: 221

خورشید جهان‌آرا در پرده خجلت شد — تابان درخشان دید تا زهره زهرا را

در دائره خلقت امري علني — یا کوکبه حشمت صدیقه

34 تا اینکه می‌فرماید: بالجمله لا توجد نفس من النفوس الانسانیة الا و هی کارهة للموت لا محالة إذ هو هادم اللذات و مفرق الجماعات و موتم البنین و البنات مع استیناس الارواح الی الابدان العنصریة و میل الطباع البشریة الی الحیاة الدنیویة و لو مع صفة النبوة و الرسالة کطباع الانبیاء و اولیاء الکرام علیهم السلام حیث انهم علی شرف مقادیرهم و عظم اخطارهم و مکانتهم من الله و منازلهم من محال قدسه و علمهم بما یئول الیه احوالهم و تنتهی الیه امورهم احبوا الحیاة و مالوا الیها و کرهوا الموت و نفروا منه لما اشرنا منه من الاستیناس اذ انقطاع الانس خطب جسیم و عذاب الیم بل جمیع الآلام الدنیویة و الأخرویة راجعة الی انقطاع الانس الیه و فاطمة کانت فتاة فی عنفوان الشباب و الفتوة و لها زوج کریم و اولاد صغار اطیاب و مع تعلق قلبها بهم فی الغایه و میلها الیهم فی النهایة و مع ذلك کله فاذا بشرت بسرعته اللحاق الی دار القرار تبشرت و من غایة السرور ضحکت فهم فی ای واد و هی فی ای واد و ان هذا و الله امر عظیم الخ.

بینم کبری را

شمس فلك عفت نور قمر عصمت دارد ز پی خدمت صد مریم و حوا را

دخت نبی مرسل جفت علی والا زان گونه مربی بین این‌گونه مربا را

ار مقدم میمونش عالم چه گلستان شد از نور تجلی داد نه گنبد مینا را

بر درگه او دربان جبرئیل امین دیدم مرآت خدا گفتم آن مظهر یکتا را

در عترت پاك او چون هشت و چهار آمد بر بام فلك بنهاد از عز و شرف پا را

از جود وجود او اسلام مؤید شد قرآن به ثناخوانی مرضیه و عذرا را

او کامله مطلق حق با وی وی با حق نازم بچنین رفعت انسیه حورا را

فرمود رسول الله الفاطمة بضعة با گوش دلت بشنو وصف در بیضا را

با طلعت مسعودش عالم چه منور کرد نور رخ او روشن سازد صف عقبا را

ما چشم باو داریم در عرصه رستاخیز شاید که بالطافش خرسند کند ما را

اثر طبع مولانا حجة الاسلام شیخ محمد حسین معروف به کمپانی

دختر فکر بکر من غنچه لب چه وا کند از نمکین کلام خود حق نمك ادا کند

طوطی طبع شوخ من چونکه شکرشکن شود کام زمانه را پر از شکر جان‌فزا کند

بلبل نطق من ز یك نغمه عاشقانه ای گلشن دهر را پر از زمزمه و نوا کند

خامه مشك‌سای من گر صفحه روزگار را مملکت

بنگارد این رقم ختا کند

مطرب اگر بدین نمط ساز طرب کند گهی دائره وجود را جنت دلگشا کند

شمس فلك بسوزد از آتش غیرت حسد شاهد معنی من ار جلوه دلربا کند

نظم برد بدین نسق از دم عیسوی خاصه دمي که از مسیحا نفسی ثنا کند

و هم باوج قدس ناموس اله کی رسد فهم که نعت بانوی خلوت کبریا کند

ص: 222

ناطقه مرا مگر روح قدس کند مدد تا که ثنای حضرت سیده نسا کند

فیض نخست و خاتمه نور جمال فاطمه چشم دل از نظاره در مبدأ و منتهی کند

صورت شاهد ازل معني حسن لم‌یزل و هم چگونه وصف آینه حق‌نما کند

مطلع نور ایزدی مبدأ فیض سرمدي جلوه او حکایت از خاتم انبیا کند

بسمله صحیفه فضل و کمال و معرفت بلکه گهی تجلی از نقطه تحت با کند

دائره شهود را نقطه ملتقی بود بلکه سزد که دعوی لو کشف الغطا کند

حامل سر مستمر حافظ غیب مستتر دانش او احاطه بر دانش ما سوی کند

عین معارف و حکم بحر مکارم کرم کان سخای وی محیط را قطره بی‌بها کند

لیله قدر اولیا نور نهار صبح جمال او طلوع از افق

اصفیا	علا کند
بضعه سید بشر ام ائمه غرر	کیست جز او که همسری باشه لا فتي کند
وحی نبوتش نسب جود و فتوتش حسب	قصه از مروتش سوره هل اتی کند
دامن کبریای او دسترس خیال نی	پایه قدر او بسی پایه بزیر پا کند
لوح قدر بدست او کلك قضی بشست او	تا که مشیت اللهی او چه اقتضا کند
در جبروت حکمران در ملکوت قهرمان	در نشآت کن فکن حکم بما تشا کند
عصمت او حجاب او عفت او نقاب او	سر قدم حدیث از او سرو از آن حیا کند
نغمه قدس بوی او جذبه انس خوی او	منطق او خبر ز لا ینطق عن هوی کند
قبله خلق روی او کعبه عشق کوی او	چشم امید سوی او تا بکه اعتنا کند
بهر کنیزیش بود زهره کمینه مشتری	چشمه خور شود اگر چشم سوي سها کند
مفتقرا متاب رو از در او بهیچ سو	زانکه مس وجود را فضه او طلا کند

(33) نام فاطمه «ع» بر سرادق عرش

ابو بکر شیرازی که از معتبرین عامه است در تفسیر خود گفته که: مراد از اهل ذکر محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام می‌باشند این جماعت اهل علم و فضل و بیان هستند و بخدا قسم مؤمن نامیده نشد مؤمن مگر برای کرامت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب.

ص: 223

(یص) ص 441 از حافظ ابو بکر شیرازی حدیث کند که او سند بابن عباس می‌رساند می‌گوید پیغمبر فرمود در شب معراج این کلمات را

بر سرادق عرشی بدیدم (لا اله إلّا الله محمد رسول الله علی جنب الله الحسن و الحسین صفوة الله فاطمة امة الله علی مبغضیهم لعنة الله.

(ابن حجر هیتمی) در صواعق از رسول خدا حدیث کند که آن حضرت فرمود بعلی بن ابی طالب یا علی: ان اول من یدخل الجنة یا علی انا و انت و فاطمة و الحسن و الحسین في مکان واحد

علی علیه السّلام عرض کرد یا رسول الله دوستان ما در کجا باشند رسول خدا فرمود در پشت سر ما بما ملحق می‌شوند

(34) وصیت پیغمبر فاطمه را باتیان چهار عمل هنگام خواب

منقول از خلاصة الاذکار مرحوم ملا محسن فیض است که می‌فرماید از حضرت زهرا صلوات الله علیها روایت است که فرمود پدرم رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بر من وارد گردید در وقتی که رختخواب خود را پهن کرده بودم و می‌خواستم بخوابم فرمود ای فاطمه قبل از اینکه بخواب روي چهار عمل بجا بیاور یك ختم قرآن بنما و پیغمبران را شفیع خود گردان و مؤمنین را از خود خوشنود بنما و حج و عمره بجا بیاور این را فرمود و داخل نماز شد من صبر کردم تا از نماز فارغ گردید گفتم یا ابتاه امر فرمودی بچهار چیز که من قدرت ندارم که در این وقت آنها را بجا بیاورم آن حضرت تبسم کرد فرمود ای فاطمه هرگاه بخوابی قل هو الله احد را سه مرتبه قرائت کنی پس گویا ختم قرآن کرده‌ای و هرگاه صلوات بفرستی بر من و بر پیغمبران قبل از من ما شفیعان تو خواهیم بود در روز قیامت و هرگاه استغفار کني از برای مؤمنین پس تمامي ایشان از تو خوشنود شوند و هرگاه بگوئی سبحان الله و الحمد لله و لا اله إلّا الله و الله اکبر همانند این است که حج و عمره کرده باشی.

[(35)] رضایت فاطمه

دارقطنی که از مشاهیر اهل سنت است در صحیح خود روایت کرده که رسول خدا دست دزدی را فرمان داد قطع بنمایند دزد فریاد برآورد که دیروز این دست را بشرف بیعت اسلام می‌شناختی و محترم می‌داشتی امروز بقطع او فرمان می‌دهی رسول خدا فرمود اگر هم فاطمه دختر من باشد چون مرتکب چنین امری گردد حکم خدا را معطل نمی‌گذارم و حد بر وی جاري می‌نمایم چون فاطمه این سخن بشنید محزون گشت تا چرا نام او بر زبان پیغمبر با دزدی تو امان رفته در آن حال جبرئیل نازل گردید و این آیه بیاورد (لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ) یعنی اگر شرك بیاوری عمل تو ضایع و و باطل خواهد شد رسول خدا نیز از این کلمه محزون گشت جبرئیل بیامد و این آیه آورد (لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا) رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم تعجب کرد جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله چون فاطمه محزون گردید از قول

شما این آیات بجهت دلخوشی و رضایت او نازل گردید بجهت موافقت فاطمه.

[(36) ورود و سلام بر فاطمه]

در ناسخ گوید مردی گفت بر فاطمه زهرا وارد شدم ایشان بر من ابتدا بسلام نمودند بعد فرمود چه چیز ترا به اینجا کشانید آن مرد گفت طلب خیر و برکت فاطمه فرمود خبر داد مرا پدرم و اینك حاضر است که هرکس سه روز بر پدر من درآید یا بر من وارد گردد و سلام کند خداوند متعال واجب می‌کند از برای او بهشت را عرض کردم در حیوة شما فرمود بلی و همچنین بعد از وفات همین ثواب را دارد.

(37) اخبار شفاعت و تظلم فاطمه زهرا (ع) در قیامت

اخبار بسیار در این باب وارد شده است و در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود ابن شهرآشوب در مناقب از کتاب القوامیه سمعانی و کتاب فضائل الصحابه زعفرانی و از کتاب ابانه عکبری و از کتاب فضائل احمد حنبل و از کتاب اربعین ابن المؤذن که همه از اکابر و مشاهیر اهل سنت‌اند باسانید خود از رسول خدا حدیث کنند که در روز قیامت گاهی که خلایق در پیشگاه موقف ایستاده می‌شوند از ورای حجاب منادی ندا کند ایها الناس چشمها فروخابانید و سرها بزیر افکنید زیراکه فاطمه دختر محمد عبور می‌دهد

بر صراط و بروایت ابی ایوب چون برق لامع می‌گذرد و هفتاد جاریه از حور العین در ملازمت آن حضرت می‌گذرند.

روایت فرات بن ابراهیم در شفاعت

سند بابن عباس می‌رساند که گفت[35] امیر المؤمنین علیه السّلام برای من حدیث کرد که روزی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم

---

[35] * و الفاظ حدیث این است(قال ابن عباس قال لی امیر المؤمنین دخل رسول الله صلی الله علیه و آله علی فاطمه فرآها تبکی فقال لها ما حزنك یا بنیة قالت یا ابه ذکرت المحشر و وقوف الناس عراة یوم القیمة قال یا بنیة انه لیوم عظیم و لکن قد اخبرنی جبرئیل من الله انه قال اول من تنشق الارض عنه یوم القیمة انا ثم ابی ابراهیم ثم بعلك علی بن ابی طالب ثم یبعث الله الیك جبرئیل فی سبعین الف ملك فیضرب علی قبرك سبع قباب من نور ثم یأتیك اسرافیل بثلاث حلل من نور فیقف عند رأسك فینادیك یا فاطمه بنت محمد قومی الی محشرك فتقومین آمنة روعتك مستورة عورتك فینادیك اسرافیل و معه ثلاث حلل فتلبسینها و یأتیك زوقائیل بنجیبة من نور زمامها من لؤلؤ رطب علیها محفة من ذهب فترکبینها و یقود زوقائیل بزمامها و بین یدیك سبعون الف ملك بایدیهم الویة التسبیح فاذا جد بك السیر استقبلتك سبعین الف حوریه یستبشرون بالنظر الیك بید کل واحدة منهن مجمرة من نور یسطع منها ریح العود من غیر نار و علیهن اکالیل الجوهر مرصع بالزبرجد الاخضر فیسرن عن یمینك و اذا سرت مثل الذی سرت من قبرك استقبلك مریم بنت عمران فی مثل من معك من الحور فتسلم علیك فتیسر هی و من معها عن یسارك ثم تستقبلك امك خدیجه بنت خویلد اول المؤمنات بالله و رسوله و منها سبعون الف ملك بایدیهم الویة التکبیر فاذا قربت من الجمع استقبلك حوا فی سبعین الف حوراء و معها آسیه بنت مزاحم فتسیر هی و من معها معك فاذا توسطت الجمع و ذلك ان الله یجمع الخلائق فی صعید واحد فتستوی بهم الاقدام ثم ینادی منادی من تحت العرش یسمع الخلائق غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة الصدیقة بنت محمد و من معها فلا ینظر الیك یومئذ الا ابراهیم خلیل الرحمن و علی بن ابی طالب و یطلب آدم حوا فرآها مع امك خدیجة امامك ثم ینصب لك منبر من النور فیه سبع مراقی بین المرقاة الی المرقاة صفوف الملائکة بایدیهم الویة النور و یصطف الحور العین عن یمین المنبر و عن یساره و اقرب النساء معك حوا و آسیه و اذا صرت فی اعلی المنبر اتاك جبرئیل فیقول لك یا فاطمه سلی حاجتك فتقولین یا رب ارنی الحسن و الحسین فیأتیانك و اوداج الحسین تشخب دما و هو یقول یا رب خذ لي الیوم بحقی ممن ظلمنی فیغضب عند ذلك الجلیل و یغضب لغضبه جهنم و الملائکة اجمعون فتزفر جهنم

بر دخترش فاطمه وارد شد دید سیلاب اشك از دیدهای حق‌بینش جاری است فرمود ای فاطمه چه می‌شود ترا و این گریه از برای چیست عرض کرد یا ابتاه بیاد روز قیامت افتادم و برهنگی اهل محشر را متذکر شدم رسول خدا فرمود همانا روز قیامت بسیار عظیم است ولی جبرئیل مرا خبر داده است که اول کس که زمین را بشکافد من باشم و پس از من ابراهیم خلیل و بعد از او شوهر تو علی بن ابی طالب علیه السّلام سپس جبرئیل بفرمان خدا بر سر قبر تو بیاید با هفتاد هزار فرشته و هفت قبه از نور بر سر قبر تو بزنند و اسرافیل با سه حله از نور بر فراز سر تو بایستد و ترا ندا کند که ای دختر محمد قومی الی محشرك پس تو با قلب آرمیده و مستوره از قبر بیرون می‌آیی و آن حلها در بر می‌نمائی آن وقت زوقائیل درمی‌رسد و شتری از نور حاضر می‌کند که مهار آن از مروارید تر باشد و هودجی بر پشت او از طلای احمر باشد پس بر آن شتر سوار شوی و زوقائیل زمام آن را می‌کشد و هفتاد هزار فرشته که همه ایشان رایت تسبیح بدست دارند

ص: 226

از پیش روي تو روان می‌شوند و استقبال می‌کند ترا هفتاد هزار حوریه و چون ترا ملاقات کنند شادی بنمایند و بر تو سلام کنند و در دست هریك مجمره‌ای است از نور که بدون آتش بوی عود از آن بالا می‌گیرد هریك از آن حوران تاجي بجواهر مرصع بر سر دارد و از جانب راست تو روان گردند و نیز مریم بنت عمران با هفتاد هزار حوریه ترا استقبال بنمایند و از جانب یسار تو روان گردند و همچنان مادر تو خدیجه کبری با هفتاد هزار فرشته ترا استقبال بنمایند.

و در دست هریك رایتي از تکبیر باشد و چون بنزدیك موقف برسي حوا مادر آدمیان و آسیه بنت مزاحم با هفتاد هزار حوریه باستقبال تو بشتابند و جمیعا در خدمت تو روان گردند چون بصحرای محشر وارد شوی آنجائی که خلق اولین و آخرین مجتمع‌اند و بر سر پای ایستاده‌اند این وقت منادی ندا کند از زیر عرش پروردگار به‌نحوی‌که همه خلائق بشنوند ای مردم چشمهای خود را بپوشید اینك فاطمه صدیقه دختر پیغمبر می‌خواهد عبور بنماید و در آن روز کسی را قدرت نباشد که بسوی تو نظر اندازد مگر جد

عند ذلك زفرة ثم يخرج فوج من النار و يلتقط قتلة الحسين و ابنائهم و ابناء ابنائهم و يقولون يا رب انا لم نحضر قتل الحسين فيقول الله لزبانية جهنم خذوهم بسيماهم بزرقة الاعين و سواد الوجوه خذى بنواصيهم فالقوهم فى الدرك الاسفل من النار فانهم كانوا اشد على اولياء الحسين من آبائهم الذين حاربوا الحسين فقتلوه ثم يقول جبرئيل يا فاطمه سلى حاجتك فتقولين يا رب شيعتى فيقول الله قد غفرت لهم و تقولين يا رب شيعة ولدى فيقول الله قد غفرت لهم فتقولين يا رب شيعة شيعتى فيقول الله انطلق فمن اعتصم بك فهو معك فى الجنة فعند ذلك يود الخلائق انهم كانوا فاطميين فتسيرين و معك شيعتك و شيعة ولدك و شيعة امير المؤمنين آمنة روعاتهم مستورة عوراتهم قد ذهب عنهم الشدائد و سهلت لهم الموارد يخاف الناس و هم لا يخافون و يظما الناس و هم لا يظمئون فاذا بلغت باب الجنة تلقتك اثنتا عشر الف حوراء لم يتلقين احد قبلك و لا يتلقين احدا بعدك بايديهم حراب من نور على نجائب من نور رحائلها من الذهب الاصفر و الياقوت ازمتها من لؤلؤ رطب على كل نجيب نمرقة من سندس منضود فاذا دخلت الجنة تبا شريك اهلها و وضع لشيعتك موائد من جوهر على اعمدة من نور فيأكلون منها و الناس فى الحساب و هم فى ما اشتهت انفسهم خالدون و اذا استقر اولياء الله فى الجنة زارك آدم و من دونه من النبيين و ان فى بطنان الفردوس لؤلؤتان من عرق واحد لؤلؤة بيضاء و لؤلؤة صفراء فيهما قصور و دور فى كل واحدة سبعون الف دار فالبيضاء منازلنا و منازل شيعتنا و السفراء منازل ابراهيم و آل ابراهيم صلوات الله عليهم اجمعين)

تو ابراهیم خلیل و شوهر تو علی بن ابی طالب این وقت آدم ابو البشر حوا را طلب کند می‌بینند که او با مادر تو خدیجه کبری است که بهمراه تو می‌روند این وقت منبری از نور نصب می‌نمایند که هفت پله داشته باشد بین هر پله صفهای ملائکة بایستند و در دست آنها علمهای از نور بوده باشد و صفهای حور العین از یمین و یسار منبر را فروگیرند و تو بر عرشه آن منبر برائي و اقرب زنان بتو حوا و آسیه است این وقت جبرئیل بنزد تو بیاید و بگوید ای فاطمه حاجت خود را بگو تو در جواب بگوئی حسن و حسین مرا بمن نشان بدهید جبرئیل گوید نگاه کن تا چه بینی ای فاطمه نظر می‌نمائی حسین خود را با سر بریده می‌بینی که خون از رگهای گردن او می‌ریزد و می‌گویی پروردگارا امروز

حق مرا از کسانی که بمن ظلم کردند بگیر این وقت غضب خداوند جلیل شدید می‌شود و جهنم شعله می‌کشد و غضب می‌کند و زفیری از او ظاهر می‌شود و شعله‌هائی از او بیرون می‌آید و قتله حسین ترا برمی‌چینند با فرزندان آنها و فرزند فرزندان آنها آنان می‌گویند پروردگارا ما که حاضر در کشتن حسین نبودیم خدای تعالی زبانیه جهنم را خطاب کند که بگیر آن‌کس که کبودچشم و سیاه‌چهره است نواصی آنها را بگیر و در درك اسفل جهنم بینداز برای اینکه ایشان عداوت با دوستان حسین بیشتر داشتند از پدرانشان که با حسین محاربه می‌کردند و او را شهید کردند سپس جبرئیل بگوید ای فاطمه دیگر حاجت تو چیست عرض کني پروردگارا شیعیان من خطاب رسد ای فاطمه همه آنها را آمرزیدم سپس عرض کنی شیعه فرزندانم خطاب رسد آنها را هم آمرزیدم باز عرض کنی شیعه شیعیان فرزندانم خطاب رسد ای فاطمه برو بسوی بهشت هرکس که بتو پناهنده شد او را با خود به بهشت ببر در آن‌وقت اهل محشر آرزو کنند و می‌گویند ای‌کاش ما هم فاطمي بودیم پس ای فاطمه بسوی بهشت روانه گردی و با تو است شیعیان تو و شیعه فرزندان تو و شیعه امیر المؤمنین درحالی‌که در مهد امن و امان بوده باشی بدون خوف و بیم از شدائد روز قیامت مردم در شدت خوف و ترس گرفتار باشند و آنان خوفي ندارند آنها برهنه باشند و آنان پوشیده در کمال سهولت با تو سیر بنمایند آنها تشنه باشند و اینان سیراب چون بدر بهشت برسي دوازده هزار حوریه ترا استقبال بنمایند که احدی را قبل از تو استقبال نکردند و بعد از تو هم نکنند بر ناقه‌های از نور سوار باشند که رحل أنها از طلای زرد و یاقوت سرخ بوده باشد مهار آنها از مروارید تر باشد بر هر ناقه بساطی از سندس که مرصع و منضود بجواهر آبدار بوده باشد و چون داخل بهشت شوی از قدوم تو اهل آن

خوشحالی بنمایند و از برای شیعیان تو مائده‌های گوناگون حاضر بنمایند و از آنها تناول بنمائید و مردم هنوز در داروگیر حساب باشند و از برای شیعیان تو آنچه را که میل داشته باشند حاضر و مهیا است چون اولیاء خدا در بهشت ساکن گردند آدم ابو البشر و پیغمبرانی که بعد از او بودند همه بزیارت تو بیایند و در بطنان فردوس دو دانه مروارید است که ریشه آنها یکی است و یکی از آن دو مروارید سفید است و آن دیگر زرد است و در این دو دانه مروارید قصرهائی است که در هر قصری هفتاد هزار خانه می‌باشد و خانهائی که در مروارید سفید است منازل ما و شیعیان ما است و خانهائی که در مروارید زرد است منازل ابراهیم و آل ابراهیم می‌باشد.

روایت جابر در شفاعت فاطمه «ع»

شیخ صدوق در امالی سند بجابر بن عبد الله انصاري می‌رساند که گفت من از امام باقر علیه السّلام شنیدم که فرمود رسول خدا بیان نمود که در روز قیامت دختر من فاطمه بر شتری از شترهای بهشت سوار شود که دو پهلوی آن ناقه مزین بدیباج و مهارش از مروارید تر و قوائمش از زمرد سبز است و دم او از مشك اذفر و چشمهای او از یاقوت احمر و هودجی از نور بر پشت دارد که اندرون او از بیرون پیداست و بیرون آن از اندرون هویداست باطن او عفو خداوند غفار است و ظاهرش محفوف برحمت پروردگار است و بر فراز

آن تاجي است از نور و آن تاج را هفتاد رکن است و هر رکنی مرصع بمروارید غلطان و یاقوت درخشان که همانند ستاره در آسمان نورافشانی کند هفتاد هزار فرشته در ملازمت او از طرف یمین او است و هفتاد هزار در یسار او و جبرئیل امین زمام او بدست بگیرد و ندا کند باعلا صوت که ای اهل محشر چشمهای خود را فروخابانید تا فاطمه دختر محمد عبور دهد لاجرم باقی نمی‌ماند هیچ پیغمبر مرسلی و نبي و صدیقی و شهیدی جز اینکه چشم فروبندد تا گاهی که فاطمه درگذرد

پس سیر می‌دهد تا پای عرش پروردگار در آنجا خود را از شتر بزیر می‌افکند و عرض می‌کند ای خدای من ای مولای من حکم کن میان من و کسانی که با من ظلم کردند ای پروردگار من حکم کن میان من و میان کسانی که فرزندان مرا کشته‌اند این هنگام از سترات جلال خطاب درمی‌رسد که ای حبیبه من و ای دختر حبیب من سؤال کن از من بدانچه می‌خواهی که حاجت تو برآورده است و تقدیم شفاعت می‌کن که شفاعت تو قبول است بعزت و جلال خودم قسم است که از هیچ ظلم ظالمي درنمی‌گذرم و از هر ستمی بازپرسی می‌کنم فاطمه عرض می‌کند ای مولای من ای سید من اندوه من همه

برای فرزندان و شیعیان من است و دوستان من و دوستان فرزندان من می‌باشد در آن‌وقت ندا رسد کجایند فرزندان فاطمه و شیعیان او و شیعه فرزندان او در زمان همگان حاضر می‌شوند فرشتگان رحمت اطراف ایشان را فرومی‌گیرند و فاطمه زهرا سلام الله علیها تمام آنها را با خود به بهشت می‌برد.

و نیز در عیون از رسول خدا حدیث کند که رسول خدا فرمود محشور می‌شود دختر من فاطمه در روز قیامت درحالی‌که جامهای او رنگین از خون است دست در قائمه‌ای از قوائم عرش می‌زند و عرض می‌کند ای حاکم عادل حکم کن در میان من و قاتل فرزندان من حضرت امیر المؤمنین می‌فرماید رسول خدا فرمود سوگند بخدای کعبه که حکم می‌کند از برای دختر من

ص: 230

و نیز این روایت بسند دیگر از حضرت رضا علیه السّلام منقولست و در آخر آن رسول خدا می‌فرماید ان الله یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها

و نیز در عیون اخبار الرضا علیه السّلام روایت کند قال اذا کان یوم القیمة قیل یا اهل الجمع غضوا ابصارکم لتمر فاطمه بنت رسول الله فتمر و علیها ریطتان حمراوان

و نیز در عیون عده روایتی متقارب المضمون نقل کرده غیر آنچه را که در اینجا بدان اشاره شد.

(روایات ثواب الاعمال در شفاعت)

از امام صادق علیه السّلام از پدران خود از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم حدیث کند که چون روز قیامت شود قبه‌ای برای فاطمه نصب می‌نمایند در آن‌وقت حضرت حسین علیه السّلام با تن بی‌سر نمودار می‌شود که فاطمه از دیدن او چنان صیحه بزند که نماند در صحرای محشر ملك مقربی و نه نبی مرسلی و نه بنده مؤمنی مگر آنکه با فاطمه هم‌ناله می‌شود در آن‌وقت خداوند متعال خلقي در نهایت خوش‌صورتی خلق می‌فرماید که قتله و شرکاء کشندگان حسین را بقتل می‌رساند خداوند متعال دوباره آنها را زنده می‌کند تا امیر المؤمنین آنها را بکشد و همچنین امام حسن و امام حسین و سائر ائمه آنها را بقتل می‌رسانند بعد از زنده شدن در آن‌وقت دلها شفا داده می‌شود و غمها و حزنها برطرف می‌شود پس از آن امام صادق علیه السّلام فرمودند رحم الله شیعتنا بخدا قسم مؤمنون شیعیان ما می‌باشند که در طول مصیبت و حزن و اندوه و حسرت با ما شرکت دارند

و نیز در ثواب الاعمال بسندهای[36] معتبر از رسول خدا حدیث کند که چون

ص: 231

روز قیامت شود فاطمه می‌آید و جماعتی از زنان بهمراه او می‌باشند خطاب برسد ای فاطمه داخل بهشت شو فاطمه عرض کند من داخل بهشت نمی‌شوم تا بدانم با فرزند من حسین چه کردند بعد از آن خطاب می‌شود ای فاطمه بقلب محشر نظر افکن چون نظر کند می‌بیند حسین علیه السّلام که بیسر بر پا ایستاده در این وقت فاطمه فریادی چنان از دل پردرد درآورد که من نیز از فریاد او صیحه می‌زنم و فرشتگان از صیحه و ناله ما صیحه بزنند در این وقت خشم خداوند قهار شدید می‌شود پس فرمان می‌دهد آتشی را که هبهب نام دارد و هزار سال اعداد یافته تا نیرو گرفته و هرگز با رفق آشنا نگشته و هرگز غم از وی بیرون نرفته او را فرمان برسد که بگیرد قاتلان حسین را و آنان که تلاوت قرآن کردند و احکام آن را پس پشت انداخته‌اند و بکلی آن را ضایع گذاشته‌اند پس برمی‌چینند ایشان را و در چینه‌دان خود می‌افکند و بانك بر ایشان می‌زند و ایشان فریاد بر او می‌زنند آن آتش بر ایشان نعره و زفیر می‌کشد و ایشان از شدت عذاب می‌نالند و داد می‌زنند و با طلاقت زبان آغاز سخن کنند و عرض کنند ای پروردگار ما از چه جهت ما را قبل از بت‌پرستان بآتش انداختی منادی در جواب ایشان ندا کند که کیفر عالمان که می‌دانستند و بعلم خود عمل نکردند شدیدتر است از جاهلان که چنین علم نداشتند.

و نیز در ثواب الاعمال است که سند بامیر المؤمنین می‌رساند که آن حضرت از رسول خدا حدیث کند که فرمود در روز قیامت ممثل می‌شود از برای فاطمه سر حسین درحالی‌که آغشته بخون باشد فاطمه چون این ببیند صیحه می‌زند بوا ولداه وا ثمرة فؤاده و از صیحه او فرشتگان مدهوش می‌شوند و اهل قیامت ندا کنند ای فاطمه خدا بکشد کشنده فرزند ترا در آن‌وقت خدای تعالی بفرماید هرآن‌کس که این ظلم بر حسین و فرزندان او کرده است او را عذابي بنمایم که احدی را چنین عذاب نکرده باشم و در آن‌وقت فاطمه بر شتری سوار بشود که از ناقه‌های بهشت بوده باشد و صفت او این است (مدبجة الجنبین واضحة الخدین شهلاء العینین رأسها من الذهب المصفی و عنقها من المسك الاذفر و العنبر خطامها

[36] روی الصدوق باسانیده المعتمدة فی ثواب الاعمال عن النبی(ص) قال اذا کان یوم القیمة جاءت فاطمة فی لمة من نسائها فیقال لها ادخلی الجنة فتقول لا ادخل حتی اعلم ما صنع بولدی من بعدی فیقال لها انظری فی قلب القیمة فنظر الی الحسین قائما و لیس علیه رأس فتصرخ صرخة و اصرخ لصراخها و تصرخ الملائکة لصراخنا فیغضب الله عز و جل لنا عند ذلك فیأمر نارا یقال لها هبهب قد اوقد علیها الف عام حتی اسودت لا یدخلها روح ابدا و لا یخرج منها غم ابدا فیقال لها التقطی قتلة الحسین و حملة القرآن الذین نبذوا احکامها وراء ظهورهم فتلتقطهم فاذا صاروا فی حوصلتها صهلت و صهلوا بها و شهقت و شهقوا بها و زفرت و زفرو بها فینطقون بالسنة ذلقة طلقة ربنا بما اوجبت لنا النار قبل عبدة الاوثان فیأتیهم الجواب عن الله عز و جل ان من علم لیس کمن لا یعلم).

من الزبرجد الاخضر رحلها در منضود منضد بالجوهر على الناقة هودج غشائها من نور الله و حشوها من رحمة الله خطوتها فرسخ من فراسخ الدنيا يحف بهودجها سبعون الف ملك بالتسبيح و التحميد و التهليل و التكبير)

يعنى آن ناقه مزين است بديباج دو پهلوى او و نوراني است دو گونه او و شهلا است دو ديده او سر او از طلاى احمر و گردن او از مشك ازفر مهار او از زبرجد اخضر و رحل او از مرواريد تر مرصع بجواهر و هودجى بر فراز آن ناقه است كه پوشش او از نور خداوند است و درونش مملو از رحمت بارى‌تعالى است و گامش فرسخى از فراسخ دنيا است هفتاد هزار فرشته آن هودج را فروگرفته باشند و به تسبيح و تهليل و تكبير و ثنا و ستايش پروردگار مشغول باشند پس منادى ندا مى‌نمايد كه اى اهل قيامت ديدها فروخوابانيد كه فاطمه دختر محمد از صراط عبور مى‌دهد در آن حال فاطمه و شيعيان او مانند برق جهنده از صراط عبور بنمايند و دشمنان او را و دشمنان ذرية او را بدوزخ افكنند.

و در مجالس شيخ مفيد روايتى باين مضمون از امام صادق عليه السّلام حديث كند و در آن روايت اضافه كرده است كه فاطمه از شتر فرود آيد و با او پيراهن خون‌آلود حسين بوده باشد و عرض كند پروردگارا هرآينه مى‌دانى با فرزند من چه كردند الخ آنچه در سابق گذشت.

(روايت جابر از امام باقر (ع) در شفاعت فاطمه «ع»)

فرات بن ابراهيم بسند خود از امام صادق عليه السّلام روايت كند كه آن حضرت فرمود جابر بن عبد الله الانصارى خدمت امام باقر عليه السّلام عرض كرد يا ابن رسول الله مرا در فضيلت جده‌ات فاطمه حديثى بياموز كه هرگاه در مجلس شيعيان روايت كنم قرين فرح و سرور شوند امام باقر فرمودند حديث كرد مرا پدرم از جدم از رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم كه فرمود در روز قيامت منبرهائى از نور براى انبيا و رسل نصب مى‌نمايند و منبر من از همه بلندتر مى‌باشد آنگاه خداوند عز و جل مى‌فرمايد اى محمد خطبه قرائت كن و من خطبه

انشا مى‌كنم كه هيچيك از انبياء و رسل نشنيده باشند ازآن‌پس از براى اوصياء منابر نور نصب بنمايند و منبر وصى من على بن ابى طالب در وسط آن منابر از همه بلندتر است آنگاه حضرت حق فرمان مى‌دهد كه على خطبه بخواند لاجرم خطبه قرائت مى‌فرمايد كه هرگز اوصياء نشنيده باشند از پس آن از براى اولاد انبياء منابرى نصب كنند از نور و از براى دو فرزند من حسن و حسين كه دو ريحانه من در ايام حيوة من مى‌باشند منبرى نصب كنند از

نور و خدای تعالي فرمان دهد که هريك از دو سبط من قرائت خطبه بنمايند پس حسن و حسين هريك خطبه بخوانند که هيچوقت اولاد انبياء و مرسلين نشنيده باشند مثل آن را اين هنگام جبرئيل ندا درمی‌دهد که فاطمه دختر محمد در کجا است و خديجه دختر خويلد و آسيه بنت مزاحم و مريم بنت عمران و مادر يحيی در کجا است ايشان بر پای می‌شوند اين وقت خداوند می‌فرمايد امروز بزرگواری برای کيست محمد و علی و حسن و حسين عرض می‌کنند لله الواحد القهار يعني خاص خداوند قاهر غالب است پس خدا می‌فرمايد من امروز محمد و علی و حسن و حسين و فاطمه را بزرگواری دادم هان ای اهل جمع سرها بگريبان درکشيد و ديدهای خود بپوشيد همانا فاطمه بجانب جنت عبور می‌دهد در اين وقت جبرئيل شتری از ناقه‌های بهشت که جلال از ديباج و پالان از مرجان و مهار از رشته مرواريد درخشنده داشته باشد در پيش روي فاطمه می‌خوابانند آن حضرت بر او سوار می‌شود و صد هزار فرشته از جانب راست و صد هزار از طرف چپ در ملازمت خدمتش روان می‌شوند و صد هزار فرشته بر بالهای خويش حضرتش را حمل می‌دهند و بر در بهشت فرود می‌آورند پس فاطمه توقف کند و داخل بهشت نشود و التفات او بجانب صحرای محشر است خطاب رسد ای دختر حبيب من چيست اين التفات تو و حال آنکه ترا فرمان بهشت دادم عرض می‌کند ای پروردگار من دوست دارم که امروز قدر من معروف و منزلت من معلوم گردد خطاب رسد ای فاطمه نظاره می‌کن در قلب هرکس چيزی از حب خود و ذريت خود ديدار کردی دست او را فراگير و در بهشت او را جای ده اين وقت امام باقر عليه السّلام فرمود بخدا قسم ای جابر در آن روز فاطمه شيعيان و دوستان خود را از ميان مردم چنان برمی‌چينند که مرغ

دانه‌های خوبرا از ميان دانه‌های بد برمی‌چينند آنگاه فاطمه با شيعيان خود بر باب بهشت حاضر می‌شوند خداوند در قلب ايشان می‌افکند تا تجديدنظر می‌کنند و بسوی محشر التفات می‌نمايند خطاب رسد چيست اين التفات شما همانا فاطمه دختر حبيب من تقديم شفاعت شما فرمود عرض می‌کنند ای پروردگار ما دوست می‌داريم که قدر ما در مثل امروز شناخته شود خداوند می‌فرمايد ای دوستان من نگران شويد در ميان جماعت کيست دوستار شما در محبت فاطمه کيست که اطعام کرد شما را در محبت فاطمه کيست که جامه داد شما را در محبت فاطمه کيست که شما را برای محبت بفاطمه به شربتی آب سقايت کرد کيست که منع کرد غيبتي را از شما در محبت فاطمه بگيريد دست او را و داخل کنيد در بهشت قال ابو جعفر عليه السّلام و الله لا يبقی في الناس الا شاك او کافر او منافق فاذا صاروا بين الطبقات نادوا کما قال الله

تعالی فَما لَنا مِنْ شافِعِینَ وَ لا صَدِیقٍ حَمِیمٍ فَلَوْ أَنَّ لَنا کَرَّةً فَنَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ قال ابو جعفر (ع) هیهات هیهات منعوا ما طلبوا و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون) بالجمله اخبار باب شفاعت بسیار است بهمین مقدار در اینجا قناعت شد طلبا للاختصار.

اثر طبع اختر طوسي

سعي کن ای دل که تا بر روی خود باب سؤال
باز ننمائی که رد گردی ز باب ذو لجلال

بر رخت از فقر بگشاید خدا هفتاد باب
گر تو بگشائی بروي خویش یك باب سؤال

نیستی ز اهل قناعت بلکه هستی ز اهل حرص
گر ذخیره داری اندر خانه بیش از قوت سال

با وجود آنکه بهر راحت جان بدن
روز و شب هستی حریص آن‌قدر بر تحصیل مال

جز نگهبانی و دفع دزد و زحمت حاصلي
نیست در تحصیل مالت این ترا بس گوشمال

مال را تشبیه کردند بر ماری که هست
از درون پرزهر قاتل وز برون خوش‌خطوخال

می‌کند طغیان غنی چون دید انسان خویش را
آری این گفتار حق باشد بترك مال دال

گفت پیغمبر برای صالح مال است خوب
کش فقیر آن را کند حاضر سرخان نوال

نه غمین از رفتنش باشد نه شاد از بودنش
چون غنا و فقر یکسانش بود پیش خیال

نه برای صالحی کو را نماید صرف و خرج
از برای شاهدي بدکار در غنج و دلال

همره فرزند آدم تا سه جا آمد سه چیز
گوش کن تا بشمرم بهر تو ای صاحبکمال

مال تا وقت ممات اعمال تا یوم النشور
تا لب گورت که باشد خانه وحشت عیال

در کفت مال حرام ار او فتد بگذر از او
زان که انسان را مطیع حق کند مال حلال

روز شب چون اختر طوسی دمي خامش مباش
در ثنای ذات پاك احمد مختار و آل

خاصه خاتون قیامت دختر پاك رسول
کز بیان مدح او باشد زبان خلق لال

مام شبیر شبر زهرای اطهر فاطمه
کو بدی خیر النساء و شوهرش خیر الرجال

آنکه می‌روبند حوران از پی کحل بصر
با خم گیسوی و مژگان گردش از کرد نعال

نی بکنه ذات پاکش بردن آن‌گونه که هست
از برای ماسوای حق بود امري محال

نزد پیغمبر نبد محبوب ترا ز وی کسی
زان که می‌بوسید دستش را بهنگام مجال

جز بصورت با پدر فرقی نبودش در میان
زان که در معنی بباب خویش بودش اتصال

بی‌مثال از زهد و تقوي بود و همتائی نداشت
خلق حیدر را نمی‌کرد ار خدای بی‌مثال

صبح ابیض ظهر اصفر شام احمر می‌شدش
چون بمحراب عبادت جای می‌کردی جمال

بد أساس البیت آن مظلومه از مال جهان
پوست تختی و یکی دستاس و یك جام سفال

جامهای کهنه او را در بدن بودش چه بود
اکل و شرب او بجز نان جو و آب زلال

دید جور بی‌حد از اشرار بعد باب خویش
چون ز دنیا سوی عقبی کوفت کوس ارتحال

کرد آن صدیقه از بعد پدر
زندگی در دار فانی با دو هفتاد پنج
صد رنج و ملال

اندر آن مدت کسی خنده
پیکرش رنجور شد از ظلم ندید او را بلب
آن قوم ضلال

گفت روزی میل آن دارم که
بشنوم بانك اذاني از بلال از بعد پدر
بی‌همال

چون بلال اذن اذان گفتن
لب گشود اول بذکر نام حی از آن صدیقه یافت
ذوالجلال

چون بلب نام محمد کرد
نعره‌ای از دل برآورد شدش جاری آن جناب
آشفته‌حال

رفت از هوش آن‌چنان‌که
کو برون رفت از جهان مردمان را شد گمان
گفتند بس کن یا بلال

چون بهوش آمد بآواز
کی بلال آخر چرا بستی فرو ضعیفی بازگفت
لب از مقال

گفت ترسیدم که گر بار
آیدت در گوش از این عالم دیگر آواز من
کنی شد رحال

الغرض تا زنده بود اندر
یك‌نفس راحت ندید از جور جهان آن ناتوان
چرخ بدفعال

از فراق آفتاب روی باب
بدر رویش در هزال و لاغری نامدار
همچون هلال

اشتغالی چون نبودش جز
آتش غم از درون سینه فغان پیوسته‌اش
می‌زد اشتعال

هردمش می‌شد هجوم‌آور بسوی
لشکر اندوه افغان از ملك دل
یمین و از شمال

با حسین و با حسن در
ناله می‌کردند از بیداد گوشه بیت الحزن
خصم بدسکال

رفته‌رفته گشت بیمار و به
بس کشید افغان ز دل شبها

بستر اوفتاد | بکنج اعتزال

کرد با حبل المتین دین وصیت آنچه داشت | چون ز آثار وفات او را پریشان گشت حال

گشت بی‌سامان علی بن ابي طالب گشود | مرغ روحش چون بسوی باغ رضوان پروبال

از غم آن گوهر درج نبوت شیر حق | ریخت بر دامن ز جزع دیده مرجان و لعال

اخترا در ماتم آن اختر برج حیا | تا در این دار فنائي روز و شب چون نی بنال

واردات احوال فاطمه (ع) در زمان رسول خدا تا هنگام رحلت پیغمبر (ص)

چون فاطمه زهراء سلام الله علیها پنج سال بعد از بعثت متولد گردید پنج سال با مادر مکرمه‌اش خدیجه کبری (ع) بود چون خدیجه از دنیا رفت فاطمه بنت اسد و ام ایمن بسرپرستی فاطمه مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند تا هشت سال در مکه معظمة حال بدین منوال بود پس از آن فاطمه زهراء بمدینه هجرت نمود به تفصیلی که سبق ذکر یافت و در آن‌وقت هشت سال از سن مبارکش گذشته بود چون نه سال گذشت در سنه دوم هجرت بخانه شوهر و نه سال در خانه أمیر المؤمنین بود و چهار فرزند آورد اول حسن (ع) دوم حسین (ع) سوم زینب چهارم ام کلثوم و محسن السقط تا آنکه در سوم جمادی الثانی سنه یازده هجرت از دار فانی بدار باقي رحلت فرمود چون در غزوه احد رسول خدا صلی الله علیه و آله زحمت فراوان دید و زخمهای گران یافت خبر شهادت آن حضرت در مدینه منتشر گردید فاطمه زهراء با جماعتی از زنان ناله‌کنان بجانب احد

رهسپار شدند فاطمه چون رسول خدا را با آن‌همه جراحت بدید آن مبارك را در بر کشید و به های‌های بگریست آب چشم پیغمبر بر گونه مبارك بدوید این هنگام علی علیه السّلام با سپر خویش آب همی‌کشید و فاطمه سر و روی پیغمبر را از خون همی‌بشست و چون خون از غلیان نمی‌نشست پاره حصیری بدست کرده بسوخت و جراحات را با خاکستر آن ببست و ازآن‌پس رسول خدای صلّی الله علیه و آله و سلّم آن زخمها را با استخوان پوسیده دود همی‌خورانید تا نشان آن جراحات بجای نماند چون از این کارها بپرداختند علی علیه السّلام شمشیر خود را بفاطمه داد و این اشعار قرائت کرد.

أ فاطم هاك السيف غير ذميم — فلست بر عديد[37] و لا بلئيم

لعمرى لقد اعذرت[38] فى نصر احمد — و طاعة رب بالعباد عليم

اريد ثواب الله لا شيء غيره — و رضوانه في جنة و نعيم

و كنت امرأ يسمو[39] اذا الحرب شمرت[40] — و قامت[41] على ساق بغير مليم

امت[42] ابن عبد الدار حتى جرحته — بذى رونق[43] يفرى[44] العظام صميم[45]

فغادرته[46] بالقاع فار فض جمعه — عبا ديد[47] مما قانت[48] و كليم[49]

و سيفى بكفى كالشهاب اهزه — احزبه من عاتق و صميم

فما زلت حتى فض ربى جموعهم — و اشفيت منهم صدر كل حليم

اميط[50] دماء القوم عنه فانه — سقى آل عبد الدار كأس حميم

چون امير المؤمنين اين اشعار قرائت كرد رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم فرمود اى فاطمه بگير شمشير على را كه آنچه بر ذمه او بود كاملا او را ادا فرمود خداوند متعال ابطال قريش را بدست او پايمال آجال نمود سپس فاطمه شمشير على را بگرفت و از آلايش خون پاك و پاكيزه نمود

---

[37] رعديد جبان و ترسنده را گويند
[38] (اعذر) اى ابدا عذرا و اعذر صار ذا عذر
[39] يسمو اى يعلو
[40] (شمر) فى الامر اى خف
[41] (قام على ساق أى قام على شدة
[42] (اممت) اى قصدت
[43] (رونق السيف أى ماؤه و حسنه
[44] (الفرى القطع) حزه‌اى قطعه
[45] (صميم العظم الفوى
[46] (غادرته أى تركته)
[47] عباديد تفرق الخيل
[48] قانت اى ذليل
[49] كليم الجريح و صميم العظم
[50] اميط اى ابعده و اذهب به

و دیگر شیخ مفید در ارشاد روایت می‌کند که چون پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم امیر المؤمنین

ص: 238

را بغزوه ذات الرمل که او را غزوه ذات السلاسل گویند خواست بفرستد امیر المؤمنین را عصابه‌ای بود که او را هیچ بر سر نمی‌بست مگر وقتی که رسول خدا او را بجای دشواری بفرستند چون خواست بغزوه ذات السلاسل برود بمنزل آمد و از فاطمه آن عصابه را طلبید فاطمه عرض کرد یا ابن عم بکجا اراده داری و پدرم ترا بکجا روانه فرموده آن حضرت فرمود پدرت مرا بغزوه ذات السلاسل یعنی بوادی رمل فرمان داده است بروم آن مخدره از کثرت شفقت و مهربانی بابن عم خود او را ملال گرفت و آثار حزن و اندوه در او نمودار گردید در خلال این احوال رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم وارد گردید چون فاطمه را بدان حال مشاهده نمود فرمود ای فاطمه خوف آن داري که شوهرت کشته شود بیم مکن بخدا قسم تا خدا نخواهد کشته نشود امیر المؤمنین علیه السّلام عرض کرد یا رسول الله آیا راضی نیستی که شهادت یابم و دریغ می‌داری که من به بهشت بروم حضرت فرمود یا علی از برای تو موعدی است که از آن تجاوز نخواهی کرد.

و دیگر در غزوه خندق بعد از قتل عمر و بن عبد ود امیر المؤمنین علیه السّلام ذو الفقار را بامام حسن علیه السلام داد و فرمان کرد که این شمشیر را بفاطمه بایدت داد تا از آلایش خون پاك بشوید حسن علیه السلام آن تیغ را بنزد فاطمه آورد و آن حضرت پاك بشست و بازداد لکن نقطه از خون در روی ذو الفقار بجای ماند چون بنزد علی علیه السلام بازآورد فرمود اگر فاطمه ذو الفقار را بشسته است این نقطه خون چیست (قال النبی یا علی سل ذو الفقار یخبرك فهزه و قال أ لیس قد عنسلتك الطاهرة من دم الرجس النجس فانطق الله السیف فقال بلی و لکنك ما قتلت بی ابغض الی الملائکة من عمرو بن عبد ود فامرنی ربي فشربت هذه النقطة من دمه و هو حظی منه و لا تنتضینی یوما الا و رأیت الملائکة صلت علیك) در این جمله می‌فرماید رسول خدا یا علی از ذو الفقار بپرس تا ترا آگهی دهد علی علیه السلام ذو الفقار را جنبش داد و فرمود آیا فاطمه ترا از پلیدیها پاك نشست این نقطه خونین چیست این وقت خداوند ذو الفقار را گویا ساخت عرض کرد هرگز مبغوض‌تر از عمرو بن عبد ود را در نزد فرشتگان با من نگشته باشی

ص: 239

پس خداوند فرمان کرد مرا تا اندازه این نقطه از خون او بخورم و این بهره و نصیب من افتاد و هیچگاه مرا بر روی دشمن کشیده نداشتی جز اینکه فرشتگان بر تو درود فرستادند)

بالجمله فاطمه در سفر حجة الوداع با رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم بود چون از سفر مراجعت فرمود رسول خدا بدر خانه فاطمه آمد و سوره اذا جاء را قرائت نمود ناله زهرا بلند شد زوجات رسول خدا سبب سؤال كردند فرمود رسول خدا خبر مرك خود را بمن داد تا اينكه شبى فاطمه زهراء در عالم رؤيا ديد قرآنى در دست دارد و آن را قرائت مى‌كند بناگاه قرآن از دست او بيفتاد و مفقود گرديد فاطمه وحشت‌زده از خواب بيدار شده بنزد رسول خدا آمد چون خواب خود را بعرض رسانيد رسول خدا فرمود اى نور ديده من همانا آن قرآن من باشم كه عن قريب از نظر تو مفقود شوم)

و شيخ طوسى در امالى بسند خود از ابن عباس روايت مى‌كند كه رسول خدا هنگام ارتحال سخت بگريست چندانكه سيلاب اشك از محاسن مباركش درگذشت عرض كردند يا رسول الله اين گريه چيست (فقال ابكى لذريتى و ما تصنع بهم شرار امتي من بعدى كاني بفاطمة بنتي و قد ظلمت بعدى و هى تنادي يا ابتاه فلا يعنيها احد من امتى) چون فاطمه اصغاى اين كلمات بنمود آغاز گريستن نمود فقال لها رسول الله لا تبكين يا بنية فقالت لست ابكي لما يصنع بى من بعدك و لكنى ابكى لفراقك يا رسول الله فقال لها ابشرى يا بنت محمد بسرعته اللحاق بى فانك اول من يلحقنى من اهل بيتي)

و نيز خزاز رازى در كفاية النصوص بسند خود از جابر بن عبد الله انصارى روايت مى‌كند كه چون رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم مريض شد بهمان مرضى كه رحلت فرمود فاطمه زهرا عليها السلام بالاى سر او نشسته اشك مى‌باريد و صدا را بناله بلند كرد كه رسول خدا ديدهاى حق‌بين بطرف او باز كرده فرمود اى حبيبه من چرا ناله مى‌نمائى و اشك مى‌ريزى عرض كرد يا ابتاه از فراق تو مى‌گريم كه بعد از تو چگونه بر من مى‌گذرد رسول خدا فرمود اى فاطمه گريه مكن كه خداوند متعال هفت خصلت بما داده است كه باحدى قبل از ما نداده و بعد از ما هم باحدى نخواهد داد از ماست خاتم النبيين و

محبوب‌ترين بندگان در نزد ربالعالمين و او پدر تو است و از ماست بهترين اوصياء و احب عباد در نزد حضرت حق‌تعالى و او شوهر تو است (و شهيدنا خير الشهداء و احبهم الى الله و هو عمك حمزة و منا من له جناحان يطير بهما مع الملائكة فى الجنة و هو عمك جعفر و منا سبطا هذه الامة و هما ابناك الحسن و الحسين و تسعة من ولد الحسين ائمة معصومون منهم مهدى هذه الامة الخ)

در بحار و غير آن مرويست كه چون هنگام رحلت رسول خدا رسيد عزرائيل بصورت اعرابى بر در خانه حضرت رسول صلّى الله عليه و آله و سلّم آمد و بايستاد و گفت السلام عليكم يا اهل بيت

النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة رحمت خدای بر شما باد رخصت دهید تا درآیم فاطمه بر بالین رسول خدا جای داشت چون این شنید جواب داد که پیغمبر را نیروی ملاقات نیست دیگرباره ندا درداد و اجازت خواست و همان پاسخ شنید در کرت سوم بانگی هولناك درانداخت و اذن دخول خواست از بانك او مردم خانه را لرزه در اندام افتاد رسول خدا بهوش آمد و چشم بگشود و گفت چه پیش آمد شما را صورت حال را بعرض رسانیدند فرمود ای فاطمه دانستی با که سخن می‌کنی عرض کرد الله و رسوله اعلم فرمود این ملك‌الموت است این کاسر اللذات و قاطع الشهوات است زنان را بیوه کند و کودکان را بذلت یتیمی افکند مفرق جماعات و ویران‌کننده بیوتات فاطمه چون این کلمات بشنید فریاد برداشت (و قالت وا کرباه لکربك یا ابتاه وا مدینتاه خربت المدینة) رسول خدا دست فاطمه را فراگرفت و بر سینه مبارك چسبانید و زمانی چنان بی‌هوش بود که گویی روح از بدن شریفش مفارقت کرده فاطمه سر پیش داشت و گفت یا ابتاه جواب نشنید عرض کرد جان من فدای تو باد با من نگران شو و سخنی بگوی رسول خدا چشم بگشود و فرمود ای دختر من آغاز گریستن مکن که فرشتگان آسمانها از گریستن تو گریان می‌گردند و رسول خدا اشك از چشمهای فاطمه پاك می‌نمود و او را بشارت می‌داد و بدرگاه باری‌تعالی عرض می‌کرد بار الها فاطمه را در حرمان من صبر عنایت فرمای و او را گفت چون من از دنیا بروم بگو انا لله و انا الیه راجعون همانا هرکس را در هر مصیبتی عوضی است فاطمه

عرض کرد یا رسول الله یا ابتاه چه کس و چه چیز عوض تو تواند بود رسول خدا همچنان چشم فروخوابانید فاطمه گفت و اکرب اباه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود بعد از امروز هیچ کرب بر پدر تو در نیاید یعنی در آن سرای هیچ اندوه بجای نمانده آنگاه فاطمه را فرمان کرد که حسن و حسین را حاضر کن ایشان درآمدند و سلام دادند و در پیش روی پیغمبر زانو زدند و چون در پیغمبر نگریسته‌اند صدا بناله بلند کردند و چنان نالیدند که مردم در بیرون حجره بودند از گریه ایشان بهای‌های آغاز گریستن نمودند این وقت رسول خدا ایشان را بسینه چسبانید امام حسن صورت بصورت رسول خدا و امام حسین سر را روی سینه آن حضرت نهادند رسول خدا ایشان را ببوسید و همی‌بوئید و در حرمت و محبت به ایشان وصیتها فرمود تا وداع جهان گفت چون از کار کفن و دفن آن حضرت فارغ شدند از کنار قبر بخانه فاطمه آمدند و آئین تعزیت و تسلیت بپای بردند فاطمه فرمود رسول را بخاك سپردید عرض کردند جز این نکردیم فرمود چگونه شما را دل داد که آن جسد پاك را بزیر خاك بنمائید و حال آنکه او نبی الرحمة و مصداق لولاك لما خلقت الافلاك بود گفتند ای دختر رسول خدا ما نیز عزادار و

غم‌زدگانیم لکن از فرمان خدای بدر نتوان رفت این وقت فاطمه سخت بگریست و بزیارت قبر پدر بشتافت و مشتی خاك برداشت از آن مرقد مطهر و بر دیدگان گذاشت و فراوان بگریست و بنالید و این شعر را قرائت کرد.

ما ذا علی من شم تربته أحمدا	ان لا یشم مدی الزمان غوالیا
صبت علیّ مصائب لو أنها	صبت علی الایام صرن لیالیا
قد کنت ذات حمي بظل محمد	لم اخشی من ضیم و کان جمالیا
الیوم اخشع للذلیل و اتقي	ضیمی و ادفع ظالمي بردائیا

کیفیت دفن رسول خدا (ص)

محدث قمی در بیت الاحزان از کتاب استیعاب نقل کرده که همان روز که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم از دنیا رفت از مردم بیعت گرفته‌اند بر خلافت ابی بکر در سقیفه بنی

ص: 242

51

ریاحین الشریعة در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه ؛ ج1 ؛ ص242

ساعدة و اما بیعت عمومی با ابو بکر در فردای آن روز بود و سعد بن عباده و طائفه‌ای از خزرج و گروهی از قریش با ابو بکر بیعت نکردند.

و شیخ مفید قدس سره در ارشاد می‌فرماید بسیاری از مهاجر و انصار در دفن رسول خدا حضور نداشته‌اند برای اینکه رفته بودند در سقیفه بني ساعدة و مشغول تشاجر و تنازع در امر خلافت بودند فلذا بسیاری از مردم بر رسول خدا نماز نخواندند و نماز آنها فوت شد و در همان روز فاطمه آواز برداشت وا سوء صباحاه یعنی چه عجب روز بدی است امروز برای من که پدرم رسول

[51] محلاتی، ذبیح الله، ریاحین الشریعة در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه، 6جلد، دار الکتب الإسلامیة - ایران - تهران، چاپ: 1.

خدا از دنيا رفته ابو بكر اين كلام را از فاطمه شنيد گفت (ان صباحك لصباح سوء) آرى همانا كه روز تو بسيار بد روزى است.

و سيد اجل على بن طاوس در كشف المهجة بفرزند خود خطاب كند و مى‌فرمايد و از چيزهاى بسيار عجيب كه در كتب مخالفين ديده‌ام اين است كه (طبري) آن را ذكر كرده در تاريخ خود كه رسول خدا روز دوشنبه وفات كرد اما دفن نشد مگر روز چهارشنبه (يعنى سه روز جنازه رسول خدا بر زمين بود.)

و ابراهيم ثقفى در جزء چهارم از كتاب معرفت ذكر كرده كه تحقيقا جنازه پيغمبر سه روز در زمين باقى بود كه دفن نكردند او را از جهت اشتغال آنها بولايت ابو بكر و منازعات در امر خلافت و سيد بن طاوس بفرزندش مى‌گويد اى فرزند جد تو على بن أبي طالب عليه السّلام نمى‌توانست از جنازه رسول خدا مفارقت كند و جدا شود و نمى‌توانست كه آن حضرت را دفن كند پيش از نماز خواندن قوم بر او اگر على عليه السّلام جنازه را پيش از نماز خواندن أنها دفن مى‌كرد بسا بود كه على را مى‌كشته‌اند يا قبر پيغمبر را نبش مى‌كردند و او را از قبر بيرون مى‌آوردند و مى‌گفته‌اند كه على پيش از وقت پيغمبر را دفن كرده يا در اينجا نبايد دفن شود بلكه در غير اين موضع بايد دفن بشود.

خداى جل‌جلاله از رحمت خود دور كند جماعتي را كه جنازه پيغمبر را در بستر مرك واگذاشته‌اند و مشغول شدند بتعيين كردن والى كه خود رسول الله اصل و ريشه اين ولايت بود بسبب نبوت و رسالت و اين تعيين ولايت قوم براى اين بود كه اين امر را از خانواده عترت آن حضرت بيرون ببرند بخدا قسم اى فرزند من نمى‌دانم كه چگونه

عقول و نفوس و مردانگى و صحبت أنها با رسول خدا روا داشت كه چنين جسارت و توهين به رسول خدا بنمايند با آن همه شفقت و مهربانى كه رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم با آنها داشت و آن همه نيكى كه بآنها نمود.

و چه نيكو گفته است زيد بن على بن الحسين عليه السّلام كه بخدا قسم اگر قوم مى‌توانسته‌اند كه بغير اسم نبوت و تعلق بدان بملك و سلطنت مى‌رسيدند هرآينه از پيغمبرى آن حضرت نيز عدول مى‌كردند و بالله المستعان)

شدة بكاء فاطمه (ع) و مصائب او بعد از رسول خدا (ص)

(نا) در كتاب خصال سند بامام صادق عليه السّلام مى‌رساند كه فرمود البكاءون خمسة آدم و يعقوب و يوسف و فاطمة بنت محمد و على بن الحسين عليه السّلام آدم ابو البشر چندان گريست از فراق بهشت كه دو جوى آب از اشك چشمش روان گرديد و حضرت يعقوب چندان در حرمان يوسف گريست كه ديدگان مباركش سفيد شد

و دیگر یوسف چندان گریست بر یعقوب که اهل زندان را کار سخت افتاد عرض کردند اگر در شب می‌گریی روز ساکت باش و اگر در روز خواهی گریست شب خاموش باش تا ما بتوانیم لختی بیاسود و بدین‌گونه تقریر یافت و دیگر فاطمه علیه السّلام چندان بر رسول خدا بگریست که کار بر مردم مدینه صعب افتاد بعرض رسانیدند که ما را بکثرت گریستن بزحمتی بزرك درافکندی چون شکوای ایشان گوشزد آن حضرت شد روزها از مدینه بیرون می‌رفت و در مقابر شهداء احد یا بقیع چندانکه می‌خواست می‌گریست آنگاه مراجعت می‌فرمود و دیگر علی بن الحسین علیه السّلام که بعد از وقعه کربلا تا زنده بود از گریه آرام نگرفت غلام او عرض کرد جان من فدای تو باد یا ابن رسول الله بر تو می‌ترسم که هلاك شوی قال انما اشکو بثي و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لا تعلمون انی ما اذکر مصرع بني فاطمة الا خنقتنی لذلك عبرة) و صدوق در امالی همین حدیث را بهمین طریق ذکر کرده

اثر طبع حضرت حجة الاسلام الشیخ محمد حسین اصفهاني ره

دل افسرده‌ام از زندگی آمد بیزار — می‌رسد بسکه بگوش دل من ناله زار

ناله وا ابتا می‌رسد از سوخته‌ای — کز دل مادر گیتی ببرد صبر قرار

صد چه قمري کند از ناله او نوحه‌گری — می‌چکد خون دل از دیده و منقار هزار

شرری زهره زهرا زده بر خرمن ماه — که نه ثابت بفلك ماند نه دیگر سیار

جورها دید پس از دور پدر در دوران — نه مساعد ز مهاجر نه معین از انصار

بت‌پرستی بدر کعبه مقصود و امید — آتشی زد که برافروخته تا روزشمار

شرر آتش أن صورت محوش عجب است — نور حق کرده تجلی مگر از شعله نار

طور سینای تجلی متزلزل گردید — چون بدان سینه بی‌کینه فروشد مسمار

نه ز سیلی شده نیلي رخ صدیقه و بس — شده از سیل سیه‌روی جهان تیره‌وتار

بشنو از بازو پهلو چه کشید أن بانو
من نگویم چه شد اینك در اینك دیوار

دل سنگ آب شد از صدمه پهلو که فتاد
گوهری از صدف بحر نبوت بکنار

بس‌که خستند و شکستند ز ناموس اله
بازوی کفر قوی پهلوی دین گشت نزار

محتجب شد بحجاب ازلي وقت هجوم
گر شنیدی که نبودش بسر روی خمار

قره باصره شمس حقیقت آری
چون کند جلوه در او خیره بماند ابصار

بند در گردن مرد افکن عالم افکند
بت‌پرستی که همی‌داشت بگردن زنار

منکر حق شد بیعت ز حقیقت طلبید
آنکه ز اول بخداوندی او کرد اقرار

رفت از کف فدك و ناله بانو بفلك
نه که حرفش شرفی داشت نه قدرش مقدار

نیّر برج حیا شد چه هلالی ز هزال
یا چه آهی که برآید ز درون بیمار...

روز او چون شب دیجور و تن او رنجور
لاله‌سان داغ چه نرگس همه‌شب را بیدار

غیرتش بس‌که جفا دید ز امت نگذاشت
که پس از مرك وی آیند بگردش اغیار

ص: 245

بی‌هوش شدن فاطمه از اذان بلال و دیدن پیراهن پدر (ص)

صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌کند که بلال بعد از رسول خدا ترك اذان نمود روزی فاطمه زهرا سلام الله علیها فرمود دوست دارم صدای اذان بلال را بشنوم این خبر را به بلال گفتند فرمود من بعد از رسول خدا برای احدی اذان نخواهم گفت ولی چون فاطمه زهرا فرمان کرده است البتّه بسمع جان اصغا می‌نمایم بلال بر بلندی برآمد و گفت الله اکبر مردم مدینه به های‌های

بگریستند فاطمه خویشتن‌داری نتوانست سیلاب اشك او متراکم گردید و ناله و عویل او بالا گرفت چون بلال گفت اشهد ان محمدا رسول الله فاطمه صیحه‌ای بزد و برو درافتاد و مدهوش گردید جماعتي بسوی بلال شتاب گرفتند که ای بلال خاموش باش که اینك فاطمه جان بحق تسلیم کرد لاجرم بلال خاموش شد چون فاطمه بهوش آمد فرمود چرا بلال اذان خویش را به پایان نمی‌برد بلال عرض کرد ای سیده من من بر تو می‌ترسم بیم دارم که چون بنك مرا بشنوی بجهان دیگر تحویل نمائی مرا از این خدمت معفو دار فاطمه دست از او بازداشت.

و دیگر در بعضی کتب مناقب مذکور است که مسندا از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت می‌کند (قال غسلت النبي صلّی الله علیه و آله و سلّم فی قمیصه فکانت فاطمة تقول ارنی القمیص فاذا شمته غشي علیها فلما رایت ذلك غیبته)

می‌فرماید من رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم را در پیراهن او غسل دادم فاطمه گفت آن پیراهن را می‌خواهم دیده باشم چون پیراهن را بگرفت و ببوئید صیحه‌ای زد و بی‌هوش بروی زمین افتاد لاجرم أن پیراهن را مخفی داشتم.

و دیگر ابن عباس گوید که فاطمه زهرا بعد از رسول خدا عصابه مصیبت بر سر بسته بود (ما زالت بعد وفات ابیها معصّبة الرأس ناحلة الجسم منهدة الرکن باکیة العین محترقة القلب یغشی علیها ساعة بعد ساعة و تقول لولدیها این جدکما الذی کان یکرمکما این جدکما الذي کان اشفق الناس علیکما این جدکما الذي کان لم یدع ان تمشیا علی الارض و یحملکما علی عاتقه فو الله لا اری ان یفتح هذا الباب ابدا ثم

انشأت تقول

ان حزني علیك حزن جدید	و فؤادی و الله صب[52] عتید[53]
کل یوم یزید فیه شجونی[54]	و اکتأبي[55] علیك لیس یبید
جل خطبی و بان عنی عزائی	فبکائی في کل وقت جدید
ان قلبا علیك یألف صبرا	او عزاء فانه لجلید[56]

[52] - صب بمعنی مشتاق و صبابه سوزش دلست
[53] - عتید حاضر و مهیا
[54] - شجن بمعنی حزن و اندوه
[55] - اکتأب بمعنی حزن و اندوه
[56] - جلد بمعنی سختی و توانائی

خبر فضه خامه در شدت بكاء فاطمه (ع)

علامة مجلسي در عاشر بحار اين خبر ورقة بن عبد الله ازدی را نقل كرده و صدر روايت در ترجمه فضه بيايد تا آنجا كه گويد فضه‌ای ورقة بن عبد الله حزن و اندوهی كه در قلب من ساكن بود بهيجان آوردی اكنون گوش دار تا از برای تو بگويم مصائب فاطمه زهرا را همانا هنگامی كه رسول خدا صلّی الله عليه و آله و سلّم رحلت فرمود صغير و كبير مرد و زن آغاز جزع و ناله و سوگواری نمودند احباب و اصحاب را صبر اندك گشت و مصيبت بزرك شد هيچ زن و مرد ديده نمی‌شد مگر اينكه گريان و نالان بودند از همه افزون‌تر و شديدتر ناله و بی‌قراری سيده من فاطمه بود ساعتبه‌ساعت بر ناله و بی‌قراری او افزوده می‌گرديد هفت روز با اين و حنين بسر برد روز هشتم شكيبايی از وی برفت و توانائی بار بربست از امير المؤمنين اجازت گرفت كه بر سر قبر رسول خدا برود چون اجازت يافت شب از خانه بيرون شتافت از ناله و زجه فاطمه زن و مرد كوچك و بزرگ از خانها بيرون شدند مدينه يكپارچه زجه و ناله شد مردمان از هر جانب فراز آمدند انجمن شدند و چراغها را خاموش كردند تا چهره زنان ديدار نشود اين كار را امام حسن عليه السّلام بامر امير المؤمنين نمود جماعتي از زنان و مردان چنان گمان كردند كه رسول خدا صلّی الله عليه و آله و سلّم از قبر بيرون

ص: 247

شده مردم را دهشتي بزرگ و حيرتی عظيم فروگرفت فاطمه اين وقت بناله و ندبه ندا درداد.

(وا ابتاه وا صفياه وا محمداه وا أبا القاسماه وا ربيع الارامل و التيامی من للقبلة و المصلی و من لابنتك الوالهة الثكلی)

آنگاه روان شد و پای مباركش در دامن می‌پيچيد و لغزش می‌كرد و چشمهای مباركش از كثرت و تواتر اشك نيروی ديدن نداشت هرچند كه بقبر پيغمبر نزديك می‌شد قدمها را كوتاه‌تر برمی‌داشت و بانك نحيب و گريه شدت می‌كرد چون بنزديك قبر رسيد صيحه از دل بركشيد غش كرد و روي زمين افتاد زنان بر وی جمع شدند و آب بر چهره و سر و سينه مباركش افشاندند تا بهوش آمد اين وقت با ناله جانسوز و آه آتش افروز اين اشعار بگفت.

اذا مات يوم ميت قل ذكره	و ذكر ابی مذمات و الله ازيد
تأمل اذا الاحزان فيك تكاثرت	أ عاش رسول الله ام ضمه القبر
اذا اشتد شوقی زرت قبرك	انوح و اشكو لا اراه

باكيا	مجاوبى
فيا ساكن الصحراء عملتنى البكاء	و ذكرك انسانى جميع المصائب
فان كنت عنى فى التراب مغيبا	فما كنت عن قلب الحزين بغائب

يا ابتاه رفعت قوتى و خاننى جلدى و شمت بى عدوى و الكمد قاتلي يا ابتاه بقيت والهة فريده حيرانة وحيدة فقد انخمد صوتي و انقطع ظهرى و تنقص عيشى و تكدر دهرى فما أجد يا أبتاه بعدك انيسا لوحشتى و لا رادا لدمعتى و لا معينا لضعفى فقد فنى بعدك محكم التنزيل و مهبط جبرئيل و محل ميكائيل انقلبت بعدك يا ابتاه الاسباب و اغلقت دونى الابواب فانا للدنيا بعدك قالية و عليك ما ترددت انفاسى باكية لا ينفد شوقى اليك و لا حزني عليك).

می‌فرماید نیروی من مرتفع شد و جلد من سستی پذیرفت و دشمن بر من شاد شد و آغاز شماتت کرد و درددل من کشنده من گشت ای پدر بجای مانده‌ام وحید و فرید و حیران و سرگشته صوت من فرونشست و پشت من درهم شکست و عیش من تیره

ص: 248

شد و روزگار من تاریك گردید یا ابتاه بعد از تو انیسی نیافتم که وحشت دلم را بنشاند و سرشك دیده امر برماند بعد از تو محکم تنزیل نابود گشت و مهبط جبرئیل و محل میکائیل ناپدید گشت کارها دیگرگون افتاد و درهای گشاده بسته آمد اکنون دنیا را دشمن می‌دارم و همواره بر تو می‌گریم شوق من بسوی تو نفاد نمی‌گیرد و حزن من بر تو کاستی نمی‌پذیرد آنگاه ندا درداد یا ابتاه

(قد انقطعت بك الدنيا بانوارها و زوت زهرتها و كانت ببهجتك زاهرة فقد اسود نهارها فصار يحكى حنادسها رطبها و يابسها يا ابتاه لا زلت آسفته عليك الى التلاق يا ابتاه زال غمضى منذ حق الفراق من للارامل و المساكين و من للامة الى يوم الدّين يا ابتاه امسينا بعدك من المستضعفين يا ابتاه اصبحت الناس عنا معرضين و لقد كنا بك معظمين في الناس غير مستضعفين فاى دمعة لفراقك لا تنهمل و اى حزن بعدك عليك لا يتصل و اى جفن بعدك بالنوم يكتحل و انت ربيع الدّين و نور النبيين فكيف للجبال لا تمور و للبحار بعدك لا تفور و الارض كيف لم تتزلزل رميت يا ابتاه بالخطب الجليل و لم تكن الرزية بالقليل و طرقت يا ابتاه بالمصاب العظيم و بالفادح المهول بكتك يا ابتاه الاملاك

و وقفت الافلاك فمنبرك بعدك مستوحش و محرابك خال من مناجاتك و قبرك فرح بمواراتك و و الجنة مشتاقة اليك و الى دعائك و صلواتك)

می‌فرماید ای پدر دنیا بدیدار تو با رونق و بها بود و امروز در سوگواری تو انوار او بریده و گلهای او پژمرده است و رطب و یابس آن حکایت از شبان تاریك می‌کند ای پدر همواره بر تو افسوس و دریغ می‌خورم تا هنگام ملاقات یا ابتاه دور شد خواب از چشم من درحالی‌که دور می‌خواهد فراق را ای پدر کیست ازین‌پس که بیوگان و مسکینان را رعایت نماید و امت را تا قیامت هدایت فرماید ای پدر ما در حضرت تو عظیم و عزیز بودیم و بعد از تو ذلیل و زبون آمدیم کدام سرشك است که در فراق تو روان نمی‌شود و کدام حزن و اندوه است که بعد از تو متواتر نمی‌گردد کدام چشم است که پس از تو با سرمه خواب مکتحل تواند شد تو بودی بهار دین یزدان و نور پیغمبران چه افتاد کوهسارها که فرونمی‌ریزد و چه پیش آمد دریاها را که فرونمی‌رود چگونه است که

زلازل زمین را فرونمی‌گیرد یا ابتاه درافتادم در بلیتي بزرگ و رزیتی عظیم و مصیبتی بی‌اندازه و بماندم در زیر بار سنگین و هولناك یا ابتاه فرشتگان بر تو بگریستند و افلاك در ایستادند و منبر تو بعد از تو وحشت‌انگیز و مهمل گشت و محراب تو بی‌مناجات تو معطل ماند و قبر تو به پوشیده داشتن تو قرین فرحت گشت و جنت بلقای تو و دعای تو مشتاق آمد و بعد از این سخنان نیز فاطمه می‌فرماید.

یا ابتاه ما اعظم ظلمة مجالسك فوا اسفاه علیك الی ان اقدم عاجلا علیك و اتکل ابو الحسن المؤتمن ابو ولدیك الحسن و الحسین و اخوك و ولیك و حبیبك و من ربیته صغیرا و آخیته کبیرا و اجل احبابك و اصحابك الیك من کان منهم سابقا و مهاجرا و ناصرا و الثکل شاملنا و البکاء قاتلنا و الاسی لازمنا ثم زفرت زفرة و انت أنّة کادت روحها ان تخرج ثم قالت.

قل صبری و بان عنی عزائي	بعد فقدی لخاتم الانبیاء
عین یا عین اسکبی الدمع سحا	ویك لا تبخلی بفیض الدماء
یا رسول الاله یا خیرة الله	و کهف الایتام و الضعفاء
و بکاك الحجون و الرکن و المشعر یا سیدی مع البطحاء	
قد بکتك الجبال و الوحش	و الطیر و الارض بعد بکي

جمعا	السماء
و بكاك المحراب و الدرس للقرآن	فی الصبح معلیا و المساء
و بكاك الاسلام اذ صار في	الناس غريبا من سائر الغرباء
لو ترى المنبر الذی كنت تعلو	علاه الظلام بعد الضياء
يا الهی عجل وفاتی سريعا	و لقد نغص[57] الحياة يا هؤلاء

(نا) می‌فرماید ای پدر چه بسیار بزرك شد تاریکی و ظلمت در مجالس تو بعد از وفات تو و من دور از تو دریغ می‌خورم تا هرچه زودتر بنزد تو آیم و در مصیبت تو نشسته است ابو الحسن مؤتمن پدر فرزندان تو و حسن حسین او است برادر تو و ولی تو و حبیب تو و اوست که تربیت کردی او را هنگامی که صغیر بود و او را برادر خود خواندی

ص: 250

گاهی که کبیر شد و اوست بهترین احباب و اصحاب تو و اوست که پیشی گرفت در مسابقت و مهاجرت از همگان و نصرت کرد ترا ای پدر مصیبت تو ما را فروگرفته و بکاء کشنده من گشته و بدروزگاری ملازمت ما جسته این بگفت و نفسی سرد از دل پردرد برآورد و ناله بلند از جگر کشید چنانکه گفتی روح مبارکش از قفس تن پرواز خواهد کرد سپس بسوی خانه مراجعت نمود و روز و شب رهینه رنج و تعب بود تا از این دار فانی بروضه رضوان رحلت فرمود

خبر محمود بن لبید در بکاء فاطمه

خزاز رازی باسناد خود در کتاب کفایة الاثر خویش از محمود بن لبید روایت کند که چون رسول خدا رحلت نمود فاطمه علیها السلام می‌آمد بر سر قبر حمزه و گریه می‌کرد در بعضی از روزها عبورم بر شهداء احد افتاد دیدم فاطمه بر سر قبر حمزه بشدت گریه می‌کند صبر کردم تا از گریه آرام گرفت پیش رفتم و سلام کردم و عرضه داشتم یا سیدتی از این ناله جان‌سوز شما رگ دل من پاره گردید فرمود هرآینه سزاوار است برای من ناله و گریه

[57] ـ نغص عیشه بالغین المعجمة ای تکدر

که چنین پدر مهربان و بهترین پیغمبران از دست من رفت وا شوقاه الی رسول الله سپس این اشعار بگفت

اذا مات یوم میت قل ذکره و ذکر ابی مذمات و الله اکثر

سپس عرضه داشتم که ای سیده من دوست دارم مسئله‌ای از شما پرسش کنم که در ذهن من خلجان دارد فرمود سؤال کن عرض کردم بفرمائید آیا رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بر علی بن ابی طالب نص امامت نمود در حال حیوة خود آن مخدره فرمود و اعجباه آیا شما قصه غدیر را فراموش کردید که رسول خدا نص صریح بر امامت علی فرمود محمود بن لبید می‌گوید من عرض کردم چنین است که می‌فرمائید ولی می‌خواهم بدانم که رسول خدا بشما چه فرموده آن مخدره فرمود خدا را شاهد و گواه می‌گیرم و قسم یاد می‌کنم که بمن فرمود علی بهترین کسیست که او را خلیفه بعد از خود قرار می‌دهم و او امام و خلیفه بعد از من است در میان شما و دو فرزند من و نه نفر از صلب

ص: 251

حسین ائمه ابرار می‌باشند که اگر متابعت کنید آنها را خواهید یافت هدایت‌کنندگان و اگر مخالفت کنید آنها را اختلاف تا دامنه قیامت در میان شما خواهد بود محمود بن لبید می‌گوید من عرض کردم یا سیدتی پس چرا در خانه نشست و مطالبه حق خود ننمود فاطمه فرمود پدرم رسول خدا ارشاد نمود که مثل امام مثل کعبه است که مردم باید دور او طواف دهند نه آنکه کعبه دور آنها طواف بنماید سپس فرمود بخدا قسم اگر حق را باهلش واگذار کرده بودند و متابعت عترت پیغمبر خود را می‌کردند دو نفر باهم اختلاف نمی‌کرد و این میراث امامت پسران از پدران می‌بردند تا اینکه قائم ما از فرزندان حسین که امام نهمی از فرزندان او است و لکن این امت مقدم انداخته‌اند کسیرا که خدای تعالي او را مؤخر کرده بود و مؤخر کردند کسیرا که خدای تعالي او را مقدم نموده بود و عمل بهوا و شهوات خود کردند و بآراء فاسده خود به نصب خلیفه پرداختند تبا لهم آیا نشنیدند کلام خدا را که می‌فرماید (وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ ما يَشاءُ وَ يَخْتارُ ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) یعني پروردگار تو خلق می‌کند آنچه را که می‌خواهد و اختیار نصب امامت بدست اوست و نمی‌باشد از برای غیر باري تعالي اختیاری بلکه شنیدند و لکن چنانچه خدای تعالي می‌فرماید (فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ) یعني دیده بصیرت آنها کور و چشم دل آنها بی‌نور است هیهات بسطوا فی الدنیا آمالهم و نسوا آجالهم فتبا لهم و اضل

اعمالهم اعوذ بك يا رب من الحور بعد الكور (الحور النقصان) (و الكور الزيادة)

[ظلمهای وارد بر حضرت علی و حضرت زهرا بعد از رحلت رسول خدا]

اخبار حق تعالي از ظلمی كه بر فاطمه (ع) وارد می‌شود

محدث قمي قدس سره در بيت الاحزان روايت می‌كند كه در شب معراج خدای تعالی پيغمبرش را خبر داد و فرمود و اما ابنتك فتظلم و تحرم و تؤخذ حقها غصبا الذی تجعله لها و تضرب و هی حامل و يدخلون علی حريمها و منزلها بغير اذن ثم يمسها هوان و ذل ثم لا تجد معينا و تطرح ما فی بطنها من اثر الضرب و تموت من ذلك الضرب الخ الحديث.

يعني دختر تو فاطمه را بر او ظلم بنمايند و او را از حق خود محروم گردانند و

ارث او را غصب كنند و او را بزنند چندانكه طفلی كه در رحم دارد سقط بشود و بدون اذن هجوم بخانه او بياورند سپس فاطمه را خواری و ذلت فروگيرد و معين و ناصری نداشته باشد و عاقبت از شدت الم ضربتی كه بر او وارد آورند جان بحق تسليم كند.

زبان حال

پدر شد دين حق پامال بی‌تو — جهان شد مرجع جهال بی‌تو

عمر بعد از تو طرح فتنه افكند — بمنبر مسند بو بكر افكند

ز هجرانت فتاد آتش بجانم — فراغت سوخت مغز استخوانم

پدر بعد از تو با غم يار گشتم — به پيش چشم امت خوار گشتم

خلايق سربه‌سر از ما رميدند — همه از خانه ما پا كشيدند

ز هجرت روز شب من اشكبارم — نمی‌پرسد كسی از حال زارم

در اين مدت چه محنتها — شماتتها ز مرد و زن

کشیدم	شنیدم
سفارشها که با انصار کردی	وصیتها که با اصحاب کردی
ندانم آگهی ای باب و یا نه	که بازویم شکست از تازیانه
پس آنکه در به پهلویم فشردند	علی را دست و گردن بسته بردند
عدو زد سیلی کین بر عذارم	که پرخون شد دو چشم اشکبارم
ز بعد سیلی آن ننگ زمانه	به بازویم چنان زد تازیانه
که از تاب و الم هوش از سرم رفت	نه هوش از سر که روح از پیکرم رفت
خدایا مرك زهرا کن تو نزدیك	که روز روشنم شد شام تاریك

اخبار رسول خدا (ص) از ظلمی که بعد از او بر فاطمه (ع) می‌شود

صدوق در امالي روايت مفصلی از ابن عباس نقل می‌کند تا اینکه می‌گوید قال قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم و اما ابنتی فاطمة فانها سيدة نساء العالمين من الاولين و الآخرين و هي

ص: 253

بضعة منی و هی نور عینی و هی ثمرة فؤادی و هی روحی التي بين جنبی و هی الحوراء الانسية متی قامت فی محرابها بين يدی ربها جلجلاله زهر نورها لملائكة السماء كما يزهر نور الكواكب لاهل الارض و يقول الله عز و جل لملائكته يا ملائكتی انظروا الی امتی فاطمة سيدة إمائي قائمة بين يدی ترتعد فرائصها من خيفتي و قد اقبلت بقلبها علی عبادتي اشهدكم اني قد امنت شيعتها من النار و اني لما رأيتها ذكرت ما يصنع بها بعدي كانی بها قد دخل الذل بيتها و انتهكت حرمتها و غصبت حقها و منع ارثها و كسر جنبها و اسقطت جنينها و هی تنادي وا محمداه فلا تجاب و

تستغيث فلا تغاث فلا تزال بعدی محزونة مکروبة باکية تتذکر انقطاع الوحی عن بيتها مرة و تتذکر فراقی أخری و تستوحش اذا جنها الليل لفقد صوتی الذی کانت تستمع اليه اذا تهجدت بالقرآن ثم تری نفسها ذليلة بعد ان کانت فی ايام ابيها عزيزة فعند ذلك يونسها الله تعالي ذکره بالملائکة فنادتها بما نادت به مريم بنت عمران فتقول يا فاطمة ان الله اصطفاك و طهرك و اصطفاك علی نساء العالمين يا فاطمة اقنتی لربك و اسجدی و ارکعی مع الراکعين ثم يبتدئ بها الوجع فتمرض فيبعث الله عز و جل اليها مريم بنت عمران تمرضها و تؤنسها في علتها فتقول عند ذلك يا رب اني قد سئمت الحياة و تبرمت باهل الدنيا فالحقني بابی فيلحقها الله عز و جل بی فتکون اول من يلحقنی من اهل بيتی فتقدم علی محزونة مکروبة مغمومة مغصوبة مقتولة.

(نا) رسول خدا فرمود فاطمه دختر من سيده زنان عالميان است از مبتدا تا انتهای آفرينش و فاطمه پاره‌ای از گوشت من و نور چشم من و ميوه دل من و جان من در تن من است و فاطمه حوراء انسيه است گاهی که در محراب خويش در حضرت خداوند می‌ايستد نور جمال او فرشتگان را فرومی‌گيرد بدان‌سان که نور ستارگان آسمان مر اهل زمين را خداوند جل‌جلاله فرمايد مر فرشتگان را که ای ملائکة من نظر کنيد بسوی کنيز من فاطمة که سيده کنيزان من است اينك در حضرت من ايستاده و از خوف و خشيت من رعدتی در فرائص او فتاده و در اين عبادت قربت من می‌جويد بحضرت من هم‌اکنون شما را گواه می‌گيرم که من شيعيان او را از آتش دوزخ ايمن ساختم رسول خدای می‌فرمايد هرگاه که فاطمه را می‌نگرم بيادم می‌آيد ستمی و ظلمی که بعد

ص: 254

از من باو روا خواهند داشت گويا با فاطمه حاضرم و می‌نگرم که ظلم و ذلت داخل بسرای او می‌شود و هتك حرمت او می‌گردد و حق او را غصب می‌نمايند و او را از ارثش منع می‌کنند و پهلوی او را می‌شکنند و جنين او را سقط می‌کنند و او فرياد می‌کند که يا محمداه و استغاثة می‌کند و کس بفرياد او نمی‌رسد همواره بعد از من محزون و مغموم و گريان خواهد زيست از جانبی از انقطاع وحی از خانه او در ملال است و از طرفی در مصيبت من در سوز و گداز است بر وی وحشت و دهشت فرود می‌آيد گاهی که تاريکی شب او را فرامی‌گيرد و صوت قرآن و تهجد مرا استماع نمی‌کند لاجرم خود را ذليل می‌بينند از پس آنکه در ايام زندگانی پدر عزيز بوده اين وقت خداوند انيس فاطمه می‌فرمايد فرشتگان را تا او را ندا درمی‌دهند چنانکه مريم بنت عمران را و می‌گويند ای فاطمه همانا خداوند برگزيد ترا و پاکيزه ساخت و از تمامت زنان عالميان گزيده‌تر داشت هان ای فاطمه خدای را عبادت کن و تقديم رکوع و سجود فرما با راکعين سپس فاطمه در بستر بيماری

می‌افتد أن وقت خداوند مریم دختر عمران را از برای پرستاری او مبعوث می‌نماید و در مرض آن حضرت انیس او می‌شود این وقت فاطمه علیها السلام عرض می‌کند ای پروردگار من مرا ازین زندگانی با هل دنیا سآمتی بزرگ و ضجرتی عظیم فروگرفته همی‌خواهم با پدر خویش پیوسته شوم پس خداوند مسئلت او را به اجابب مقرون فرماید و او است اول کسی از اهل بیت من که با من ملحق می‌شود پس می‌آید بنزد من در حالی که محزون است و مکروب است و مغموم است و مغضوب است و مقتول (فاقول عند ذلك اللهم العن من ظلمها و عاقب من اغضبها و ذلل من اذلها و خلد فی النار من ضرب جنبها حتی القت ولدها فتقول الملائکة آمین عند ذلك).

واردات احوال فاطمة زهراء (ع) هنگام آمدن عمر بر در خانه

اثر طبع شیخ علی شوشتری

کنز علوم و علت ایجاد ماء و طین — یعنی تن رسول چه در خاك شد دفین

خورشید آسمان رسالت غروب کرد — مه در سحاب گوشه عزلت شده مکین

آنکه بباب علم نمودند ازدحام — جمعی که خاکشان بجهالت شده عجین

آتش زدند دوزخیان بر در بهشت — از در رسید صدمه به پهلوی حور عین

از ضرب تازیانه و از سیلی عدو — شد زهره منکسف بکلف ماه شد قرین

از امهات اربعه برخواست دود آه — ام الائمه را چه ز در سقط شد جنین

بردند بی‌عمامه بمسجد کشاکشان — آن سر که بود لایق او افسر و نگین

گوساله‌ای بمنبر در رقص سامری — هارون نشسته کردن کج زیر تیغ کین

اهریمنی بتخت و سلیمان — افکنده رخنه جمع شیاطین

بزیر تخت بملك دین

اجماع برخلاف شد و بیعتی بزور اف بر چنین جماعت و بر بیعتی چنین

چون رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم دنیا را وداع گفت ریاست‌طلبان دویدند در سقیفه بنی ساعده و برای غصب خلافت و نصب ابی بکر کمر محکم بسته‌اند که تفصیل آن را از عامه در جلد اول الکلمة التامة کاملا شرح داده‌ام چون از کار خلافت و بیعت اجلاف عرب با ابو بکر فراغت جسته‌اند در طلب متخلفین از بیعت با ابو بکر برآمدند و تمام مقصد و مرام آنها امیر المؤمنین علیه السّلام بود چون جماعت قریش که هنوز خلیقت جاهلیت در طبیعت ایشان بود و احقاد بدریه و خیبریه و حنینیه در سینه آنها چون دیگ حدادان در جوش‌وخروش بود و همگان بدست امیر مؤمنان پدر کشته و پسر کشته و عم و خال کشته بودند در طلب ثار وقت را انتظار می‌بردند فلذا فرصت را غنیمت شمرده بدر خانه آن حضرت شتافته‌اند و از طرفي نیز آتش حسد در کانون سینه آنها زبانه زدن داشت که

ص: 256

علی واجد جمیع مقامات سیادت و علم و شرافت و قرابت با حضرت ختمی‌مرتبت داشت و آنها صفر بودند و همچنان امیر المؤمنین واجب بود که مقام و منزلت خود را بر مردمان مکشوف سازد تا امام خود را بشناسند و بولایت او ایمان آورند لاجرم گاهی بکلماتی که مشعر بر علو مقامات اوست سخن می‌کرد چنانکه می‌فرمود نحن صنائع ربنا و الناس بعد صنائعنا یعنی مردم بطفیل وجود ما خلق شدند و این کلمات بر حقد و حسد اجلاف عرب می‌افزود سیما مردم قریش ازاین‌روی هم‌دست و هم‌داستان شدند و با ابو بکر بیعت کردند و حق علی را بزیر پای نهادند چون آن حضرت را ناصر و معین نبود دل بر صبر نهاد و محزون و مظلوم بنشست یك روز چنان افتاد که فاطمه زهرا از تقاعد امیر المؤمنین در طلب حق خویش اظهار ضجرتی می‌فرمودند ناگاه بانك اذان بالا گرفت و مؤذن گفت (اشهد ان محمدا رسول الله فقال لها ایسرك زوال هذا النداء من الارض قالت لا قال فانه ما اقول لك) یعني اگر من دست بشمشیر کنم یکباره مردم از دین بدر روند و بعالم جاهلیت عود نمایند بالجمله بروایت سلمان فارسی رضی الله عنه چون امیر المؤمنین علیه السّلام

(نا) به تجهیز رسول خدا پرداخت ابو بکر بر اریکه خلافت جای کرد و مردم با او بیعت کردند سلمان بنزدیك علی آمد امیر

المؤمنين فرمود اول كس كه بود كه با ابو بكر دست بيعت داد سلمان جماعتى از زعماى قوم را بشمار گرفت مانند عمر بن الخطاب و مغيرة بن شعبة و بشير بن سعد و معاذ ابن جبل و سالم مولي حذيفة و ابو عبيدة امير المؤمنين فرمود اين‌ها را نمى‌گويم اول كسي را كه در فراز منبر با او بيعت كرد كدام كس بود گفت ندانم و لكن (رأيت شيخا كبيرا يتوكأ على عصاه بين عينيه سجادة شديدة التشمير اول من صعد و خر و هو يبكي و يقول الحمد لله الذى لم يمتنى حتى رايتك في هذا المكان ابسط يدك فبسط يده فبايعه ثم قال يوم كيوم آدم (سلمان عرض كرد پير فرتوت را نگران شدم كه بر عصاى خويش متكى بود و در ميان پيشانى او سجاده نگريستم اول كس بود كه برجست و بر فراز منبر شد و بروى درافتاد و سخت بگريست و گفت سپاس خداى را كه مرا زنده گذاشت

ص: 257

تا ترا در جاى پيغمبر بديدم اكنون دست بمن ده تا با تو بيعت بنمايم ابو بكر دست بگشود و او دست بر دست ابو بكر زد و گفت «يوم بيوم آدم» اين بگفت و از منبر بزير آمد و از مسجد بيرون رفت حضرت فرمود آن ابليس بود كه اين روز را به روزى كه آدم را فريب داد تشبيهي جست.

و نيز در روز رحلت رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم ابليس بصورت مغيرة بن شعبة برآمد (فقال ايها الناس لا تجعلوها كسروانية و لا قهرمانية و سعوها تتسع فلا تردوها في بنى هاشم فتنتظر بها الحبالي) فرياد برداشت كه اى مردمان در امر خلافت و سلطنت به قانون اكاسره و جبابره كار نكنيد و بنى هاشم را در اين كار دست مدهيد تا بحكم وراثت منتظر اولاد و احفاد ايشان باشيد دست باز ندهيد تا كار مر شايسته گردد.

القصه چون ابو بكر جلباب خلافت درپوشيد على عليه السّلام چون سياهى شب عالم را فروگرفت برخواست و فاطمه را بر حماري سوار كرده و دست حسن و حسين را فرا گرفته و بر ابواب بيوت مهاجر و انصار عبور داد و بر در هر سرائى بايستاد و خداوند خانه را بنصرت خويش دعوت فرمود و بر وضيع و شريف حجت تمام نمود و از تمامت امت چهل و چهار تن بر ذمت نهادند كه در طلب حق آن حضرت كار بتوانى و مسامحت روا ندارند (فامرهم ان يصبحوا بكرة محلقين رءوسهم معهم سلاحهم ليبايعوه على الموت) فرمان كرد كه بامدادان سرهاى خويش را بتراشند و سلاح جنگ و جهاد با خود برگيرند و با آن حضرت بر مرك بيعت كنند يعنى سر از جهاد برنتابند تا كشته گردند چون سياهى دامن برچيد و سفيده بساط بگسترد مردم بر جان خود بترسيدند و از هول و هرب دست از طلب بازكشيدند و بجز چهار كس كه سلمان و ابو ذر و مقداد و زبير كسى بدر خانه آن حضرت نيامد شب ديگر نيز امير المؤمنين عليه السّلام كار بدين‌گونه كرد و ايشان را قسم داد كه تصميم عزم داشته باشيد همچنان پيمان بشكسته‌اند و سر بفرمان درنياوردند

لاجرم امير المؤمنين عليه السّلام بخانه نشست و در بر روى صادر و وارد بسته و بجمع و ترتيب قرآن كريم پرداخت از آن سوي ابو بكر كس بدو فرستاد كه مردم را متابعت كن و با من بيعت نماى و شق عصاي جماعت مفرماى در پاسخ گفت من سوگند ياد كرده ام كه ردا بر

دوش نيفكنم و جز از براى نماز نظاره بيرون خانه نكنم تا گاهى كه قرآن خدا را بنظم و ترتيب فراهم نياورم ابو بكر روزى چند خاموش نشست تا گاهى كه على عليه السّلام قرآن را فراهم كرد و با خود بمسجد آورد و بآواز بلند ندا درداد (الذين كفروا و صدوا عن سبيل الله اضل اعمالهم) يعنى پيروان ابو بكر كافر شدند و از طريق حق بگشته اند ابن عباس گفت يا ابا الحسن اين سخن از بهرچه كردى فرمود آيتي از قرآن قرائت كردم عرض كرد همانا مقصودى داشتى و بر مطلبي تنبيهى فرمودى فرمود چنين است (ان الله تعالي يقول فى كتابه و ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا) اكنون اى ابن عباس هيچگاه شنيده باشى كه رسول خدا ابو بكر را بخليفتي انتخاب كرده باشد عرض كرد هرگز جز بسوى تو وصيت نفرمود گفت چرا با من بيعت نكردى عرض كرد چه توانستم كرد مردم بجمله بر ابو بكر گردآمدند و من يكتن از ايشان بودم فرمود (كما اجتمع اهل العجل هاهنا فتنتم و مثلكم مثل الذى استوقد نارا فلما أضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم فتركهم فى ظلمات لا يبصرون صم بكم عمى فهم لا يرجعون) فرمود چنان بر ابو بكر گردآمديد كه بنى اسرائيل بر گوساله سامرى هم اكنون شما در بلا افتاديد و مانند آن‌كسى باشيد كه آتشى برافروزد و اطراف خويش را روشن سازد پس خداوند ضيا را از ايشان بستاند و ايشان را در ظلمتى بنشاند چنانكه كور و كر و گنگ بمانند و بيرون شدن نتوانند پس روي با مهاجر و انصار آورد و بأعلى صوت ندا درداد كه اى مهاجر و انصار من بعد از رسول خدا نخستين بغسل او پرداختم و كار كفن و دفن نيز بساختم آنگاه قرآن را از صحف شتات و اكتاف و رقاع فراهم آوردم و تمامت تأويل و تنزيل و ناسخ و منسوخ را در ثوب واحدى جا دادم هيچ آيتي بر رسول خدا فرود نشد جز اينكه من جامع بودم و هيچ آيتى بجاى نماند جز اينكه پيغمبر بر من قرائت فرمود و تأويل آن را بمن تعليم نمود اكنون من شما را اعلام نمودم تا فردا نتوانيد گفت ما غافل بوديم و على ما را آگهى نداد و بنصرت خود دعوت نفرمود و حق خود را فرا ياد ما نياورد عمر بن الخطاب چون اصغاي اين كلمات نمود بيمناك شد كه مبادا خاطرها برآشوبد و مردم را بشوراند (فقال اغنانا ما معنا من القرآن

مما تدعونا اليه) گفت از آن قرآن آنچه بما رسيده ما را مستغني مي‌دارد از آنچه تو درهم آورده‌ای مردمان دم دربستند و پاسخ نگفتند علی چون اين بديد باز خانه شد و از آن سوي عمر بنزد ابو بكر آمد و گفت خليفتی بر تو راست نشود تا گاهی كه علی اطاعت ترا گردن ننهد و با تو بيعت نكند هم‌اكنون كس بدو فرست و او را حاضر كن و بنيان اين امر را با بيعت او استوار فرمای ابو بكر فرمان كرد تا تنی روان شد و بر باب سرای علی بايستاد و دعوت ابو بكر را بعرض رسانيد و گفت خليفه رسول خدا ترا می‌طلبد علی در پاسخ فرمود چه بسيار زود دروغ بر رسول خدای بستيد همانا ابو بكر و پيروان او كه در پيرامون اويند همه ايشان می‌دانند كه خدا و رسول مرا بخليفتی پيغمبر گذاشت فرستاده ابو بكر اين بشنيد بازشد و ابو بكر را آگهی داد ديگر ابو بكر كس بعلی فرستاد و ديگرباره پيام داد كه ابو بكر ترا می‌طلبد علی عليه السّلام فرمود هنوز از عهد رسول خدا صلّی الله عليه و آله و سلّم زمانی دراز نگذشته كه عهد او را از پس پشت انداختيد قسم بخدا كه ابو بكر می‌داند خلافت خاص من است همانا ابو بكر هفتم كس است كه در غدير خم بر من بامارت مسلمين سلام داد آنگاه باتفاق عمر در حضرت رسول بعرض رسانيدند كه (أ من الله و رسوله فقال لهم رسول الله نعم حقا من الله و رسوله انه امير المؤمنين و سيد المسلمين و صاحب لواء الغر المحجلين و يقعده الله عز و جل يوم القيمة علی الصراط فيدخل اوليائه الجنة و اعدائه النار) فرمود ابو بكر و عمر در حضرت رسول بعرض رسانيدند كه آيا اين امارت علی بر امت بحكم خدا و رسولست فرمود بلی جز اين نيست علی از جانب خدا و رسول امير المؤمنين و سيد المسلمين و صاحب لواي حمد است او را خداوند در روز قيامت بر صراط بنشاند تا دوستان خود را در بهشت جای دهد و دشمنان خود را بدوزخ افكند چون فرستاده ابو بكر بازشد و اين كلمات را بازگفت دم فروبست و ديگر سخن نكرد تا آن روز بپای رفت روز ديگر چون مسجد از مهاجرين و انصار مملو گرديد عمر گفت ای ابو بكر چند كار بتوانی و تسامح خواهی كرد كس بجای نماند كه حمل بيعت تو بر وی گران باشد جز علی و تني چند كس بطلب ايشان بفرست خواه بعنف خواه برضا همگان را حاضر كنند ابو بكر گفت از برای تقديم اين

خدمت كه را شايسته می‌دانی گفت اينك قنفذ حاضر است و او مردي با غلظت طبع و شر است خوي بود و نسب از طلقای بنی عدی ابن كعب داشت.

چگونه علی را از خانه بسوی مسجد بردند

(نا) چون ابو بکر از کلمات عمر بن الخطاب تصمیم عزم داد که علی علیه السّلام را در طلب بیعت حاضر کند قنفذ را با جماعتی فرمان کرد که بخانه علی رود و او را طلب کند قنفذ برفت و علی علیه السّلام او را بار نداد و قنفذ بازشد و خبر بازداد عمر گفت ای قنفذ اجازت علی را چه کنی بی‌رخصت بدرون سرای شو و علی را با خود بیاور قنفذ برفت و این بار نیز بار نیافت و بازشتافت و از بیرون سرای ابو بکر را آگهی داد که فاطمه می‌گوید هرگز رخصت نخواهم کرد که شما بخانه من درآئید عمر در خشم شد و قال: ما لنا و للنساء گفت ما را با زنان و زنان را با ما چه‌کار است و در زمان فرمان کرد که گروهی با او انجمن شدند و همداستان بر در سرای فاطمه آمدند عمر بن الخطاب بانگ درداد که یا علی بیرون شو و با خلیفه رسول خدا بیعت کن وگرنه آتش بدین سرای در زنم و بسوزانم فاطمه برخاست (فقالت یا عمر: ما لنا و لك. فقال: افتحی الباب و الا احرقنا علیکم بیتکم. فقالت یا عمر: اما تتقی الله تدخل في بيتي) فاطمه فرمود ای عمر تو را با ما این مخاصمت و مجازات چیست در پاسخ گفت در سرای بگشای و اگر این خانه را بر شما آتش درمی‌زنم و پاك می‌سوزانم فاطمه گفت ای عمر از خدای نمی‌ترسی و بی‌اجازت من بخانه من درمی‌آئی عمر دانست کس بروي او در نخواهد گشود در غضب شد و فرمان کرد تا نار و حطب حاضر کردند و آتش بر سرای افروختند چون لختی بسوخت با پای بزد و بیفکند و بخانه دررفت فاطمه از پیش روی او درآمد (فصاحت یا ابتاه یا رسول الله) (در مجمع البحرین در لغة لبب قال و منه حدیث فاطمة فاخذت بتلابیب عمر فجذبته الیها) فاطمه زهرا گریبان عمر را گرفت و او را دفع داد پسر خطاب شمشیر خود را با غلاف برآورد و بر پهلوی فاطمه بزد دیگرباره آن مظلومه پدر را باستغاثت نام برد عمر بن الخطاب این کرت تازیانه برآورد و ذراع فاطمه را بیازرد فنادت یا رسول الله

لبئس ما خلفك ابو بکر و عمر)

ندا درداد که ای رسول خدا بد مخلف بودند از پس تو ابو بکر و عمر از خدای درگذشته‌اند و از دین بگشته‌اند این وقت آتش خشم علی زبانه زدن گرفت برجست و گریبان عمر را بگرفت و او را سخت بر زمین بکوفت و بینی و گردن او را درهم فشرد چنانکه گفتی خواست روزگارش را در این جهان خاتمه دهد (فقال و الذي كرم محمدا بالنبوة يا ابن ضحاك لو لا كتاب من الله سبق و عهد عهد الی رسول الله لعلمت انك لا تدخل بيتي) اگر قضا و قدر خدای از در حکمتی که خود داند نرفته بود و عهد رسول خدای بر ذمت من فرود نیامد بود می‌دانستی که بسرای من درآمدن نتوانستی چون عمر خویشتن را مانند صيدي نگریست که در زیر چنگ هژبری خشمناك اسیر است بجماعتی که در بیرون سرای بودند استعانت برد قنفذ به‌سوی ابو بکر شتاب گرفت و صورت حال را بازگفت ابو

بکر در اندیشه رفت که مبادا علی با تیغ کشیده از سرای ببیرون تازد و جماعتی با او پیوسته گردند و فتنه حدیث کنند قنفذ را فرمان داد که عجلت کن و نگران باش اگر علی خواهد از خانه بیرون شود بر وی اقتحام کنید و او را مأخوذ دارید و اگر این نتوانید و از دفع او عاجز مانید آن سرای را آتش درزنید و پاك بسوزانید قنفذ بازشتافت و مردم را از حکم ابو بکر بیاگاهانید سپس مردمان همدست و همداستان بخانه علی دررفته اند و نخستین شمشیر علی را بربودند و بر آن حضرت غلبه جسته اند و ریسمانی در گردنش افکندند و کشانکشان طریق مسجد پیش داشته اند فاطمه بر باب سرای بایستاد و مردم را همی از قصد خویش دفع می‌داد قنفذ پیش تاخت و با تازیانه‌اش چنان بزد که مانند دملج علامتی بر بازوی مبارکش پدید آمد و بعد از وفات آن حضرت هنوز آن علامت بجای بود و آن حضرت همچنان دست از علی بازنمی‌داشت قنفذ بحکم عمر در را بر شکم فاطمه علیه السّلام چنان فشار داد که استخوانهای پهلویش درهم شکست و آن جنین که در شکم داشت و پیغمبر او را محسن نام نهاده بود سقط شد و بروایتی عمر بن الخطاب باتفاق مغیرة بن شعبة در بر شکم فاطمه فشردند و فرزندش را شهید کردند این وقت توانائی از فاطمه برفت و دست از علی علیه السّلام بازداشت بالجمله علی را

همچنان کشانکشان بمسجد آوردند خالد بن ولید و ابو عبیدة و سالم مولی حذیفة و معاذ بن جبل و مغیرة بن شعبة و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و دیگر مردم از مهاجر و انصار در نزد ابو بکر بودند علی علیه السّلام فرمود (اما و الله لو وقع سیفی فی یدي لعلمتم انکم لم تصلوا الی هذا ابدا و الله ما الوم نفسی فی جهادکم و لو کنت اتمکن من اربعین رجل لفرقت جماعتکم و لکن لعن الله اقواما بایعونی ثم خذلونی) فرمود اگر تیغ بدست داشتمی و اجازت مبارزت یافتمی بر شما مکشوف می‌افتاد که نیروی این طغیان نداشتید و جهاد با شما را واجب می‌شمردم اگر چهل کس با من همدست بود لکن خداوند لعنت کند جماعتی را که با من بیعت کردند آنگاه مرا مخذول گذاشتند این وقت ابو ذر غفاري از کمال غیرت دست بر دست خویش زد فقال یا لیت السیوف قد عادت بأیدینا مقداد گفت لو شاء لدعا علیهم ربه سلمان گفت مولاي اعلم بما هو فیه این وقتی بود که جز این سه تن هیچکس را در جهان از اسلام و فرمانبرداری بهره نبود امام محمد باقر علیه السّلام فرمود کان الناس اهل رده بعد النبی صلّی الله علیه و آله و سلّم الا ثلاثة عرض کردند یا ابن رسول الله آن سه تن کیانند فرمود سلمان و ابو ذر و مقداد و از پس آن مردم بخویش آمدند و حق علی را شناخته اند و این جماعت آنانند که آسیای دین کردش می‌کند بر ایشان و دست بیعت ندادند تا امیر المؤمنین را بعنف بسوی مسجد آوردند (ذلك قول الله عز و جل و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل أ فإن مات او قتل

انقلبتم علی اعقابکم) یعنی محمد جز پیغمبری نیست که پیغمبران پیش از وی از جهان رفته‌اند پس اگر محمد بمیرد یا کشته شود از پس او کار دیگرگون کنید و از دین بیرون روید.

اثر طبع شیخنا العلامة المجتهد حجة الاسلام شیخ محمد حسین اصفهاني

تا در بیت الحرم از آتش بیگانه سوخت
کعبة ویران شد حرم از سوز صاحبخانه سوخت

شمع بزم آفرینش با هزاران اشك و آه
شد جنان کز دود آهش سینه کاشانه سوخت

آتشی در بیت معمور ولایت شعله زد
تا ابد زان شعله هر معموره و ویرانه سوخت

آه از آن پیمان‌شکن کز کینه خم غدیر
آتشی افروخت تا هم خم و هم پیمانه سوخت

لیلی حسن قدم چون سوخت از سر تا قدم
همچه مجنون عقل رهبر را دل دیوانه سوخت

گلشن فرخفر توحید آن دم شد تباه
کز سموم شرك أن شاخ گل فرزانه سوخت

گنج علم و معرفت شد طعمه افعی‌صفت
تا که از بیداد دونان گوهر یك‌دانه سوخت

حاصل باغ نبوت رفت بر باد فنا
خرمنی در آرزوی خام رأي و دانه سوخت

کرکس دون‌پنجه زد بر روي طاوس ازل
عالمی از حسرت أن جلوه مستانه سوخت

آتشی آتش‌پرستی در جهان افروخته
خرمن اسلام و دین را تا قیامت سوخته

سینه‌ای کز معرفت گنجینه
کی سزاوار فشار أن در

اسرار بود
دیوار بود

طور سینای تجلی مشتعل از نور بود
سینه سینای عصمت مشعلی از نار بود

آنکه کردي ماه تابان پیش او پهلو تهی
از کجا پهلوی او را تاب این آزار بود

گردش گردون دون بین کز جفای سامری
نکته پرکار وحدت مرکز مسمار بود

صورتی نیلی شد از سیلی که چون سیل سیاه
روی گیتی زین مصیبت همچه شام تار بود

شهریاری شد به بند بنده‌ای از بندگان
آنکه جبرئیل امینش بنده دربار بود

از قفای شاه‌بانو با نوائی جان‌گداز
تا توانایی بتن تا قوت رفتار بود

گرچه بازو خسته شد از کار دستش شد ز کار
لیك پای همتش بر گنبد دوار بود

دست بانو گرچه از دامان شه کوتاه شد
لیك بر گردون بلند از دست أن گمراه شد

گوهری سنگین بها از ابر گوهربار ریخت
کز غم جان‌سوز او خون از در دیوار ریخت

تا ز گلزار حقایق نو نوگلی بر باد رفت
یك چمن گل صرصر بیداد از آن گلزار ریخت

شاخه طوبی مثالی را ز آسیب خسان
آفتي آمد که یکسر هم برهم بار ریخت

غنچه نشگفته‌ای از لاله‌زار معرفت
از فراز شاخساری از جفای خار ریخت

اختر فرخفری افتاد از
کاسمان خوناب غم از دیده

برج شرف

خونبار ریخت

طوطئی زین خاکدان پرواز کرد و خاك غم
بر سراسر طوطیان عالم اسرار ریخت

بسملی در خون طپید از جور جبار عنید
یا که عنقاء ازل خون دل از منقار ریخت

زهره زهرا چه از آسیب پهلو درگذشت
چشمهای خون ز چشم ثابت و سیار ریخت

مهبط روح الامین تا پایمال دیو شد
شورشی سرزد که خون از گنبد دوار ریخت

از هجوم عام بر ناموس خاص لایزال
عقل حیران طبع سرگردان زبان لالست لال

شد بپا شور و نوا تا از دل بانوی شاه
رفت از کف صبر و طاقت قوت از زانوی شاه

خسته شد پهلوی خاتون رفت از او تابوتوان
آن‌چنان کز پیچوتابش بسته شد بازوی شاه

تا حقیقت را بناحق دست و گردن بسته شد
دست بیداد رعیت باز شد بر روی شاه

روی بانوی دو گیتی شد ز سیلی نیلگون
سیل غم یکباره از هر سو روان شد سوی شاه

سامری گوساله‌ئی را کرد میر کاروان
تا قیامت خلق را گمراه کرد از کوي شاه

هرکه با آواز آن گوساله آمد آشنا
تا ابد بیگانه ماند از صحبت دلجوی شاه

نغمه اني انا الله نشنود گوساله خواه
غَره دنیا نبیند غُره نیکوی شاه

خاتم دین را بجادو برد دست اهرمن
شرمی از ایزد نکرد و بیمی از نیروی شاه

گرچه دست بندگی داد از نخست اندر غدیر
لیك آن بدعاقبت لب تر نکرد از جوي شاه

خضر می‌باید که تا نوشد ز
نیست آب زندگی شایان هر

آب زندگی
خوك سگی

طعمه زاغ و زغن شد میوه باغ فدك
ناله طاوس فردوس برین شد بر فلك

زهره چرخ ولایت نغمه جانسوز داشت
تا سماك آن ناله جانسوز می‌رفت از سمك

چشم گریان و دل بریان با نوای عجب
نقش هستی را نکرد از صفحه ایجاد حك

شاهد بزم حقیقت شمع ایوان یقین
اشك‌ریزان رفت در ظلمت‌سرای ریب و شك

کی روا بودی رود سرگرد کوي این آن
آنکه بودي خاك راهش سرمه چشم ملك

ص: 265

مستجار هر دو گیتی قبله حاجات برد
دست حاجت پیش انصار و مهاجر یك‌به‌یك

بی‌وفا قومي دل آنان ز آهن سخت‌تر
وعدهای سست آنها چون هوائي در شبك

پاس حق هرگز مجو از مردم حق‌ناشناس
هرکه حق را ننگرد کورش کند حق نمك

مفتقر گر جان سپاری در ره بانو رواست
راه حق است ان تکن لله کان الله لك

همچه قمري با غمش عمري بسر باید کنی
چاره دل را هم از این رهگذر باید کني

رفتن فاطمه زهرا (ع) از خانه بمسجد رسول خدا (ص) در طلب علی مرتضی (ع)

(نا) چون امیر المؤمنین را از خانه بأن گرفتاری و خواری بمسجد بردند فاطمه با آن تن خسته و پهلوی شکسته از قفای او بیرون شد و زنان بنی هاشم همگان از قفای او روان شدند چون

بنزديك قبر رسول خدا آمد (فقالت: خلوا عن ابن عمى فو الذى بعث محمد ابا لحق لئن لم تخلوا عنه لأنشرن شعرى و لأضعن قميص ابى على رأسى و لاصرخن إلى الله تبارك و تعالى فما ناقة صالح باكرم على الله منى و لا الفصيل باكرم على الله من ولدى) فرمود دست بازداريد پسرعم مرا و اگرنه سوگند بدان خداى كه محمد را براستى بخلق فرستاد گيسوان خود را پريشان كنم و پيراهن پيغمبر را بر سر افكنم و در حضرت يزدان بنالم همانا ناقه صالح در نزد خداى عز و جل عزيزتر از من نيست و بچه ناقه گرامى‌تر از حسن و حسين نباشد و بروايتى فرمود (يا أبا بكر أ تريد أن ترملنى من زوجى و الله لئن لم تكف عنه لأنشرن شعري و لأشقن جيبى و لآتين قبر ابي و لا صيحن الى ربى فاخذت بيد الحسن و الحسين عليه السّلام و خرجت تريد قبر النبى صلّى الله عليه و آله و سلّم فقال عليه السّلام لسلمان ادرك ابنة محمد فانى ارى جنبتى المدينة قد تكفان) فرمود اى سلمان دختر پيغمبر را درياب كه مدينه را نگرانم از دو سوى زير زبر مى‌شود سوگند با خداى اگر چنان كند كه گويد نه مدينه بماند نه سكنه مدينة سلمان پيش شد و گفت اى دختر پيغمبر خداوند پدرت را رحمت عالميان آفريد از اين عزيمت بازآى فرمود اى سلمان نمى‌بينى كه آهنك قتل على دارند و من بر قتل على صبر نتوانم كرد بگذار تا از خداى خويش داد خود

بستانم سلمان گفت بيم مى‌رود كه مدينه در زمين فروشود اينك على مرا به‌سوى تو فرستاد و فرمان كرد كه بسوى خانه باز شوى فقالت اذا ارجع و اصبر و اسمع و اطيع له) سلمان گويد آنگاه كه فاطمه اين كلمات مى‌فرمود نگريستم كه بنيان ديوارهاى مسجد از جاى برآمد چنان‌كه مرد توانست از ثلمه آن عبور دهد چون فاطمه مراجعت كرد ديوارهاى بجاى نشست چنانكه غبار برخواست و بر خياشيم ما رسيد.

و از امام باقر عليه السّلام منقولست كه فرمود بخدا قسم اگر آن حضرت گيسوان خود را مى‌گشود هرآينه همه مى‌مردند.

اثر طبع شيخ صالح حلي ره

الواثبين لظلم آل محمد	و محمد ملقا بلا تكفين
و القائلين لفاطم آذيتنا	في طول نوح دائم و حنين
و القاطعين اراكة كيما تظل	بظل اوراق لها و غصون
و مجمعى حطب على البيت الذى	لم يجتمع لولاه شمل الدّين

والد اخلين على البتولة بيتها
و المسقطين لها اعز جنين

و القائدين امامهم بنجاده
و الطهر تدعو خلفه برنين

خلوا ابن عمي أو لأكشف بالدعا
رأسي و اشكو للاله شجون

ما كان ناقة صالح و فصيلها
بالفضل عند الله الا دونى

فرنت الى القبر الشريف بمقلة
عبرى و قلب مكمد محزون

قالت و اظفار المصاب بقلبها
غوثاه قل على العداة معين

ابتا هذا السامرى و عجله
تبعا و مال الناس عن هارون

اى الرزايا اتقى بتجلد
هو في النوائب مذ حييت قرينى

فقدى ابي ام غصب بعلي حقه
ام كسر ضلعى ام سقوط جنين

ام اخذهم ارثي و فاضل نحلتي
ام جهلهم حقى و قد عرفوني

قهروا يتيميك الحسين و صنوه
و سألتهم حقي و قد نهرونى

ص: 267

مرثيه

يكى نشسته ز اصحاب كرم شيون و شين
سرشك بار باحوال والد حسنين

يكى نشسته بكنجى از اين الم دلگير
يكى ز سرزنش خلق سر فكنده بزير

که ناگه از در مسجد بصد فغان و خروش	رسید فاطمه پیراهن نبي بر دوش
کسی که سایه او مه ندیده بر لب بام	قدم نهاد بمسجد میان کثرت عام
که ناگهان پر جبرئیل پرده‌پوش آمد	میان فرقه اصحاب در خروش آمد

نامه عمر به معاویه در کیفیت سوزانیدن در خانه فاطمه (ع)

علامه مجلسی- در جلد هشتم بحار ص 230- از طبع کمپانی این نامه را نقل کرده در سه صفحه از بحار و حقیر تمام آن نامه را در جلد ثانی (الکلمة التامة) نقل کرده‌ام و در اینجا فقط محل شاهد را می‌نویسم عمر از آن جمله نوشت ای پسر ابو سفیان هرآینه دانسته باشی که من و خالد بن ولید و قنفذ و جماعتی از خواص اصحاب خود در خانه فاطمه آمدیم و باب خانه را بشدت کوبیدیم و در میان خانه علی و فاطمه و حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و فضه بودند پس فضه عقب درآمد گفت چه می‌خواهی گفتم علی را بگو دست از اباطیل خود بردارد و بیرون شود با خلیفه رسول خدا بیعت نماید فضه گفت علی مشغول کاری است بیرون نشود گفتم برو علی را بگو بیاید و الا داخل خانه شویم و او را بیرون آوریم فاطمه چون این بشنید خود بعقب درآمد و گفت (ایها الضالون المکذبون ما ذا تقولون و ای شیء تریدون) من گفتم ای فاطمه پسرعم ترا چه افتاده که ترا در معرض جواب می‌آورد و خود در پرده حجاب جلوس دارد فاطمه گفت (طغیانك یا شقی اخرجني و الزمك الحجة و کل ضال غوي فقلت دعي عنك الاباطیل و اساطیر النساء و قولی لعلي یخرج فقالت لا حبا و لا کرامة أ بحزب الشیطان تخوفنی یا عمر و کان حزب الشیطان ضعیفا) او را گفتم اگر علی بیرون نشود آتش در این سرای بزنم و همه را بسوزانم این بگفتم و هیزم آوردم و آتش در سرای افروختم و در خانه فاطمه

ص: 268

بسوختم پس فاطمه در خانه را حجاب خود قرار داد و مانع از دخول من و اصحاب من گردید با تازیانه چنانش بزدم که بازوی وی مانند دملج گردید از اثر تازیانه در آن وقت صداي ناله او بلند شد چندانکه نزدیك بود بحال او رقت کنم و دلم نرم شود ولی متذکر شدم قتلای بدر و احد را که بدست علی مقتول شده بودند و کید محمد و سحر او را یاد آوردم آتش غضبم افروخته‌تر گردید لگدی بر در زدم فاطمه در عقب در بین در و دیوار واقع شد چنان در خانه را بشکم او فشار دادم که از صدمه در جنین

او که او را محسن نام گذاشته بودند سقط شد (فعند ذلك صرخت فاطمة صرخة حسبتها قد جعلت اعلى المدينة اسفلها فقالت يا ابتاه يا رسول الله هكذا كان يفعل بحبيبتك و ابنتك آه يا فضة إليّ فخذيني فقد و الله قتل ما فى احشائي من الحمل) اين وقت فاطمه چنان صرخه و ناله از او بلند شد كه من گمان كردم مدينه زير زبر گرديد و فاطمه همى‌گفت اى پدر بزرگوار ببين با دختر عزيزت چه معامله مى‌نمايند سپس گفت آه اى فضه بدادم برس بچه‌ام را كشتند بخدا قسم حملى كه در رحم داشتم مقتول شد پس تكيه بديوار كرده من در را بعقب انداختم داخل خانه شدم فاطمه با آن حال از پيش روى من درآمد و بيم آن بود كه ديدهاى من تاريك شود مرا مانع از دخول خانه گرديد من از روي خمار چنان سيلى بصورت او زدم كه گوشواره در گوش او درهم شكست و روى زمين ريخت در اين وقت على بن ابى طالب شتابزده از جاى جستن كرد چون اين بدانستم از خانه بيرون تاختم و خالد را گفتم هرآينه از امر عظيم صعبى گريختم چون جناية عظيمى صادر شده فلذا ايمن بر نفس خود نباشم و اينك على از خانه با حال غضب بيرون آمد كه نه مرا و نه شما را طاقت آن نيست كه با على روبرو بشويد پس على از خانه بيرون شد فاطمه را نگريست كه قصد نفرين دارد فضربت يديها الى ناصيها لتكشف عنها و تستغيث بالله العظيم لما نزل بها فاسبل على عليها ملائها و قال لها يا بنت رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم ان الله بعث اباك رحمة للعالمين و ايم الله و لئن كشفت عن ناصيتك سائلة الى ربك لاجابك و يهلك هذا الخلق حتى لا يبقى على الارض منهم بشر فكونى يا سيدة النساء رحمة على هذا الخلق المنكوس و لا يكوني عذابا) يعنى على فاطمه را فرمود اگر نفرين كنى صاحب

نفسى در مدينه باقى نماند اكنون اى فاطمه سبب رحمت باش همانند پدر بزرگوارت و سبب نزول عذاب بر اين امت مشو پس من خالد و قنفذ و سالم مولى ابى حذيفه و ابو عبيده و ديگران را گفتم تا در خانه ريختند و على را دستگير كرده بسوى بيعت او را كشيدند و لكن اى معاويه مرا شكى نيست كه اگر تمام روى زمين پشت بر پشت هم مى‌دادند البتّه على را نمى‌توانستند دستگير كرد و لكن من علت آن را مى‌دانم و نمى‌گويم

و در روايت سليم بن قيس هلالى است كه سليم بن قيس گويد من بسلمان گفتم آيا واقعا اين جماعت بدون رخصت فاطمه داخل خانه آن حضرت شدند سلمان گفت بلى بخدا سوگند كه مقنعه بر سر نداشت و استغاثه مى‌كرد يا ابتاه يا رسول الله ديروز بود كه از ميان ما رفتى الخ

قال سلیم قلت یا سلمان	هل هجموا و لم یك استیذان
فقال ای و عزت الجبار	لیس علی الزهراء من خمار
لکنها لاذت بجنب الباب	رعایة للستر و الحجاب
فمذ رأوها عصروها عصره	کادت بنفسی ان تموت حسرة
تصیح یا فضة اسندینی	و قد و ربی قتلوا جنینی

سید جزوعی گوید

جرعاها من بعد والدها الغیظ	مرارا فبئس ما جرعاها
اغضباها و اغضبا عند ذاك	الله رب السمآء اذ اغضباها
بنت من ام من حلیلة من	ویل لمن سن ظلمها و اذاها
أ کان تحت الخضراء بنت نبی	ناطق صادق امین سواها

ص: 270

هجوم بخانه فاطمه (ع) بروایت بیت الاحزان

محدث قمی در کتاب بیت الاحزان از کتاب علم الیقین نقلا از کتاب التهاب نیران الاحزان چنین می‌نویسد: ثم ان عمر جمع جماعة من الطلقاء و المنافقین و اتوا بهم الی منزل امیر المؤمنین فرأوا أن الباب مغلق فصاحوا اخرج یا علی فان خلیفة رسول الله یدعوك فلم یفتح لهم الباب فاتوه بحطب فوضعوه علی الباب و جاءوا بالنار لیضرموه فصاح عمر و قال و الله لئن لم تفتحوا النضر من النار فلما عرفت فاطمة انهم یخرقون منزلها قامت و فتحت الباب فدفعوها القوم قبل ان تتواری عنهم فخبأت فاطمة (ع) وراء الباب فدفعها عمر حتی ضغطها بین الباب و الحائط ثم انهم تواثبوا علی امیر المؤمنین علیه السّلام و هو جالس علی فراشه و اجتمعوا علیه حتی اخرجوه سحبا من داره ملببا بثوبه یجرونه الی المسجد فحالت فاطمه بینهم و بین بعلها و قالت و الله لا ادعکم تجرون ابن عمی ظلما ویلکم ما

اسرع ما خنتم الله و رسوله فينا اهل البيت و قد اوصاكم رسول الله باتباعنا و مودتنا و التمسك بنا فقال الله تعالى قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى قال فتركه اكثر القوم لأجلها فامر عمر قنفذا و كان هو ابن عمه ان يضربها بسوطه فضربها قنفذ بالسوط على ظهر ها و جنبيها الى ان اثر فى جسمها الشريف و كان ذلك الضرب أقوى سبب في اسقاط جنينها و قد كان رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم سماه محسنا و جعلوا يقودون امير المؤمنين عليه السّلام الى المسجد حتى اوقفوه بين يدي ابي بكر فلحقته فاطمة (ع) الى المسجد لتخلصه فلم تتمكن من ذلك فعدلت إلى قبر ابيها فاشارت اليه بحرقة و نحيب و هى تقول

نفسى على زفراتها محبوسة	يا ليتها خرجت مع الزفرات
لا خير بعدك فى الحياة و انما	ابكي مخافة ان تطول حياتي

ثم قالت وا اسفاه عليك يا ابتاه و اثكل حبيبك ابو الحسن المؤتمن و ابو سبطيك الحسن و الحسين و من ربيته صغيرا و آخيته كبيرا و اجل احبائك لديك و احب اصحابك اليك اولهم سبقا إلى الاسلام و مهاجرا اليك يا خير الانام فها هو يساق في الاسر كما يقاد البعير ثم انها انت أنّة و قالت وا محمداه وا حبيباه وا أباه وا أبا القاسماه وا احمداه وا قلة ناصراه

ص: 271

وا غوثاه وا طول كرباه وا حزناه وا مصيبتاه وا سوء صباحاه و خرت مغشية عليها فضج الناس بالبكاء و النحيب و صار المسجد ماتما ثم انهم اوقفوا امير المؤمنين بين يدى ابي بكر و قالوا له مد يدك فبايع فقال و الله لا ابايع و البيعة لى في رقابكم فروى عن عدى بن حاتم انه قال و الله ما رحمت أحدا قط كرحمتى على على بن ابى طالب حين اتى به مليبا بثوبه يقودونه الى ابي بكر و قالوا بايع قال فان لم افعل قالوا نضرب الذى فيه عيناك قال فرفع رأسه الى السماء و قال اللهم اني اشهدك انهم اتوني ان يقتلونى فانى عبد الله و اخو رسول الله فقالوا له مد يدك فبايع فابى عليهم فمدوا يده كرها فقبض على عليه السّلام انامله فراموا باجمعهم فى فتحها فلم يقدروا فمسح عليها ابو بكر و هو مضمومة و هو عليه السّلام يقول و ينظر الى قبر رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم يا ابن ام ان القوم استضعفونى و كادوا يقتلوننى

و فيه ايضا نقلا عن ارشاد القلوب ديلمى كه از فاطمه زهرا حديث كند قالت فجمعوا الحطب الجزل على باب دارى و اتو بالنار ليحرقونا و يحرقوا باب الدار فوقفت بعضادة الباب و ناشدتهم بالله و بابى ان يكفوا عنا و ينصرونا فأخذ عمر السوط من يد قنفذ مولي ابى بكر فضرب به عضدى حتى صار كالدملج و ركل الباب برجله فرده على و انا حامل فسقطت لوجهى و النار تسعر و يسفع وجهى فيضربنى بيده حتى انتثر قرطى من اذنى و جاءنى المخاض فاسقطت محسنا بغير جرم.

و فيه ايضا نقلا عن الكافى روى باسناده عن ابى جعفر و ابي عبد الله قالا ان فاطمة لما كان من امرهم ما كان اخذت بتلابيب عمر فجذبته اليها ثم قالت اما و الله يا ابن الخطاب لو لا انى اكره ان يصيب البلاء من لا ذنب له لعلمت ساقسم على الله ثم اجده سريعا الاجابة انتهى.

اثر طبع السيد محمد حسين بن السيد كاظم القزوينى

و اخرجوا منه عليا بعد ما ابيح منه حقه و انتزعا

قادوه قهرا بنجاد سيفه و كيف و هو الصعب يمشي طيّعا

و اقبلت فاطم تعدو خلفه و العين منها تستهل ادمعا

و انتهروها بسياط قنفذ و كسروا بالضرب منها اضلعا

فانعطفت تدعو اباها بحشى تساقطت مع الدموع قطعا

يا ابتا هذا على اعرضوا عنه ضلالا و ابن تيم طيعا

اهتف فيهم لا ارى واعية تعى ندائى لا و لا مسمعا

امسى تراثي فيهم مغتصبا منى و حقى بينهم مضيعا

فاسترجعت كاظمة لغيظها مبدئة حنينها المرجعا

حتی قضت من کمد و قلبها	کاد بفرط الحزن ان ینصدعا
قضت و لکن مسقطا جنینها	مولعا فؤادها مروعا
قضت و من ضرب السیاط جنبها	ما مهدت لها الرزایا مضجعا

احتجاجات امیر المؤمنین با اصحاب سقیفه

(نا) چون امیر المؤمنین علیه السّلام را به آن ذلت در محضر ابی بکر در مسجد رسول خدا حاضر کردند درحالی‌که ریسمان در گردن داشت آن حضرت روی با ابا بکر کرد (فقال یا ابا بکر ما اسرع ما و ثبتم علی رسول الله بای حق و ای منزلة دعوت الناس إلی بیعتك الم تبایعنی بالامس بامر الله و امر رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم و قد کان قنفذ لعنه الله ضرب فاطمه علیه السّلام بالسوط حین حالت بینها و بین زوجها و ارسل الیه عمران حالت بینك و بینه فاطمه فضربها فألجأها قنفذ الی عضادة بیتها و دفعها و کسر ضلعا من جنبها فالقت جنینا من بطنها) فرمود ای ابو بکر چه زود بر رسول خدای تاختن کردی و سر از فرمان او بدر بردی بکدام شایستگی مردم را به بیعت خود دعوت کردي نه تو در غدیر خم بفرمان خدا و رسول با من بیعت نمودی اینك قنفذ که خدایش لعن کناد فاطمه را با تازیانه بزد گاهی که میان من و او میانجی بود و عمر بضرب او فرمان داد فاطمه در پس در پناهنده گشت و او عضاده در را فشار داد چنانکه پهلوی او را بشکست و طفلی که در شکم داشت ساقط ساخت در خبر است که فاطمه از آن روز بستري گشت و ناتوان بود تا شهید از جهان درگذشت. مخفي نماند که موافق بعضی روایات خود عمر متصدی این جنایت

شد و در بعضی قنفذ را متصدی این جنایت می‌دانند و در روایت عاشر بحار در مناظره امام حسن مجتبی علیه السّلام در مجلس معاویه متصدی این جنایت را مغیرة بن شعبه می‌داند چنانچه می‌فرماید آن حضرت بمغیرة بن شعبة (انت الذی ضربت امی فاطمة حتی ادمیتها و القت ما فی بطنها) و این روایات اصلا با هم‌دیگر معارض نیست بجهت آنکه جنایت را که یك جماعت با هم دیگر همدست و هم‌رأی بشوند در اتیان آن نسبت آن جنایت بهریك انها صحیح است علاوه بر اینکه احتمال قوی می‌رود که از جهت بغض و عناد باین خانواده هرکدام برای تشفی قلب خود آن مظلومه را بضرب تازیانه و غلاف شمشیر و فشار در اذیت کرده باشند اللهم العن ظالمی آل محمد، بالاخره عمر گفت ای علی دست

از این اباطیل و سخنان بیهوده بردار و با ابو بکر بیعت کن آن حضرت فرمود اگر نکنم چه خواهی کرد عمر گفت سر از بدنت بردارم[58] و بتمام ذلت و خواری ترا خواهیم کشت حضرت فرمود اگر چنین کنید بنده خدا و برادر سید انبیا را بقتل رسانیدید گفت قبول داریم که بنده خدا هستی و لکن هرگز برادر رسول خدا نیستی آن حضرت فرمود ای ابا بکر انکار می‌کنی که پیغمبر مرا برادر خویش قرار داد و تا سه مرتبه این کلام را فرمود آنگاه متوجه جماعت گردید و فرمود همانا من سزاوارتر بامر خلافت باشم از شما و البتّه بر شما واجب و سزاوارتر است که با من بیعت کنید ای جماعت قریش این امر را از انصار گرفتید و حجت آوردید

ص: 274

که ما اقربای رسول خدا می‌باشیم اکنون چگونه آن را از ما غصب می‌نمائید و حال آنکه ما اقرب و نزدیك‌ترین مردم به رسول خدا می‌باشیم همانا همان حجتی که شما بر انصار آوردید و آنها دست بازداشته‌اند و خلافت را بشما واگذار نمودند من همان حجت را برای شما اقامه می‌نمایم که من اولی برسول خدا هستم حیا و میتا منم وصی و وزیر و خلیفه بعد از او و محرم اسرار و مخزن علوم رسول مختار و صدیق اکبر و اول کس که باو ایمان آورد من بودم منم مجاهد في سبیل الله و اعرف بکتاب خدا و سنت سید انبیاء و فقیه‌ترین شما در دین حق‌تعالی و داناترین شما بحوادث و عواقب امور و فصیح‌ترین و شجاع‌ترین و اقوی از شما می‌باشم باین حال جائز نیست برای شما که با ما منازعه در امر خلافت بنمائید و سلطنت آل محمد را بخانه اغیار و اجانب بیندازید اگر شما از خدای تعالي می‌ترسید با ما از روی انصاف سخن بگوئید و اگرنه این‌بار ظلم را خود حمل بنمائید و می‌دانید که البتّه پاداش آن را خواهید دید چون امیر المؤمنین سخن بدینجا رسانید و از در نصیحت امت از روی صدق و راستی فرمایشات خود را خاتمه داد عمر بن الخطاب سر برداشت و گفت ما دست از تو برنداریم تا اینکه بیعت بنمائی خواهی از روی رضا و رغبت و خواهی بجبر و کراهت حضرت[59] فرمود همانا امروز تو برای ابو بکر خلافت را محکم می‌کنی که فردا آن را بتو رد

---

58 قالوا نقتلك ذلا و صغارا فقال علیه السلام اذا تقتلون عبد الله و اخا رسول الله قال ابو بکر اما عبد الله فنعم و اما اخو رسول الله فما نقر لك بهذا فقال علیه السلام ثلاث مرات یا ابا بکر أ تنکر هذا من رسول الله انه جعلنی اخاه و قال یا اخی انت منی بمنزلة هارون من موسی ثم قال علیه السلام انا احق بهذا الامر منکم و انتم احق بالبیعة لی اخذتم هذا الامر من الانصار و احتججتم علیهم بالقرابة من رسول الله و تأخذونها منا اهل البیت غصبا الستم نازعتم الانصار و احتججتم علیهم بالقرابة من رسول الله و انکم اولی بهذا الامر منهم لمکانکم من رسول الله صلی الله علیه و آله فاعطوکم المقادة و سلموا الیکم الامارة و انا احتج الیکم بمثل ما احتججتم علی الانصار انا اولی برسول الله حیا و میتا انا وصیه و وزیره و مستودع سره و علمه و انا الصدیق الاکبر و اول من آمن به و صدقه و احسنکم بلاء فی جهاد المشرکین و اعرفکم بالکتاب و السنة و افقهکم فی الدّین و اعلمکم بعواقب الامور و اذربکم لسانا و اثبتکم جنانا فعلام تنازعونا هذا الامر انصفونا ان کنتم تخافون الله من انفسکم و اعرفوا لنا الامر مثل ما عرفته الانصار لکم و الا فبوءوا بالظلم و انتم تعلمون.

59 فقال علی احلب حلبا لك شطره و اشدد له الیوم لیرد علیك غدا و الله اذا لا اقبل قولك و لا احفل بمقامك و لا ابایع.

بنماید بخدا قسم بحرف تو گوش نکنم و هرگز سخن ترا قبول ننمایم و اقاویل ترا به چیزی خریداری ننمایم و به آن اعتنائی ندارم من بیعت نخواهم کرد ابو عبیده گفت یا ابن عم ما قرابت ترا و سبقت ترا در اسلام و علم ترا و نصرت ترا در اسلام انکار نداریم لکن تو جوانی و ابو بکر پیرست نقل این حمل را بهتر تواند حمل داد امروز این کار بامضا رفته است تو نیز رضا بقضا بده اگر خدای ترا زنده گذاشت با تو بازگشت خواهد کرد بی‌آنکه دو نفر از در خلاف با تو بیرون شوند امروز انگیزش فتنه مکن من دلهای عرب را می‌دانم که با تو چگونه است و دانسته‌ام که ترا اطاعت نخواهند کرد[60] امیر المؤمنین فرمود ای معشر مهاجرین و انصار از خدا بترسید و وصیت پیغمبر را

ص: 275

در حق من در بوته نسیان مگذارید و سلطنت رسول خدا را که مختص ما اهل بیت است از خاندان رسول خدا بخاندان اجانب نقل و تحویل ندهید و مقام امامت و خلافت که جز برای اهل بیت بجهت احدی زیبنده نیست از خاندان رسالت غصب منمائید بخدای متعال قسم است که حق‌تعالی حکم فرموده و پیغمبر را به آن آگاه نموده و شما هم مطلب را کاملا می‌دانید که ما اهل بیت سزاوارتریم بامر خلافت من عالم بکتاب خدا و فقیه در احکام حضرت مصطفی و من داناتر و بیناتر بامر رعیت می‌باشم و این خصال مخصوص خاندان رسالت است و شما را در آن نصیبی نیست متابعت هواي نفس را دست باز دهید که شما را از طریق حق بوادی ضلالت اندازد و بازماندگان شما را در فتنه و فساد دچار بنماید و اختلاف در اخلاف و اعقاب شما پدیدار گردد بشر بن سعد انصاری که اول کس بود از انصار که با ابو بکر بیعت نمود با جماعتی از انصار گفته‌اند یا ابا الحسن اگر انصار از آن پیش که با ابو بکر بیعت کنند این سخنان را از تو شنیده بودند دو نفر با تو مخالفت نمی‌نمود[61] آن حضرت فرمود ای مردم آیا سزاوار بود برای من که جنازه رسول خدا را دفن نکرده بیرون تازم و در امر خلافت بمنازعه پردازم بخدا قسم مرا این گمان نبود که احدی با اهل بیت رسول خدا در مقام منازعه برآید بعد از آن‌همه سفارشات رسول خدا صلّی الله علیه و آله در روز غدیر خم آیا پیغمبر عذري باقی گذارد برای احدی در روز غدیر خم

---

60 فقال امیر المؤمنین یا معاشر المهاجرین و الانصار الله الله لا تنسوا عهد نبیکم الیکم فی امری و لا تخرجوا** سلطان محمد(ص) من داره و قعر بیته الی ادورکم و قعر بیوتکم و لا تدفعوا اهله من حقه و مقامه فی الناس فو الله یا معشر الجمع ان الله قضی و حکم و نبیه اعلم و انتم تعلمون انا اهل البیت احق بهذه الامر منکم أ ما کنت القاری لکتاب الله الفقیه فی دین الله المضطلع بامر الرعیة و الله انه لفینا لا فیکم فلا تتبعوا الهوی فتزدادوا من الحق بعدا و تفسدوا قدیمکم بشر من حدیثکم.

61 فقال علی علیه السلام یا هؤلاء أ کنت ادع رسول الله مسجی لا اواریه و اخرج انازع فی سلطانه و الله ما خفت احدا یسمو له و ینازعنا اهل البیت فیه و یستحل ما استحللتموه و لا علمت ان رسول الله ترک یوم غدیر خم لاحد حجة و لا لقائل مقالا فانشد الله رجلا سمع النبی(ص) یوم غدیر خم یقول من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله ان یشهد بما سمع من النبی(ص) فقام اثنی عشر رجلا من غزات البدر و شهدوا له.

آیا حجتی باقی ماند که در آن روز اقامه نفرمود ای جماعت شما را بخدا قسم می‌دهم که هرکس مقاله رسول خدا را در حق من شنیده است

ص: 276

در روز غدیر برخیزد و ادای شهادت بنماید دوازده نفر برخواسته‌اند و ادای شهادت نمودند زید بن ارقم گوید من کتمان شهادت نمودم و در اثر این کتمان از هر دو چشم نابینا شدم بالجمله امیر المؤمنین این‌گونه احتجاجات بسیار نمود و آنچه رسول خدا در هر مقام در نص خلافت او و وصایت او فرموده بود بیاد مردم آورد و ایشان گفته‌اند چنین است که تو گوئی.

مکشوف باد که بسط کلام و کثرت اهتمام و تحمل چندین زحمت و ذلت که امیر المؤمنین علیه السّلام بر خویشتن نهاد برای طلب سلطنت و خلافت نبود بلکه افسوس می‌خورد برای امت که دچار ضلالت شدند و غم آنها را داشت که در گرداب کوری و گمراهی افتادند که بعد از آن‌همه رنج و شکنج که رسول خدا تحمل نمود و آن‌همه دادمردی و مردانگی که علی علیه السّلام در جهاد داد تا مشرکان راه بکوچه اسلام نزدیك کردند و سالك وحدت شدند و کافران کلمه توحید بر زبان جاری ساخته‌اند سپس یکباره از دین بدررفته‌اند و جلباب کفران بپوشیدند و در انهدام قواعد اسلام بکوشیدند انبیاء و اولیاء که در محبت امت مهربان‌تر از پدر مهربان بر فرزند صالح‌اند چگونه در چنین احدوثه و فتنه بزرك اندوهگین نباشند لاجرم آن حضرت در اتمام حجت و تنبیه امت چند که توانست خودداری نفرمود.

اکاذیب ابو بکر

خلاصه ابو بکر سخت بترسید که مبادا روی مردم از وی بگردد و آن حضرت را نصرت کنند گفت یا علی آنچه گفتی همه صحیح است و سخن به راستی نمودی و ما همه را از رسول خدا شنیدیم و از بر کردیم و لکن رسول خدا بعد از آن فرمود ما اهل بیتی هستیم که خدای متعال ما را برگزید و گرامی داشت و از برای ما اختیار کرد سرای آخرت را و نبوت و خلافت از برای ما جمع نمی‌شود علی علیه السّلام فرمود هیچیك از اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم جز تو این حدیث را شنیده عمر گفت اینك من حاضر بودم و شنیدم خلیفه رسول خدا دروغگو نیست ابو عبیده و سالم مولی ابی حذیفة و معاذ بن

ص: 277

جبل نیز شهادت دادند این وقت امیر المؤمنین فرمود[62] هرآینه بتحقیق که وفا کردید بصحیفه ملعونه خود که پنجاه نفر شما در

[62] قال امیر المؤمنین ع لقد وفیتم بصحیفتکم الملعونة التی قد تعاقدتم علیها فی الکعبة انه ان قتل الله محمدا ادمات لتردن هذا الامر عنا اهل البیت

روز غدیر خم باهم هم‌عهد شدید که اگر رسول خدا بمیرد یا کشته شود نگذارید که امر خلافت باهل بیت او برسد ابو بکر گفت این سخن را از کجا گوئی و از کجا دانسته‌ای آن حضرت روی با زبیر و سلمان و ابو ذر و مقداد نمود و فرمود که شما را بخدا قسم می‌دهم آیا مطلب چنین نیست که من می‌گویم عرض کردند که ما بودیم که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم ابو بکر و عمر و ابو عبیده و سالم مولی ابی حذیفة و معاذ بن جبل بنام هریك را برشمرد و فرمود ایشان کتابی نگاشته‌اند و پنجاه نفر مهر کرده‌اند و باهم عهد کردند که چون من از دنیا بروم خلافت را با تو نگذارند و تو عرض کردی یا رسول الله چون کار بدین‌گونه کنند حکم چیست فرمود اگر ناصر و معینی برای تو فراهم خواهد شد با آنها جهاد بنما و اگر کسی ترا نصرت نکرد در خانه خود ساکت بنشین و خون خود را حفظ بنما

آنگاه علی فرمود بخدا قسم اگر این چهل نفر که با من بیعت کردند عهد نشکسته بودند هرآینه با شما در راه خدا جهاد می‌کردم و من بشما خبر بدهم که این خلافت نصیب فرزندان و اعقاب شما نخواهد شد تا روز قیامت و این حدیث دروغ را که بر پیغمبر بستید کتاب خدای متعال تکذیب شما را می‌کند که می‌فرماید: أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً[63]. مراد از کتاب نبوت است و از حکمت سنت و از ملك خلافت است و مائیم آل ابراهیم پس هرکه در خلافت طمع بندد غصب حق ما کرده باشد این وقت عمر با کمال خشم و غیظ و غضب روی بابو بکر کرده گفت که بر منبر نشسته باشی و اینك

علی در برابر تو نشسته باشد و با تو طریق مجادله و معادات سپرد فرمان کن تا با تیغ سرش را برگیرم امام حسن و امام حسین ایستاده بودند چون این کلمات استماع نمودند صدا را بگریه بلند کردند و سخت بگریسته‌اند امیر المؤمنین آنها را بسینه چسبانید فرمودند آسوده‌خاطر باشید و گریه نکنید پسر خطاب قادر بر قتل پدر شما نیست

ام ایمن حاضنه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم حاضر بود از این کلمات آشفته‌خاطر گشت فریاد برداشت و فرمود ای ابا بکر چقدر زود بود که حسد و نفاق خود را ظاهر کردید و بر ابن عم رسول خدا ظلم کردید عمر گفت ما را با زنان و زنان را با ما چه کار است حکم داد تا ام ایمن را زدند و از مسجد بیرون

---

63 سوره نساء آیه(57) فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا و المراد بالناس رسول الله یعنی آیا حسد می‌برند مردم نیك را که رسول خدا صلی الله علیه و آله هست بر چیزی که خدا به ایشان عطا کرده است از فضل خود همانا آوردیم ما برای فرزندان ابراهیم کتاب و حکمت و پادشاهی بزرك سپس از مردم جماعتی بآنها ایمان آوردند و جماعت دیگر از اطاعت سرباززدند و مخالفت کردند اینان آتش افروخته جهنم را برای خود تهیه کردند.

کردند این وقت بریده اسلمي برخواست و فرمود ای عمر بر برادر رسول خدا جسارت می‌کنی و با او خشونت می‌نمائی و حال آنکه ما ترا و حسب و نسب ترا خوب می‌شناسیم در قریش آیا شما نبودید در روز غدیر خم که رسول خدا بتو و ابی بکر فرمود بروید بر علی سلام کنید بامارت مؤمنان یعنی بگوئید السلام علیك یا امیر المؤمنین و تو و ابو بکر گفتید این فرمان از شما است یا از جانب خداست حضرت فرمود از جانب خداست ابو بکر گفت ای بریده راست می‌گویی و لیکن رسول خدا از پس آن فرمود لا تجتمع لاهل بیتی الخلافة و النبوة بریده گفت بخدا قسم هرگز رسول خدا چنین سخنی نفرموده و سوگند با خدای در شهری که تو امیر باشی نمانم عمر فرمان کرد تا او را بزدند و از مسجد بیرون کردند آنگاه روی با امیر المؤمنین کرد و گفت یا علی برخیز با ابو بکر بیعت کن قبل از اینکه سر از بدنت بردارم آن حضرت بقبر رسول خدا پناهنده شد و این آیه را تلاوت کرد (ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كادُوا يَقْتُلُونَنِي)

و همی با ناله‌های جگرخراش می‌گفت وا جعفراه و لا جعفر لی الیوم وا حمزتاه و لا حمزة لی الیوم این وقت خبر بعباس بن عبد المطلب دادند که علی پسر برادرت در زیر شمشیر نشسته عباس شتابزده دررسید و بانگ برداشت که با پسر برادرم رفق و مدارا کنید بر من است که او بیعت کند چون وارد شد دست آن حضرت را گرفت بی‌آنکه کف باز کند با دست ابو بکر مسح داد و ابو بکر بهمین قانع شد این وقت علی را رها کردند

پس آن حضرت دست بجانب آسمان برداشت و عرض کرد بار پروردگارا تو می‌دانی که پیغمبر فرمان کرد مرا که اگر بیست تن با تو همدست بشوند با این قوم جهاد کن و این فرمان تو است که در قرآن کریم فرموده‌ای که بیست تن مرد شکیبا بر دویست کس غلبه جوید و تو آگاهی ای خدای من که بیست نفر برای من فراهم نشد این وقت مقداد برخاست و عرض کرد یا امیر المؤمنین بچه امر می‌فرمائی بخدا قسم اگر امر کنی مرا هرآینه شمشیر بکشم و جهاد بنمایم و تا جان دارم از نصرت شما دست باز ندارم و اگر می‌فرمائی ساکت می‌نشینم آن حضرت فرمود دست بازدار و ساکت بنشین و وصیت رسول خدا را از خاطر خود محو منما پس مقداد روي به آن جماعت کرد و فرمود قسم به آن‌کسی‌که جان من در قبضه قدرت او است اگر بدانم که می‌توانستم ظلمی را از مولایم امیر المؤمنین دفع و رفع بنمایم و دین خدا را قدرت داشتم که نصرت بنمایم و آن را عزیز بدارم شمشیر بدوش می‌گرفتم و با شما جهاد می‌کردم وای بر شما بر برادر رسول خدا و وصی سید انبیاء و خلیفه او را در امت و پدر دو فرزندانش و شوهر دخترش بانوی عصمت غارت بردید و حق او را غصب نمودید منتظر باشید بلاهای گوناگون را و مأیوس باشید که دیگر شما هدایت یابید بر برادر

رسول خدا حمله افکندید پس پذیرای بلا باشید و دچار زحمت و غلا را منتظر باشید

حقیر چون احتجاج آن دوازده نفر را با ابي بکر و سایر وقایع سقیفه را در جلد اول (الکلمة التامة) بتفصیل ایراد کردم از اینجا عنان قلم را بازکشیدم.

من قصیدة الغدیریة

و ما ابتلی فی دهره مسلم	بمثل ما به علی ابتلی
یوم الی المختار اوحی الاله	بلغ بما في حیدر انزلا
فقام فی الخم خطیبا علی	غیر کلا و الناس ملاء الفلا
من کنت مولاه فذا حیدر	مولاه قد قال رب العلی
فابتدأ الشیخان قالا له	بخبخ اصبحت مولی الملا

ص: 280

فاظهر الحب له و الولا	و الحفد فی قلبهما قد غلا
ما مضت الایام قالا له	بایع لنا من قبل ان تقتلا
ما رأت العینان من قبل ذا	یحل عبد عنه عقد الولا
یا سائلی دع عنك تفصیلها	جری علیه و اسمع المجملا
لما قضی المختار هاجت علی	آل الهدی اصحابه الجهلا
جاءوا إلی الدار و قد اضرموا	نارا و رضّوا ضلع بنت العلی
و سودوا یا ویلهم متنها	بالسوط حتی الموا المفصلا
و اسقطوا جنینها ویلهم	فما جنی الجنین ان یقتلا

ما راقبوا الله بما قد جنوا
فلا و لا خافوا نزول البلا

شعر

زد عمر آتش به آن دری که پی فخر
بودی روح الامین مدامش چاکر

تا چه بود مصلحت ز امت عاصي
خواری بی‌حد کشید و زحمت بی‌مر

دست خدا را دو دست بست ز بیداد
پهلوی زهرا شکست و خست ز کیفر

دخت پیمبر ستاده با تن مجروح
پور قحافه نشسته بر سر منبر

آه از آن تازیانه کت زده قنفذ
دادن از آن ریسمان گردن حیدر

یعنی این است اجر مزد و رسالت
یعنی آنست شکر حق پیمبر

آتش این فتنه بود کاتش افروخت
در حرم کربلا بطارم اخضر

آری اگر این عمر بباد نمی‌داد
حرمت آل رسول و حیدر صفدر

طعمه شمشیر آن عمر ننمودی
تازه‌جوانانشان ز اکبر و اصغر

گر در این خانه را نسوخته بودند
بر در آن خیمه کس نمی‌زدی اخگر

غصب فدك گر کس از بتول نمی‌کرد
تشنه نگشتی حسین بی‌کس و یاور

گر که علی را رسن نبود بگردن
بسته بغل می‌نگشت عابد مضطر

فاطمه گر ضرب تازیانه نخوردی
لعل حسین کی شدی کبود ز خیزر

قضیه حرق باب در نزد اهل سنت چگونه است

حضرات اهل سنت در این قضیه جهلا یا تجاهلا سه فرقه می‌باشند یك فرقه منکرند و می‌گویند اصلا چنین قضیه‌ای واقع نشده است فرقه ثانیه گویند عمر اراده حرق باب کرد و فاطمه را بغضب آورد ولی این‌گونه کارها از گناهان صغیره است ضرر بمقام ابی بکر و عمر نمی‌رساند فرقه سوم گویند برفرض که در خانه را هم بسوزانند چون مسئله امامت و نصب خلیفه از اهم امور بود و متخلفین در خانه فاطمه بودند این‌گونه حوادث اگر رخ بدهد و زنی بخشم بیاید ضرر ندارد و حقیر این موضوع را کاملا در جلد اول و ثانی (الکلمة التامة) متعرض شدم و نیز در کتاب (خیر الکلام) که رد بر کسروي دشمن اسلام نوشته‌ام پاره از این قسمت را در آنجا شرح داده‌ام چون کسروی کاسه لیس نواصب بوده و مزخرفات آنها را نشخوار کرده بکلی منکر حرق باب بود ناچار پاره از کلمات اهل سنت را در آنجا نوشتم و در این کتاب مستطاب نظر باینکه شاید مورد ایراد اهل سنت واقع بشود و اخبار مذکوره را نپذیرند سزاوار چنان دیدم که بجهت ارغام انوف منکرین از اسفار معتبره سنیه اثبات کنم که عمر مهیا شد باینکه در خانه را بسوزاند بلکه سوزانید و چون این معني اثبات شد دماغ منکرین بخاك مالیده خواهد شد که فرقه اولی بودند و جواب فرقه ثانیه هم داده خواهد شد که اگر این عمل از گناهان صغیره بوده باشد گناه کبیره من الازل الی الابد وجود خارجی پیدا نکرده و نخواهد کرد و جواب فرقه سوم که گفته‌اند برای نصب خلیفه خلیفه‌ای و امامی در کار نبود بلکه یك دسته دزدان دین برای غصب خلافت شاه کشور دین و برهم زدن امامت ثابته و خلافت منصوصه در سقیفه نبی ساعدة جمع شدند و بغارتگری پرداخته‌اند اکنون بر سر سخن برویم فنقول مستیعنا بالله

اول ابن عبد ربه اندلسي مالکی مذهب در عقد الفرید[64] گفته جماعتی که

تخلف از بیعت با ابی بکر کردند علی بن ابی طالب و عباس بن عبد المطلب و زبیر بن العوام و سعد ابن عباده بودند اما علی و عباس و زبیر در خانه فاطمه نشستند تا اینکه ابو بکر عمر بن الخطاب را بسوی آنها فرستاد که ایشان را از خانه فاطمه بیرون کند و عمر را گفت اگر از بیرون آمدن ابا دارند با

[64] ج 3 ص 63 الذین تخلفوا عن بیعته ابی بکر علی و العباس و الزبیر و سعد بن عباده فاما علی و العباس و الزبیر فقعدوا فی بیت فاطمه حتی بعث الیهم ابو بکر عمر بن الخطاب لیخرجهم من بیت فاطمة و قال لهم ان ابوا فقاتلهم فاقبل عمر بقبس من نار علی ان یضرم علیهم الدار فلقته فاطمة فقالت یا بن الخطاب ا جئت لتحرق داری قال نعم او تدخلوا فیما دخلت فیه الامة) ج 2 ص 443

آنها قتال کن سپس عمر با آتش آمد در خانه فاطمه که خانه را بسوزاند بر آن جماعت فاطمه را ملاقات کرد فرمود ای پسر خطاب آیا آمده ای که خانه مرا بسوزانی عمر گفت آری مگر آنکه داخل بشوید در چیزی که امت داخل شدند.

این عبارت بتمام صراحت می‌گوید که ابو بکر و عمر قتال با نفس رسول و زوج بتول را جائز شمرده اند و ابو بکر فرمان داده است که اگر امتناع کردند با آنها جنك كن.

دوم محمد بن جریر بن یزید الطبری المتوفی سنه 310 در تاریخ خود چنین گوید که عمر بمنزل علی آمد و در آن خانه طلحه و زبیر و جماعتی از مهاجرین بودند عمر گفت بخدا قسم البتّه خانه را بر شما آتش می‌زنم مگر آنکه بیرون بیائید و با ابو بکر بیعت کنید پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون دوید پای او به سنگی آمد و بر زمین خورد یك‌باره بر او حمله کردند و شمشیر او را از دست او ربودند و او را مأخوذ داشتند الخ.

سوم ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبة الدینوری المروزي الباهلي المتوفی سنه 276 در الامامة و السیاسة[65] گوید که چون ابو بکر بر اریکه خلافت مستقر شد

ص: 283

در پی آن برآمد که هرکس از بیعت سرباز زند حاضر محضر بنمایند و از او بیعت بگیرند او را خبر کردند که جمعي از متخلفین در پیرامون علی در خانه فاطمه دختر پیغمبر انجمن شدند این وقت ابو بکر عمر را فرستاد که ایشان را بیاورد عمر بدر خانه فاطمه آمد فریاد برداشت که بیرون بیائید و با خلیفه رسول خدا بیعت بنمائید و اگر سر برتافتید قسم بخدائی که جان من در قبضه قدرت اوست این خانه را با هرکه در او هست

---

[65] ابن قتیبه از اعیان علماء سنت است چنانچه از مطالعه وفیات الاعیان ابن خلکان و مرآة الجنان یافعی و جامع الاصول ابن اثیر الجزری و تهذیب الاسماء علامه نوری و انساب سمعانی و میزان الاعتدال ذهبی و بغیة الوعاة سیوطی و غیر آن ظاهر است و نسبت کتاب السیاسة و الامامة یا ابن قتیبه نیز مسلم و محقق است چنانچه به آن تصریح کرده عمر بن فهد مکی شافعی در کتاب اتحاف الوری باخبار ام القری در وقایع سنه 903 و همچنین تفسیر شاهی که از معتبرین تفاسیر سنیه است در سوره نور در ذیل آیه إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ و نیز بتصریح عمر رضا کحاله در کتاب اعلام النساء در ترجمه فاطمه زهرا سلام الله علیها و نص عبارت اینست در ص 1* و ان ابا بکر رض تفقد قوما تخلفوا عن بیعته عند علی کرم الله وجهه فبعث الیهم عمر فجاء فناداهم و هم فی دار علی فابوا ان یخرجوا فدعی بالحطب* فقال و الذی نفس عمر بیده لتخرجن او لاحرقنها علی من فیها و قیل له یا ابا حفص ان فیها فاطمة فقال: و ان؛ فخرجوا و بایعوا الاعلی کرم الله وجهه فانه زعم انه قال حلفت ان لا اخرج و لا اضع ثوبی علی عاتقی حتی اجمع القرآن فوقفت فاطمة رضی الله عنها علی بابها فقال لا عهد لی بقوم حضروا أسوأ محضر منکم ترکتم رسول الله جنازته بین ایدینا و قطعتم امرکم بینکم لم تستأمرونا و لم تردوا الینا حقنا فاتی عمر ابا بکر فقال له الا تأخذ هذا المتخلف عنك بالبیعة و قال ابو بکر لقنفذ و هو مولی له اذهب فادع علیا قال فذهب الی علی فقال ما حاجتك فقال یدعوك خلیفة رسول الله فقال علی لسریع ما کذبتم علی رسول الله فرجع فابلغ الرسالة قال فبکی ابو بکر رضی الله عنه فقال لقنفذ عد الیه فقل له امیر المؤمنین یدعوك لتبایع فجاءه قنفذ فادی ما امر به فرفع علی بن ابی طالب صوته فقال سبحان الله لقد ادعی ما لیس له فرجع قنفذ فابلغ الرسالة فبکی ابو بکر طویلا ثم قام عمر فمشی و معه جماعة حتی اتوا باب فاطمة فدقوا الباب فلما سمعت فاطمة رضی الله عنها اصواتهم نادت بأعلی صوتها یا ابتا یا رسول الله ما ذا لقینا بعدك من ابن الخطاب و ابن ابی قحافة فلما سمع القوم صوتها و بکائها انصرفوا باکین و کادت قلوبهم تنصدع و اکبادهم تنفطر و بقی عمر و معه قوم فاخرجوا علیا فمضوا به الی ابی بکر فقال له بایع فقال علی ان لم افعل فمه قالوا اذا و الله الذی لا اله الا هو نضرب عنقك قال اذا تقتلون عبد الله و اخا رسول الله قال عمر اما عبد الله فنعم و اما اخو رسول الله فلا و ابو بکر ساکت لا یتکلم فقال له عمر أ لا تأمر فیه بامرك فقال لا اکرهه علی شیء ما کانت فاطمة الی جنبه فلحق علی بقبر رسول الله یصیح و یبکی و ینادی یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی. و نیز همین ابن قتیبه گوید: علی را که بسوی مسجد می‌بردند ناله‌کنان می‌گفت وا حمزتاه و لا حمزة لی الیوم وا جعفراه و لا جعفر لی الیوم.

آتش در زنم و همه را بسوزانم عمر را گفتند در خانه فاطمه دختر پیغمبر است گفت و لو در خانه دختر پیغمبر بوده باشد خواهم سوزانید پس مردم از ترس سوختن متفرق شدند ناچار رفتند و بیعت کردند مگر علی که قسم یاد کرده بود که ردا بر دوش نگیرد تا اینکه قرآن را جمع بنماید در این وقت فاطمه بر در خانه ایستاد و فرمود خاطر ندارم مردمی

را که شنیع‌تر اجتماعی کرده باشند از این اجتماع شما جنازه رسول خدا را در پیش روی ما گذاردید و بجانب سقیفه شتافتید و بین خود هرچه خواستید کردید بدون مشورت ما اهل بیت و حق ما را خاص خود پندارید از سخنان فاطمه مردم متفرق شدند عمر چون دید کار بکام نشد ثانیا بنزد ابو بکر آمد گفت در کار علی سستی روا نیست و از او باید بیعت گرفته شود ابو بکر قنفذ را فرستاد که علی را حاضر نماید قنفذ بدر خانه حضرت آمد آن حضرت فرمود حاجت چیست گفت خلیفه رسول خدا ترا می‌طلبد علی فرمود چه زود بود که بر پیغمبر خدا دروغ بستید قنفذ برگشت و آنچه شنیده بود با ابو بکر گفت ابو بکر گفت برو علی را بگو امیر المؤمنین ترا می‌طلبد قنفذ برگشت و پیغام رسانید حضرت فرمود سبحان الله ابو بکر دعوی امری که ربط باو ندارد می‌نماید یعنی لقب امیر المؤمنین که خاص من است بر خود بسته قنفذ برگشت و آنچه شنیده بود شرح داد عمر ثانیا ابو بکر را تحریص بر احضار امیر المؤمنین می‌نمود و ابو بکر می‌گریست عمر چون حال بدین منوال بدید از جای برخاست با جمعی بدر خانه فاطمه آمد و در خانه را بشدت کوبید فاطمه چون صدای هیاهوی مردم بشنید بصدای بلند ناله برآورد و همی ندبه کرد و گفت ای پدر بزرگوار و ای رسول تاجدار آیا خبر داری که امروز چگونه دچار ظلم پسر ابو قحافه و پسر خطاب شدم و چها می‌بینم بعد از تو از ایشان مردم از ندبه فاطمه و صدای گریه او متفرق شدند در حالتی که نزدیك بود قلبهای آنها از هم بپاشد و جگرهای آنها پاره‌پاره شود ولی عمر با جماعتی از یاران او روي برنتافتند تا علی را دستگیر کرده بجانب مسجد کشیدند و در محضر ابی بکر حاضر کردند و او را امر به بیعت نمودند فرمود اگر بیعت نکنم چه خواهد شد عمر گفت سر از بدنت بردارم فرمود در این وقت بنده خدا و برادر رسول خدا را بقتل آوردید عمر گفت قبول داریم که بنده خدا هستی و لیکن قبول نداریم که تو برادر پیغمبر باشی این بگفت و روی بابی بکر آورد و گفت امر خود را در علی جاری کن ابو بکر سر در پیش انداخته ساکت بود بعد سر برآورد و گفت دست از علی بازدارید تا فاطمه دختر پیغمبر در

کنار او هست من او را بامری اکراه نمی‌کنم در این وقت علی با چشم گریان بر سر قبر رسول خدا پناهنده

ص: 285

شد و این آیه را که در حق موسی و هارون بود تلاوت نمود کنایه از اینکه همچنان که بنی اسرائیل هارون را ضعیف کردند و قصد کشتن او نمودند او را ترك کرده بگرد گوساله سامری مجتمع شدند امت تو هم مرا ضعیف شمردند و بقصد قتل من دامن بر بر کمر زدند. از این خبر وحشت اثر چون سفیده صبح ظاهر است که آن حضرت بیعت نکرده بیرون رفت

چهارم ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة[66] از مصادر وثیقه روایات ابسط از آنچه را که ابن قتیبه نقل کرده نوشته و می‌گوید سزاوار بود برای ابو بکر و عمر که فاطمه را احترام نمایند.

پنجم ابو الولید محب الدّین محمد بن شحنة الحنفی قاضی الحنفیة بحلب المتوفی سنه 815 یا هشتصد و هفده در کتاب روضة المناظر في الاخبار الاوائل و الاواخر و این کتاب در حاشیه تاریخ ابن اثیر جزري طبع شده است در خلال داستان سقیفه گوید که مردم برای بیعت با ابی بکر هجوم آوردند مگر جماعتی از بني هاشم که از جمله آنها زبیر بن العوام و عتبة بن ابی لهب و خالد بن سعید بن العاص و مقداد بن اسود کندي و سلمان فارسي و ابو ذر و عمار یاسر و بریده اسلمی و براء بن عازب و ابي بن کعب و ابو سفیان بن حرب این جماعت بطرف علی بن ابی طالب آمدند (ثم إن عمر جاء الی البیت لعلی بن ابی طالب لیحرقه و من فیه فلقته فاطمة فقال عمر ادخلوا فیما دخلت فیه الامة) یعنی عمر بطرف خانه امیر المؤمنین علیه السّلام شتاب گرفت برای اینکه خانه را با هرکه در او هست بسوزاند فاطمه او را ملاقات کرد عمر گفت داخل بشوید در آن چیزی که داخل شده است در او امت. حقیر گوید: این عالم سنی چندانکه توانسته تحریف روایت کرده

ششم ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة[67] گوید من در نزد استاد خود ابو جعفر نقیب حدیث هبار بن اسود را می‌خواندم که نیزه حواله هودج زینب دختر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم کرده او بترسید و فرزندی از او سقط شد و باین سبب رسول خدا در روز

ص: 286

---

[66] ج 2 ص 19 و ایضا ج 1 ص 134 از طبع مصر
[67] ج 3 ص 352 از چاپ مصر

فتح مکه خون او را هدر کرد و می‌گوید چون این حدیث را خواندم نقیب گفت هرگاه رسول خدا خون هبار را هدر کرد بجهت ترسانیدن زینب ظاهر این است که اگر رسول خدا در حیوة بود مباح می‌کرد خون کسی که فاطمه را ترسانید و فرزند او را هلاك گردانید ابن ابی الحدید گوید من به نقیب گفتم که این حدیث را از تو نقل کنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزندش محسن‌نام را سقط کردند نقیب تقیه کرد و گفت من در این باب توقف دارم.

و هفتم طبری سابق الذکر در تاریخ خود[68] از عبد الرحمن بن عوف حدیث کند که ابو بکر هنگام مرگ گفت سه کار کردم و ای‌کاش نکرده بودم تا آنکه گوید (وددت اني لم اکشف بیت فاطمه و إن کانوا قد اغلقوا علی الحرب)

یعنی دوست داشتم که من کشف بیت فاطمه نکنم و کسیرا بر در آن خانه نفرستم اگرچه با من محاربه می‌کردند و کار به جنگ و جدال می‌کشید و مراد باین کشف یعنی ای‌کاش عمر را با جماعتی نمی‌فرستادم که به آن آستان ملك‌پاسبان هجوم نمایند و بی‌اذن فاطمه میان خانه بریزند و این روایت را دیگران از اعلام سنیه نقل کرده‌اند مثل ابن قتیبة در الامامة و السیاسته[69] و مسعودی در مروج الذهب[70] و ابن عبد ربه در عقد الفرید[71] و دیگران همه این مطلب را نوشته‌اند.

هشتم احمد بن عبد العزیز جوهری بنا بر نقل ابن ابی الحدید در کتاب سقیفه از سعد بن ابي وقاص روایت کرده که مقداد با جماعتی جمع شدند در خانه فاطمه که با وی بیعت نمایند عمر آمد که آتش در خانه بزند زبیر با شمشیر برهنه بیرون آمد و حضرت فاطمه بیرون آمد و می‌گریست و مردم را نهی می‌کرد.

نهم عمر بن شیبه که از مشاهیر و معتبرین سنیه است در تاریخ خود بنا بر نقل ابن ابی الحدید چنین روایت کرده که عمر با جماعت بسیار از مهاجرین و انصار بخانه فاطمه آمد و گفت و الذی نفسي بیده لتخرجن الی البیعة أو لأحرقنّ علیکم البیت

دهم ابو العباس محمد بن یزید بن عبد الاکبر الازدی الثمالی النحوی اللغوی الموثوق

ص: 287

به عند العامة چنانچه خطیب بغدادي بترجمة او در تاریخ بغداد فراوان او را توثیق و تجلیل کرده و ثناء بلیغ او را نموده در کتاب کامل خود سند بعبد الرحمن بن عوف می‌رساند که گفت من در مرض موت ابی بکر بعیادت او رفتم و بر او سلام کردم و از

---

[68] ج 2 ص 619
[69] ج 1 ص 13
[70] ج 1 ص 414
[71] ج 3 ص 68

حالش پرسیدم گفت بهمین حالم که می‌بینی و بعد از سخنان چندی گفت دوست می‌داشتم که هتك حرمت خانه فاطمه نکنم و او را بحالت خود بگذارم هرچند جماعتی در آن خانه باشند

یازدهم ابراهیم بن سیار بن هانی البصری المعروف بالنظام المتوفی فی حدود سنه 23 الذی هو من اعاظم شیوخ المعتزلة و کافی است در تبحر او که استاد جاحظ بوده و این نظام پسر خواهر ابو الهزیل علاف است و متبحر بودن نظام در فنون علم در نزد اهل سنت چون طشت از بام افتاده است او گفته است بتصریح تمام که رسول خدا نص صریح نمود بر خلافت علی بن ابی طالب و لکن عمر و ابو بکر آن را کتمان کردند و عمر بن الخطاب چنان فاطمه را بزد که فرزندش محسن نام سقط شد[72]

و نیز صلاح الدّین خلیل بن ابیك الصفدی در کتاب وافی بالوفیات بترجمه همین ابراهیم بن سیار معروف بنظام[73] چنین گفته (قال النظام ان النبی نص علی ان الامام علی علیه السّلام و عینه و عرفت الصحابة ذلك و لکن کتمه عمر لاجل ابي بکر رضي الله عنهما و قال ضرب بطن فاطمة یوم البیعة حتی القت المحسن من بطنها الخ. و صفدي این موضوع را طعن بر نظام گرفته ولی این مشت به نیشتر کوفتن و آب در غربال بیختن است مطلب واضح و روشن‌تر از این است که بتوان آن را باین حیلها مخفی و مستور داشت

74

ریاحین الشریعة در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه ؛ ج1 ؛ ص288

دوازدهم عمر بن شیبه سابق الذکر بنا بر نقل ابن ابی الحدید و ابو عبیده در کتاب اموال و ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر [مصغرا] النخعی المتوفی سنه 306 که یکی از حفاظ اهل سنت و از علماء طراز اول ایشان است و صاحب معاجم ثلاثه است در معجم کبیر خود تصریح کرده که ابو بکر در مرض موت می‌گفت: کاش من کشف بیت فاطمه نکرده بودم.

سیزدهم ابو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله الدمشقی الشافعی المحدث الحافظ المعروف بابن عساکر المتوفی سنه 571 در کتاب تاریخ دمشق گفته ابو بکر هنگام مرض موت می‌گفت ایکاش من کشف بیت فاطمه نمی‌کردم.

---

[72] و نص عبارت نظام را محمد بن عبد الکریم شهرستانی که در نهایت تعصب است در کتاب ملل و نحل خود ص 26 از جلد اول طبع ایران و در طبع غیر ایران صفحه 72 چنین نقل کرده:
ان عمر ضرب بطن فاطمة یوم البیعة حتی القت المحسن من بطنها و کان عمر یصیح احرقوها بمن فیها و ما کان فی الدار غیر علی و فاطمة و الحسن و الحسین

[73] بنا بر نقل جلد اول حدیث غدیر از عبقات الانوار طبع 2 ص 501

[74] محلاتی، ذبیح الله، ریاحین الشریعة در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه، 6جلد، دار الکتب الإسلامیة - ایران - تهران، چاپ: 1.

چهاردهم جلال الدّین سیوطی که در نزد اهل سنت آیة الله است همین مطلب را در جمع الجوامع ذکر کرده.

پانزدهم علی متقی در کنز العمال در حرف همزه در ذکر امارت ابی بکر همین را گفته.

شانزدهم طرابلسی در کتاب فضائل الصحابة بنا بر نقل صاحب کفایة الموحدین همین را گفته.

هفدهم ضیاء مقدسی در کتاب مختاره و دیگران همه این تهدید عمر باحراق باب الدار را گفته اند.

هیجدهم ابن ابي الحدید از مسعودی بروایت عروة بن زبیر و ابو الاسود دئلی و سلمة بن عبد الرحمن روایت کردند که چون بنی هاشم از بیعت با ابی بکر تخلف ورزیدند عمر بن الخطاب هیزم حاضر کرد که خانه را بسوزاند و گفت بحق آنکسیکه جانم بدست اوست که اگر بیرون نیائید و با ابو بکر بیعت نکنید خانه را با شما آتش میزنم.

نوزدهم و بیستم و بیست و یکم صاحب کفایة الموحدین از واقدی و صاحب انفاس الجواهر و صاحب صراط المستقیم همین مصیبت را نقل کرده اند.

بیست و دوم و نیز علامه خبیر سید اسماعیل عقیلی از تاریخ ابراهیم بن سعید

ثقفي که از اعاظم قضاة اهل خلاف است بسند خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود بخدا قسم علی علیه السلام بیعت نکرد تا وقتی که دود آتش از در خانه بلند شد و مشاهده نمود. و ابن ابی الحدید در شرح خود از این ثقفي بسیار نقل میکند

بیست و سوم در کفایة الموحدین ایضا از بلاذری ابو جعفر احمد بن یحیی بن جابر البغدادی المعاصر للمتوکل و المستعین و المعتز المتوفی سنه 279 روایت کرده که او بسند خود از سلمة بن عبد الرحمن و او از محارب و او از سلیمان تمیمي و او از ابو عون روایت کرده که أبو بکر فرستاد نزد علی که بیاید و بیعت بنماید آن حضرت امتناع نمود عمر آمد و آتش در دست گرفته بود که خانه فاطمه را بسوزاند فاطمه باو گفت ای پسر خطاب آیا میخواهی خانه مرا بسوزانی عمر گفت بلی و این اقوای است از آنچه پدرت آورد پس علی ناچار آمد و بیعت کرد. حقیر گوید: صاحب کفایة الموحدین نفرمودند که در کدام کتاب بلاذری است سه کتاب از ایشان معروف است یکی فتوح البلدان و دیگر

انساب الاشراف و دیگر عهد اردشیر و محتمل است در اولی یا دومی بوده باشد.

بیست و چهارم محمد بن احمد بن جبیر الاندلسی المتوفی سنه 614 المعروف بابن جبیر که از اعاظم علماء سنت و جماعت است در کتاب (غرر) از زید بن اسلم روایت کرده که او گفت من از جمله کساني بودم که هیزم می‌کشیدم با عمر بسوی خانه فاطمه در وقتی که علی و اصحاب او از بیعت با أبو بکر امتناع نمودند عمر بفاطمه گفت بیرون بفرست کسانی که در خانه تواند و الا خانه را با هرکه در او است می‌سوزانم فاطمه فرمود که آیا می‌سوزانی علی و فرزندان مرا گفت ای و الله مگر آنکه بیرون آیند و با ابو بکر بیعت کنند.

بیست و پنجم شاه ولی الله دهلوی پدر صاحب تحفه که از متعصب‌ترین اهل سنت است در کتاب ازالة الخفا در مآثر ابی بکر در مقصد دوم از مقاصد کتاب این روایت اراده عمر حرق باب خانه فاطمه را ذکر کرده و آن را صحیح و ثابت شمرده و از مآثر و حسن تدبیر ابو بکر و عمر گرفته و نیز در فصل سادس از مقصد دوم کتاب ازالة الخفا

ص: 290

این روایت اراده عمر سوزانیدن در خانه فاطمه رو به آن قسم یاد کردن ذکر کرده است

بیست ششم ابن عبد البر نمری القرطبی المتوفي سنة 463 در استیعاب در حرف عین در ترجمه ابی بکر این قصه حرق بابرا ذکر کرده

بیست هفتم ابراهیم بن عبد الله الیمنی در کتاب الاکتفاء همین مصیبت عظمی را ذکر کرده

بیست هشتم شاه ولی الله سابق الذکر علاوه بر کتاب ازالة الخفا این اراده عمر حرق بابرا در کتاب قرة العین فی فضائل الشیخین وارد کرده و در ازالة الخفا این روایت را بشرط شیخین نقل کرده و حدیثي که بشرط شیخین یعنی بخاری و مسلم باشد در نزد عامه در غایت صحت و نهایت اعتبار است

بیست نهم ابو الفداء اسماعیل بن علی بن محمد در جلد اول تاریخ مختصر در حوادث سنة 11 از هجرت قصه حرق بابرا ذکر کرده و این تاریخ از کتب معتبره اهل سنت است کما فی کشف الظنون و غیره

سی‌ام در کفایة الموحدین از کتاب غرر أبو الفضل جعفر بن الفضل المعروف بابن خزابه المتوفي سنة 371 یا نود و یك در مصر این قصه جان‌سوز را ذکر کرده و او از وزراء بني الاخشید در مصر بود

سی یکم شعبی بنا بر نقل ابن ابی الحدید[75] در جلد اول و دوم شرح خود بر نهج البلاغة روایت شعبی که از مشاهیر عامه است چنین نقل کرده (فلما رأت فاطمة ما صنع عمر صرخت و ولولت و اجتمع معها نساء کثیر من الهاشمیات و غیرهن فخرجت إلی باب حجرتها و نادت یا ابا بکر ما اغرتم علی اهل بیت رسول الله و الله لا اکلم عمر حتی القی الله.

یعنی بروایت شعبی ابو بکر با عمر گفت خالد بن ولید کجا است عمر گفت حاضر است گفت بروید علی و زبیر را نزد من آرید هر دو آمدند و عمر داخل خانه شد و بعنف و جبر شمشیر زبیر را شکست و علی و زبیر را از روی کره و اجبار با

ص: 291

جماعت بسیار که ابو بکر به امداد ایشان فرستاده بود کشان‌کشان ببردند فاطمه چون این کردار را مشاهده نمود بانگ و خروش برداشت و زنان بني هاشم و دیگران جمع شدند و نظر می‌کردند و کوچه‌های مدینة از جمعیت پرشده بود پس فاطمه بدر حجره آمد و ابو بکر را ندا کرد و گفت چه زود بود که غارت بر اهل بیت رسول خدا آوردید بخدا قسم با عمر تکلم نکنم تا خدا را ملاقات بنمایم

سی دوم ابو عبیده در کتاب اموال بنا بر نقل مولانا السید الاجل میر محمد قلی در جلد اول تشیید المطاعن نقل کرده که ابو بکر می‌گفت کاشکی کشف بیت فاطمه نکرده بودم

سی سوم أبو المظفر سبط ابن جوزي در کتاب مرآة الزمان خود قصه لیتنی لم اکشف بیت فاطمه را مفصلا ذکر کرده بنا بر نقل صاحب تشیید المطاعن

سی چهارم در جلد سوم الغدیر ص 102 از کتاب (الامام علی) تألیف استاد دانشمند عبد الفتاح بن عبد المقصود از ص 225 مفصلا نقل کرده با یك عباراتی که سخت‌ترین دلها را بحال صدیقه طاهره می‌سوزاند تا اینکه در آخر کلماتش گوید (قالت یا ابتاه یا رسول الله ما ذا لقینا بعدك من ابن الخطاب و ابن ابی قحافه فکانما زلزلت الارض تحت هذا الجمع الباغی من رهبة النداء

سی و پنجم دکتر محمد حسین هیکل مصري در کتاب (حیوة محمد) در طبع سوم از صفحه شصت تا صفحه 62 داستان اختلافات را ذکر کرده از آن جمله گوید طلحه و زبیر و جماعتي در خانه فاطمه بودند عمر بمنزل علی آمد و گفت و الله لا حرقن علیکم او لتخرجن الی البیعة تا اینکه گوید فاطمه از دنیا رفت درحالی‌که بر شیخین غضبناك بود

---

[75] ج 2 ص 19 و در ص 134 جلد اول طبع مصر

سی و ششم عمر رضا کحاله در کتاب أعلام النساء در جلد سوم در ترجمه فاطمه سلام الله علیها آنچه را که ابن قتیبة و ابن ابی الحدید و ابن عبد ربه نقل کردند ایشان با زیادتي نقل کرده و این کتاب در مصر بطبع رسیده و خطبه حضرت زهرا را هم نقل کرده و همه را صحیح و ثابت دانسته

ص: 292

سی و هفتم غیاث الدّین شافعی در جلد اول حبیب السیر در قصه سقیفه گوید و فرقه‌ای از اهل اسلام بر آن مهم رضا ندادند یعنی بر بیعت با ابی بکر و گفته‌اند ما با هیچکس بیعت نکنیم مگر با علی بن ابی طالب و اکثر بنی هاشم و سلمان فارسی و عمار بن یاسر و ابو ذر غفاری و مقداد بن اسود و خزیمه ذو شهادتین و ابو ایوب انصاري و جابر بن عبد الله و ابو سعید خدری و بریدة بن الخصیب الاسلمی از آن جمله بودند و عباس بن عبد المطلب در آن ایام چند بیتی که ترجمه آن این است انشاد نمود

ندانم خلافت چرا منصرف شد از هاشم و آنگه از بوالحسن

نه او اولین مقبل قبله بود نه او بود اعلم بوحی و سنن

نه اقرب بعهد نبي بود بود معین جبرئیلش بغسل و کفن

جز او مجمع جمله اوصاف کیست ز قدر علی و ز خلق حسن

تا آنجا کلام را می‌کشاند که عمر گفت ترا رها نکنم تا بیعت کنی جناب ولایت مآب جواب داد که من از این سخن نیندیشم و تا رمقی از حیوة باقی باشد طلب حق خود کنم و شاه ولایت بی‌آنکه با ابي بکر بیعت کند مراجعت فرمود)

حقیر گوید اشعاری که ترجمه آن را ذکر کرده است از فضل بن عباس بن عتبه است کما فی الاستیعاب و هی هذه

ما کنت احسب ان الامر منصرف من هاشم ثم منها عن ابي الحسن

الیس اول من صلی لقبلته و اعلم الناس بالقرآن و السنن

و آخر الناس عهدا بالنبی و من	جبریل عون له فی الغسل و الکفن
من فیه ما فیهم لا یمترون به	و لیس فی القوم ما فیه من الحسن
ما ذا الذی صدکم عنه فنعلمه	ها ان ذا غبن من اعظم الغبن

سی و هشتم مسعودی در مروج الذهب در باب اخبار عبد الله بن زبیر تصریح کرده که آتش و هیزم آوردند و بعد تفصیل مطلب را حواله بکتاب حدائق الازهار خود می‌دهد و در اثبات الوصیه خود مطلب را مفصلا بیان کرده و لا یخفي که مسعودی شیعه است چون ابناء سنت او را قبول دارند و در نزد آنها بسیار معتبر است بکلام او استشهاد کردیم

ص: 293

فاذا عرفت ما تلوناه علیك فنقول مستعینا بالله تعالي

اولا اصل محبت و ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و فاطمه زهراء و حسنین علیهم السلام از اصل دین و از ضروریات اسلام است و علی علیه السّلام خلیفه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم است غایة ما فی الباب عامه او را خلیفه چهارم می‌دانند نه خلیفه بلافصل و باجماع تمام مسلمین و بنص کتاب و سنت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم محبت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام لازم است بر همه امت لقوله تعالی (قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبی) در این صورت اگر کسی بگوید من آنها را دوست دارم مع ذلك آنها را تهدید باحراق بنماید و با شمشیر برهنه بر سر او بایستد و او را تهدید بقتل بنماید آیا باورکردنی است که این شخص دوستار اهل بیت است بلکه آیا می‌توان گفت او مسلمان است

اگر بگویند ابو بکر و عمر اجتهاد کردند و در اجتهاد خود خطا رفته اند

جواب این است که این حرف غلط است بالضروره زیرا امری که ضروري دین اسلام است خطا در او معقول نخواهد بود و این نظیر این است که کسي بگوید در اصل تشریع صوم و صلاة اجتهاد کرده ازاین‌جهت فتوي داده است که نماز و روزه در شریعت مقدسه اسلام مشروعیت ندارد و همچه کلامي مردود و می‌شوم و باطل خواهد بود و صاحب همچه قولی باجماع مسلمین از زمره کفار و منافقین است و اراده حرق باب وحی نبوت و مهیا شدن برای قتل شاه ولایت و ایذاء بانوی عصمت از این قبیل است.

و ثانیا این اراده حرق باب و اراده قتل امیر المؤمنین ثابت می‌کند که شیخین مؤمن نبودند و در طرف باطل و صف منافقین جای داشته‌اند بنص روایت مجمع علیه شیعه و سنی که حضرت رسول فرمودند یا علی لا یحبك الا مؤمن و لا یبغضك الا منافق و نیز رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود علی مع الحق و الحق مع علی یدور الحق حیث دار علی

ص: 294

علیه السّلام کنجی شافعی در کفایت الطالب و صدها امثال آن این روایت را نقل کردند که پیغمبر فرمود علی با حق است و حق با علی است و دور می‌زند حق هرکجا علی دور بزند.

و ثالثا این عمل شنیع شیخین موجب اذیت رسول خدا گردید چنانچه مفصلا از احادیث سنیه از این پیش یاد کردیم که هرکه فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده است (قال الله تعالی إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً

و رابعا از آنچه ذکر شد بی‌اطلاعی و جهالت قاضی روزبهان و عبد العزیز دهلوی و امثال ایشان که رأسا منکرند این قضیه اراده عمر حرق بابرا و می‌گویند این از مفتریات شیعه است و هرکه متعرض نقل او بشود رافضی است چه آنکه می‌خواهد باب طعن را بر صحابه باز کند پس بایستی این جماعت کثیره همه رافضي بوده باشند و ان هذا الشيء عجاب پس بحمد الله بلا کلفة ثابت شد که از کفریات صریحه شیخین تخویف و تهدید بضعه احمدی بضاعت محمدی صدیقه طاهره سلام الله علیها بسوزانیدن بیت جنابش کرده و بقصد احراق آن آستانه فیض کاشانه اسباب آن از هیزم و نار فراهم آورده سبحان الله علماء عامه را یا اختلال عقل و خلل دماغ رو داده یا در نشئه محبت ثلاثه مدهوش و سراسیمه گردیده که گاهی اصل قضیه را انکار کنند و عدم اطلاع و قلة باع خود را بر عالمیان اعلان نمایند و خود را مسخره و مورد استهزاء مطلعین قرار دهند گاهی این قضیه را باسناد صحیح بشرط شیخین چون صاحب ازالة الخفاء روایت کنند و چون متضمن کفریات شیخین است دست و پا می‌زنند و بعد از آنکه جز اعتراف و عدم انکار راهی پیدا نکنند در مقام اختراع توجیهات رکیکه فاسده برمی‌آیند و بیشتر خود را مفتضح می‌نمایند برای تخلیص امامین خود از عار و شنار و چندانکه بتوانند سعی وافر بتقدیم رسانند و لکن این مشت به نیشتر کوفتن و آب در غربال بیختن است (و هو کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا) و عجبتر آنکه تجویز قتل امیر المؤمنین علیه السّلام را از شیخین روایت کنند و لکن اگر شیعه بگوید عمر در بر پهلوی زهرا

ص: 295

علیها سلام زد و محسن او را سقط کرد استبعاد کنند و از مفتریات شیعه شمارند و حال آنکه این مطلب بالاتر نیست از عزم خود را جزم کردن بر کشتن نفس رسول و زوج بتول و جائز دانستن قتل او را و قسم یاد کردن باینکه خانه را با هرکه در او هست می‌سوزانم و بیان شد که امر جائز چه مانع از وقوع دارد پس هرگاه بدون اذن که داخل خانه شدند با اینکه جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل بدون اذن داخل نمی‌شدند چه استبعاد دارد که از اذیت دختر رسول خدا کوتاهی نکرده باشند و اگر می‌خواسته‌اند که او را اذیت نکنند چرا بدون اذن وارد خانه او می‌شدند و احدی از عامه نقل نکرده است که اذن گرفته باشند و تماما نقل کردند که بلا اذن هجوم نمودند.

و خامسا از اقوال معتبرین عامه که شنیدی بر اینکه امیر المؤمنین و سلمان و أبو ذر و مقداد و عمار و ابو الهیثم بن تیهان و خزیمه ذو الشهادتین و بریده اسلمی و سعد بن عباده و پسرش قیس با جماعت دیگر ابو بکر را خلیفه نمی‌دانسته‌اند ازاین‌جهت تخلف از بیعت او کردند فلذا بتخویف و تهدید و قصد احراق بیت فاطمه پرداخته‌اند بلکه صرف تخلف نبود همانا اراده برهم زدن بیعت ابی بکر و فاسد کردن خلافت او بودند چنانچه عبد العزیز دهلوی در تحفه خود که نسخه آن در نظر این قاصر موجود است در رد طعن دوم بهمین تصریح کرده پس ثابت شد که امیر المؤمنین و جماعت مذکوره ابو بکر را خلیفه برحق نمی‌دانسته‌اند و برهم زدن خلافت او را واجب می‌دانسته‌اند و او را در صف ظالمین و غاصبین بشمار گرفته‌اند[76] پس حضرات اهل سنت اگر بگویند در این مدت این جماعت سیما امیر المؤمنین که تا شش ماه بیعت نکردند مفارق از حق بودند پس حدیث الحق مع علی و علی مع الحق یدور الحق حیث دار چه می‌گوید که اعلام سنیه همه این حدیث را نقل کردند[77] که رسول خدا فرمود الحق

مع علی و علی مع الحق پس ابو بکر و عمر و اتباع ایشان که از علی مفارقت کردند البتّه مفارقت از خدا و رسول و قرآن نمودند و هو غایة الکفر و الشقاق و امیر المؤمنین در تخلف از بیعت با ابی بکر و باطل دانستن خلافت او و اراده برهم زدن آن عین حق و و صواب بود بحکم اخبار مذکوره متواتره.

---

76 قال ابن الاثیر الجزری فی أسد الغابة فی ترجمة عبد الله بن عثمان و تخلف عن بیعته ابی بکر علی و بنو هاشم و الزبیر و خالد بن سعید بن العاص و سعد بن عبادة الانصاری و ذکر قریبا من ذلك فی کتابه کامل التواریخ فی حوادث سنة احدی عشر و قال لم یبایع علی بن ابی طالب ستة اشهر

77 مثل شاه ولی الله در ازالة الخفا و پسرش عبد العزیز دهلوی در باب امامت و محمد بدخشانی در مفتاح النجاة و ابراهیم بن محمد حموی در فرائد السمطین و دیلمی در جزء اول کتاب فردوس و زمخشری در ربیع** الابرار و موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و حاکم در مستدرك و صاحب جمع بین صحاح سته و صدها امثال أن قال النبی« ص» یا علی من فارقنی فقد فارق الله و من فارقك فقد فارقنی و حاکم در مستدرك از ام سلمه روایت کند که گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود علی مع القرآن و القرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.

و سادسا جماعت متخلفين كه در خانه امير المؤمنين بودند از بنى هاشم و غير بني هاشم براى برهم زدن بيعت ابى بكر بود و رئيس آنها امير المؤمنين عليه السّلام بود و صديقه طاهره راضي بفعل امير المؤمنين بود بجهت محال بودن مخالفت كردن فاطمه على را پس از التزام يكى از دو امر را بايد حضرات اهل سنت كارفرما بشوند و ملتزم شدن يكى از دو امر را چاره ندارند يا بايد بفسق و ضلال اين جماعت كه در خانه فاطمه بودند بشوند يا بفسق و ضلال شيخين و اتباع ايشان و اين معنى موجب بطلان دعاوى ايشان است بعدالت و جلالت و ايمان كل صحابي و باطل مىكند تقريرات لا طائل ايشان را در مدح و منقبت جميع صحابه و احتجاج و استدلال بافعال و اقوال ايشان و ظهور كذب و افترای احاديث بسيار در حق صحابه فلهم الخيار باختيار ای الشقين ولى چاره ندارند كه بضلال و فسق شيخين و اتباع او قائل بشوند زيراكه متخلفين در ميان آنها اهل بيت عصمت عليهم السلام مىباشند مثل امير المؤمنين و فاطمه و حسن و حسين و عباس بن عبد المطلب و خيار صحابه باجماع امت مثل سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار و امثال آنها

مولانا السيد الاجل فريد دهره و علامة عصره مير محمد قلى نيشابورى الهندى در در جلد اول (تشييد المطاعن) ص 460 از كتاب صواقع نصر الله كابلى كه در نهايت تعصب است چنين نقل كرده (يقولون اهل السنة من ترك المودة فى اهل بيت رسول الله فقد خانه و قد قال الله تعالى (لا تخونوا الله و رسوله و من كره اهل البيت فقد كرهه و لقد اجاد من افاد.)

ص: 297

فلا تعدل باهل البيت خلقا فاهل البيت هم اهل السيادة

فبغضهم من الانسان خسر حقيقى و حبهم عبادة

من آمن بمحمد و لم يؤمن باهل بيته فليس بمؤمن. انتهى

از اين عبارت چون آفتاب نيمروز واضح است كه ترك مودة اهل بيت رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم خيانت در حق آن جناب است و نيز كراهت اهل بيت كراهت آن جناب است و بغض ايشان خسران و زيان حقيقي است و ايمان باهل بيت ايمان بجناب رسالتمآب است و هركه باهل بيت ايمان نياورد او مؤمن نيست؛

بنابراين اهل سنت چه خواهند گفت در حق شيخين كه ايذاء اهل بيت نمودند و تهديد و تخويف ايشان باحراق بيت و اذيت ذريت او نمودند و چون اهل سنت فاعل اين افعال را نسبت باهل بيت

تکفیر بنمایند بالملازمه از تکفیر دو امام خود چاره ندارند چون از بدیهیات اولیه است که نفس تهدید باحراق خانه ملك آشیانه حضرت فاطمه و جمع اسباب احراق از مثل هیزم و نار ایذای حضرت فاطمه است و جناب امیر و حسنین بلکه روح نبوی را در روضات جنات رنجانیدند و نهایت الم و صدمه به آن حضرت رسانیدند آیا بر عاقل متأمل بالقطع ظاهر نیست که اگر در حال حیوة آن سرور عمر هیزم و نار بر در خانه فاطمه اطهر می‌آورد و می‌گفت این خانه را با هرکه در او است می‌سوزانم این معني موجب رنج و ملال و صدمه و کلال آن سرور می‌گردید فکذا بعد الوفاة برای اینکه بنص احادیث طرفین آن حضرت بافعال امت و اعمال آنها مطلع است سبحان الله رسول خدا امت را امر نمود بر تکریم و تعظیم اهل بیت خود و ایشان را قرین قرآن گردانیده و محبت و اتباع ایشان را بر کافه انام واجب ساخته باز اهل سنت بهواي حفظ مراتب دو امام خود ابو بکر و عمر تصویب فعل آنها نمایند و تهدید و تخویف باحراق بیت فاطمه را مضر بعدالت آنها ندانند و هل ذلك الا محض التعصب القبیح و العناد الصریح و الجاهلیة الفاضحة سیعلمون غدا من الکذاب الاشر.

ص: 298

و لقد اجاد السید علی الترك قصیده غرائی در ندبه حضرت حجت عجل الله فرجه انشا کرده است که بعض آن این چند بیت است

مولای ما سن الضلال سوی الاولی — هجموا علی الطهر البتولة دارها

جمعوا علی بیت النبی محمد حطبا — و اوقدت الضغائن نارها

رضوا سلیلة احمد بالباب حتی — اثبتوا فی صدرها مسمارها

عصروا ابنة الهادي الامین و اسقطوا — منها الجنین و اخرجوا کرارها

قادوه و الزهراء تدعو خلفهم — عبرا فلیتك تنظر استعبارها

و العبد سود متنها و استنصرت — اسفا فلیتك تسمع استنصارها

و قضت و آثار السیاط بجنبها — یا لیت عینك عاینت آثارها

منعوا البتول عن النیاحة — تنعي اباها لیلها و

اذ غدت نهارها

قالوا لها قری فقد آذیتنا عنا و قد سلب المصاب قرارها

واها لبنت المصطفی لم جهزت و لم عفی الوصی مزارها

ما شیعوا بنت الرسول و اسسوا ظلما البتول و هتکوا استارها

اثر طبع بعض معاصرین

زهرا مه آسمان عصمت زهرا گل گلستان عفت

محبوبه کردگار سرمد همتای علی و دخت احمد

معطوف ز لطف اوست آدم مشعوف بخادمیش مریم

مقصود ز آب و آتش و خاك منظور ز بر و بحر و افلاك

ام الخیرة بتول عذراء بر بسمله است نقطه باء

کز زهره هزار بار ازهر او هست ز رجس و دنس اطهر

منصوره که نور طلعت او معصومه که وصف عصمت او

بنموده بطور مات موسی فرموده خدای حی دانا

صدیقه گواه صدق او حق انسیه حقنمای مطلق

وصفش نتوان زبان کند نقل مات است بکنه ذات او عقل

بر فرق ولایت است او تاج آرام دل امیر معراج

مام است به یازده امامان در حشر بود شفیع عصیان

مداح خدا و مدح قرآن	جبریل ز جان ور است دربان
افسوس پس از وفات احمد	از ظلم و جفا و جور بی‌حد
پهلوش ز ضرب در شکستند	بازوش ز تازیانه خسته‌اند
بر روی چه ماه انور او	برك گل روی اطهر او
از کینه عدو نواخت سیلي	از سیلی کین بگشت نیلی
در ماتم باب تاجدارش	پیوسته ز چشم اشکبارش
هر روز فغان و ناله می‌کرد	پرژاله رخ چه لاله می‌کرد
آری چه حبیب رفت محبوب	طالب چه جدا شود ز مطلوب
روزش چه شب سیاه گردد	عمرش بجهان تباه گردد

و سابعا تنها امیر المؤمنین علیه السّلام ابو بکر را غاصب نمی‌دانستند بلکه تمام متخلفین از بیعت همین عقیده را داشته‌اند و قصه مالك بن نویره و دوازده نفری که با ابو بکر احتجاج کردند و سعد بن عبادة الانصاري شاهد است پس حضرات اهل سنت یا باید بگویند متخلفین مفارق از حق بودند یا شیخین، اختیار بدست ایشان است چون حق در دو طرف ضد با هم‌دیگر هرگز جمع نخواهد شد و اجماع در بیعت بضرب تازیانه و شلاق و تهدید بقتل و احراق درست نمی‌شود و استحقاق خلافت برای ابو بکر نمی‌آورد و داستان متخلفین از بیعت با ابی بکر را در جلد یکم (الکلمة التامة) ایراد کردیم.

و ثامنا تهدید عمر بن الخطاب باحراق بیت فاطمه علیها سلام دلالت دارد بر اینکه احراق بیت آن حضرت در نزد عمر جائز بوده و مجوز احراق بیت اهل بیت علیهم السلام کافر است چنان‌که علامه سیوطی در در المنثور در تفسیر سوره نور چنین گفته:

«اخرج ابن مردویه عن انس بن مالك و بریدة قال قرأ رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم هذه الآیة (فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ) فقام الیه رجل فقال ای بیوت هذا یا رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم قال بیوت الانبیاء فقام الیه ابو بکر فقال یا رسول الله هذا البیت منها و اشار الی بیت علی و فاطمة و قال نعم من افاضلها»؛

و نیز سیوطی روایت کرد در در المنثور از ابن مردویه که او بسند خود از انس بن مالك حدیث کرده که چون رسول خدا آیه مذکوره را قرائت کرد مردي از جابر خواست و عرض کرد یا رسول الله این خانه از آنها است و اشاره بخانه امیر المؤمنین نمود حضرت فرمود بلی از فاضلترین خانهای انبیاء است در این صورت چگونه برای عمر جائز بود که چنین بیت شریف ممدوح از لسان خدا و رسول را بامر ابی بکر بقصد احراق او هیزم و آتش مهیا کند و اتباع حمالة الحطب او حامل حطب شوند و هرگاه بر در خانه حضرت فاطمه رسیده آن حضرت تعجبانه پرسیده که ای ابن خطاب آمدهای که بسوزانی خانه مرا عمر از غایت بیشرمی و بیباکی ابدا ملاحظه حرمت آن مخدره ننمود و بیمحابا گفت آری برای همین کار آمدهام و قسم بخدا یاد کرد که خانه ترا بر این جماعت بسوزانم که امتناع از بیعت با ابی بکر دارند یا آنکه بیایند و بیعت کنند و بروایت دیگر چنانکه سبق ذکر یافت فاطمه فرمود آیا بر من خواهی سوخت تو اولاد مرا گفت قسم بخدا که اولاد ترا خواهم سوخت مگر اینکه اینها بیرون آیند و بیعت کنند آیا این وجوه کثیره دلالت بر شقاوت و کفر و نفاق خلافتمآب ندارد آیا مخالفت نص صریح آیه ذوی القربی نکرده است آیا اینگونه هتاکیها اذیت فاطمه نیست آیا انکار ضروري دین نکردهاند اولئك جزائهم ان علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون.

و تاسعا قاضي شهاب الدّین ملقب بملك العلماء که شیخ عبد الحق دهلوی حنفی در کتاب اخبار الاخیار از این ملك العلماء مدح فراوان کرده و او را از اعلام سنیه دانسته و کتاب فضائل السادات او را از کتب معتبره اهل سنت معرفی کرده برحسب نقل مولانا العلامة الخبیر میر محمد قلی در جلد 2 (تشیید المطاعن) 427 فرموده در کتاب

ص: 301

فضائل السادات (سؤال) معنی ایذا چیست (جواب) در تاج العروس گوید الایذاء آزردن و در کتاب نکات گوید کسیرا رنجانیدن و ناخوش گردانیدن و ایذاء عام است سوای اینکه او را بقتل برساند یا بزند یا بد بگوید به حدی که اگر از مجلس برخیزد و جامه بیفشاند چنانکه خاك بر اهل مجلس رسد ایذا بود و نیز اگر فرزند و یار و غلام و یك نفر از متعلقین او را آزارد آزار او بود و نیز روی ترش کردن آزار است زیراکه چون عباس عم النبی صلّی الله علیه و آله و سلّم بر انصار آمد روی ترش کردند مصطفی در غضب شد و فرمود نباشد ایمان کسیرا که عم مرا آزارد تا به حدی که هرکه پیاز خورد و در مجلس درآید که مردم از بوی دهن او آزرده شوند آزار باشد کذا فی المصابیح و المشارق و ایذاء اهل بیت ایذاء رسول خدا است. (تمام شد عبارت ملك العلماء) پس هرگاه این امور اذیت باشد قصد احراق بیت اهل بیت و کلمات وقاحت آیات عمر خطابا بصدیقه طاهره (ع)

حتما و جزما از اشد انواع ایذاست و هرکه در این معنی ریبی و شکی داشته باشد.

و مغالطه و سفسطه بنماید از زمره سفهاء بی‌عقل است که لیاقت کلام و خطاب ندارد

و عاشرا ملك العلماء مذکور در باب دهم فضائل السادات گفته است ایذاء علویه ایذاء رسول خدا است در این باب احادیث کثیره است بسبب اختصار مذکور نشد پس ایذاء حسنین ایذاء مصطفي و علی و فاطمه است (و ایضا گفته در جواز لعن یزید) و ایذاء ایشان یعني حسنین بنص احادیث موجب کفر و لعنت است فهذا مما اتفق اهل السنة و الجماعة علی الکفر و اللعن علی قاتل الحسین و آمره و چه گمان است ترا که ایذاء سگ همسایه سرایت کند بر همسایه چنانچه در باب حق الجار خوانده باشی و ایذاء ولد بوالد سرایت نکند. انتهی و ظاهر این است که بهمین دلیل که ملك العلماء کفر یزید را ثابت کرده کفر عمر نیز ثابت می‌گردد پس الحق در یزید و ابو بکر و عمر فرقی نیست و لم یفعل یزید الا بما اسسه ذلك العنید و لقد اجاد السید حیدر الحلي شاعر آل محمد طیب الله تربته فی رثاء الحسین علیه السّلام

الیوم من هو عن اسامة خلفت	قادت الی حرب الحسین جموعا
الیوم جردت سقیفة سیفها	فغدا به رأس الحسین قطیعا
الیوم من اسقاط فاطمة محسنا	سقط الحسین عن الجواد صریعا

اکنون‌که معني اذیت را فهمیدی این آیه را تلاوت بفرما.

(الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً)

یعنی آن‌چنان کسانی که اذیت می‌کنند خدا و رسول را لعنت می‌کند بر آنها خداوند عز و جل در دنیا و آخرت و عذاب خارکننده برای آنها مهیا کرده است و چون تحت عنوان حدیث فاطمة بضعته مني ملازمه بین اذیت فاطمه و اذیت خدا و رسول را قرائت کردی اکنون اخذ نتیجه با جناب‌عالی است.

یازدهم ایضا ملك العلماء در مناقب السادات در ذیل آیه قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى بعد از ذكر اینكه این آیه در حق علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده است گفته: «مودت آنست كه جور و جفای محبوبرا صفای روان داند و جرم و خطای او را وفا خواند ببلیات و ناكامی وی سر نهد و جمله چیزها را بمهر وی دربازد پس مودت قربی بر مؤمن سنی بنص صریح واجب و ثابت شد هركه قبول كند و منقاد شود مؤمن موحد باشد و الا كافر ملحد و ملعون و مرتد شود تا اینكه می‌گوید اگر كسی جمیع شرایع را معمول دارد و از روی اهانت علوی را علویك گوید كافر گردد» انتهی

سبحان الله بگفتن علویك در حق علوی آدمي با وصف عمل بر سائر شرایع و اتصاف انواع تقوی و دیانت كافر گردد و ابو بكر در حكم بقتال نفس رسول و عمر در ارهاب و تخویف فاطمه بتول باحراق بیت آن حضرت و سوختن جناب امیر و حسنین كافر نگردد بلكه فاسق هم نشود فعلی لحیة المتعصب فلیضحك الضاحكون.

دوازدهم برفرض محال بشهادت ملك العلماء اگر از اهل بیت در این مقام عیاذا بالله جرمی و خطائی واقع شده بود بازهم بر ابو بكر و عمر لازم بود كه از آن در می‌گذشتند و آن را عین حق و صواب می‌دانسته‌اند چه جای آنكه معصوم از هر خطا و زلل باشند بنص آیه تطهیر.

لطیفه اینجا است كه ملا عبد الرءوف مناوی مصری كه از متعصبین اهل سنت است در كتاب (فیض القدیر) شرح جامع صغیر در حرف الف مع الخاء گفته (اخلفوني

بضم الهمزة و اللام ای كونو خلفائی في اهل بیتی علی و فاطمة و ابنیهما و ذریتهما فاحفظوا حقی فیهم و احسنوا الخلافة علیهم باعظامهم و احترامهم و نصحهم و الاحسان الیهم و توقیرهم و التجاوز عن سیئاتهم (قال الله تعالی قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى) و من رمی من عوامهم بارتكاب البدع و ترك الاتباع فانه اذا ثبت فی شخص معین لم یخرجه عن حكم الذریة لان القبیح عمله لا ذاته و قد منع بعض العمال علی الصدقات بعض الاشراف لكونه رافضیا فرأي تلك اللیلة ان القیامة قد قامت و منعته فاطمه من الجواز علی الصراط فشكاها لابیها فقالت منع ولدی رزقه فاعتل بانه یسب الشیخین فالتفتت فاطمه الیه و قالت ا تواخذ من ولدی قال لا فانتبه مذعورا فی حكایة طویلة).

ملا عبد الرءوف مناوی مصری كه از مشاهیر معتبرین علماء اهل سنت است در فیض القدیر اخلفوني را چنین معنا كرده است كه شما خلیفهای من باشید در اهل بیت من یعنی همچنان‌كه من بآنها

احسان و سرپرستی می‌کردم شما هم بعد از رفتن پیغمبر در سرپرستی مثل من باشید بلکه بالاتر باینکه آنها را بزرك بشمارید و احترام بنمائید و در احسان و نصیحت و توقیر آنها خودداری ننمائید و از بدیهای آنها چشم بپوشید چون دوستی آنها بنص آیه مودت اجر رسالت است و اگر بعضي از عوام سادات را دیدید که مرتکب بدعتی شده یا ترك سنتی کرده و شما شخص او را هم می‌دانی مع ذلك نباید از احسان باو کوتاهی بنمائی برای اینکه اگر عمل او قبیح باشد ذات او قبیح نیست و بدی عمل او وی را از ذریه بودن خارج نمی‌کند بعضی از کسانی که اوقاف و صدقات در دست آنها بود و بسادات تقسیم می‌کرد بر او معلوم شد که فلان سید رافضی است و سب شیخین می‌نماید وظیفه او را قطع کرد شب در عالم رؤیا دید قیامت بر سر پا شده است این شخص خواست از صراط بگذرد صدیقه طاهره او را مانع شد آن مرد برسول خدا شکایت کرد حضرت از فاطمه سبب پرسید عرض کرد یا ابتاه رزق فرزند مرا قطع کرده است آن مرد گفت بعلت اینکه سب شیخین می‌کند فاطمه زهرا علیها سلام او را عتاب کرد که برای این کار رزق فرزند مرا قطع می‌کنی و از او مآخذه می‌نمائی آن مرد با کمال وحشت گفت هرگز نکنم و از خواب بیدار شد در نهایت ترس و بیم).

در فیض القدیر امثال اینگونه حکایات بسیار است و از آن چون سفیده صبح ظاهر است که هرگاه مؤاخذه ذریه فاطمه و ایذاء ایشان بجهت سب کردن آنها شیخین را جائز نباشد با اینکه بعشر عشیر جلالت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام نمی‌رسد و با اینکه سبکننده شیخین را از متخلفین بدتر دانند متخلفین را تکفیر نکنند و سبکننده شیخین را تکفیر کنند پس بهزار هزار اولویت ایذاء جناب امیر و فاطمه بلاشبهه موجب عتاب جناب حضرت ختمی‌مآب و سیده نساء و امیر المؤمنین خواهد بود و عمل شنیع آنها باعث ممنوعیت از جواز صراط و افتادن در اسفل درکات جهنم خواهد بود الحمد لله علی وضوح الحجة.

داستان غصب فدك و در آن چند امر است

[امر اول در بیان فتح فدك در سنه هفتم از هجرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم]

اول در بیان فتح فدك در سنه هفتم از هجرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بجانب خیبر راه پیش گرفت محیصة بن مسعود حارثی را فرمان داد که جانب فدك پیش گیرد و یهودان فدك را بفرماید یا بشرف اسلام مشرف شوند یا به ادای جزیه گردن نهند و اگرنه آماده قتال باشند چون محیصه این خبر برسانید یهودان در پاسخ گفتند هنوز قبیله مرحب و زعمای قوم عامر و یاسر و

حارث که از چرم پلنگ قماط کرده اند و از پستان پیکان شیر خورده اند باده هزار مردم رزم آزمای در قلعه نطاط ساخته جنگند ما چرا سر بطاعت فرود آریم و طریق اطاعت سپریم محیصه چون این بشنید قصد مراجعت نمود گفتند اکنون چند روزی توقف بنما تا معلوم شود کار محمد با مردم خیبر بکجا می‌کشد چند روزی نگذشت که خبر فتح قلعه ناعم و قتل سکنه آن برسید مردم فدك را حولي عظیم و وحشتی بزرك فراگرفت محیصه را گفتند اگر سخنان که بیرون ادب بر زبان ما جاری شد از محمد پوشیده داری ترا از زروزیور زیور توانگر بنمائیم محیصه گفت من نمی‌توانم چیزی را از رسول خدا پنهان بنمایم برای اینکه خدایش او را خبر خواهد داد گفتند اکنون مهلت بده تا با بزرگان خویش مشورت بنمائیم و چند نفر را در صحبت تو بجانب محمد روانه نمائیم این وقت نون بن یوشع را با چند نفر دیگر از

مشایخ یهود بهمراه محیصه روان ساختند و خود باستحکام قلاع فدك پرداخته اند که اگر محمد مسئلت فرستادگان را باجابت مقرون ندارد روزی چند خودداری بنمایند چون فرستادگان بخدمت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم رسیدند آن حضرت فرمود اگر من شما را بحال خود گذارم تا جمیع این قلاع را فتح بنمایم جزای شما چه خواهد بود گفتند شکستن لشگرهای ما و گشودن قلعه های فدك کار آسانی نیست و آن را مختصر نباید گرفت چه ما ابواب قلعها را محکم بسته ایم و کلیدهای آن ابواب را بدست ابطال رجال سپرده ایم و مردان دلاور را بحفظ و حراست آن گماشته ایم رسول خدا فرمود کلیدهای ابواب قلاع فدك در نزد من است سپس فرمان کرد تا کلیدها را حاضر نمودند و بعرض ایشان گذرانیدند آن جماعت چنان دانستند که دربان و کلیددار خیانت کرده اند و آن مفاتیح را بنزد رسول خدا فرستادند سپس او را حاضر کردند و از او پرسش کردند گفت بخدا قسم من کلیدها را در میان صندوقي نهادم و چون این مرد را ساحر می‌دانستم دفع سحر او را بآیات تورات توسل جستم و چند آیه بر این کلیدها قرائت کردم و در صندوق را محکم بسته ام و بر آن مهر زده ام آن جماعت فرمان کردند تا صندوق را حاضر کردند و مهر او را بحال خود دیدند چون خاتم برگرفته اند و در صندوق را باز کردند خالی از کلیدها دیدند یهودان تعجب گرفته اند و چند نفر آنها بشرف اسلام مشرف شدند و گفتند حضرات یهود که این مفاتیح را که برای شما آورد فرمود آنکس که الواح را برای موسی آورد یعنی جبرئیل پس در حصار بگشودند و کار بمصالحت کردند رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم امیر المؤمنین را فرمان داد تا کتاب صلح نوشت بدان شرط که حوائط فدك مختص رسول خدا باشد و لشکر بقصد فدك کوچ ندهد و هرکس که ایمان آورد خمس مال خود را به رسول خدا بدهد و بقیه ملك او باشد و آنکس که ایمان

نمی‌آورد اموالش بجمله خاص رسول خداست چون فدك بجمله فتح آن به نیروی سواره و پیاده لشکر نبود بتمامت ملك پیغمبر و مختص آن سرور بود و این آیه مبارکه دلالت بر این معنی تواند داشت

(وَ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لا رِكابٍ وَ لكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ

ص: 306

رُسُلَهُ عَلى مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِياءِ مِنْكُمْ وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ*)

می‌فرماید آنچه از ملك و مال كفار با رسول خدا گذاشتیم سواران و پیادگان شما رنج تاختن و شكنج رزم دادن ندیدند كه طلب بهره و نصیبه توانند كرد لاجرم این غنایم خاصه و خالصه خدا و رسول خدا صلي الله علیه و آله می‌باشد و مقرر است از برای خویشاوندان پیغمبر و مساكین ایشان تا در میان توانگران دست بدست نرود پس آن را كه پیغمبر بذل فرماید مأخوذ دارید و اگرنه دست بردارید

امر دوم تفویض فدك بفاطمه (ع)

چون قلاع فدك بتصرف رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم درآمد جبرئیل نازل شد و رسول خدا را سلام داد و عرض كرد كه خداوند می‌فرماید حق خویشاوندان را بده و این آیت مباركه را بیاورد:

(فَآتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ وَ الْمِسْكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ ذلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)

چون جبرئیل این خبر را بیاورد كه حق خویشان را بده رسول خدا فرمود این خویشان كیانند جبرئیل عرض كرد دخترت فاطمه زهرا است حوائط فدك را تفویض فاطمه بنما و حق خود را باو واگذار چه خداوند متعال حق خویش را نیز بفاطمه واگذار فرموده رسول خدا فاطمه را طلبید و آیه مذكوره را بر او قرائت فرمود و اموالی كه از فدك بهره رسول خدا شده بود همه را بفاطمه تسلیم داد و حوائط فدك را تفویض فاطمه فرمود آن مخدره عرض كرد یا رسول الله آنچه بفرمان خدا بهره من شده است همه را بشما واگذار كردم رسول خدا فرمود ای نور دیده این جمله مخصوص تو است آن را برای خود و فرزندان خود نگاه دار و دانسته باش كه بعد از من با تو از در معادات و عناد

ص: 307

بیرون شوند و حیلها بسازند و خصومتها بیاغازند تا فدك را از دست تو بیرون کنند آنگاه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمان کرد تا بزرگان اقوام و معارف اصحاب حاضر شدند و در حضور ایشان حوائط فدك را با هر ملك و مال که از آن اراضی ماخوذ داشته بود به تسلیم فاطمه مقرر فرمود سپس وثیقه‌ای نگاشت که فدك با تمامت منافع آن مختص فاطمه و فرزندان او حسن و حسین است این وقت فاطمه سلام الله علیها دست تصرف فراداشت و آن اموال و اثقال که تعلق باو داشت بر مسلمانان بخش کرد و هر سال باندازه قوت خویش از فدك مأخوذ می‌داشت و آنچه فاضل بود بر مسلمانان قسمت می‌فرمود و عمال آن مخدره ضبط فدك می‌نمودند تا رسول خدا رحلت نمود.

امر سوم در حدود فدك و منافع آن

یاقوت حموی در معجم البلدان در حرف فاء در ترجمه فدك گوید: «فدك را چشمه آب روان و درختهای خرما بسیار دارد و این فدك در ملك حجاز واقع است و از مدینه طیبه تا فدك دو روز مسافت و بعضی سه روز گفته‌اند».

در ناسخ گوید: «این فدك حصاری چند بود در فرود خیبر اگرچه استحکام و رصانت حصار خیبر را نداشت لکن منافع و خرماستان او افزون از قلاع خیبر بود».

(و) در مجمع البحرین گوید امیر المؤمنین علیه السّلام حدود فدك را معین فرمودند حد اول عریش مصر حد دوم سیف البحر حد سوم دومة الجندل حد چهارم جبل احد) و معلوم است که همه این اراضي معموره نبوده ولی در تصرف اهالی فدك بوده که اگر می‌خواستند احیای آن اراضی موات بنمایند حق داشتند و کسرا حق ممانعت نبود.

و قاضی نور الله در مجالس المؤمنین از صاحب کتاب ظریف نقل می‌کند که از امام کاظم علیه السّلام حدود فدك را سؤال کردند در جواب فرمود حد اول عریش مصر است حد دوم دومة الجندل و حد ثالث تیما و حد رابع جبل احد از مدینه طیبه

و نیز در کتاب مذکور می‌فرماید که روزی هارون الرشید عرض کرد به موسی بن جعفر علیه السّلام که فدك را محدود کن تا با تو گذارم که می‌دانم در آن امر ظلم بشما اهل

بیت شده است امام فرمود اگر محدود کنم چنان‌که حق او است ترا دل یاری ندهد که با من بازگذاری هارون سوگند خورد که می‌گذارم حضرت فرمود یك حد آن عدن است رنگ هارون از این سخن بگشت گفت دیگر بگو امام فرمود حد دیگرش سمرقند است رنگ

هارون زرد شد گفت دیگر بگو امام فرمود حد ثالث آن افریقیه است از مغرب زمین رنگ هارون از زردی بسرخی بگشت از غایت غضب گفت دیگر بگو امام فرمود حد رابع آن ارمنیه است رنگ هارون از سرخی بسیاهی بگشت ازبس‌که تیره و غلیظ شد و مدتی مدید سر در پیش افکند بعد از آن سر برآورد و گفت ای موسی بن جعفر تو حدود مملکت ما را نام بردی و غرض امام آن بود که آنچه در دست تو است و در حیطه تصرف شما است حق بنی فاطمه است و بنی العباس آن را غصب کردند پس امام فرمود من اول ترا گفتم که به این حدود راضی نمی‌شوی و تو از من نشنیدی بعد از این قضیه هارون با آن حضرت دل بد کرد و بقصد قتل او کمر بست تا او را شهید کرد)

و در ناسخ التواریخ گوید منافع فدك سالی بیست و چهار هزار دینار و بقولی هفتاد هزار دینار بوده (حقیر گوید جمع بین دو قول این است که با منافع عوالی فدك که آن عبارت از حوائط سبعه بوده باشد و تفصیل حوائط در وصایا و مالیه آن مخدره بیاید در این صورت هفتاد هزار دینار منافع آن بوده و اجاره فدك تنها بیست و چهار هزار دینار بوده و هر دینار یك مثقال طلا است که بحساب پول این زمان ملیونها می‌شود.

امر چهارم اخراج عمال فاطمه (ع) را از فدك

چون در جلد اول (الکلمة التامة) و جلد چهارم آن اسباب حقد و حسد ابو بکر و عایشه را از کتب اهل سنت یاد کردیم که تا چه اندازه این پدر و دختر نسبت بامیر المؤمنین و فاطمه اطهر حسد و کینه داشته‌اند تا اینکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم رحلت نمود فرصت را غنیمت شمردند و آنچه توانستند کوتاهی نکردند چون ابو بکر بر مسند خلافت جای کرد عمر گفت ای[78] خلیفه رسول خدا دانسته باش که مردم بنده دنیا

ص: 309

می‌باشند و غیر آن را نمی‌خواهند تو باید دست علی بن ابی طالب را از خمس و غنیمت کوتاه کنی و فدك را تصرف بنمائی شیعه علی چون این را دانستند او را واگذارند و در اطراف تو جمع شوند برای وصول بآمال و آرزوی خود که از دنیا طمع دارند این سخن در قلب ابو بکر کالنقش فی الحجر استوار افتاد پس جمعی را فرستاد و دست تصرف عمال و کارگران صدیقه طاهره را از فدك کوتاه کرد و خمس غنایم خیبر را تصرف نمود چون این خبر بصدیقه کبری رسید یك نفر را بنزد ابو بکر فرستاد و پیام داد که چه پیش آمد ترا که فدك را تصرف کردي آنچه خداوند متعال به رسول خدا در مدینه عطا فرموده میراث ماست و آنچه از خمس

78 ان الناس عبید هذه الدنیا لا یریدون غیرها فامنع عن علی و اهل بیته الخمس و الفیء و فدکا فان شیعة علی اذا علموا ذلك ترکوا علیا و اقبلوا الیك رغبة فی الدنیا و ایثارا و محاماة علیها.

اموال خیبر بجای مانده بهره ماست آن جمله را بما رد کن و فدك را نیز بحال خود گذار که ترا در آن حقی نیست ابو بکر[79] پیام داد که رسول خدا میراث نمی‌گذارد و خودش فرموده آنچه ما بجای بگذاریم صدقه است و اهل بیت من از آن مال همانند سائر مسلمین تناول بنمایند و من بخدا قسم نمی‌توانم تغییر بدهم صدقه رسول خدا را از آن حالی که در عهد او بوده و من عمل می‌کنم بآنچه رسول خدا عمل می‌نمود.

دیگرباره بروایت احمد بن عبد العزیز که از مشاهیر علماء عامه است بشهادت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة سند بابو الطفیل می‌رساند که فاطمه[80] فرستاد بنزد ابی بکر که تو وارث رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌باشی یا اهل بیت او ابو بکر گفت البتّه اهل بیت او وارث رسول خدا می‌باشند فاطمه فرمود پس چرا میراث پیغمبر را ضبط کرده‌ای و آن را از ما دریغ می‌داری ابو بکر گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود خداوند پیغمبرش را عطیتی کرد

و اطعامی فرمود چون رسول خدا از جهان بیرون شد آن عطیه بایستی در دست کسی باشد که بجای او نشیند من امروز خلیفتی یافتم و بجای او نشستم و آن مال بهرکس از مسلمانان سزا دانم می‌رسانم فاطمه گفت تو دانی و آنچه از رسول خدا شنیدی ابن ابی الحدید بعد از نقل این کلام گوید که مرا تعجب فرومی‌گیرد از این حدیث زیراکه فاطمه فرمود تو وارث رسول خدائی یا اهل او ابو بکر گفت اهل او پس ابو بکر تصریح کرد که رسول خدا ارث می‌گذارد و آن ارث مخصوص اهل بیت او است و بعد که می‌گوید پیغمبر فرموده ما ارث نمی‌گذاریم این تناقض است بالجمله این[81] خبر بفاطمه بردند خشمناك شد چادر عصمت بر سر کرد و در مقنعه و جلباب خویش محفوف گشت زنان بنی هاشم و خویشاوندان و پیوستگان حاضر شدند و حضرت باتفاق آن زنان طریق مسجد رسول خدای پیش داشتند و فاطمه چنان طی مسافت می‌نمود که گفتی رسول خدا عبور می‌دهد وقتی بمسجد آمد که جماعت مهاجر و انصار از نالیدن او بنالیدند و به های‌های بگریستند و ابو بکر با جمعی

---

79 فقال ابو بکر رسول الله قال لا نورث ما ترکناه صدقه انما تأکل آل محمد من هذا المال و انی و الله لا اغیر شیئا من صدقة رسول الله عن حالها التی کانت علیها فی عهد رسول الله و لا عملن فیها بما عمل به رسول الله

80 ارسلت فاطمه الی ابی بکرا أنت ورثت رسول الله ام اهله قال بل اهله قالت فما بال سهم رسول الله قال انی سمعت رسول الله یقول ان الله تعالی اطعم نبیا طعمة ثم قبضه و جعله للذی یقوم بعده فولیت انا بعده ان ارده علی المسلمین قال انت و ما سمعت من رسول الله(ص)

81 روی عبد الله بن الحسن المثنی باسناده عن آبائه علیهم السلام انه لما اجمع ابو بکر علی منع فاطمه فدکا و بلغها ذلك لاثت(1) خمارها علی رأسها و اشتملت بجلبابها و اقبلت فی لمة(2) من حفدتها(3) و نساء قومها و تطأ ذیولها ما تخرم مشیتها مشیة رسول الله(ص) حتی دخلت علی ابی بکر و هو فی حشد(4) من المهاجرین و الانصار و غیرهم فنیطت(5) دونها ملاءة فجلست ثم انت أنّة اجهش(6) القوم لها بالبکاء فارتج المجلس ثم امهلت هنیئة(7) حتی اذا سکن نشیج القوم و هدئت فورتهم(8) افتتحت الکلام بحمد الله و الثناء علیه و الصلاة علی رسول الله فعاد القوم فی بکائهم فلما امسکوا عادت فی کلامها

(1) لات ای شد و ربط یعنی چادر بر سر کرد(2) لمة بضم لام و تخفیف میم الجماعة(3) حفدة بفتحتین اعوان و خدم(4) حشد بفتحتین الجماعة(5) نیطت ای علقوا سترا و ملائه بالضم و المد کل ثوب لین رقیق(6) اجهش فزع الانسان الی غیره و تهیأ للبکاء(7) هنیه علی وزن سمیه ای صبر زمانا قلیلا(8) فورتهم ای شدتهم.

از مهاجر و انصار در مسجد جلوس داشتند فرمان کرد تا پرده ای برای فاطمه بزنند آن مخدره آمد و در عقب پرده بنشست و چنان ناله جگر خراشی از دل برکشید که گویا مسجد را بلرزانید بانك عویل و ناله مردم بالا گرفت فاطمه لختی ساکت نشست تا مردم از اضطراب و فزع خاموش شدند لب بحمد و ثنای باري تعالی بگشود ثانیا مردم بی‌اختیار بنالیدند و سخت جزع و زاری کردند و بصدای بلند همی‌بگریستد دوباره فاطمه خاموش گردید تا مردم را ناله و خروش اندك شد این وقت بقرائت خطبه معروفه بخطبه فدکیه شروع فرمود و حقیر قبل

ص: 311

از شروع در خطبه سزاوار چنان دیدم که سند و اعتبار این خطبه شریفه را بنگارم.

امر پنجم سند و اعتبار خطبه فدکیه از کتب عامه

این خطبه شریفه را فاطمة زهرا سلام الله علیها در مسجد پشت پرده قرائت نمود علاوه بر اینکه خود خطبه شاهد صدق خود می‌باشد اعلام و اکابر عامه آن را نقل کرده اند و ائمه هدي سلام الله علیهم وصیت می‌نمودند فرزندان و شیعیان خود را بحفظ این خطبه مبارکه و محدثین عظام و علماء فخام در کتب و مؤلفات خود آن را ضبط کرده اند و صحت نسبت این خطبه بصدیقه طاهره مثل صحت نسبت نهج البلاغة است بامیر المؤمنین و لکن چون این خطبه مشتمل بر ظلم و جور شیخین است و فضائح و قبایح افعال آنها و اتباع آنها را در بردارد بعضي عامة که راه تأویل را بر خود مسدود دیدند بانکار این خطبه پرداخته اند و او را از موضوعات روافض معرفی کردند چنانچه در خطبه شقشقیه این هرزه را بغالب زدند و لکن چشمه خورشید را به مشتی گل نتوان اندود کردن این اثبات منکرات و انکار ثابتات که کار شب روز نواصب است آب در غربال بیختن و مشت بنیشتر کوفتن است و بیشتر جهالت و نادانی بخرج دادن است

اول ابو الفضل احمد بن ابي طاهر المتوفی سنة 28 که از أعاظم مشاهیر اهل سنت است در کتاب بلاغات النساء تمام خطبه را نقل کرده و این کتاب در نجف اشرف نسخه آن بدست آمد و در سنه 1361 هجری بطبع رسید

دوم ابو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری که از موثقین عامه است تمام این خطبه را در کتاب سقیفه خود نقل کرده و آن را صحیح و ثابت شمرده بشهادت ابن ابی الحدید در شرح خود و علی بن عیسی اربلی در کشف الغمة از او بسیار نقل کرده اند

سوم ابن ابي الحديد متولد در سنة 586 و المتوفى سنة 655 در شرح نهج البلاغة ج- 4- در ذيل كلام امير المؤمنين عليه السّلام كه فرمودند (كانت فى ايدينا فدك من كل

ص: 312

ما اظلته الخضراء) تمام خطبه را ذكر كرده و نه اشكالى و نه ايرادى بر آن خطبه شريفه كرده است.

چهارم ابو عبد الله محمد بن عمران بن موسى بن سعيد بن عبيد الله المرزبانى المعتزلى الخراساني الاصل البغدادى المولد سنه 296 و المتوفى سنة 384 الموثق عند جميع العامة اثنى عليه كثيرا الخطيب البغدادى فى تاريخه و ابن خلكان و غيرهما تمام خطبه را نقل كرده بشهادت سيد مرتضى علم الهدى در شافى

پنجم احمد بن محمد بن مكى عن محمد بن قاسم يمانى عن ابي عايشه اين خطبه را نقل كرده بشهادت مرزبانى و خطيب بغدادى اين احمد بن محمد بن مكى را در تاريخ خود ثناء جميل نموده و گفته وى از اهل بصره بود به بغداد آمد و در آنجا حديث گفت و در سنه 282 وفات كرد و ابن عايشه كه اين خطبه را از او نقل كرده اند وجه تسميه اش اين است كه مادرش عايشه دختر طلحة بن عبيد الله بود و او از جمله زنانى بود كه بعيادت فاطمه آمد و آن مخدره با او سخنانى فرمود كه بعد ازين در محل خود بيايد و آن سخنان همه شكايت از ابو بكر و عمر بود.

ششم عمر بن شيبه كه از اعلام سنيه مى‌باشد تمام اين خطبه را در تاريخ خود نقل كرده بشهادت على بن عيسى اربلى در كشف الغمة و اربلى با اينكه از علماء شيعه است در نزد علماء عامه موثق است صلاح الدّين محمد بن شاكر بن احمد الخازن در كتاب فوات الوفيات كه ذيل تاريخ ابن خلكان است از اربلى ثناء جميل نموده

هفتم الامام الحافظ احمد بن موسى بن مردويه اصفهاني كه از اكابر سنيه مى‌باشد اين خطبه را در كتاب مناقب خود بسند خويش از زهرى نقل كرده بشهادة السيد الاجل على بن طاوس در كتاب طرائف.

هشتم ابو المظفر شمس الدّين يوسف سبط ابن جوزى در باب حادي عشر تذكره خواص الامة اين خطبه را ذكر كرده است.

نهم المحدث الشهير اسحاق بن عبد الله بن ابراهيم اين خطبه را از صالح بن كيسان و او از زهرى نقل كرده بنا بر نقل علامه خبير السيد اسماعيل عقيلى در كفاية

ص: 313

الموحدين.

دهم جلال الدّين سيوطى كه از مشاهير علماء عامه است در كتاب لآلي مصنوعه فى احاديث الموضوعة كه نسخه مطبوعه آن در نظر اين قاصر موجود است باين عبارت گفته (و ذكر ابو محمد ابن قتيبة ان فاطمة خرجت فى ثلاثة من نسائها تطأ ذيولها حتى دخلت على ابى بكر ثم قال السيوطي قال ابن قتيبة كنت أرى ان لهذا الحديث اصلا)

اين عبارت سيوطى بتمام صراحت دلالت دارد كه اين خطبه از موضوعات نيست و طعن است بر كسانى كه او را از احاديث موضوعه مى‌دانند چه آنكه مى‌گويد ابن قتيبة كه از اساتيد فن علم و رجال و حديث است مى‌گويد مى‌بينم من اينكه براى اين حديث اصلى است.

يازدهم على بن محمد بن العرلق كه از حفاظ و اكابر عامه است و شيخ عبد الحق دهلوى او را بلفظ علامة ستايش كرده و او را امام و حافظ گفته در كتاب مختصر تنزيه الشريعة من احاديث الموضوعة الشنيعة حكم بصحت اين خطبه نموده و طعن زده است بر كسانى كه او را موضوع دانسته‌اند.

دوازدهم زمخشرى در كتاب فائق در لغت (لمه) گفته و فى حديث فاطمة انها خرجت فى لمة من نسائها تطأ ذيولها حتى دخلت على ابي بكر و نيز در فائق در لغت (هنبثه) اشاره باين خطبه نموده و بعض لغات ديگر اين خطبه را معنى كرده

سيزدهم ابن اثير جزرى در كتاب نهايه در لغت (لمه اشاره بهمين خطبه فرموده و بسيارى از الفاظ مشكله او را معنى كرده.

چهاردهم مسعودى كه نهايت وثوق را عامه باو دارند با اينكه از علماء اماميه است در مروج الذهب اشاره باين خطبه نموده و تمام آن را حواله بكتاب اخبار الزمان فرموده.

پانزدهم عبد الرحمن بن عيسى شافعى در كتاب الفاظ الكتابه ص 65 از طبع بيروت چاپ نهم چند كلمه اين خطبه را نقل كرده و به آن استدلال نموده است.

شانزدهم عمر رضا كحاله در جلد سوم اعلام النساء كه نسخة مصر آن در

ص: 314

نظر اين قاصر موجود است تمام خطبه را در ترجمه فاطمه صديقه عليها السلام نقل كرده و ايرادى هم بر آن نگرفته

هفدهم حسن بن علوان از عطیه عوفی این خطبه را نقل کرده و گفته که من آن را از عبد الله ابن حسن مثني استماع کردم بشهادت احمد بن ابی طاهر در بلاغات النساء و شیخ صدوق در علل الشرائع پاره از این خطبه را که مشتمل بر علل و حکم قوانین شرع مطهر بود ذکر کرده و آن را از ابن المتوکل و او از سعدآبادی که بسند خود از عقیله زینب کبری (ع) بنت امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده روایت می‌کند و نیز در بلاغات النساء و دیگر کتب از عطیه که گفت ما در نزد ابو الحسین زید بن علی بن الحسین علیهم السلام بودیم که گفتگوی دعوی فاطمه با ابی بکر در میان آمد که ابو بکر چگونه فدك را گرفت زید فرمود مشایخ آل ابی طالب را دیدم که این خطبه را از پدرهای خود روایت می‌کنند و به پسران خود تعلیم می‌دهند و پدرم مرا به آن حدیث کرد از جدم از فاطمه زهراء (ع) اکنون‌که صحت و اعتبار این خطبه شریفه کالنور علی شاهق الطور واضح و روشن گردید اصل خطبه را با شرح لغات و ترجمه هدیه قراء محترم می‌نمائیم

خطبه مبارکه حضرت فاطمه «ع» در مسجد رسول خدا (ص) هنگام احتجاج با أبی بکر

الحمد لله علی ما انعم و له الشکر علی ما ألهم و الثناء بما قدم من عموم نعم ابتدأها و سبوغ آلاء أسداها و تمام منن والاها جم عن الإحصاء عددها و نآی عن الجزاء أمدها و تفاوت عن الإدراك أبدها و ثنی بالندب إلی أمثالها و أشهد أن لا إله إلّا الله وحده لا شریك له، کلمة جعل الإخلاص تأویلها، و ضمّن القلوب موصولها، و أنار في الفکر معقولها، الممتنع من الأبصار رؤیته و من الألسن صفته و من الأوهام

ص: 315

کیفیّته ابتدع الأشیاء لا من شیء کان قبلها، و أنشأها بلا احتذاء أمثلة امتثلها کونها بقدرته و ذرئها بمشیّته من غیر حاجة منه إلی تکوینها، و لا فائدة له في تصویرها إلّا تثبیتا لحکمته و تنبیها علی طاعته و إظهارا لقدرته و تعبّدا لبریّته و إعزازا لدعوته، ثمّ جعل الثواب علی طاعته، و وضع العقاب علی معصیته ذیادة لعباده عن نقمته و حیاشة منه إلی جنّته

اللغة شی سابغ ای کامل اسداها و هو بمعنی العطاء (جم الشیء ای کثر (نآ آی بعد و مثله تفاوت (الامد) الغایة (الأبد الدهر و الدائم (ندبهم ای دعاهم (اجزلت له العطاء ای اکثرت (ثنیت الشی ای جعلة اثنین ای بعد ان اکمل لهم النعم الدنیویة ندبهم الی تحصیل امثالها من النعم الأخرویة (و انار یعنی اوضح فی الفکر و الاذهان ما یتعقل من تلك الکلمة (احتذی مثاله ای اقتدی به (ذرأ ای خلق (حاش الشیء ای جاءه من حوالیه لیصرفه

ترجمة يعنى سپاس و ستايش خاص خداوند است مر نعمتهاى او را و ثنا سزاى او است بدانچه پيشى گرفت بعموم نعم و ابتدا نمود بكمال عطايا و تمام منن چند كه از حوصله حساب افزون و از گنج شمار بيرون است و دور است پايان آن از پاداش و ابديت او از ادراك و دعوت فرموده عموم ناس را بگذاشتن شكر و سپاس و افزون آوردن نعمتهاى پىدرپى و طلب حمد و سپاس نموده است از بندگان تا بكثرت نعمت و منن ايشان را پاداش فرمايد و گواهى مىدهم كه جز خداى باري خدائى نيست و او را حدى و ضدى و شريكى نباشد كلمه ايست كه مأول است حقيقت اخلاص را بوحدت و متضمن است قلوب را بايصال وحدانيت و روشن ساخته در انديشه و افكار چيزى را كه حامل توانند بود و تعقل توانند نمود كه ممتنع است از ديدها رؤيت او و بيرون است از نيروى زبانها ذكر صفت او و خارج است از آفرينش وهمها چگونگى او و ابداع و اختراع كرده است اشيا را بىآنكه از پيش ماده و مدت داشته باشد و انشا و ايجاد فرمود اشياء را بىآنكه اقتدا و اقتفا بديگر بنمايد بلكه بيافريد آفرينش را بقدرت خود و بمشيت خود بىآنكه محتاج باشد بآفرينش آنها يا فايدتى متصور باشد در تصوير آنها جز اينكه اين آيات در اثبات حكمت او و بينه طاعت او و اظهار قدرت او و گردن نهادن مخلوقات او و اعزاز

دعوت او است آنگاه ثواب را بر اطاعت خود قرار داد و عقاب را بر معصيت و نافرمانى خود مقرر فرمود براى اينكه بندگان خويش را از سخط خود دور دارد و مطيعين را بهسوى جنت فردوس كشد

و أشهد أنّ أبي محمّد عبده و رسوله، اختاره الله و انتجبه قبل أن أرسله و سمّاه قبل أن اجتبله و اصطفاه قبل أن ابتعثه، إذ الخلائق بالغيب مكنونة، و بستر الأهاويل مصونة و بنهاية العدم مقرونة، علما من الله تعالى بمآل الامور، و إحاطته بحوادث الدهور، و معرفة بمواقع المقدور، ابتعثه إتماما لأمره، و عزيمة على إمضاء حكمه و إنفاذا لمقادير حتمه، فرأى الامم فرقا في أديانها عكفا على نيرانها عابدة لأوثانها منكرة لله مع عرفانها فأنار الله بمحمّد ظلمها و كشف عن القلوب بهمها، و جلى عن الأبصار غممها و قام في الناس بالهداية و أنقذهم من الغواية و بصّرهم من العماية و هداهم إلى الدّين القويم و دعاهم إلى الطريق المستقيم، ثمّ قبضه الله إليه قبض رأفة و اختيار و رغبة و إيثار محمّد عن تعب هذه الدار في راحة قد حفّ بالملائكة الأبرار و رضوان الربّ الغفّار و مجاورة الملك الجبّار صلّى الله على أبي نبيّه و أمينه على الوحى و صفيّه و خيرته من الخلق و رضيّه و السلام عليه و رحمة الله و بركاته.

اللغة جبله الله بالتشديد اى خلقه عكفا بر وزن ركعا بمعنى ملازم شدن و مواظب شيئى شدن بعد از اينكه شيئى اقبال مىكند (البهم جمع بهمه على وزن غرفه و هو المجهول الذى لا يعرف (امر غمة اى مبهئم.

ترجمه و شهادت می‌دهم که پدرم محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم بنده و رسول خدا است پیش از آنکه او را به پیغمبری مبعوث بفرماید برتری داد و پیش از آنکه او را خلق کند نام او را ذکر فرمود و پیش از آنکه به پیغمبری مبعوث شود او را از بندگان خود برگزید در آن هنگام که خلایق در حجاب غیب محبوس و به پرده بیمها و ترسها مستور و پوشیده و به بیابان عدم مقرون بودند زیراکه خداوند متعال بعواقب امور عالم بود و بحوادث و پیش‌آمدهای دهور ذات اقدسش احاطه داشت و به زمان‌های وقوع آنچه مقدر شده بود عارف و شناسا بود برای اتمام امر خود او را مبعوث فرموده و برای عزم بر امضای حکم خود او را برانگیخت و برای انفاذ مقدرات محتومه خود او را به پیغمبری اختیار نمود پس

مردم را در دین خودشان طوائف متفرقه و فرق مختلفه یافت گروهی آتش را می‌پرستیدند فرقه‌ای خدای خود را بت می‌دانسته‌اند و در نزد همان بتان بخاك می‌افتادند و از آنها حاجت می‌خواسته‌اند با آنکه بخدا عارف بودند و می‌شناخته‌اند او را منکر بودند و بواسطه نور محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم تاریکیهای جهل را از دل آنها برداشت و آنها را روشن نمود و شبهات قلوب را بنور محمدی صلّی الله علیه و آله و سلّم برطرف ساخت و ضعف چشمها را زایل و بروشنی مبدل داشت و آن جناب در میان مردم بامر هدایت و راهنمائی اشتغال ورزید و گمراهان را از گرداب ضلالت نجاة بخشید و کوری چشمهای آنها را بنور هدایت خویش منور و روشن ساخت آنها را بسوی دین خداوند دعوت فرمود و راه راست را به ایشان دلالت نمود پس از آن خداوند متعال روح مقدس او را از روی رحمت و رأفت و مهربانی و اختیار و رغبت مقبوض داشت و دار آخرت را برای او برگزید پدر من محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم از تعب و رنج این دنیا آسوده شد و استراحت یافت و ملائکه اطراف او را احاطه نمودند و خوشنودی پروردگار غفار او را دریافت و مجاورت پادشاه جبار را اختیار فرمود صلوات و رحمت خداوند بر پدرم محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم باد که امین بر وحی و برگزیده او از جمیع خلق او است و برکات و سلام و رحمت خداوند بر او باد)

فاطمه زهرا تا به اینجا از قوانین توحید و فضائل رسول اکرم و جهالت امت چیزي فرونگذاشت سپس روی با مهاجر و انصار آورده و باین کلمات آنها را مخاطب ساخته فرمود:

أنتم عباد الله نصب أمره و نهیه و حملة دینه و وحیه و أمناء الله علی أنفسکم و بلغائه إلی الامم و زعمتم حقّ لکم لله فیکم عهد قدّمه إلیکم و بقیّة استخلفها علیکم کتاب الله الناطق و القرآن الصادق و النور السّاطع و الضیاء اللامع بینة بصائره منکشفة

سرائره متجلية ظواهره مغتبط به أشياعه، قائد إلى الرضوان اتباعه، مؤد إلى النجاة أسماعه به تنال حجج الله المنوّرة و عزائمه المفسّرة و محارمه المحذّرة، و بيّناته الجالية و براهينه الكافية، و فضائله المندوبة و رخصه الموهوبة، و شرائعه المكتوبة،

اللغة (نصب) در آن چهار لغت است فتح نون با سكون صاد صنم نكون با سون صاد فتح

ص: 318

هر دو و آن بمعنى علامت و نشانه است مثل بيرقى كه در زمين نصب كنند كه مردم به آن راه را غلط نروند) و بلغائه يعنى تؤدون الاحكام الى سائر الناس و زعمتم يعنى گمان كرديد كه شما موصوف باين صفات هستيد بلكه از روى كذب و افترا مدعى هستيد كه ما امناء الله هستيم و احكام خدا را بمردم مى‌رسانيم) اسماعه اى تلاوته و فى بعض النسخ استماعه) و عزائمه اى فرائضه) بيناته اى محكمات القرآن ظاهرة و براهينه مؤكد لجملة ما قبله) و فضائله أي سننه) و رخصه اى المباهات كما ان شرائعه يعنى سائر احكامه مفروضة

ترجمه يعنى اى بندگان خدا شما محل اوامر و نواهى پروردگاريد و شما حاملان دين و وحى او مى‌باشيد بر نفسهاى خود امين خداونديد شمائيد كه دين خدا را بديگران ابلاغ مى‌كنيد و مى‌رسانيد خداوند است كه در ميان شما ضامن برحقى قرار داده و عهد و پيمان‌نامه‌اى براى شما فرستاده و خليفه بر شما گماشته و آن كتاب خدا است كه مبين حلال و حرام و خوانده شده‌اى است صادق و راستگو و نورى است افروزنده و ضيائي است لامع و بصائر شما را بيناكننده است آشكار سرائر قرآن براى شما منكشف است و ظواهر آن متجلى و آشكار پيروان قرآن مغبوطند (يعني مردم خواهش مى‌كنند كه چون پيروان قرآن باشند در فضيلت و حسرت مقام اين‌ها را مى‌برند) پيروى قرآن بشر را به خشنودى خداوند مى‌كشاند استماع آن انسان را بنجات مى‌رساند و وسيله رستگارى فراهم مى‌آورد بواسطه قرآن است كه حجج منوره خداوند ادراك مى‌شود و واجبات مفسره او دريافت مى‌شود و محرمات خداوند كه بر ارتكاب آنها تحذير فرموده مبين و آشكار مى‌گردد و دلائل ظاهرة و براهين و فضائل مندوبه و رخصتهاى موهوبة و شرايع فرض شده او بواسطه قرآن آشكار مى‌شود)

فاطمه چون از فضائل قرآن لختى بسرود بفلسفة احكام شروع فرمود و قالت فجعل الله الإيمان تطهيرا لكم من الشرك و الصّلاة تنزيها لكم عن الكبر، و الزكاة تزكية للنفس و نماء فى الرزق و الصيام تثبيتا للإخلاص و الحج تشييدا للدين و العدل تنسيقا للقلوب، و طاعتنا نظاما للملّة و إمامتنا أمانا من الفرقة و الجهاد عزّا للاسلام، و الصبر معونة على استيجاب الأجر و الأمر بالمعروف مصلحة للعامة و برّ الوالدين وقاية عن

السخط وصلة الأرحام منماة للعدد، و القصاص حقنا للدماء، و الوفاء بالنذر تعريضا للمغفرة و المكائيل و الموازين تغييرا للبخس و النهي عن شرب الخمر تنزيها عن الرجس و اجتناب القذف حجابا عن اللعنة و ترك السرقة إيجابا للعفّة و حرّم الله الشرك إخلاصا له بالربوبيّة فاتّقوا الله حق تقاته و لا تموتنّ إلّا و أنتم مسلمون و أطيعوا الله فيما أمركم به و نهاكم عنه فانّه إنّما يخشى الله من عباده العلماء.

اللغة المنماة اسم مكان او مصدر ميمى اى يصير سببا لكثرة العدد و الاولاد و العشائر و التعريض تجعل الشيء عرضا للشيء يعنى يقع فى معرض المغفرة) و البخس النقص و القذف الرمى

ترجمه يعنى خداوند متعال ايمان را براى شما تطهير از شرك و بتپرستى قرار داده و نماز را براى تنزيه از كبر و منيت و زكوة را براى تزكيه نفس و زيادى در روزى و روزه را براى حصول اخلاص استوار داشته و حج بيت الله را براى اعلاى دين و استحكام آن وضع نمود و عدل را براى تأليف قلوب و طاعت ما خانواده پيغمبر را براى انتظام ملت و امامت ما اهل بيت را براى ايمنى از اختلاف و فرقت و جهاد را براى ارجمندى اسلام و صبر را براى عون استيجاب اجر و امر به معروف را براى مصالح عامة مردم و نيكى بوالدين را براى دورى از غضب خداوند و صله ارحام و پيوستگى بر اقارب را براى زياد شدن عدد و قصاص را براى حفظ خون‌هاى مردم و وفاى به نذر را براى رسيدن بمغفرت و تمام پيمودن كيل و وزن را براى حفظ اموال از نقص و كمى و نهى از شرب خمر را براى دورى از رجس و پليدى و اجتناب از قذف را براى دورى از لعنت و ترك سرقت و دزدى را براى حصول عفت و شرك را حرام فرمود براى آنكه بندگان اعمال خود را خالص كنند براى خداوند بربوبيت او پس اى مردم از خداى خويش بترسيد و تقوى را آن‌طور كه سزاوار است شعار خود نمائيد و كارى كنيد كه از دنيا بدر نرويد مگر آنكه مسلمان باشيد و در آنچه خداوند بشما امر فرمود و يا از آن نهى نموده اطاعت كنيد و فرمان‌بردار باشيد همانا كه علما و دانشمندان از خداوند ترسانند و بس) فاطمه زهرا سلام الله عليها پس از اينكه پاره از فلسفه احكام را بيان نمود در مقام احتجاج برآمد و بمخاطبه آنها فرمود

أيّها النّاس اعلموا أنّي فاطمة و أبي محمّد، أقول عودا و بدءا، و لا أقول ما أقول غلطا و لا أفعل ما أفعل شططا لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم فإن تعزوه و تعرفوه تجدوه أبي دون نساءكم، و أخا ابن عمّى دون رجالكم و لنعم المعزي إليه صلّى الله عليه و آله و سلّم

فبلّغ الرّسالة صادعا بالنّذارة مائلا عن مدرجة مشركين، ضاربا ثبجهم و آخذا بأكظامهم، داعيا إلى سبيل ربه بالحكمة و الموعظة الحسنة يكسر الأصنام و ينكب الهام حتى انهزم الجمع، و ولّوا الدّبر حتى تفرّى اللّيل عن صبحه و أسفر الحقّ عن محضه و نطق زعيم الدّين و خرست شقاشق الشياطين و طاح وشيظ النفاق و انحلّت عقد الكفر و الشقاق و فهتم بكلمة الإخلاص فى نفر من البيض الخماص

اللغة عودا و بدءا يعنى اولا و اخرا شططا بمعنى غلط و دور شدن از حق عزيز اى صعب بمعنى دشوارى است عنتم من عنت و هو الزنا و الفجور و الضرر و الفساد و الوقوع فى امر شاق) صادعا من صدع و منه فاصدع بما تومر اى أحكم بالحق و فرق بين الحق و الباطل) النذارة الاعلام على وجه التخويف) مدرج اسم مكان بمعنى المسلك) ثبجهم اى وسطهم و ثبيج معظم الشيء و عواليه) اكظام جمع كظم بالتحريك على وزن فرس و هو مخرج النفس و منه اخذ بكظمه اى بحلقه ينكب و فى بعض النسخ ينكس و هو القا الرجل على رأسه يعنى رؤساء مشركين بخاك هلاك انداخت) و الهام جمع الهامة و هو مقدم الرأس تفرى اى انشق فراه يفريه شقه فاسدا او صالحا- اسفر اى اضاء- زعيم سيد القوم- و شقاشق جمع شقشقه بالكسر و هو شيء، كالريه يخرجها البعير من فيه اذا هاج- و طاح اى هلك وشيظ كامير مأخوذ من شظظ و منه قولهم شظظت الجوالق اذا شددت عليه شظاظته و هى العود يشد الذى به الجوالق و المراد هنا اولى الشرور و الرزائل- نفر يعنى الجماعة و البيض جمع ابيض و الخماص خلو البطن من الطعام و المراد هنا هم اهل بيت رسول الله صلّى الله عليه و آله

ترجمة فاطمه بانك برداشت كه اى مردمان اينك منم فاطمه دختر محمد صلّى الله عليه و آله و سلّم آن سخن كه اول مىگويم هم در آخر بدان اعادت مىنمايم و از در اغلوطه سخن نمىرانم و آنچه مىكنم در طلب فدك بيرون حق كار نمىكنم و دروغ نمىزنم همانا پيغمبرى

از نوع بشر همانند شما از در رافت و رحمت بسوى شما آمد اگر بجوئيد اصل و نسل او را مىدانيد كه او پدر من است نه پدر زنان شما و برادر پسرعم من است نه پسرعم مردان شما چه نيكو نسبتى است نسبت با محمد و آن حضرت ابلاغ رسالت فرمود و بىفرمانان را بيم داد و از شيمت مشركين روى برتافت و شمشير در پس گردنهاى كفار و مشركين بنهاد و گلوى ايشان را فشار داد و بشاه راه شريعت و موعظت دعوت فرمود اصنام را درهم شكست و بسر درانداخت چند كه كافران پشت دادند و روى بهزيمت نهادند تا پهلوى ظلمت را چاك زد و بامداد اسلام را از شب تاريك شرك آشكار ساخت پس حق ظاهر شد و زعيم دين گويا گرديد

و شقشقه شیطان باز جای خزید پس هلاك شدند کارکنان نفاق و گشوده شد بندهای کفر و شقاق و تفوه کردند مردمی گرسنه و سفید نامه بکلمه اخلاص) یعنی اهل بیت چون در روایتی وارد شده فی نفر من البیض الخماص اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا چون فاطمه زهرا لختی معرفی مقام خود و پدرش و زحمات او را برای ترویج دین شرح داد حضار مجلس را باین کلمات مخاطب ساخت

و کنتم علی شفا حفرة من النّار، مذقة الشّارب، و نهزة الطامع و قبسة العجلان و موطأ الأقدام، تشربون الطرق و تقتاتون الورق، أذلّة خائفین تخافون أن یتخطّفکم الناس من حولکم فأنقذکم الله تبارك و تعالی بمحمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم بعد اللّتیّا و التي و بعد أن مني ببهم الرّجال و ذؤبان العرب و مردة أهل الکتاب کلما أوقدوا نارا للحرب أطفأها الله أو نجم قرن للشیطان و فغرت فاغرة من المشرکین قذف أخاه فی لهواتها فلا ینکفئ حتی یطأ صماخها بأخمصه، و یخمد لهبها بسیفه مکدورا فی ذات الله مجتهدا فی أمر الله قریبا من رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم سیّد أولیاء الله مشمرا ناصحا مجدّا کادحا و أنتم فی رفاهیة من العیش و ادعون فاکهون آمنون تتربّصون بنا الدوائر، و تتواکفون الأخبار، و تنکصون عند النّزال، و تفرّون عند القتال.

اللغة شفا ای طرفه یعنی کنار جهنم) مذقه بضم الاول و سکون الثانی علی فعله الشربة من اللبن الممزوج بالماء و هنا کنایة عن القلة) نهزة بفتح الاول و سکون الثانی بمعنی الفرصة و المراد هنا محل

الفرصة) و قبسه بضم الاول و سکون الباء و فتح السین من قبس و هو شعلة النار) و موطا الاقدام مثل یضرب لمن وقع فی ذلة و صار مغلوبا) الطرق ماء مخلوط به بول البعیر کنایة عن ضیق المعیشة و رداءة المشرب و الماء کل تفتاتون من القت و هو علف الدواب) خاسئین من خسأ علی وزن ضرب بمعنی البعد کنایة عن خمول ذکرهم و عدم الاعتناء بشأنهم) تتنحطفکم من خطف ای یستلبکم و الخطف اخذ الشیء خفیة) منی علی صیغة المجهول بمعنی اتبلی است البهم بالضم جمع البهمة و هو المجهول الذی لا یعرف و المراد هنا شجعان الرجال) نجم ای ظهر (قرن کنایة عن الطائفة (فغرت ای فتحت فاقرة الداهیة و المراد انه کلما اراده طائفة من المشرکین او عرضت لم داعیة قذف اخاه ای بعث علیا (ع) و عرضه للمهالك (لهواتها جمع لهات و هی اللحمة فی اقصی سقف الغم) لا ینکفئ ای لا یرجع) صماخ بالکسر سوراخ گوش را گویند) باخمصه منه اخمص الراحة و آن کف دست را گویند کنایه از شدت قهر و غلبه بر دشمن می‌باشد) مکدودا من الکدّ و هو التعب) مثمرا من شمر ثوبه ای رفعه لیخف علیه حتی وصل الی

ما یرید) کادحا ای بالغ فی السعی و العمل) و ادعون ای ساکنین فی بیوتکم) فاکهون ای تشغلون بنقل القصص و الاشعار و المزاح (و الفاکهة ما یتفکه بها الانسان ای یتنعم باکله) تتربصون ای تنظرون) الدوائر الحوادث) (و تتواکفون من وکف و هو المیل و المراد هنا تمیلون و تواجهون الی اسماع الاخبار) و تنکصون ای ترجعون) النزال المبارزة فی الحروب

ترجمة یعنی شما مردم عرب بسبب شرك و کفر بر لب وادی و گودال جهنم بودید و از غایت قلت و ذلت بمنزله شربت آبی بودید که تشنه بیاشامد و یا چون لقمه‌ای که شخص گرسنه بدو دست یابد و یا چون پاره آتشی که شخصی با شتاب خواسته باشد از آن اقتباس کند و او را برباید شمائید که لگدکوب مردمان قوی بودید و آب متعفن مخلوط با بول و سرگین شتر را می‌آشامیدید و پوست بزهای دباغی نشده یا برك درخت را برای خویش قوت می‌نمودید و در منتهی درجه خواری بزندگی ادامه می‌دادید و ترس آن داشتید که مردم شما را از اطراف درربایند ولی خداوند به برکت محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم شما را از شر آنها نجات داد بعد از آزار و شکنجه و مصائب بزرك و کوچك که شما را دامن‌گیر شده بود و در دست شجاعان و گرگان عرب گرفتار و مبتلي بودید در کف سرکشان و مرده اهل کتاب زبون و خوار گردیدید هر زمان که آتش حرب و جنك را می‌افروختید خداوند او را خاموش می‌نمود و در هروقتی که شاخی از شیطان ظاهر می‌شد و یا فتنه عظیمی از مشرکین دهن باز می‌نمود برادر خود امیر المؤمنین را در دهان ایشان می‌انداخت و از

ص: 323

جنگ برنمی‌گردید تا حریف خود را بر زمین نمی‌انداخت و سر او را در زیر پای خود نمی‌نهاد و آتش فتنه و فساد ایشان را بسیلاب ذو الفقار خاموش می‌کرد و در راه رضای خداوند متعال خود را بتعب می‌انداخت و در اطاعت امر خداوند اهتمام می‌نمود و همیشه به رسول خدا نزدیك بود و از او جدا نمی‌گردید و در میان اولیاء و دوستان خداوند از همه بالاتر و سید ایشان بود دامن همت خود را در اطاعت خدا بر کمر زده بود خیرخواه خلایق بود و در نصیحت بمردم کمال کوشش و سعی را مبذول می‌داشت و خود را در این راه بمشقت می‌افکند ولی در تمام این احوال شما در عیش و خوشی بسر می‌بردید و در مهد ایمنی متنعم و خوش بودید و از برای ما انتظار بلاها و فتنها را می‌کشیدید و متوقع اخبار وحشت‌آور و اراجیف بودید و چون جنگی پیش می‌آمد خود را از آن کنار می‌کشیدید و پهلو تهي می‌نمودید و در هنگام حرب و ضرب پشت بدشمن می‌کردید و فرار را بر قرار اختیار می‌نمودید) چون فاطمه زهرا لختی در نکوهش مهاجر و انصار از پستی و رذالت و ذلت و خواری و خوف و وحشت و کفر و ضلالت ایشان بسرود و پاره‌ای از زحمات شوهر عالی‌مقدارش حیدر کرار

بشرح فرمود خواست رجوع آنها را از هدایت بضلالت بعد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم ثابت بفرماید که از شاه کشور دین امیر المؤمنین دست شستند و بعجل سامری گرویدند فلذا فرمود

فلمّا اختار الله لنبیه دار أنبیائه و مأوی أصفیائه ظهر فیکم حسیکة النفاق و سمل جلباب الدّین و نطق کاظم الغاوین و نبغ خامل الأقلین و هدر فینق المبطلین، فخطر فی عرصاتکم و اطلع الشیطان رأسه من مغرزه هاتفا بکم، فألفاکم لدعوته مستجیبین و للغرّة فیه ملاحظین ثمّ استنهضکم فوجدکم خفافا و أحمشکم فألفاکم غضابا فوسمتم غیر إبلکم و أوردتم غیر شربکم هذا و العهد قریب و الکلم رحیب و الجرح لما یندمل و الرسول لما یقبر ابتدارا زعمتم خوف الفتنة الا فی الفتنة سقطوا، و ان جهنّم لمحیطة بالکافرین فهیهات منکم و کیف بکم و أنّی تؤفکون و کتاب الله بین أظهرکم اموره ظاهرة و أعلامه باهره و زواجره لائحة و أوامره واضحة قد خلفتموه وراء ظهورکم أ رغبة عنه تریدون أم بغیره تحکمون بئس للظالمین بدلا و من یبتغ غیر الاسلام دینا

ص: 324

فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین. ثمّ لم تلبثوا إلّا ریث أن تسکن نفرتها و یسلس قیادها، ثمّ أخذتم تورون و قدتها و تهیجون جمرتها و تستجیبون لهتاف الشیطان الغوی و اطفاء أنوار الدّین الجلی و اهماد سنن النبي الصفي تسرون حسوا فی ارتقاء و تمشون لأهله و ولده فی الخمر و الضراء و نصبر منکم علی مثل حزّ المدی و وخز السنان في الحشا

اللغة حسیکة علی وزن فعیلة من حسك و هو العداوة و النفاق) سمل ای خلق یعنی کهنه شد) جلباب هنا بمعنی الرداء) کاظم) هنا بمعنی الساکت یعنی بنطق آمدند گمراهان) نبغ ای ظهر) هدر گردانیدن شتر صدای خودش را در گلو) فنیق الفحل لمکرم من الابل لا یؤذی و لا یرکب لکرامته و الخطر بالتحریك الاشراف علی الهلاك) مغرز کمنبر محل الاختفاء) الغرة بکسر الغین المعجمة الخدعة) ملاحظین یعنی مراعاتکننده) استنهض ای امره بالقیام) خفافا ای مسرعین الی اجابته) احمشکم ای اغضبکم) فوسمتم من الرسم و هو العلامة و الاثر) و الکلم بفتح الکاف و سکون اللام الجرح) الرحب) السعة و هما کنایتان عن اخذ ما لیس لهم من الخلافه و میراث النبوة) تؤفکون ای تصرفون و کتاب الله جملة حالیة) ریث بمعنی المقدار) نفرتها ای فرارها) یسلس ای سهل انقیادها) تورون) ای تستخرجون و کانت العرب تقدح بعودین تحك باحداهما علی الآخر) یعنی شروع کردید که بیرون آورید شعله آتش را) تسرون) ضد الاعلان (حسوا شرب المرق (ارتغاء من الرغوة) کف شیر را گویند و این مثلی است میان عرب برای کسی که میخواهد ارائه کند بمردم که من نفع بغیر میرسانم و حال

آنکه در باطن نفع خود را طالب است) خمر) کفرس ما و اراك من خزف او شجر او جبل) الضراء) بالضاد المعجمة المفتوحة و الراء المخفقة الشجر الملتف فی الوادی و الخمر و الضراء کنایة عن اعراض المنافقین من آل الرسول (ع) المدی جمع مدیه بضم المیم و هی السکین و الشفرة حز المدی قطع الشیء من غیر ابانة و خز السنان الطعن بالرمح

ترجمه چون خداوند متعال پیغمبر خود را بسرای دیگر تحویل داد و اریکه حشمت او را در دار انبیاء و اصفیا نهاد خصومتی که در خاطر از در نفاق پنهان داشتید آشکار ساختید و کهنه و فرسوده شد حجاب حشمت دین و سخن سرای شدند اخرسان گمراه و شعر سرودند یاوگیان هرزه درای و بانك برآورد باطلکننده سخن حق چون شتر پرواره دمفشانی کرد و بصدا و آواز درآمد در عرصات و میدانهای شما و شیطان سر

ص: 325

برکشید از بنگاه خود و ندا درداد از برلی دعوت خود و یافت شما را که اجابت گردید دعوت او را و فریفته شدید فریب او را پس جنبش داد شما را و شما چست و چالاك بجنبش آمدید و خشمناك خواست شما را و سخت خشمناك شدید پس داغ زدید غیر شتر خود را و درآمدید بیرون آبگاه خود را کنایت از آنکه متصدی خلافت و امامت شدید با اینکه حقي و بهره‌ای نداشتید و حال آنکه عهد پیغمبر در غدیر خم مدتي از آن نگذشته و از وفات پیغمبر زمانی سپری نشده زخم دل ما هنوز بهبودي نگرفته و جراحت سینه ما التیام نپذیرفته رسول خدا را هنوز آب کفن خشك نشده که به دستاویز حدوث فتنه غصب خلافت گردید و خویش را در فتنه درانداختید و کافر شدید و جهنم محیط است بر کافران هیهات چه رسید شما را و بکجا می‌روید و حال آنکه کتاب خدا در میان شما است امورش پیدا و احکامش هویدا نواهیش لایح و اوامرش واضح است همانا مخالفت گردید با قرآن کریم و قرآن را از پس پشت انداختید آیا روي برتافتید از قرآن و بیرون قرآن حکم خواهید کرد بد بدلي است از برای ستمکاران یعنی دینی غیر دین اسلام و حکمی غیر حکم قرآن اتخاذ نمودن بد بدلی است) و خداوند فرمود هرکه بغیر دین اسلام دینی اختیار نماید آن دین از او مقبول نباشد و آن‌کس در آخرت از زیانکاران است و شما توقف و درنگ نکردید به مقداری که ساکن شود تنفر از این شتری که بناحق غصب نمودید و کشیدن آن شتر سهل و آسان شود (یعني سزاوار چنان بود که بعد از غصب خلافت و ارتاب این امر فظیع اندکي صبر می‌کردید و متعرض قبایح دیگر نمی‌شدید ولی شما تا کار خلافت خود را محکم کردید شروع در تهییج فتنة و آشوب نمودید و فدك را نیز بهمین زودي از من بغصب بردید آنگاه بافروختن آتش فتنه و فساد شروع کردید و بدعتها را آشکار نمودید و صداي

شیطان گمراه‌کننده را اجابت نمودید و فرونشانیدن انوار دین را شعار خود گردید و محو نمودن سنتهای دین نبی صفی را خواستار شدید در پس پرده بمکر و حیله و تزویر آثار دین مبین را نابود نمودید و در لباس دین‌داری انوار شریعت مقدسه اسلام را پنهان کردید و بدعتهای زمان جاهلیت را از نو شایع ساختید و کینه‌ای که از پیغمبر در دل داشتید درباره خانواده او تدارك نمودید ولی ما

بر مصائب و ضررهای شما که مانند کسی که با کارد و نیزه او را پاره کنند و چاره نداشته باشد صبر می‌کنیم و از در نفاق چنانکه فرماید تسرون حسوا فی ارتغاء پوشیده می‌نوشید شیر را در زید و کار را دیگرگونه نمودار می‌کنید و با اهل بیت پیغمبر بطریق خدعه و نیرگ می‌روید و صبر ما بر مصائب شما همانند حدود کارد و سنان نیزه در دل و جگر کار می‌کند) فاطمه زهرا سلام الله علیها تا به اینجا باین کلماتی که رخنه در آفاق ارضین و سماوات می‌نماید اثبات غصب خلافت نمود و ارتداد آنها را از دین ثابت فرمود اکنون بمحاکمه و قضاوت پرداخت و فرمود

ثمّ أنتم الآن تزعمون ألّا إرث لنا أ فحكم الجاهلية تبغون و من أحسن من الله حكما لقوم يوقنون أ فلا تعلمون بلى تجلّى لكم كالشمس الضاحية انّى أبنته أيّها المسلمون أ أغلب على ارثيته يا ابن أبي قحافة أ في كتاب الله أن ترث أباك و لا أرث أبي، لقد جئت شيئا فريّا أ فعلى عمد تركتم كتاب الله و نبذتموه وراء ظهوركم إذ يقول: «و ورث سليمان داود» و قال فيما اقتصّ من خبر يحيى بن زكريّا عليه السّلام:

«إذ قال ربّ هب لي من لدنك وليّا يرثني و يرث من آل يعقوب» و قال: «و أولو الارحام بعضهم أولى ببعض فى كتاب الله» و قال: «يوصيكم الله فى أولادكم للذكر مثل حظ الأنثيين» و قال «إن ترك خيرا الوصيّة للوالدين و الأقربين بالمعروف حقّا على المتّقين» و زعمتم أن لا حظ لي و لا إرث من أبى و لا رحم بيننا أ فخصّكم الله بآية أخرج منها أبى أم هل تقولون أهل ملّتين لا يتوارثان و لست أنا و أبي من أهل ملّة واحدة أم أنتم أعلم بخصوص القرآن و عمومه من أبي و ابن عمّى فدونكها مخطومة مرحولة تلقاك يوم حشرك فنعم الحكم الله و الزعيم محمّد صلّى الله عليه و آله و سلّم و الموعد القيمة و عند الساعة ما تخسرون و لا ينفعكم إذ تندمون و لكلّ نباء مستقر و سوف تعلمون من يأتيه عذاب يخزيه و يحلّ عليه عذاب مقيم.

اللغة فريا من الفرية و هو الكذب) حظوة بالحاء المهملة و الظاء المعجمة الساكنة المكانة المنزلة) مخطومة بالخاء المعجمة اسم مفعول من الخطام و هو زمام الناقة كما ان

مرحولة ایضا اسم مفعول من رحل الناقة و هذا تشبیه لطیف یعنی این فدك در تصرف من بود و مرا معارضی نبود و کسیرا

ص: 327

در او حقی و ادعائی در کار نبود همانند شتر زین کرده که صاحبش بر او سوار و زمام آن را در دست دارد و او را بهرجا بخواهد میراند)

ترجمة شما الآن گمان میکنید که ما را ارثی نیست آیا بسنت جاهلیت میروید و دین جاهلیت طلب میکنید کیست بهتر از خدای تعالی از برای حکم از برای کسانی که بخدا ایمان دارند آیا نمیدانید ما ارث داریم همانا میدانید و مانند خورشید تابان در وسط روز بر شما روشن است هان ای مسلمانان من فاطمه دختر پیغمبرم آیا من مغلوب شوم در اخذ ارث خویشتن و دیگران ارث مرا ماخوذ دارند ای پسر ابو قحافه آیا در در کتاب خدا مسطور است که تو از پدر خود ارث میبری و من از پدر خود ارث نمیبرم عظیم و عجیب حکمی آوردهای و بر کتاب خدا دروغ بستهای آیا دانسته و فهمیده قرآن را متروك ساختهای و از پس پشت انداختهای شما حجت میتراشید که انبیا را ارث نیست فراموش کردید که خداوند در قرآن میفرماید و ورث سلیمان داود یعنی ارث برد سلیمان از داود و در خبر یحیی بن ذکریا میفرماید که ذکریا عرض کرد الهی مرا فرزندی بخش که از من ارث ببرد و نیز از آل یعقوب اخذ میراث کند و نیز در قرآن کریم مسطور است که خویشاوندان صاحب رحم بعضي اولایند ببعضی و نیز مسطور است که خداوند وصیت میکند شما را در حق اولاد شما که بهره پسر مساوي دو دختر است و همچنان فرموده است که اگر مالی ترکه آنها باشد وصیت برای والدین و خویشاوندان بطور معروف سزاوار است بر پرهیزکاران و گمان میکنید که حظی و نصیبی از برای من نیست و ارثی از پدر نمیبرم و رحم و قرابت با پدر ندارم آیا مخصوص کرده است خداوند شما را به آیتی از آیات که ارث ببرید و ارث بگذارید و پدر مرا از آن آیت بیرون کرده است یا آنکه میگوئید اهل دو ملت از یکدیگر میراث نمیبرند و من و پدرم از اهل ملت واحده نیستم آیا پدرم مسلمان است و من کافرم میراث مسلمان را بکافر نمیگذارید آیا شما داناترید بخصوص و عموم قرآن از پدر من و پسرعم من اکنون این فدك و این خلافت شتری را ماند که مهار کرده از او پالان برنهاده بیدافع و مانعی ماخوذ دارید (یعنی ای پسر ابی قحافة این شتری که از دست ما بقهر و غلبه گرفتی با مهار و پالان

ص: 328

بدون معارض و منازع بگیر) و مالك باش (مراد فدك و خلافت است) در روز حشر ترا ملاقات میکند و خداوند نیکو حکمکننده است و محمد نیکو دادخواه میباشد و وعدهگاه ما و شما قیامت است و آنان که بر باطلاند در آن روز زیانکار خواهند گردید و و

پشیمانی شما را نفع ندهد و هر چیزی را زمانی است که در آن زمان واقع خواهد شد و عن‌قریب می‌دانید که عذاب خوارکننده بر چه کس وارد می‌آید و عذاب ابدی بر که حلول می‌کند) فاطمه زهرا سلام الله علیها چون از محکمه قضائی فارق شد و اثبات فرمود ظلم و طغیان غاصبین فدك و خلافت را و دروغ آنها را از قرآن آشکار ساخت سپس روی با مهاجر و انصار نمود و از ایشان طلب نصرت فرمود و قالت

یا معشر الفتیة و أعضاد الملّة و أنصار الإسلام ما هذه الغمیزة فی حقی و السنة عن ظلامتی أ ما کان رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم أبی یقول: المرء یحفظ فی ولده سرعان ما أحدثتم و عجلان ذا إهالة و لکم طاقة بما أحاول و قوّة علی ما أطلب و ازاول أ تقولون مات محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم فخطب جلیل استوسع وهیه و استنهر فتقه و انفتق رتقه و اظلمت الأرض لغیبته و کسفت النجوم لمصیبته و اکدت الآمال و خشعت الجبال و اضیع الحریم، و ازیلت الحرمة عند مماته فتلك و الله النّازلة الکبری و المصیبة العظمی لا مثلها نازلة و لا بائقة عاجلة أعلن بها کتاب الله جلّ ثناؤه فی افنیتکم و في ممساکم و مصبحکم هتافا و صراخا و تلاوة و ألحانا و لقبله ما حلّ بأنبیائه و رسله، حکم فصل و قضاء، حتم «و ما محمّد إلّا رسول قد خلت من قبله الرّسل أ فإن مات أو قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضرّ الله شیئا و سیجزی الله الشّاکرین» إیها بنی قیلة أ أهضم تراث أبی و أنتم بمرأی منّی و مسمع و منتدی و مجمع تلبسکم الدعوة و تشملکم الحیرة و أنتم ذووا العدد و العدّة و الأداة و القوّة و عندکم السّلاح و الجنّة توافیکم الدعوة فلا تجیبون و تأتیکم الصّرخة فلا تغیثون و أنتم موصوفون بالکفاح معروفون بالخیر و الصّلاح و النجبة التی انتجبت و الخیرة التی اختیرت، قاتلتم العرب، و تحمّلتم الکدّ و التعب و ناطحتم الأمم، و کافحتم البهم، فلا نبرح أو تبرحون، نأمرکم فتأمرون حتّی إذا دارت بنا رحی الإسلام، و درّ حلب الأیّام، و خضعت نعرة الشرك، و سکنت فورة الإفك و خمدت؟؟؟ نیران الکفر و هدأت دعوة الهرج و استوثق نظام الدّین

ص: 329

اللغة الغمیزة من الغمز و هو الذی یشیر بعینه و المراد هنا غض البصر عن الحق- و السنة:

اول النوم- الظلامة ما اخذه الظالم فتطلبه- سرعان و عجلان اسم فعل بمعنی سرع و عجل- ذا اهالة بکسر الهمزة دسم اللحم و هو جملة حالیة، مثل مشهور لمن له اهلیة فی اخذ الحقوق عن الظالم- احاول بصیغة المتکلم ای اقصد- از اول من المزاولة بمعنی الارادة- وهیة ای خرقه و استنهر فتقه ای: اتسع خرقه و انشق و الرتق ضد الفتق و الضمائر المجرورات راجعة الی الخطب- اکدت ای بخلت و قلت خیره- نازلة: الحوادث الشدیدة- بائقة: الداهیة- افنیتکم ای فی دار کل واحد منکم مسا بالضم

اسم مصدر للمساءة حكم فصل ای حكم مقطوع- ايها بمعنی هيهات- قيلة اسم ام الاوس و الخزرج- منتدی ای المجلس- الكفاح مصدر كفح كفحا و هو العدو كافح القوم اعدائهم ای استقبلوهم فی حرب بوجوههم ليس دونها ترس- و النجبة كالهمزة بمعنی الكريم و فی بعض النسخ بالخاء المعجمة ناطحتم من نطح ای حاربتم الامم بالجد و الاهتمام كافحتم ای تعرضتم لدفع العدو من غير ضعف- البهم كصرد جمع بهمة و هو الرجل الشجاع- فتأمرون و فی بعض النسخ فتأتمرون- خضعت ای سكنت- نغرت بمعنی فارت- استوثق انتظام الشيء.

ترجمه: فاطمه زهرا سلام الله عليها بانك برداشت كه ای جماعت جوانان ای پيشوايان ملت خير الانام ای انصار دين و آئين اسلام اين تغافل و توانی چيست و اين بی‌اعتنائی در مظلمه من از چه راه باشد مگر نشنيديد از رسول خدا صلّی الله عليه و آله و سلّم پدر من كه فرمود هر مردی را در فرزندش بايد احترام كرد كه آن فرزند را نيكو بداريد بجهت احترام پدرش چه بسيار زود كرديد آنچه كرديد و بهوای نفس خويش عجلت نموديد و حال آنكه شما در دفع اين ظلم كه بر من وارد شده توانائيد آنچه من در طلب حق خود خواستارم بمن برگردانيد آيا چنان می‌دانيد و می‌گوئيد كه محمد رسول خدا فوت شد و اين امر مختصری بود لا و الله اين خطبي فظيع و مصيبتی بزرگ و ثلمه‌ای وسيع بود كه هيچ اندازه برای خرق آن بدست نشود و هيچ رتقی بهندسه اين فتق برنيايد جهان را در غيبت او ظلمت فروگرفت و ستارگان در اين مصيبت تاريك گرديد و اميدهای مردم تبديل بنا اميدی شد و كوههای عالم خاشع و متزلزل گرديد حريم و حرمت پيغمبر را حشمت نماند سوگند با خدای اين نازله كبري و اين مصيبت عظمی بود كه مانند آن حادثة و داهيه‌ای ديده نشده همانا كتاب خدای را در خانهای خود بامدادان و شامگاهان تلاوت

كرديد و اصغای قرائت آن را نموديد و بجهر و اخفات آن را می‌خوانيد و مكشوف داشتيد كه بر انبيای سابقين و رسل پيشين از امضای حكم و قضای حتم چه رفته و همچنان خداوند در حق محمد فرمود كه نيست محمد مگر پيغمبری و درمی‌گذرد چنانكه در گذشته‌اند پيش از وی پيغمبران اگر بميرد يا كشته بشود روی از دين برمی‌تابيد و مرتد می‌شويد و هركه طريق ارتداد سپارد زيانی بحضرت خداوند نمی‌رساند بلكه خويشتن را بدوزخ می‌كشاند و خداوند سپاسگزاران را پاداش خير می‌فرمايد، آنگاه فرمود ای فرزندان قيلة آيا بازداشته می‌شوم من از ارث پدر و حال آنكه شما در مرئی و مسمع من هستيد شما را می‌نگرم و بانك شما را می‌شنوم حاضريد و انجمن كرده‌ايد و دعوت مرا اصغا می‌فرمائيد و بر ظلم و ستمی كه بمن رسيده دانا و بينائيد و شما صاحبان عدت و عدت و خداوندان سلاح جنك و مبارزت می‌باشيد چند كه دعوت من متواتر می‌شود اجابت نمی‌كنيد و فرياد مرا می‌شنويد و داد

نمی‌دهید نه آخر شما بشجاعت موصوفید و بخیر و صلاح معروفید و برگزیده برگزیدگانید و از اشراف قبائل و سادات عشائر بشمار می‌روید شما طوائف عرب مقاتلها کردید و در حروب و مغازی چه تعبها که متحمل شدید و با سران قبایل و دلیران مردم و طوائف روزگار مقابلیها نمودید و آنها را مغلوب خود گردانیدید و گردن‌کشان روزگار را از پای درآوردید و هرگز از ما خانواده دوری نمی‌نمودید و آنچه را که بشما امر می‌دادیم فرمان می‌بردید تا آنکه ببرکت ما اهل بیت آسیای اسلام بگردش درآمد و شیر روزگار فراوان شد و خیرات و مبرات در دنیا بسیار کردید و نخوت شرك و جاهلیت خاضع و ذلیل شد و جوشش دروغ و کذب فروخوابید و آتش کفر و شرك خاموش گردید و دعوت هرج‌ومرج فرونشست و نظام دین بقوام آمد. فاطمه زهرا سلام الله علیها بدین کلمات چندانکه توانست استنصار نمود و بانواع شرائف و شجاعت آنها را بستود پس از آن در اثبات کفر و ارتداد آنها چنین فرمایشاتی بسرود و حجت را بما لا مزید علیه تمام فرمود فقالت

فانی حرتم بعد البیان و أسررتم بعد الاعلان و نکصتم بعد الاقدام و أشرکتم بعد الإیمان ألا تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم و همّوا بإخراج الرسول

ص: 331

82

ریاحین الشریعة در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه ؛ ج1 ؛ ص331

و هم بدءوکم أوّل مرّة أ تخشونهم فالله أحق أن تخشوه إن کنتم مؤمنین ألا قد أری أن أخلدتم إلی الخفض و أبعدتم من هو أحق بالبسط و القبض و خلوتم بالدعة و نجوتم من الضیق بالسّعة فمججتم ما وعیتم و دسعتم الذي تسوّغتم فإن تکفروا أنتم و من في الأرض جمیعا فإن الله لغنيّ حمید ألا و قد قلت ما قلت علی معرفة منّي بالخذلة التی خامرتکم و الغدرة التي استشعرتها قلوبکم و لکنها فیضة النفس و نفثة الغیظ و خور القناة و بثّة الصدر و تقدمة الحجّة فدونکموها فاحتقبوها دبرة الظهر نقبة الخف باقیة العار موسومة بغضب الله و شنار الأبد موصّلة بنار الله الموقدة التي تطّلع علی الأفئدة فبعین الله ما تفعلون و سیعلم الذین ظلموا أي منقلب ینقلبون و أنا ابنة نذیر لکم بین یدي عذاب شدید فاعملوا إنّا عاملون و انتظروا إنّا منتظرون.

[82] محلاتی، ذبیح الله، ریاحین الشریعة در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه، 6جلد، دار الکتب الإسلامیة - ایران - تهران، چاپ: 1.

اللغة: نكص من باب قعد ای رجع علی عقبیه- اخلدتم ای رکن و مال و بابه قعد و منه اخلد الی ارض ای رکن و مال الی الدنیا و شهواتها- الخفض سعة العیش و منه عیش خافض ای واسع- و ابعدتم ای ترکتم امیر المؤمنین- و خلوتم ای: انفردتم بالدعة ای بالراحة و الهاء عوض عن الواو- فمججتم من باب قتل مج الماء من فمه ای رمی به- وعیتم ای حفظتم کنایة عن بیعتهم لامیر المؤمنین یوم الغدیر ثم نکثوا بیعتهم و ترکوه فریدا وحیدا- دسعتم ای منعتم من دسع در منجد کوید دسع دسعا قاء ملاء فمه بقیئه و رمی به و این کنایه است از اقبال صحابه باسلام و ادبار ایشان و اعراض آنها از اهل بیت رسول خدا (ص) مثل کسی که آب زلال خوشگواری را بنوشد پس از آن قی کند و آن را از دهن خارج بنماید- تسوغتم من ساغ- اذا سهل- الخذلة ترک النصر- خامرتکم ای خالطتکم- استشعر من الشعار و هو الثوب البدن- خور بفتح الخاء و الواو: الضعف- بثة الصدر: الهم الذی لا یقدر صاحبها علی الکتمان- و تقدمته الحجة اعلام الرجل قبل وقت الحاجة- فدونکموها ضمیر راجع بخلافت و همچنین ضمیر بعد از او و الحقب بفتح الحاء و القاف حبل یشد به رجل البعیر الی بطنه کیلا یتقدم الی کاهله و هو غیر الحزام و الجمع احقاب- دبره الجرح فی ظهر البعیر نقبة الخف رقة اسفل رجل البعیر کنایة عن کونه اعرجا لم یقدر علی المشی- موسومة من الوسم و هو العلامة

ترجمة: اکنون چه روی داده که حیران شده اید بعد از آنکه امر واضح و

آشکار و روشن بود و اخفا نمودید و حال آنکه در حالت ظهور و اعلان بود و بعد از آنکه اقدام کردید چرا پشت نمودید و بعد از آنکه ایمان آوردید چرا مشرك شدید آیا مقاتله و جنك نمی‌کنید با قومی که عهد خود را شکستند و رسول خدا را خواستند از مکه اخراج نمایند و حال آنکه با شما ابتدا بقتال کردند آیا از ایشان می‌ترسید پس خداوند سزاوارتر است از اینکه از او بترسید اگر از زمره مؤمنین باشید اکنون نگرانم که بجانب تنعم و آسایش میل کردید و آن‌کس که در حل و عقد امر خلافت از شما سزاوارتر بود او را از مرکز خلافت دور کردید و با راحتی و تن‌آسائی خلوت کردید و از شدت و سختی برفاهیت و وسعت درآمدید و علوم و معارف را پشت پا زدید و پرده برافکندید از آنچه بپوشیدید و از دهن بیرون دادید آنچه بنوشیدید و آنچه را بسهولت تناول کردید به‌سختی استفراغ نمودید اگر شما و همه اهل زمین کافر شوند همانا خداوند حمید و غنی است و احتیاجی بشما ندارد و این را بدانید که، من گفتم آنچه را که گفتم با علم باینکه شما نصرت من نخواهید کرد و دانا بودم بغدر و مگر شما که دلها را فروگرفته و

کناره‌جوئی از ما با پوست و گوشت شما آمیخته شده ولی چکنم که دردها و المها در سینه‌ام جمع شده است این سخنان که شرح دادم دود حزن و اندوهی بود که در دل خسته من متراکم شده و آه آتش‌افروزی بود که از سینه دردمندم شعله کشید به حدی که دیگر طاقت تحمل آن را نداشتم ناچار شدم که این اندوهها را از دل پردرد بیرون افکنم و خواستم که حجت بر شما تمام کرده باشم اکنون بگیرید و ببرید این شتری که بناحق غصب نمودید و این دابه خلافت و فدك را ماخوذ دارید او را رام و منقاد خود شمارید و بآسودگی سوار شوید اما بدانید که پای این دابه مجروح و پشت او زخم دارد حمل آن عار و ننگ آن باقی و برقرار و بوسم غضب خداوند تعالی داغدار و موسوم بودنش به ننگ همیشگی آشکار و پیوسته و متصل بنار غضب خداوندگار و کشاننده است راکب خود را بسوی ناری که شکافنده قلب فجار و کفار نابکار است همانا خداوند نگران است بدانچه می‌کنید و می‌داند ظالمان بکجا می‌روند و مقام می‌گیرند و من دختر پیغمبری هستم که بشیر و نذیر بود از برای شما و بعذاب شدید شما را بیم

می‌داد پس بکنید آنچه که می‌توانید ما نیز انتقام خواهیم کشید اکنون شما منتظر آن روز باشید ما نیز منتظر آن روز هستیم

و يعجني ذكر ابيات من قصيدة فاخرة للشاعر المفلق الشيخ كاظم الازرى

نقضوا عهد احمد فی اخیه	و اذاقوا البتول ما اشجاها
یوم جاءت الی عدی و تیم	و من الوجد ما اطال بکاها
فدنت و اشتکت الی الله شکوی	و الرواسی تهتز من شکواها
لست ادری إذ روعت و هي حسری	عاند القول بعلها و ابناها
تعظ القوم في اتم خطاب	حکت المصطفی به و حکاها
هذه الکتب فاسألوها تروها	بالمواریث ناطقا فحواها
و بمعنی یوصیکم الله امر	شامل للانام فی قرباها

فاطمانت لها القلوب و ان نزول الاحقاد ممن كادت طويها

ايها القوم راقبوا الله فينا نحن من روضة الجليل جناها

و اعلموا اننا مشاعر دين الله فيكم فاكرموا مثواها

و لنا من خزائن الغيب فيض ترد المهتدون منه هداها

ايها الناس اى بنت نبى عن مواريثه ابوها زواها

كيف يزوى عني ترانى عتيق باحاديث من لدنه افتراها

كيف لم يوصنا بذلك مولانا و تيما من دوننا اوصاها

هل رانا لا نستحق اهتداء و استحقت تيم الهدى فهداها

ام تراه اضلنا فى البرايا بعد علم لكي تصيب خطاها

انصفوني من جابرين اضاعا حرمة المصطفى و ما رعياها

بالجمله چون فاطمه زهرا سلام الله عليها اين خطبه كه رخنه در آفاق ارضين و سماوات مى‌كرد بپاى برد ابو بكر ترسيد مبادا دل انصار نرم بشود و براى نصرت

ص: 334

آن بانوى عظمي قيام كنند بدين كلمات در پاسخ آن مخدره آغاز سخن كرد و مردم را از جوشوخروش آرام كرد

فقال يا ابنة رسول الله لقد كان أبوك بالمؤمنين عطوفا كريما رءوفا رحيما و على الكافرين عذابا أليما و عقابا عظيما فإن عزوناه وجدناه أباك دون النساء و أخا ابن عمك دون الرجال آثره على كلّ حميم و ساعده على كل أمر جسيم لا يحبكم إلّا كلّ سعيد و لا يبغضكم إلّا كلّ شقي فأنتم عترة رسول الله الطيبون و الخيرة المنتجبون على الخير أدلتنا و إلى الجنّة مسالكنا و أنت يا خيرة النساء و ابنة خيرة الأنبياء صادقة في قولك

سابقة في وفور عقلك غير مردودة عن حقك و لا مصدودة عن صدقك و الله ما عدوت رأي رسول الله و لا عملت إلّا بإذنه و إنّ الرائد لا يكذب أهله و انّي اشهد الله و كفى به شهيدا إنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم يقول نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقة لا نورث ذهبا و لا فضة و لا دارا و لا عقارا و انّما نورث الكتب و الحكمة و العلم و النبوة و ما كان لنا من طعمة فلولي الأمر من بعدنا انّ يحكم فيه بحكمه و قد جعلنا ما حاولته في الكراع و الصلاح يقاتل به المسلمون و يجاهدون الكفّار و يجالدون المردة الفجّار و ذلك بإجماع من المسلمين لم أتفرد به وحدي و لم استبدّ بما كان الرأي فيه عندي و هذه حالي و مالي هي لك و بين يديك لا نزوى عنك و لا ندّخر دونك و أنت سيّدة امّة أبيك و الشجرة الطيّبة لبنيك لا يدفع مالك من فضلك و لا يوضع من فرعك و أصلك حكمك نافذ فيما ملكت يداي فهل ترينّ اخالف في ذلك أباك.

ابو بکر پاسخ گفت ای دختر پیغمبر پدر تو مؤمنان را مظهر کرم و کرامت و مظهر رحمت و رأفت بود و کافران را مصدر عنا و عذاب و مورد زحمت و نقمت و او پدر تو است نه پدر دیگر زنان و برادر پسرعم تو است نه برادر دیگر مردان و او علی را از همه خویشاوندان و نزدیکان گزیده می‌داشت و علی او را در هر کار رایت معاضدت و مساعدت

ص: 335

می‌افراشت همانا دوست ندارد شما را مگر سعید و دشمن ندارد شما را مگر شقي شمائید عترت رسول خدا و راهنمای بسوی جنة الماوی ای بهترین زنان و دختر، بهترین پیغمبران سخن از در راستی و نصفت گفتی و بحضاقت عقل از همگان سبقت بردی هیچکس ترا از حقوق تو دفع ندهد و ترا بکذب و فریه نسبت نکند سوگند با خدای که من فرمان خدای را پس پشت نیندازم و حکم رسول خدای را دیگرگونه نکنم خدای را گواه می‌گیرم که من از رسول خدا شنیدم که همی‌گفت ما جماعت پیغمبران ارث نمی‌گذاریم از درهم و دینار و ضیاع و عقار بلکه میراث ما کتب و حکمت و علم و نبوت است و چیزی که از ما بجای ماند خاص کسیست که بعد از ما بر مسند خلافت جای کند و بهرچه خواهد فرمان کند و این فدك و عوالی که تو امروز طلب می‌کنی من از برای تجهیز لشکر و اعداد سپاه و آلات حرب و ضرب مقرر داشتم تا مسلمانان در مجاهدت با کفار و مجالدت با فجار بکار برند و من در تقریر این امر متفرد نبودم و بهواي نفس کار نکردم بلکه مسلمانان با من همدست و همداستان شدند و این رای را بصواب شمردند و اینك در اموال و اثقال من رای‌تر است بهرچه خواهی فرمان می‌کن تو سیده امت محمدی و از برا فرزندانت اصل طاهری فضیلت ترا دفع نمی‌توان داد و منزلت و مکانت تراست پست نمی‌توان کرد حکم تو بر آنچه در دست من است از مال و حال روان است اما در کار

فدك چه توانم كرد آيا تو مى‌پسندى كه من با پدر تو مخالفت آغازم و فرمان او را ديگرگونه سازم چون ابو بكر خواست باين مغلطه‌كاريها و روباه‌بازيها حق را بپوشاند و اين اكاذيب و افترائاتى كه بر رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم بربست و نرمى و گرمى و آرامى را كه بخرج آن مخدره داد بگمان اينكه مى‌تواند باطل را لباس حق بپوشاند و خود را عادل و بى‌غرض و بى‌طرف معرفى بنمايد ولى دوباره فاطمه زهرا (ع) چون درياى متلاطم بموج آمد و اكاذيب و اراجيف او را برملا كالنار على المنار فرمود فقالت:

سبحان الله ما كان رسول الله عن كتاب الله صارفا و لأحكامه مخالفا بل كان يتبع أثره و يقفوا سورة (أ فتجمعون إلى الغدر اعتلالا عليه بالزور) و هذا بعد وفاته

ص: 336

شبيه بما غوي له من الغوائل في حياته هذا كتاب الله حكما عدلا و ناطقا فصلا يقول يرثني و يرث من آل يعقوب و ورث سليمان داود فبين عزّ و جل فيما وزّع عليه من الأقساط و شرّع من الفرائض و الميراث و أباح من حظ الذكران و الاناث ما أزاح علة المبطلين و أزال لتظنّي و الشبهات في الغابرين كلّا بل سوّلت لكم أنفسكم أمرا فصبر جميل و الله المستعان على ما تصفون.

فرمود پاك و منزه است خداوند همانا رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم جز بكتاب خداوند كار نمى‌كرد و هميشه پيرو قرآن بود شما بيرون قانون شريعت از در مكر و خديعت بعد از وفات پيغمبر افترائات به رسول خدا بستيد و اين حيلها و مكرهاى شما بعد از وفات پدر بزرگوارم همانند آن مكر و خديعتى است كه در حياة او در ليله عقبه بقصد قتل او كمر بستيد و دبها را پر از ريك كرده خواستيد شتر او را برمايند اگر شما مسلمانيد اينك كتاب خدا حاكم و عادل و فاصل بين حق و باطل است در قصه ذكريا عليه السّلام مى‌فرمايد ذكريا عرض كرد پروردگارا مرا فرزندى بخش كه ميراث از من و از آل يعقوب برد و مى‌فرمايد داود از بهر سليمان ميراث گذاشت و همچنين بهره ذكور و اناث را معين فرمود حظوظ دختران و پسران را روشن ساخت و دست حيلتگران را از اجراى باطل و القاى شبهات بازداشت شما نيز اين جمله را مى‌دانيد و بهواجس نفساني و تسويلات شيطانى وصول آمال و امانى را ساختگى همى‌كنيد لاجرم شكيبايى نيكو است من دل بر صبر نهادم و از خداوند استعانت مى‌جويم كه آن منتقم حقيقى كيفر كردار شما باين اكاذيب كه بر پيغمبر بستيد در كنار شما بگذارد؛ ابو بكر را ديگر مجال انكار نماند ناچار از در مكر و خديعت به تصديق آن مخدره زبان برگشاد و گفت:

صدق الله و رسوله و صدقت ابنته أنت معدن الحكمة و موطن الهدى و الرحمة و ركن الدّين و عين الحجة لا ابعد صوابك و لا انكر خطابك هؤلاء المسلمون بيني و بينك قلدوني ما تقلدت و باتفاق منهم أخذت ما أخذت غير مكابر و لا مستبد و مستأثر و هم بذلك شهود.

ابو بكر گفت خدا و رسول راست گفته اند و تو ای دختر محمد از در راستی سخن

ص: 337

كردی و توئی معدن رحمت و موطن هدایت و مصدر رحمت و عمود شریعت و عین حجت ترا از طریق صواب و سداد برکنار ندانم و گفتار ترا انکار نکنم لکن جماعت مسلمانان بی‌آنکه مرا خواهشی باشد و رغبتي باين كار داشته باشم قلاده خلافت را بر گردن من افکندند اینك همگان حاضرند و ناظر بر آنچه من می‌گویم گواهی دهند.

باین کلمات ابو بکر تقصیر را بگردن مهاجر و انصار انداخت ناچار فاطمه زهرا علیها سلام روی با مهاجر و انصار آورده و باین کلمات ایشان را مخاطب ساخت؛

و قالت معاشر الناس المسرعة إلى القيل الباطل المغضية على الفعل القبيح الخاسر أ فلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها كلّا بل ران على قلوبكم ما أسأتم من أعمالكم فأخذ بسمعكم و أبصاركم و لبئس ما تأولتم و ساء ما به أشرتم و شرّ ما منه اعنفتم لتجدنّ و الله محمله ثقيلا و غبّه وبيلا إذا كشف لكم الغطاء و بان ما ورائه الضرّاء و بدا لكم من ربكم ما لم تكونوا تحتسبون و خسر هنالك المبطلون.

اللغة المغضية من باب افعال من اغضى جمعه اغضاء و منه غض بصره يعنى راى منكرا و لا ينهى عنه الاقفال جمع قفل و هو معروف و الكلام استعارة- ران اى غلب- اعنفتم ماخوذ من العنف و هو الاخذ بالشدة- غبه بكسر الغين المعجمة و التشديد بعنى فى يوم لا يكون؛ و منه زرغبا تزدد حبا وبيلا اى شديد او منه عذاب وبيلا اى شديد و الوبيل: الوخيم ضد الطرى و الوبال الوخامة.

فاطمه (ع) فرمود ای مردم شتابنده بسوی گفتارهای زشت و قبیح و اغماض‌کننده از کردارهای ناپسندیده آیا در احکام کتاب خدای بنظر تحقیق نمی‌نگرند تا بدان کار کنند یا نیك می‌اندیشند و دانسته و فهمیده نمی‌پرهیزند زیراکه دلهای ایشان مقفل و مختوم است همانا کردار زشت شما دلهای شما را محجوب داشته و چشم و گوش شما را کور و کر ساخته چه زشت و ناپسند است تأویل شما که بدستیاری آن حق را پایمال ساختید و خلافت را از مرکز خود تحویل دادید و بجای امیر المؤمنین علیه السّلام بدلی زشت

قرار دادید و معاوضه نکوهیده نمودید بخدا قسم که حمل کیفر این کردار وخیم و ناگوار و عاقبت این کار سخت و ناهموار است گاهی که پرده از کار برافتد و پوشیده‌ها آشکار گردد و عذاب خداوند قهار که هرگز گمان نداشتید دررسد کارکنان باطل زیان

کار شوند و اهل باطل زیان خویش دریابند

فاطمه زهرا سلام الله علیها چون احتجاج خویش را خاتمه داد افتان‌وخیزان با چشم گریان و دل بریان خود را بر سر قبر پیغمبر رسانید و چندان گریست که خاك قبر را بآب دیدگان عجین نموده و این اشعار بسرود

مرثیه فاطمه بر سر قبر پیغمبر

قد کان بعدك انباء و هنبثة — لو کنت شاهدها لم یکبر الخطب

انا فقدناك فقد الارض وابلها — و اختل قومك فاشهدهم فقد نکبوا

و کل اهل له قربی و منزلة — عند الإله علی الادنین مقترب

ابدت رجال لنا نجوی صدورهم — لما مضیت و حالت دونك الترب

تجهمتنا رجال و استخف بنا — لما فقدت و کل الارض مغتصب

و کنت نورا و بدرا تستضاء به — علیك تنزل من ذی العزة الکثب

و کان جبریل بالآیات یونسنا — فقد فقدت فکل الخیر محتجب

فلیت قبلك کان الموت صادفنا — إذ غبت عنا و حالت دونك الکثب

انا رزئنا بما لم یرز ذو شجن — من البریة لا عجم و لا عرب

سیعلم المتولی الظلم حامتنا — یوم القیمة انی سوف ینقلب

و سوف نبكيك ما عشنا و ما بقيت	منا العيون بتهمال له سكب
و قد رضينا به محضا خليقة	صافي الضرائب و الاعراق و النسب
فانت خير عباد الله كلهم	و اصدق الناس حين الصدق و الكذب
و كان جبرئيل روح القدس زائرنا	فغاب عنا فكل الخير محتجب
ضاقت على بلاد بعد ما رحبت	وسيم سبطاك خسفا فيه لي نصب

اللغة هنبثة الدواهى الشديدة- الخطب بفتح الاول و سكون الثانى جمعه خطوب و منه خطب جليل اى امر عظيم- و ابل: المطر الشديد- ختل بفتح الاول و الثانى بمعنى الغدر و الحيلة- النجوى ابدى اى اظهر ما فى قلوبهم من البغض و العناد- تجهمتنا اى استقبلنا.

ص: 339

الكثب بالثاء المثلثة و الكثيب و الجمع كثب بضمتين: الرمل المستطيل- حام يحوم حوما اذا دار و منه من حام حول الحمى يوشك ان يقع فيها- تهمال من همات عيناه اذا فاضت دموعا و الضرائب الاشكال جمع ضريب و ضريب الشيء مثله كناية عن اصول طاهرة-، فاطمة بعد از انشاء اين اشعار همچنانكه سيلاب اشكش متراكم بود با يك عالم حزن و اندوه بسوى خانه روان شد و امير المؤمنين انتظار مقدم او را داشت چون خورشيد جمال فاطمه از افق خانه طالع گرديد بسوى امير المؤمنين توجه فرمود و او را باين كلمات جانگداز مخاطب نمود

فقالت يا ابن أبي طالب اشتملت شملة الجنين و قعدت حجرة الظنّين نقضت قادمة الأجدل فخانك ريش الأعزل هذا ابن أبي قحافة يبتزني نحيلة أبى و بليغة ابنيّ و الله لقد أجهر في كلامي و ألفيته ألدّ فى خصامي حتّى حبستني القيلة نصرها و المهاجرة وصلها و غضت الجماعة دوني طرفها فلا دافع و لا مانع خرجت كاظمة و عدت راغمة اضرعت خدّك يوم اضعت حدّك افترست الذئاب و افترسك الذباب ما كففت قائلا و لا أغنيت باطلا و لا خيار لي ليتني مت قبل هنيئتي و توفيت دون ذلتي عذيري الله منك عاديا و منك حاميا ويلاي في كل ويلاي في كلّ شارق مات العمد و وهنت

العضد شكواي إلى أبي و عدواي إلى ربّي اللهم أنت أشد قوّة و حولا و أحدّ بأسا و تنكيلا.

اللغة الظنين المتهم- النقض بمعنى الفسخ و الكسر- قادمة الاجدل جمعه قدامى على وزن حبارى اسم است از براى چهار پر يا ده‌پر كه در پيش بال پرندگان است- جدلت الحبل جدله جدلا فتلته محكما- و الاجدل الصقر و هو من طيور الجارحة- و العبارة كناية عن قتل الشجعان- فخاتك و فى بعض النسخ بالنون. خات البازى يعنى فرود آمد باز براى شكار و خات خيا و خيوتا اى صوت و الخوأت بالتخويف دوى جناح العقاب- الاعزل الاجرد الذى لا شعر له- ابتزنى من بزز يعنى اخذ منى قهرا بحيله و بليغه مصغرا و فى بعض النسخ نحله و بلغة و هما بمعنى طعمة و الارث- الد شديد العداوه فى الخصومة قيلة اسم ام الاوس و الخزرج- ما كففت اى ما منعت- هنيئتى العادة فى الرفق و السكون عذيرى الله يعنى عذرخواه من از تو خداوند است- عاديا اى تجاوز عن الحد- العمد بمعنى الاستوانة و المراد به رسول الله ص- دهت اى ضعفت- عدوت فلانا عن الامر اى صرفته- تنكيل العقوبة

ص: 340

ترجمة عرض كرد اى پسر ابو طالب همانا خويشتن را در شمله پيچيده‌اى همانند جنين در رحم و در گوشه خانه روي از مردم پنهان كرده‌اى همانند شخص تهمت‌زده مگر تو آن نبودى كه شير شرزه و اژدهاى دمنده بميدان قتال تاختى و ابطال رجال را پايمال آجال ساختى و چون عقابى كه از فراز به نشيب آيد براى صيد خود گردن‌كشان عرب را فريسه ذو الفقار خود مى‌نمودى چه شد كه امروز دستخوش مردم ذليل و زبون آمدى اينك پسر ابى قحافه عطيه پدر مرا و بلغه فرزندانم را از من بازگرفت و بغضب آن را تصرف كرد و جهارا با من دق باب مخاصمت و مبارات مى‌كند امروز چند كه توانست در سخن گفتن بر من فزونى جست و بغلظت طبع و شر است خوى جسارت نمود و مردم اوس و خزرج بمن اعتنائى نكردند و مهاجران دست از حمايت من برداشته‌اند و اولاد قيله و ديگر مردمان چشمها فروخوابانيدند و مرا ناديده انگاشته‌اند و در دفع ترك و تاز او هيچ دافعي و مانعي بجاى نماند همانا من با خشم و غيظ از خانه بيرون شدم و ذليل و زبون بازآمدم تو نيز خويشتن را در مضيق مذلت درانداختى آن روز كه منزلت و مكانت خويش را ديگرگون ساختى از پس آنكه گرگان عرب را فريسه شمشير آبدار نمودى امروز مگسان ترا فريسه خود ساخته‌اند و مردمان پست دست بر تو يافته‌اند منصب خلافت را مغصوب نمودند و عوالى فدك را مضبوط ساخته‌اند و من از سخن حق خويشتن‌دارى نكردم و از در باطل بيرون نشدم لكن نيروى اجراى حكم حق نداشتم كاش از اين پيش مى‌مردم و اين روز را نمى‌ديدم اكنون از اين سخنان كه در حضرت تو شكايت كردم خداوند عذرخواه من

است ای وای بر شبهای من ای وای بر روزهای من سایه پدر از سرم رفت بازویم سست شد چکنم جز اینکه شکایت بنزد پدر برم و رعایت از حضرت داور خواهم آنگاه روی نیاز بدرگاه خداوند چاره‌ساز آورد و گفت الها پروردگارا نیروی تو از همه‌کس افزونست و عذاب و عقاب تو از حوصله حساب بیرون است این وقت امیر المؤمنین فرمود لا ویل علیك بل ویل علی شانئك نهنهی عن وجدك یا بنت الصفوة و بقیة النبوة فما و نیت عن دینی و لا اخطات مقدوري فان کنت تریدین البلغة فرزقك مضمون و کفیلك مامون و ما اعدلك افضل مما قطع عنك

ص: 341

فاحتسبی لله فقالت حسبي الله و امسکت.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود ویل و وای از برای تو مباد بر من خشم مگیر ای دختر برگزیده موجودات و یادگار نبوت تو خود می‌دانی و عالم هستی که من در کار دین سستی نکردم و آنچه درخور بازوی من بود تقاعد نورزیدم اکنون از این جوش‌وخروش آرام گیر و آتش دل و شراره سینه خود را بآب صبر و شکیبائی خاموش فرما همانا خداوند کفیل امر و ضامن رزق تو است آنچه از بهر تو نهاده بهتر از آن است که از تو قطع شده پس در راه خداوند طریق شکیبایی و مصابرت پیش دار لاجرم فاطمه عرض کرد خداوند متعال کفایت امر مرا خواهد فرمود و خاموش گردید

و ان قیل این‌گونه کلمات مسجع و مقفا در مقام خطاب عتاب بامیر المؤمنین علیه السّلام از فاطمه چگونه روا است با آن مقام عصمت که داراست آیا می‌توان گفت که این جملات عتاب‌آمیز و این تعریضات از ملحقات این خطبه است.

قلنا اولا هرگز جای این احتمال نیست و این کلمات با اصل خطبه در یك سیاق است و همان جواب را که ابن ابي الحدید در موضوع خطبه شقشقیه داده است که این خطبه با سائر نهج البلاغة در یك سیاق است هرگز احتمال الحاق نمی‌رود و خطا کرده است کسی که می‌گوید این خطبه شقشقیه از گفته‌های سید رضی است همین سخن در اینجا گفته می‌شود که اگر کسی این احتمال را بدهد البتّه خطا رفته است و دچار اشتباهی شده است

و ثانیا این کلمات اصلا منافی با مقام عصمت و عظمت آن مخدره نیست چه آن که این کلمات اشد از کردار و گفتار موسی بن عمران علی نبینا و علیه السّلام با برادرش هارون نبود که چون از کوه طور مراجعت کرد و دید بنی اسرائیل گوساله‌پرست شدند رو

ص: 342

بهارون کرده با شدت غضب گفت ای هارون چه مانع تو شد که هنگامی که بنی اسرائیل را دیدی گمراه شدند و گوساله را پرستیدند و از طاعت تو بیرون رفته اند تو پیروی من در خشم و غضب بر آنها نکردی آیا مخالفت کردی امر و وصیت مرا پس از شدت غضب با یك دست سر هارون را و با یك دست محاسن او را بطرف خود کشید و این در مقابل چشم بنی اسرائیل بود و هارون در مقام استرحام برآمد و برای نرم کردن دل برادرش گفت ای پسر مادر من با من مدارا کن ریش و موی سر مرا مگیر من ترسیدم اگر با آنها طرفیت بنمایم دو دسته شوند آن‌وقت آتش جنگ مشتعل بشود و شما بمن بگوئید تو سبب این تفرقه و جنگ شدی و مراعات وصیت و سفارش مرا نکردی چنان چه خداوند متعال در سوره طه آیه نود و پنجم این حکایت را بیان فرموده[83] و نیز در سوره اعراف آیه 149 می‌فرماید

وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسى إِلى قَوْمِهِ غَضْبانَ أَسِفاً قالَ بِئْسَما خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَ عَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَ أَلْقَى الْأَلْواحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْداءَ وَ لا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

یعنی هنگامی که موسی علیه السّلام از کوه طور مراجعت فرمود و بعمل زشت بني اسرائیل مطلع گردید متأسفانه بآنها فرمود در کمال غیظ و غضب ای قوم بسیار کار بدی کردید بعد از رفتن من گوساله را پرستیدید و کافر شدید آیا در مخالفت امر پروردگار خودتان تعجیل کردید و از غضب الواح تورية را بر زمین انداخت که شکسته شد و بعضی از شکسته های او مفقود گردید و از غضب سر و گیسوی برادرش هارون را گرفت و بطرف خود کشید و هارون برای تحریك عطوفت موسی گفت ای پسر مادر من بر من غضب مکن که من تقصیری ندارم آنچه توانستم باین مردم نصیحت نمودم اعتنا بحرف من نکردند و مرا بیچاره و ضعیف شمردند و نزدیك بود که مرا بقتل برسانند با من رفتاری مکن که مورد شماتت دشمنان واقع بشوم و مرا نظیر آنان که گوساله پرستیدند

ص: 343

شایسته عتاب مدان.

پس هرگاه موسی بن عمران که پیغمبر صاحب شریعت و کتاب و معصوم با برادرش چنین باشد کردار و گفتار او کسی را نمی‌رسد که نسبت گناهی و تقصیری بموسی یا هارون بدهد چون هر دو پیغمبر معصوم بودند و موسی قاطع بود که هارون تقصیری ندارد همچنین فاطمه زهرا بلکه بطریق اولی در ما نحن فیه راه اشکال مسدودتر است کما لا یخفی لان من شان النساء الرقة و الجزع.

---

83 قالَ يا هارُونُ ما مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَ فَعَصَيْتَ أَمْرِي قالَ يَا بْنَ أُمَّ لا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي)

و ثالثا اینگونه مخاطبات در مثل مورد فاطمه زهراء سلام الله علیها را اصلا اطلاق عتاب نمیتوان کرد بلکه این شکایت و تظلم است و فرق است بین شکایت و تظلم و بین عتاب و تعریض در موضوع موسی علیه السّلام و برادرش هارون اطلاق عتاب و تعریض صحیح است بخلاف ما نحن فیه و عادت در میان همه طبقات مردم است که هرگاه بر آنها ظلمي بشود شکایت و تظلم خود را در نزد بزرك عشیره میبرند و درددل خود را باو میگویند و فاطمه زهرا غیر از امیر المؤمنین کسیرا نداشت که باو درددل بنماید و شکایت از ظالم بفرماید.

و رابعا بلکه میتوان گفت که بر فاطمه لازم بود این جوشوخروش و شور و آشوب را بنماید تا کفر غاصبین بر عالمیان واضح گردد چنانچه موسی بن عمران با علم بعدم تقصیر هارون آن غضب را نمود تا بر بنی اسرائیل معلوم شود عظمت گناه ایشان در اینجا هم فاطمه با اینکه امیر المؤمنین سر موئی برخلاف تکلیف خود عمل نفرموده مع ذلك این جوشوخروش برای همین بود که عادل از ظالم تمیز داده بشود و باطل از حق جدا گردد و جمعی که خمیر مایه فطرت ایشان از ترشحات ولایت بهره یافته از طریق ضلالت و غوایت باز شوند و بشاه راه شریعت و هدایت روند.

و رابعا بعد از ملکه ثبوت عصمت برای اهل بیت عقول ما درك نکند اسرار اهل بیت را و اسرار اعمال آنها بر ما مکشوف نیست و مستور است و از مدرکات امثال ما مردم دور است و بغیر اهل بیت کسیرا بآنها آگهی نیست بلکه مقداد و ابو ذر و سلمان با منزلت السلمان منا اهل البیت تمنای این مطلب نکردند منقولست که سلمان رضی الله عنه در

خدمت امیر المؤمنین علیه السّلام از غصب فدك و تقاعد آن حضرت اظهار ضجرتی کرد آن حضرت فرمود هان ای سلمان میخواهی از اسرار اهل بیت آگاهی بدست کنی بدیهي است که بغیر اهل بیت عصمت علیهم السلام هیچ آفریدهای را توانای حمل این بار گران نیست همانا فاطمه که محدثه بود و بحکم احادیث صحیحه بعلم ما کان و ما یکون عالم بود لاجرم از آن پیش که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم وداع جهان گوید و این حوادث هایله نازل گردد از مخالفت در امر خلافت و ضبط فدك و عوالي آن آگهی داشت و بحکم عصمت که تشریف موهوبه یزدانی است جز بحکم خدا و رضای علی مرتضی سخن نمیفرمود و سخن او همان سخن امیر المؤمنین بود و حاشا که سیده نسوان و ودیعه خداوند رحمن در مقابل امیر مؤمنان سخنی گوید که سبب غضب آن جناب شود چه آنکه محل این عصمة الله و مناعت این صدیقه کبری از فلك اطلس محکمتر و رفیعتر است مخدرهای که چادر او مرقع بلیف خرما باشد و کرارا حسنین را گرسنه بدارد و طعام آنها را بسائل رساند البتّه

مملکت دنیا در نظر او با پرذبابی بمیزان نمی‌رفت چه رسد بفدك و عوالی آن.

پایان

جلد اول در غره شهر ذی الحجة الحرام سنة 1369 و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سید المرسلین و آله الطاهرین و السلام علی اخوانی المسلمین ان شاء الله در جلد ثاني این کتاب قرائت خواهید فرمود مفاسدی را که بر غصب فدك مترتب گردید در ضمن بیست و شش امر که هریك برهان قاطعي است بر فساد مذهب عامه با بقیه زندگانی صدیقه کبری فاطمه زهراء سلام الله علیها و پاره اخبار و حکایات در فضیلت ذریه ایشان و قلیلی از قصاید در مناقب و مراثی راجع بعصمت کبری (ع) و بحمد الله تحت طبع است انشاءالله بزودی منتشر خواهد شد.

کتاب لو تأمله ضریر	لعاد کریمتاه بلا ارتیاب
و لو قد مر حامله بقبر	لصار المیت حیا فی التراب
کتابی سر فی الارض و اسلك فجاجها	و خل عباد الله تتلوك ما تتلو
فما بك من اکذوبة فاخافها	و لا بك من جهل فیزری بك الجهل

ذبیح الله محلاتی

ص: 345

فهرست مندرجات کتاب

دیباچه کتاب

4 معنی ام ابیها

8 معنی ام الاسماء و ام الهناء

9 معنی ام العلوم و ام الفضائل

10 قصیدة عربیه مخمس

11 ام الکتاب

13 سائر کنیه‌های فاطمه زهراء (ع)
13 القاب فاطمه و آن صد و چهل لقب است
16 معنی بتول و چند شعر فارسی
19 معنی الطاهرة و السیدة
20 معنی سیدة النسوان و الحوراء
22 معنی العذراء و پاره‌ای اشعار
23 معنی التقیة و الحرة
24 معنی الحصان
25 معنی الحانیة و الزهراء
29 معنی المنصورة و پاره‌ای از اشعار
31 معنی الصدیقة الکبری
32 معنی الزکیة و قصیدة عربیة
33 معنی الراضیة و المرضیة
35 معنی المبارکة
36 معنی النوریة و المریم الکبری
37 معنی المحدثه و پاره‌ای از اشعار
41 در اسم فاطمه زهراء (ع)
42 بیان ده وجه در معنی اسم فاطمه (ع)
46 ابداع نور فیض ظهور فاطمه (ع)
49 اثر طبع آقای گلپایگانی قصیدة رائیة عربیة
50 انعقاد نطفه فاطمه زهرا (ع)
55 توسل انبیاء (ع) و امم سالفه بنور فاطمه
55 قصیده رائیه فارسی

59 ولادت فاطمه زهرا (ع)
60 قصیده مولودیه فارسی و عربی
62 خبر مفضل در ولادت فاطمه (ع)
65 قصیده عربیه مولودیه و قصیده فارسی
68 کفالت رسول خدا از فاطمه زهراء (ع)
70 اثر طبع آقای کچوری و میرزا جواد تجلی
74 نمو فاطمه زهراء (ع)
74 هجرت فاطمه زهراء از مکه بمدینة
76 ورود فاطمه بمدینة
77 تزویج فاطمه زهراء با علی مرتضی (ع)
79 رفتن امیر المؤمنین برای خطبه فاطمه
83 تزویج فاطمه در آسمان و خطبه راحیل ملك
85 تزویج فاطمه در زمین با امیر المؤمنین علیه السلام
89 صداق فاطمه زهراء (ع)
91 جهیزه فاطمه زهراء (ع)
93 زفاف فاطمه (ع) و ولیمه عروسی
100 آمدن رسول خدا (ص) بمبارکباد فاطمه (ع)
102 نزول هدیه و حله بهشتی برای فاطمه
102 حدیث لو لا علی لما کان لفاطمة کفو
104 پوشیدن فاطمه حله بهشتی را در شب زفاف
106 تساوی فاطمه با انبیاء عظام
112 تقدم بتول عذراء بر مریم کبری
114 تمثیل حضرت فاطمه برای آدم و حوا در بهشت

117 قصیده میمیه از میرزا محمد قمی ره
118 قلیلی از معجزات و خارق عادات فاطمه (ع)
118 فهرست معاجز گذشته
119 داستان عروسی رفتن فاطمه و نظر در این روایت
122 نزول مائده در قصه دینار
123 طعام شدن سنگریزه در میان دیك

124 نزول مائده در قصه دو گرده نان
125 نزل لباس برای حسنین علیهما السلام بدعای فاطمه (ع)
126 گردیدن آسیا بهخودیخود
127 تابش نور از چادر فاطمه (ع)
128 جنبیدن گهواره
128 بلند شدن ستونهای مسجد
129 نزول مائدة بروایت علی بن ابراهیم
130 نزول مائده در قصه اعرابی و سوسمار
134 آمدن سه حوریه با رطب بهشتی بزیارت فاطمه (ع)
136 فرود شدن جامه بدعای فاطمه
137 نزول مائده در قصه قطیفه
138 ناله کردن فاطمه و بیرون کردن دستها را از کفن
138 نزول انواع میوه های بهشتی برای فاطمه (ع)
139 حدیث رطب
141 احضار چهار نوع از طعام برای فاطمه (ع)
141 تکلم ناقه با فاطمه زهراء (ع)

142 حکایت طبق انار
144 فروبردن دست خود را در دیك در حال جوشیدن
144 تکثیر طعام قلیل و استشمام رائحه بهشت از فاطمه (ع)
144 اثر طبع آقا فتح الله قدسی
148 فاطمه و زهد و خشیت او از حق‌تعالی
152 ذکر 33 آیه که در شأن فاطمه مؤولست
162 عصمت فاطمه زهراء (ع)
169 یك قطعه از قصیده غافل
170 چرا نام فاطمه در قرآن نیست
171 تجلیلات باری‌تعالی نسبت بفاطمه زهراء (ع)
175 عناد غریب و تعصب عجیب
175 اثر طبع میرزا یحیی مدرس اصفهانی
177 تجلیلات رسول خدا و علی مرتضی از فاطمه زهراء (ع)
179 فاطمه و عبادت
180 فاطمه و جزالة العطاء
184 خبر پرده و گوشواره
185 فاطمه و علم
186 خبر مصحف فاطمه
189 قطعه دیگر از قصیدة غافل
189 قلیلی از مناقب فاطمه از کتب اهل سنت
191 صدق لهجه فاطمه و احادیث حسن معاشرت او
194 احادیث تسبیح فاطمه و ثواب آن
197 ثواب تسبیح تربت

198 احادیث خیر نساء العالمین اربع
201 اثر طبع غافل در مدح صدیقه طاهره
203 حدیث ان فاطمه لسان المیزان
204 بودن فاطمه لقاح شجره طیبه
204 احادیث من آذی فاطمه و نظائر آن
207 شدة حب النبی لفاطمة
208 طیب رائحتها
209 أنها حوراء انسیه
209 کرامتها علی الله
210 نامه برات آزادی از جهنم
210 تابش نور از ثنایای فاطمه
210 صفة قصر فاطمه
211 تفسیر حی علی خیر العمل
212 دوازده زن را خدای متعال در قرآن بکنایت نام برده
213 ده تن زنان را بعطای ده چیز برگزیده
پاره‌ای از سیر و اخلاق فاطمه (ع)
214 حدیث ای شیء خیر للنساء
214 حدیث کربة النخل
215 ساعت استجابت دعا
ص: 347
216 احتجاب فاطمه از اعمی
216 غلبه نور وجه فاطمه بر هلال
217 الوان انوار از صورت فاطمه

218 بسجده افتادن ملائکه از نور فاطمه
217 حدیث ان الله یغضب لغضب فاطمه (ع)
218 پرسش فاطمه از مکان ملاقات
218 نام فاطمه در انجیل
218 سفارشات رسول خدا در حق فاطمه
219 حدیث من عرف فاطمه
220 تبسم فاطمه از خبر مرك خود
221 اثر طبع مولانا حجة الاسلام شیخ محمد حسین اصفهانی
221 قصیدة اخری لغیره
222 نام فاطمه بر سرادق عرش
223 وصیت پیغمبر فاطمه را با تیان چهار عمل هنگام خواب
225 اخبار شفاعت و تظلم فاطمه در قیامت
225 روایت فرات در شفاعت فاطمه
228 روایت جابر در شفاعت فاطمه
229 روایت عیون در شفاعت فاطمه
230 روایات ثواب الاعمال در شفاعت فاطمه
232 روایت جابر در شفاعت فاطمه
234 اثر طبع اختر طوسی
واردات احوال فاطمه در زمان رسول خدا تا هنگام رحلت پیغمبر (ص)
241 کیفیت دفن رسول خدا (ص)
243 شدة بکاء فاطمه و مصائب او بعد از رسول خدا (ص)
244 اثر طبع حضرت حجة الاسلام الشیخ محمد حسین اصفهانی
245 بی‌هوش شدن فاطمه از اذان بلال و دیدن پیراهن پدر

246 خبر فضه خادمه در شدة بكاء فاطمه

250 خبر محمود بن لبيد در بكاء فاطمه

251 اخبار حقتعالی از ظلمی كه بر فاطمه وارد می‌شود

252 اخبار رسول خدا ص از ظلمی كه بعد از او بر فاطمه می‌شود

255 واردات احوال فاطمه زهرا هنگام آمدن عمر بر در خانه

260 چگونه علی را از خانه بسوی مسجد بردند

262 اثر طبع شیخنا العلامة المجتهد حجة الاسلام شیخ محمد حسین اصفهانی

265 رفتن فاطمه زهرا ع از خانه بمسجد رسول خدا در طلب علی مرتضی (ع)

266 اثر طبع شیخ صالح حلی (ره)

267 نامه عمر بن الخطاب به معاوية

270 هجوم بخانه فاطمه بروايت بيت الاحزان

271 اثر طبع سید محمد حسین قزوینی

272 احتجاجات امیر المؤمنین با اصحاب سقیفه

276 اكاذيب ابو بكر

279 پاره ای از مراثی

281 قضیه حرق باب در نزد اهل سنت چگونه است

282 قول سی هشت نفر از علماء سنت درباره اراده عمر و قسم یاد كردن او كه این خانه را می‌سوزانم

293 ذكر دوازده امر كه این اراده موجب كفر شیخین است.

298 ذكر پاره از مرائی

304 داستان غصب فدك و در آن چند امر است

304 در بیان فتح

306 تفویض فدك بفاطمه (ع)

307 در حدود فدك و منافع آن

308 اخراج عمال فاطمه را از فدك

312 سند و اعتبار خطبه فدكيه از كتب عامه

314 اصل خطبه مباركه حضرت فاطمه در مسجد با شرح لغات و ترجمه خطبه[84]

[84] محلاتی، ذبیح الله، ریاحین الشریعة در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه، 6جلد، دار الکتب الإسلامیة - ایران - تهران، چاپ: 1.